

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پژوهش‌های ایران‌شناسی

علمی

شماره استاندارد بین‌المللی

۲۲۵۲-۰۶۴۳&۲۶۷۶-۴۶۰۱

سال ۱۲، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیر مسئول: عبدالرضا سیف (استاد دانشگاه تهران)

سر دبیر: حمیرا زمردی (استاد دانشگاه تهران)

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران

هیأت تحریریه

عبدالرضا سیف (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران) سید موسی دیباج (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران) خدیجه عالمی (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران) میرجلال‌الدین کزازی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی) محمود فضیلت (استاد دانشگاه تهران) حسین بیک باغبان (دانشگاه استراسبورگ فرانسه) زهره زرشناس (استاد پژوهشگاه علوم انسانی) یحیی بوذری نژاد (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران) فواد پورآرین (عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی) حکیمه دبیران (عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم) نعمت ییلدیم (استاد دانشگاه آتاتورک) اقبال شاهد (استاد دانشگاه لاهور پاکستان)

مدیر داخلی: منصوره شهریاری

نشانی نشریه: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان قدس، کوچه آذین، ساختمان شماره ۲ دو دانشکده ادبیات و

علوم انسانی دانشگاه تهران، پلاک ۱۰

تلفن و نمابر: ۰۲۱-۶۶۹۷۸۸۸۵

پست الکترونیکی: jiranic@ut.ac.ir

قیمت:

نشریه پژوهش‌های ایران‌شناسی بر اساس نامه شماره ۱۰۰۱۵۹ مورخ ۹۰/۶/۱۵ کمیسیون محترم نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری موفق به کسب درجه علمی-پژوهشی شده است.

حقوق کلبه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است. این نشریه در

پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود.

▪ پایگاه اطلاعاتی علمی جهاد دانشگاهی (SID) به نشانی اینترنتی: www.sid.ir

▪ پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: www.isc.gov.ir

▪ پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی:

[www.Ulrich's International periodicals directory \(Journal, magazine\)](http://www.Ulrich's International periodicals directory (Journal, magazine))

شیوه نامه تدوین مقالات ارسالی به نشریه «ایران‌شناسی»

- مقاله باید حاصل پژوهش های نویسنده (یا نویسندگان) باشد، در نشریه دیگری منتشر نشده باشد و مادامی که داوری آن در این نشریه به پایان نرسیده، به نشریه دیگری ارسال نشود.
- مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده، واژه های کلیدی (۵ تا ۷ واژه)، مقدمه، پیکره اصلی مقاله، بحث و نتیجه گیری و فهرست منابع باشد.
- بر روی کاغذی به ابعاد ۳۰×۲۱ حداکثر در ۲۰ صفحه، در فرمت word و از بالا و پایین ۵ و از راست و چپ ۵/۴ تنظیم شود.
- اندازه های قلم مورد استفاده جهت نگارش مقاله:

B nazanine (Bold 15)	عنوان مقاله
B nazanine (Bold 13)	واژگان چکیده، مقدمه، منابع و مابقی سرتیترهای اصلی
B nazanine (Bold 11)	تیترهای کوچک
B nazanine (Bold 10)	نام نویسندگان
B nazanine (Bold 8)	رتبه علمی، رشته و وابستگی سازمانی و ... در پاورقی
B nazanine (11)	متن چکیده
B nazanine (10)	منابع
B nazanine (13)	متن مقاله

- چکیده انگلیسی با قلم (۱۱) Times News Roman در حداکثر ۲۵۰ کلمه باشد.
- نام نویسنده، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل نویسنده یا نویسندگان و نشانی پست الکترونیکی و شماره تلفن آنها در صفحه و پوشه ای جداگانه باشد.
- چکیده مقاله باید تصویری کلی از مقاله را بالای ۳۰۰ واژه در اختیار خواننده قرار دهد. عنوان بخش اصلی و بخش های فرعی باید با یک سطر سفید از یکدیگر، جدا و سیاه (Bold) نوشته شود. سطر اول ذیل هر بخش فرعی، بر خلاف سطر نخست بندها و پاراگراف های دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.
- بخش های فرعی هر مقاله نباید از سه لایه، فرضاً به صورت ۳-۱-۴، که بیانگر بخشی فرعی از بخش سوم مقاله است، تجاوز کند.
- معادل لاتین واژه های تخصصی مهم و نام افراد کمتر شناخته شده به صورت پانویس درج شود.

- در صورت استفاده از اختصارات ناآشنا، فهرست آن ها ذکر شود.
- در تهیه نمودارهای درختی و امثال آن از ابزارهای Draw، Table و Equation در محیط Word استفاده شود تا تنظیم آن ها در نسخه نهایی مشکلی به وجود نیاید.
- کلیه مثال ها، نمودارها و تصاویر باید دارای شماره پیاپی باشد.
- در واج نویسی داده های مربوط به زبان یا گویشی ناآشنا از قلم نسخه Douulus Sil IPA استفاده شود.

لازم به ذکر است در صورتی که نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمانی یا نهادهای بهره برده اند باید در اولین پی نوشت بدون شماره با عنوان قدردانی به این مطلب اشاره کنند.

توضیحات بیشتر در خصوص مقالات ارسالی:

مقدمه (BTitr 12 Bold)

بند یا پاراگراف زیر تیتیر نباید تورفتگی داشته باشد. بند دوم به بعد نیم سانتی متر تورفتگی در سطر اول دارد.

فهرست های عددی یا بولتی (تویی خالی) نیم سانتی متر قبل از متن تورفتگی دارد و سطر دوم هم تورفتگی دارد.

برای درج نیم فاصله از کلیدهای Ctrl+Shift+2 در حالت صفحه کلید فارسی استفاده شود یا از منوی symbol، نیم فاصله استاندارد (برای نمونه (Ctrl+Space): تعریف شود.

به منظور یکسان سازی مجموعه مقاله ها و نیز برای آنکه امکان ترکیب و انتقال فایل رابانه ای آن ها فراهم شود، لازم است همه مقاله ها با طرحی یکسان و کامل و هماهنگ، تنظیم شوند. این راهنما به نویسندگان مقاله ها کمک می کند تا مقاله خود را با طرح مورد قبول دانشگاه تهیه کنند. توجه شود که شکل ظاهری این راهنما و نگارش آن منطبق بر بخشنامه مورد قبول مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران است.

متن اصلی مقاله به صورت تک ستونی با قلم BMitra و اندازه ۱۳ پوینت و قلم انگلیسی Times New Roman و اندازه ۱۱ پوینت با فاصله سطر تک فاصله (Single Space) تهیه شود.

عنوان همه بخش ها با قلم BTitr و اندازه ۱۲ پوینت و عنوان زیربخش ها با قلم BTitr و اندازه ۱۱ پوینت نوشته شوند. فاصله از بالا و پایین ۵ سانتی متر و از راست و چپ ۴٫۵ سانتی متر تنظیم شود. عنوان هر بخش یا زیربخش با یک سطر خالی فاصله از انتهای متن بخش قبلی نوشته شود. در متن مقاله از شماره گذاری عنوان ها خودداری کنید.

(لطفاً پیش از آغاز کار، نخست قلم های مذکور را نصب کنید).

ترتیب عنوان های مقاله (بسیار مهم)

ترتیب عنوان های مقاله به طور دقیق شامل این تیتیرها باشد: مقدمه، پیشینه پژوهش، روش شناسی پژوهش، یافته های پژوهش، بحث، نتیجه گیری و پیشنهادها، منابع. (BTitr 11 Bold)

توجه ۱: در مقدمه به بیان مسئله، اهداف و ضرورت‌های پژوهش اشاره شود (در مقدمه باید بیان شود این پژوهش چیست و چرا انجام می‌گیرد؟)

توجه ۲: در قسمت پیشینه پژوهش باید به زیربخش‌های اصلی زیر اشاره شود:

۱. پیشینه نظری: تئوری‌ها و دیدگاه‌ها و رویکردهای موجود درباره مسئله؛
۲. پیشینه تجربی: پژوهش‌های پیشین و روش‌شناسی‌های آن‌ها درباره مسئله؛
۳. مدل مفهومی: در صورت کمی بودن پژوهش و داشتن مدل.

توجه ۳: در تدوین مقاله از آوردن مواردی چون ضمیمه و پیوست و پرسش‌نامه خودداری شود. اهداف و سؤال‌ها و فرضیه‌های پژوهش در انتهای بیان مسئله توضیح داده شوند.

تعداد صفحات مقاله:

تعداد صفحات مقاله (شامل تمام بخش‌های مقاله اعم از چکیده انگلیسی و فارسی و منابع) که منطبق با این راهنمای تدوین تهیه می‌شود، نباید از ۲۰ صفحه در همین شکل بیشتر باشد. (بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ واژه)

واژه‌های خارجی در متن فارسی:

برای واژه‌ها و نام‌های خارجی، در حد امکان از معادل‌های فارسی مصطلح و مصوب استفاده شود. درخصوص نام‌های خارجی ضروری و غیرمتداول یا معادل‌های غیرمصطلح فارسی، فقط در اولین ارجاع و بلافاصله پس از بیان این‌گونه واژه‌ها، معادل لاتین آن به‌صورت پاورقی ذکر می‌شود.

پاورقی‌ها:

در صورت نیاز به درج پاورقی یا پانویس، همه موارد فارسی به‌صورت راست‌چین با قلم BMitra و اندازه ۱۰ پوینت [1] و موارد لاتین به‌صورت چپ‌چین با قلم Times New Roman و اندازه ۹ پوینت [2] نوشته می‌شوند. در پانویس، پس از شماره، نقطه می‌آید و سپس یک فاصله و بعد معادل فارسی یا انگلیسی نوشته می‌شود.

معرفی نشانه و متغیرها در متن:

باید هر نوع متغیر یا علامت به‌کاررفته در متن مقاله، در نخستین ارجاع در خود متن مقاله معرفی شود.

شکل‌ها:

هر شکل اعم از نمودار و چارت و نقشه و... باید شماره و توضیح داشته باشد. هیچ‌یک از این موارد شماره جداگانه‌ای ندارند، بلکه به‌ترتیب از شماره ۱ به‌صورت وسط‌چین در زیر آن با قلم BMitra و اندازه ۱۰ پوینت نوشته می‌شوند. نمودارها می‌توانند به‌صورت رنگی یا سیاه و سفید باشند. نمودارها و اشکال در داخل متن و در جایی درج شوند که به آن‌ها ارجاع می‌شود. بیان واحد کمیت‌ها در نمودارها الزامی است. در متن مقاله باید به همه نمودارها ارجاع شود. در تهیه نمودارها توجه شود

که اندازه اعداد و واژه‌ها و کمیت‌ها و راهنمای منحنی‌ها (Legend) به قدر کافی بزرگ باشد تا پس از درج در مقاله، کاملاً واضح و خوانا باشند. اگر نمودار داخل مقاله به شکل تصویر) خروجی نرم‌افزار (است، باید وضوح کامل داشته باشد. بهتر است فایل اصلی نمودارها در متن مقاله قرار داده شود. قبل و بعد از هر نمودار، به اندازه یک سطر با متن قبل و بعد فاصله دارد.

جدول‌ها:

هر جدول باید شماره و عنوان (توضیح) داشته باشد که در وسط جدول با قلم BMitra و اندازه ۱۰ پوینت نوشته و به ترتیب از ۱ شماره‌گذاری می‌شود. باید جدول‌ها در داخل متن و پس از جایی که به آن‌ها اشاره شده، درج شوند. عنوان ستون‌های جدول‌ها باید به صورت وسط‌چین BMitra 10 (پوینت ۱۰) و تمام متون داخل جدول، اگر فارسی باشند، به صورت راست‌چین یا وسط‌چین (بسته به مقدار متن داخل جدول) BMitra نازک ۱۰ پوینت و اگر لاتین باشند، به صورت چپ‌چین Times New Roman 8 pt تنظیم شوند.

همه اعداد در جدول‌ها باید به صورت فارسی و وسط‌چین نوشته شوند. بیان واحد کمیت‌ها در جدول الزامی است. هر جدول با یک سطر خالی فاصله از متن قبل و بعد آن قرار گیرد و نیز اگر جدول‌ها از مرجعی برداشت شده‌اند، باید به روش APA در انتهای عنوان جدول به آن ارجاع شود (توجه شود که خود جدول نیز باید در موقعیت وسط‌چین نسبت به دو طرف کاغذ قرار گیرد)

نتیجه‌گیری:

بخش جمع‌بندی و نتیجه‌گیری پس از متن اصلی مقاله الزامی است. در صورت داشتن پیشنهاد، می‌توانید آن‌ها را در انتهای نتیجه‌گیری قرار دهید. بهتر است نتیجه‌گیری از بحث جدا باشد.

منابع:

برای منبع‌دهی از روش استنادی انجمن روان‌شناسان آمریکا (APA 7) استفاده شود. می‌توان برای افزایش بهره‌وری و راحتی در این کار، از نرم‌افزارهای WORD ، Mendeley یا EndNote استفاده کرد.

در فهرست منابع انگلیسی باید تمام ارجاعات فارسی به انگلیسی ترجمه شود و با قلم Times New Roman اندازه ۱۱ پوینت نوشته شود و عنوان کتاب و نام نشریه به صورت ایتالیک مشخص شود.

نکات مهم درباره منابع استفاده‌شده:

نکته اول: در ادامه، شیوه منبع‌دهی به کتاب و مقاله بیان شده است. در صورت استفاده از سایر منابع اطلاعاتی مانند پایان‌نامه، گزارش پژوهشی، آمار سازمان‌های دولتی، جزوه‌های منتشر نشده، وبگاه‌ها، فایل‌های شنیداری و دیداری و...، از شیوه‌نامه APA استفاده شود. تمام

مواردی که برای نمونه مشاهده خواهید کرد (شماره نشریه داخل پرانتز، نام نشریه یا پایان نامه و عنوان کتاب به صورت ایتالیک و ...) باید رعایت شود.

نکته دوم: منابع باید حتماً به طور کامل نوشته شوند (نه به صورت اختصار). درباره نشریه ها - اعم از فارسی و انگلیسی - حتماً به ترتیب نام نشریه (به صورت ایتالیک) و دوره و صفحات ابتدا و انتهای مقاله نوشته شود.

نکته سوم: در منابع کتابی - اعم از فارسی و انگلیسی - حتماً باید به ترتیب محل انتشار و نام انتشارات نوشته شود.

Curwen, B., Palmer, S., & Ruddell, P. (2000). *Brief cognitive behaviour therapy* (Brief Therapies Series). London: Sage.

Article or chapter in an edited book

Author, A. A., & Author, B. B. (year). Title of chapter or entry. In A. Editor, B. Editor, & C. Editor (Eds.), *Title of book* (pp. xxx-xxx). Location: Publisher.

نکته چهارم: در منابعی که مربوط به پایان نامه یا رساله دکتری هستند - اعم از فارسی و انگلیسی - باید دانشگاه و شهر مربوط به آن نوشته شود.

Murray, B. P. (2008). *Prior knowledge, two teaching approaches for metacognition: Main idea and summarization strategies in reading* (Doctoral dissertation, Fordham University, New York). Retrieved from ProQuest Dissertations & Theses.(AAT 3302116)

نکته پنجم: در مورد منابع مربوط به سمینارها و همایش ها و... نوشتن تاریخ دقیق و مکان دقیق همایش الزامی است.

Liu, C., Wu, D., Fan, J., & Nauta, M. M. (2008, November). *Does job complexity predict job strains?* Paper presented at the 8th Biannual Conference of the European Academy of Occupational Health Psychology, Valencia, Spain.

نکته ششم: از منابع جدید، به ویژه منابع منتشر شده در دهه اخیر، استفاده شود.

نکات مهم در مورد فهرست منابع فارسی:

۱. برای منابع داخل متن از واژه دیگران و همکاران استفاده نکنید و تمام اسامی نویسندگان و

پژوهشگران را بنویسید مگر اینکه افراد ۳ نفر یا بیشتر از ۳ نفر باشند.

۲. منابع فارسی به زبان فارسی در قسمت فهرست منابع هم نوشته شوند:

نام خانوادگی نویسنده اول، نام همان نویسنده؛ نام خانودگی نویسنده دوم، نام همان نویسنده (سال انتشار)، عنوان مقاله، نام نشریه، دوره، صفحه شروع مقاله - صفحه پایان مقاله.

مثال: تقوا، محمد؛ منصوری، علی؛ فیضی، کریم؛ اخگر، بهاره (۱۳۹۵)، کشف تقلب در تراکنش های کارت های بانکی با استفاده از پردازش موازی ناهنجاری در بزرگ داده، مدیریت فناوری اطلاعات، دوره ۸، شماره ۳، صص ۴۷۷-۴۹۸.

References:

نکات مهم در مورد فهرست منابع انگلیسی:

۱. در پایان متن در قسمت "References" علاوه بر منابع انگلیسی، منابع فارسی نیز باید به زبان انگلیسی آورده شوند.
 ۲. برای ترجمه منابع فارسی لطفاً به منبع اصلی مراجعه شود. برنامه Google translate پاسخ مناسبی نمی‌دهد.
 ۳. در انتهای منابعی که فارسی هستند و به انگلیسی ترجمه شده‌اند، حتماً (in Persian) اضافه شود.
 ۴. منابع باید به ترتیب حروف الفبای انگلیسی مرتب شوند.
- در ارجاعات، اگر چنانچه به نام مؤلفی در داخل متن مقاله اشاره شده است، سال انتشار اثر در داخل پرانتز و در صورتی که مقصود نویسنده ارجاع به صفحه خاصی از اثر مورد اشاره است، صفحه مورد نظر پس از علامت دو نقطه (:) در درون آن قرار داده شود. اگر به نام مؤلف در متن تصریح نشده باشد، نام مؤلف مورد ارجاع را نیز باید در داخل پرانتز ذکر شود. اگر اثری بیش از یک جلد داشته باشد، بعد از نام مؤلف شماره جلد اثر ذکر شود و علامت دو نقطه (:) بعد از آن بیاید.

مثال:

- زرین کوب (۱۳۵۸)

- زرین کوب (۱۳۵۸: ۲۵)

- (زرین کوب، ۱۳۷۵ / ۲: ۵۸۴)

همین شیوه درباره دیگر منابع نیز صادق است.

- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر باید به صورت جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از طرف راست و با همان قلم متن، ولی به اندازه ۱۰، نگاشته شود.
- منابع فارسی و لاتین در دو بخش مجزا در پایان مقاله با ترتیب الفبایی مانند نمونه‌های ذیل آورده شود. نام کتاب‌ها و مجلات با حروف مایل مشخص شود.

کتاب:

الیاده، میرچا، ۱۳۸۹، *رساله در تاریخ/ادیان*، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش.
Black, J., and A. Green, 2004, *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia*, The British Museum Press.

مقاله:

حق پرست، لیلا و محمد جعفر یاحقی، ۱۳۹۵، «الگوی زندگی جهان پهلوان»، *فصلنامه فرهنگ و ادب عامه*، س ۴، ش ۱۰، صص ۱-۳۲.

Say, I. And C. Pollard, 1991, "An Integrated Theory of Complement Control," *Language*, 67, 63-113.

فصلی از یک کتاب یا مقاله‌ای از مجموعه مقالات همایش‌ها:

Keenan, E., 1988, "On semantics and binding theory," in J. Hawkins (ed.), *Explaining Language Universals* (99, 104-55), Oxford, Blackwell.

رساله:

Tomilka, S., 1996, *Focusing Effects in VP Ellipsis and Interpretation*, Doctoral Dissertation, University of Massachusetts, Amherst.

نکته: بزرگ و کوچک نوشتن حروف اول کلمات در ارجاعات در زبان‌های آلمانی و فرانسوی و جز آنها تابع قواعد همان زبان‌هاست.

وبگاه‌های اینترنتی:

نام خانوادگی، نام کامل نویسنده، عنوان مقاله یا اثر مورد استفاده به صورت کج‌نویسی، نشانی وبگاه اینترنتی.

<http://www.biainili-urartu.de/Iran/Urmia-2004/22.jpg>

- از شماره‌گذاری یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل‌های فهرست منابع اجتناب شود.
- اگر اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص دهد، سطر دوم به بعد با استفاده از کلید Tab با یک سانتیمتر فاصله بیشتر از متن ادامه یابد.
- ویراستار مجله در ویرایش مقاله آزاد است.
- چاپ مقاله منوط به تأیید داوران و هیأت تحریریه نشریه است.

علائم اختصاری:

ق.م: قبل از میلاد	س: سال	م: میلادی
ت: تولد	ه.ش: هجری شمسی	م: متوفی
ه.ق: هجری قمری	ش: شماره	حک: حکومت

نکته‌های ارجاع‌دهی:

۱. اگر دو یا چند نویسنده مختلف دارای نام مشابهی باشند و سال نشر اثرشان نیز یکی باشد، حرف اول نام آن‌ها پیش از نام خانوادگی ذکر می‌شود: (ب. بابایی، ۱۳۶۸)، (م. بابایی، ۱۳۶۸).
۲. اگر به دو یا چند اثر از یک مؤلف ارجاع داده شود و تاریخ نشر همه آن‌ها یکسان باشد، با حروف الفبا آن‌ها را باید متمایز کرد: (عابدی، ۱۳۸۵ الف)، (عابدی، ۱۳۸۵ ب).
۳. هر جا نام نویسنده در متن بیاید، تکرار آن در پرانتز لازم نیست: به اعتقاد دیانی (۱۳۶۸) باید. ...
۴. اگر بلافاصله و با گذشت حداکثر سه صفحه به همان منبع پیشین ارجاع داده شود، از «همان» و در منابع لاتین از «ibid» به جای نام نویسنده استفاده می‌شود. اگر منبع

یکی باشد اما شماره صفحه متفاوت باشد، پس از «همان» یا «ibid» شماره صفحه نوشته می شود.

۵. اگر مطلبی به دو یا چند منبع ارجاع داده شود، هریک با نقطه ویرگول از دیگری جدا می شود: (دیانی، ۱۳۵۸؛ حسنی، ۱۳۵۹؛ رسولی، ۱۳۵۸).

۶. ترتیب فهرست منابع این گونه باید باشد:

- فهرست منابع براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده مرتب می شود.
- اگر نویسنده ای اثری داشته باشد و پس از آن، اثر دیگری با یک یا چند همکار نوشته باشد، ابتدا اثری که یک نویسنده دارد (اگر دو یا چند اثر بود، براساس سال انتشار و در صورت یکی بودن سال انتشار، براساس حروف الفبایی عنوان)؛ پس از آن، آثار دیگر براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسندگان دوم و سوم نوشته می شود.
- در فهرست منابع، ابتدا منابع فارسی و بعد از آن منابع عربی و سپس منابع خارجی یا لاتین نوشته می شود.

۷. در ارجاع درون متنی لازم است نام نویسندگان خارجی هم به خط فارسی نوشته شود. بدیهی است سال چاپ، خواننده را به منابع لاتین ارجاع خواهد داد: (آبرامز، ۱۹۹۸، ۵۶).

۸. در فهرست منابع و همچنین در متن، نام کتاب به صورت ایتالیک نوشته می شود.

۹. در فهرست منابع لاتین، نباید بین نام نویسندگان از and استفاده کرد و باید & نوشته شود.
English Title of the Article with English Font (Arial) Size 14 Bold & Italic
____ A line Distance (Airal 11)

چکیده انگلیسی:

چکیده انگلیسی با بسط دادن نسبت به چکیده فارسی، به صورت مبسوط نوشته شود (رعایت تمام موارد دستورالعمل های چکیده نویسی فارسی در این بخش هم الزامی است) و با قلم Times New Roman نوشته شود. تعداد کلمات چکیده کمتر از ۴۵۰ کلمه و بیشتر از ۷۵۰ کلمه نباشد. همچنین چکیده انگلیسی مقاله باید ساختاریافته باشد و شامل بخش های هدف، روش پژوهش، یافته ها، نتیجه گیری باشد. یادآوری می شود تمام این بخش ها در سطر جداگانه ای نوشته می شوند. لطفاً این موارد رعایت شود.

واژه های کلیدی:

به تعداد واژه های کلیدی فارسی و ترجمه دقیق همان واژگان باشد، با این تفاوت که ترتیب آن براساس ترتیب الفبایی انگلیسی انجام می گیرد
(Times New Roman Bold 8). Hanging by 2 cm.

نکات بسیار مهم و ضروری:

۱. از بیان عنوان‌هایی نظیر مرتبه علمی (استاد، دانشیار، دانشجو)، مهندس، دکتر در ابتدای اسامی خودداری شود.
۲. مقاله‌های ارسالی دانشجویان و اعضای هیئت علمی آموزشی و پژوهشی دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی باید با ایمیل سازمانی یا دانشگاهی و شناسهٔ اُرکید آن‌ها ارسال شود.
۳. درج تلفن و رایانامهٔ همهٔ نویسندگان (تلفن و رایانامه‌ای که پاسخگو باشند) الزامی است؛ اگر پاسخگو نباشند و به تماس‌ها و مکاتبات پاسخ ندهند، مقاله رد می‌شود.
۴. ترتیب ورود اسامی نویسندگان به سامانه باید دقیقاً براساس ترتیب اسامی نویسندگان در فایل مشخصات نویسندگان باشد.
۵. مرتبهٔ علمی نویسندگان در سامانه باید دقیقاً براساس مرتبهٔ علمی نویسندگان در فایل مشخصات نویسندگان باشد.
۶. مقاله با تک‌نویسنده در صورتی پذیرفته می‌شود که مستخرج از طرح پژوهشی باشد؛ بنابراین لازم است نویسندهٔ گرامی، صفحهٔ تصویب طرح را از طریق سامانه بفرستد.
۷. مسئول مکاتبات مقاله، قبل از ارسال مقاله، آن را با یکی از نرم افزارهای مناسب مشابهت‌یابی کند، به نحوی که از یک منبع بیش از دو درصد مشابهت‌یابی نشان ندهد.
۸. نویسندگان می‌توانند دو داور متخصص در موضوع که همکار نویسندگان نبوده و مقالات مشترک در پنج سال اخیر با نویسندگان ندارند، پیشنهاد کنند؛ البته انتخاب داور با هیئت تحریریهٔ نشریه خواهد بود.

هزینه‌ها:

۱۵۰۰۰۰ ریال معادل صد و پنجاه هزار تومان بابت ارزیابی و داوری مقاله

۴۵۰۰۰۰ ریال معادل چهارصد و پنجاه هزار تومان بابت انتشار مقاله

شماره حساب ۴۰۰۱۰۷۰۱۰۳۰۰۶۸۲۵ (شبا: IR830100004001070103006825) با

شناسه واریز ۳۱۴.۷.۱۷۴۱۴.۱۰۷۰.....۲۰۰۲۲.۲

به نام تمرکز وجوه اختصاصی دانشگاه تهران نزد بانک مرکزی

ثبت شناسه واریز در هنگام پرداخت الزامی می باشد در صورتی که پرداخت بدون ثبت شناسه

واريز انجام شود مقاله به داوري ارسال نخواهد شد.

مقاله پس از تایید توسط سردبیر و اعضاء تحریریه برای پرداخت هزینه از طریق سامانه به

نویسنده ارجاع داده خواهد شد لطفاً پیش از موعد پرداخت هزینه انجام نشود در غیر این صورت

نشریه مسئولیتی در قبال وجه پرداختی ندارد.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	نمود مفهوم فاصله در شعر حافظ بر مبنای نظریه فضاهاى ذهنى فوکونیه و ترنر (۱۹۹۴) عبدالرضا سیف؛ مصطفی اسلامی سنجید
۲۵	بررسی پایگان آبی لارستان قدیم بر اساس منابع مکتوب و شواهد موجود از قرن ۵ هجری تا پایان دوره قاجاریه) خدیجه غلامی؛ محمدابراهیم زارعی
۴۵	پیامدهای سیاسی - اجتماعی ظهور جریان اخباری گری در دوره صفویه یحیی بوذری نژاد؛ حسین ایرانپور
۶۷	نشانه شناسی رمزگان درخت در روایت های عامه هادی دهقانی یزدلی
۸۹	وضعیت بهداشت عمومی در عصر قاجار از نگاه سیاحان خارجی (۱۲۲۷-۱۳۰۴ ش) خدیجه عالمی؛ فاطمه علی محمد
۱۰۷	منظر فرهنگی قلعه شاه دژ و دیگر آثار کوه صفا اصفهان؛ ضرورت تعیین عرصه و حریم علی شجاعی اصفهانی
۱۲۹	بررسی تطبیقی عناصر داستان در داستان های کوتاه آتش خاموش سیمین دانشور و آینه های مردم و داد سکاکی نی محمود فضیلت؛ دینا المحمود
۱۵۱	بازنگری تاریخ اولیه خلیج فارس با تأکید بر نقش اتحادیه عیلامی حمیدرضا پیغمبری، لیلا مکوندی
۱۶۹	تداوم و تحول جای نام «کیچ و مکران» در منابع تاریخی و جغرافیایی قرن ۷ تا ۱۲ قمری (با تأکید بر منابع دوره صفوی) یاسر ملازئی؛ فرج الله احمدی
۱۸۹	اهمیت مجموعه شعر راز نیمشب محمد مقدم در تاریخ شعر آزاد فارسی مهدی علیائی مقدم
۲۱۳	چند واژه پهلوی (بررسی چهار واژه از سه متن پهلوی) محمدحسن جلالیان چالستری



The representation of the concept of distance in Hafez's poetry based on the theory of mental space of Fauconnier and Turner (1994)

Abdolreza Seyf¹ | Mostafa Eslami Sanjbad^{2✉}

1. Professor of Persian language and literature in Tehran university, Tehran, Iran.

Email: seif@ut.ac.ir

2. Corresponding Author; Phd student of Persian language and literature university of Tehran, Tehran, Iran. Email: mostafaeslami21@gmail.com

Article Info

Paper Research:
Research Article

Received:
27 May 2022

Accepted:
30 September 2022

Keywords:
distance, mental spaces, opposition, blending, space builders.

Abstract

The aim of this article is to scrutinize the concept of distance in Hafez Poetry based on the theory of mental spaces of Fauconnier and Turner. This theory, which was proposed in the field of cognitive semantics, due to special attention to semantic processes and its complexities from a cognitive point of view, can provide a suitable framework for analysis in the study of Hafez's sonnets, whom has always been the leader of Persian-language poets in terms of the complexity of their themes. Studies showed that the concept of distance in Hafez's poetry appears in the form of spatial distance, temporal distance and cognitive distance. cognitive distance is seen more than other types of distance in Hafez's poetry. In this way, the poet uses temporal and spatial elements and generally concrete and objective elements to convey an abstract concept, i.e. distance in knowledge, wisdom, understanding and perspective to the audience. Sometimes, by denying the apparent similarity between two things or people, the poet emphasizes the inner differences and actually the existence of a distance between them. This work of Hafez can be seen as breaking existing frameworks and creating new frameworks, which is related to Hafez's art of deconstruction. Sometimes, by considering two mutual phenomena, the poet emphasizes the negation of the apparent difference and their oneness in practice and the absence of distance between them. This group of verses can be well analyzed based on the approach of mental spaces in the form of conceptual fusion, because the poet uses two mutual mental spaces, and by creating a combined space of the two, creates a new space that contains elements of the input spaces and also new elements that did not exist in the input spaces and are the result of the combination of two mutual spaces. The space builders in Hafez's poems that convey the concept of distance fall into two general categories: the first category is linguistic units whose main function and role is space creation (elements of time and space, contrast, negation, etc.) The second is not limited to specific linguistic units, but rather literary techniques that the poet uses as a space creator (multiple meanings and opposition).

How To Cite

Seyf, Abdolreza; Eslami Sanjbad, Mostafa (2022). The representation of the concept of distance in Hafez's poetry based on the theory of mental space of Fauconnier and Turner (1994). *Iranian Studies*, 12 (1), 1-23.

Publisher

University of Tehran Press.





University of Tehran
Faculty of Literature and
Humanities

دوفصلنامه

پژوهش‌های ایران‌شناسی

سال ۱۲، شماره ۱، شماره پیاپی ۲۳
بهار و تابستان ۱۴۰۱، ۱-۲۳

Iranian Studies

DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2022.343697.1119>

نمود مفهوم فاصله در شعر حافظ بر مبنای نظریه فضاهای ذهنی فوکونیه و ترنر (۱۹۹۴)

عبدالرضا سیف^۱ | مصطفی اسلامی سنجید^۲

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.
۲. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

رایانامه: Mostafaeslami21@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۲۷ اسفند ۱۴۰۰ تاریخ انتشار: ۲۱ شهریور ۱۴۰۱ کلیدواژه‌ها: فاصله، فضاهای ذهنی، تقابل، آمیختگی، غزلیات حافظ.	هدف از نگارش مقاله حاضر، بررسی مفهوم فاصله در شعر حافظ بر مبنای نظریه فضاهای ذهنی فوکونیه و ترنر است. این نظریه که در حوزه معناشناسی شناختی مطرح می‌شود، به دلیل توجه خاص به فرایندهای معنایی و پیچیدگی‌های آن از منظر شناختی، می‌تواند در مطالعه غزلیات حافظ که همواره از نظر پیچیدگی مضامین، سرآمد شاعران پارسی‌زبان بوده، چهارچوب مناسبی را برای تحلیل فراهم سازد. بررسی‌ها نشان داد که مفهوم فاصله در شعر حافظ در قالب فاصله مکانی و فاصله زمانی و فاصله معرفتی، نمود می‌یابد. فاصله معرفتی، بیش از انواع دیگر فاصله در دیوان حافظ به چشم می‌خورد؛ بدین صورت که شاعر از عناصر زمانی و مکانی و به‌طور کلی ملموس و عینی بهره می‌برد تا یک مفهوم انتزاعی - یعنی فاصله در شناخت، معرفت، درک، دیدگاه - را به مخاطب القا کند. گاهی شاعر با نفی شباهت ظاهری میان دو چیز یا دو کس، بر تفاوت‌های باطنی و درواقع وجود فاصله میان آن‌ها تأکید می‌ورزد. این عمل حافظ را می‌توان شکستن چهارچوب‌های موجود و خلق چهارچوب‌های جدید دانست که با هنر حافظ در ساختار شکنی ارتباط دارد. گاهی نیز شاعر با در نظر گرفتن دو پدیده متقابل، بر نفی تفاوت ظاهری و یکی بودن آنان در عمل و درواقع نبود فاصله میان آن دو تأکید دارد. این دسته ابیات براساس رویکرد فضاهای ذهنی در قالب آمیختگی مفهومی به خوبی تحلیل می‌شود؛ زیرا شاعر از دو فضای ذهنی متقابل بهره می‌برد و با ایجاد یک فضای آمیخته، فضای ذهنی جدیدی خلق می‌کند که هم عناصری از فضاهای درونداد دارد و هم عناصر جدیدی در آن ظاهر می‌شود که در فضاهای درونداد وجود نداشته و از تلفیق دو فضای متقابل حاصل شده‌است.
استناد	سیف، عبدالرضا؛ اسلامی سنجید، مصطفی (۱۴۰۱). نمود مفهوم فاصله در شعر حافظ بر مبنای نظریه فضاهای ذهنی فوکونیه و ترنر (۱۹۹۴). پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۲ (۱)، ۱-۲۳.
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

اشعار حافظ همواره به سبب برخورداری از مضامین زیبایی عاشقانه و عارفانه و اجتماعی، مورد توجه بوده‌است. آنچه شعر حافظ را از دیگر شاعران ادب فارسی متمایز می‌سازد، درهم‌تنیدگی مضامین اوست. شاید بتوان مهم‌ترین عامل این تنیدگی را هنر شاعر در تغییر باورها و عرف جامعه دانست؛ آنچه با نام «ساختارشکنی در شعر حافظ» شناخته می‌شود. در نگاه کلی، یکی از مضامین پرتکرار در غزلیات حافظ، مفهوم «تقابل» است. این تقابل یا در قالب دو مکان متضاد همچون مسجد و میخانه، دیر و حرم جلوه می‌کند یا در قالب دو شخصیت با دو خط فکری متناقض همچون زاهد و رند، مست و محتسب، عاشق و زاهد. حافظ درواقع از این ابزارها به مثابه نمادهایی برای بیان باورها و دیدگاه‌های خود بهره می‌گیرد. یکی از شگردهای حافظ برای نشان دادن این تقابل‌ها، استفاده از مفهوم فاصله است. با بررسی *دیوان حافظ* می‌توان دریافت که بخش قابل توجهی از اشعار او، بیان فاصله است، تاحدی که محتوای کلی برخی از غزل‌ها را به خود اختصاص می‌دهد، اما در بسیاری از موارد، مفهوم فاصله به صورت تکبیت یافت می‌شود؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد که شاعر از این مفهوم همچون ابزاری برای بیان نگرش خود بهره می‌گیرد. بیان فاصله در اشعار حافظ به صورت‌های مختلف بروز می‌یابد. در غزل‌های عاشقانه، این فاصله، دوری عاشق و معشوق را به تصویر می‌کشد، اما در غزلیات اجتماعی، حافظ با بهره‌گیری از مفهوم فاصله، دو طبقه اجتماعی، دو خط فکری متضاد و دو مکتب را در مقابل هم قرار می‌دهد. این ساختار مفهومی در اشعار حافظ را می‌توان به بهترین شکل در چهارچوب نظریه فضاهای ذهنی تحلیل کرد. در نظریه فضاهای ذهنی با دو یا چند فضای ذهنی روبه‌رو هستیم. در هر کدام از فضاهای ذهنی، عناصری وجود دارند که می‌توانند به کمک اصل دسترسی، به عناصری در فضای ذهنی دیگر مرتبط شوند. گفتیم که مفهوم فاصله، بخش چشمگیری از غزلیات حافظ را به خود اختصاص داده‌است. ابتدایی‌ترین و ملموس‌ترین نوع فاصله، همان فاصله مکانی است که در آن شاعر به دو یا چند مکان متفاوت اشاره می‌کند. غرض از بیان این مکان‌ها، نشان دادن فاصله میان آن‌هاست. اما این نوع فاصله مکانی در اشعار حافظ به دو شکل نمود می‌یابد. گاهی کاربرد مکان‌ها جنبه استعاری و خیالی ندارد و فقط همان مفهوم ملموس مکان و فاصله فیزیکی منظور است که این دست از اشعار در *دیوان حافظ* کمتر به چشم می‌خورد. وقتی شاعر می‌گوید در کشمیر و سمرقند هم شعر حافظ شیرازی خوانده می‌شود، منظورش از کشمیر و سمرقند، همان مکان‌های واقعی هستند و هدف از بیان آن‌ها، میزان گسترش و محبوبیت شعر حافظ است، اما در موارد زیادی، شاعر از دو مکان متفاوت برای بیان میزان فاصله و دوری دو دیدگاه و مکتب استفاده می‌کند که در این موارد مکان‌ها جنبه استعاری پیدا می‌کنند. برای نمونه، وقتی حافظ از تقابل مسجد و میخانه در شعرش استفاده می‌کند،

هدفش آن مسجد و میخانه ظاهری و ملموس نیست، بلکه می‌خواهد میزان فاصله معرفتی و شناختی موجود میان پیروان مسجد و میخانه را نشان دهد. گاهی فاصله در قالب زمان نمود می‌یابد. درواقع شاعر دو فضای ذهنی را ترسیم می‌کند که هر فضای ذهنی به یک زمان مشخص اشاره دارد و غرض شاعر بیان فاصله زمانی است.

ذکر این نکته ضروری می‌نماید که فاصله فقط به معنای دوری دو چیز نیست، بلکه می‌تواند مفهوم نزدیکی را در بر گیرد. گاهی نیز شاعر بر نبود فاصله و حتی یکی بودن دو چیز تأکید دارد. آنچه شعر حافظ و سبک او را متمایز می‌سازد و در غزلیات او به‌وفور یافت می‌شود، ایجاد پیوند و نزدیکی میان دو مکتب و خط فکری متناقض است. درواقع هنر حافظ در این است که در بسیاری از غزل‌هایش دو فضای ذهنی متقابل را ترسیم می‌کند، اما پس از آن میان این دو فضا پیوند برقرار می‌سازد. این سبک شعری حافظ بیشتر در غزل‌هایی دیده می‌شود که به فاصله معرفتی اشاره دارند.

۲. پیشینه

درخصوص تقابل در اشعار حافظ تا کنون پژوهش‌های متعددی صورت گرفته که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: پورنامداریان (۱۳۹۲ الف) به تقابل‌ها در شعر حافظ در قالب خلاف عادت‌ها توجه کرده‌است. به باور او، خلاف عادت‌های حافظ یا در معنی شعر یا در صورت و یا در ارتباط‌های ممکن در معنی و صورت تجلی می‌یابد. در حیطه اجتماعی، خلاف عادت در نقد اخلاق دین‌مداران تجلی می‌یابد. خلاف عادت دیگر، در ارزش بخشیدن به شخصیت‌هایی است که در مقابل دین‌فروشان قرار می‌گیرند. مکان‌ها نیز در شعر حافظ بسته به اینکه به کدام گروه تعلق داشته باشند، ارزشی وارونه و خلاف عادت پیدا می‌کنند. هماهنگی زمینه معنایی و عاطفی غزل با موسیقی حاکم بر غزل که از راه وزن عروضی و همنشینی کلمات و قافیه پدید می‌آید، خلاف عادت دیگر در شعر حافظ محسوب می‌شود. پورنامداریان برجسته‌ترین خلاف عادت در غزل حافظ را شیوه طرح و ارتباط مخفی معانی پراکنده در طول یک غزل می‌داند که باعث شده غالب کسانی که درباره غزل حافظ سخن گفته‌اند، آن را فاقد پیوند منطقی میان ابیات بدانند. فاضلی و پژمان (۱۳۹۳) به بررسی تقابل‌های دوگانه در دیوان حافظ بر مبنای دیدگاه تقابل‌باوری ساخت‌گرایان پرداخته و دریافته‌اند که در درون ساختار منسجم تقابلی شعر حافظ، می‌توان ردپای اندیشه‌های پساساخت‌گرایی را دید. اینان معتقدند فراوی از تقابل‌ها در دیوان حافظ با سه رویکرد نسبت، جهت، غایت به سه شکل «واژگون کردن ارزش‌ها»، «هم این و هم آن»، «نه این و نه آن» ظاهر می‌شود. یوسفی و بختیاری (۱۳۹۶) به بررسی نقش تقابل در بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی و ایجاد فراز و فرود در شعر حافظ می‌پردازند. اینان سه نوع تقابل لفظی و معنوی و

تأویلی را در سه دسته اشعار عاشقانه و مدحی و اجتماعی حافظ مورد توجه قرار داده و تفاوت‌ها و ویژگی‌های هر یک را برمی‌شمرند. نبی‌لو (۱۳۹۲) با بررسی آماری تقابل‌های دوگانه در ۱۰۰ غزل حافظ، ۶۳۷ تقابل را شناسایی می‌کند و آنان را در سه دسته تقابل واژگانی و لفظی (۲۲۰ مورد) و تقابل معنایی (۳۴۷ مورد) و تقابل ادبی (۷۰ مورد) قرار می‌دهد.

درباره اشعار حافظ، پژوهشی که از چهارچوب نظری مورد توجه نگارندگان استفاده کرده باشد یافت نشد. به همین سبب، به تعدادی از مطالعات خارجی و همچنین مواردی از مطالعات فارسی در زمینه فضاهای ذهنی اشاره می‌شود. کاترر (۱۹۹۴: ۷۱-۷۵) از چهارچوب فضاهای ذهنی برای تحلیل زمان دستوری^۱ استفاده می‌کند. برای این منظور، از مفاهیم مربوط به فضای ذهنی پایه و دیگر فضاهای ذهنی همچون دیدگاه، کانون، رخداد و همچنین تمایز میان واقعیت و پیش‌بینی بهره می‌برد. برنند (۲۰۰۵: ۱۵۷۹) در مقاله خود به نقد رویکرد فضاهای ذهنی می‌پردازد و بر این باور است که اگرچه ادعا می‌شود نظریه فضاهای ذهنی شاخه‌ای از معناشناسی شناختی است، از برخی جهات ریشه در فلسفه تحلیلی دارد که از دیدگاه تجربه‌گرایی و منطقی اسپینوزا نشئت گرفته‌است. برنند معتقد است نظریه فضاهای ذهنی از این منظر نمی‌تواند از عهده تحلیل پویایی و تصویرگونگی فرایند تولید معنا و نیز توجیه نقش معناشناسی در فرایند نگاشت^۲ و ادغام^۳ برآید؛ بنابراین در پژوهش خود راهکارهایی برای رفع نقصان‌های این رویکرد به دست می‌دهد. ون هوک (۱۹۹۶) شواهد چشمگیری از ساخت فضاهای ذهنی در زبان اشاره امریکایی به دست می‌دهد و معتقد است وجه بصری و اشاری در زبان اشاره، آن را به یک حوزه مطالعاتی غنی برای درک زیربنای شناختی معنا و ارجاع تبدیل می‌کند.

آقاگل‌زاده (۱۳۹۱)، با بررسی وجوه فعل در زبان فارسی از منظر فضاهای ذهنی، دسته‌بندی جدیدی از آن کرده‌اند که براساس معنای مرکزی «احتمال وقوع» صورت گرفته‌است و براساس آن کاربردهای مختلف وجوه فعل در جملات ساده و مرکب توجیه می‌شود. گلفام و علوی (۱۳۸۵)، در مطالعه خود نشان داده‌اند که می‌توان به کمک نظریه فضاهای ذهنی، پاره‌ای از مسائل همچون ابهامات ارجاعی و پیش‌انگاری را برطرف ساخت. همچنین به ارتباط میان آمیختگی مفهومی و فضاهای ذهنی نیز می‌پردازند. شیرافکن و صاحبیان (۱۳۹۹)، سوره قمر در قرآن را که در آن آیات هشداردهنده بیش از آیات تبشیری است، در چهارچوب فضاهای ذهنی بررسی کرده‌اند تا به کمک عناصر فضاساز، مخاطب را در درک محسوس امور انتزاعی یاری کنند. ایشان پس از بررسی این سوره، پنج فضاسازی ذهنی «شق القمر، ملخ‌های پراکنده، بارش

1. tense.

2. mapping.

3. blending.

سنگریزه، عذاب مسقر، جایگاه متقین» را شناسایی می‌کنند و بدین ترتیب، دسته‌بندی جدیدی در تحلیل‌های این سوره به دست می‌دهند. حیات‌عامری و خیرآبادی (۱۳۹۴) با بهره‌گیری از همین رویکرد، فضاهای ذهنی شش متن خبری برگرفته از دو روزنامه فارسی‌زبان را بررسی کردند که موضوع واحدی را از دیدگاه‌های متفاوت بیان کرده بودند. نتایج بررسی حاکی از آن بود که نویسندگان اخبار با استفاده از فضاهای ذهنی متفاوت، افکار و عقاید خود را به مخاطبان القا می‌کنند و جریان انعکاس خبر را به سمتی هدایت می‌کنند که فضای ذهنی پایه، یعنی تیتیر خبری، بر مبنای آن شکل گرفته‌است.

۳. مبانی نظری

نظریه فضاهای ذهنی و کاربرد آن در موضوعات پیش‌انگاری^۱ و ارجاع، نخستین بار در ۱۹۷۸ در آکادمی دلا کروسکا^۲ در فلورانس مطرح شد و در سال‌های بعد، این رویکرد با تسری به حوزه‌های دیگر وارد مباحثی شد که پیش از آن انتظار نمی‌رفت. این نظریه به کاربران زبان این امکان را می‌دهد که درباره موقعیت‌های فراتر از اینجا و اکنون - همچون گذشته و آینده - ابعاد فضایی و مکانی متنوع، موقعیت‌های فرضی، جهان‌های خیالی، زندگی دیگران و غیره صحبت کنند (دنسیگر و وندلانوت، ۲۰۰۹: ۳۲۵).

در معناشناسی منطقی یا معناشناسی صدق و کذب، بازنمایی یک موقعیت به کمک رویکرد جهان‌های ممکن صورت می‌گیرد. در این رویکرد با یک جهان واقعی و جهان‌های دیگری با موقعیت‌های ممکن اما نه لزوماً واقعی مواجه هستیم، اما طرح این رویکرد، پرسش‌هایی فلسفی را به دنبال داشت. اینکه آیا جهان‌های ممکن وجود دارند؟ اگر این‌طور است در کجا قرار دارند؟ (کرافت و کروزر، ۲۰۰۴: ۳۳). برای رفع چنین مسائلی، فوکونیه با ارائه یک الگوی جایگزین با عنوان فضاهای ذهنی، بسیاری از مشکلاتی را که رویکرد قبلی در معناشناسی و کاربردشناسی با آن مواجه بود برطرف ساخت. در این رویکرد، فضای ذهنی، یک ساخت مفهومی تلقی می‌شود. آن دنیایی که برای گوینده و مخاطب شناخته‌شده و آشناست (جهان واقعی در رویکرد قبلی)، با عنوان فضای ذهنی واقعیت شناخته می‌شود (فوکونیه و سوییتسر، ۱۹۹۶: ۳۳). از دیدگاه فوکونیه (۱۹۹۷: ۳۵) صورت‌های زبانی، نقش راهنما را برای ساخت مجموعه فضاهای ذهنی به هم پیوسته ایفا می‌کنند. فضاهای ذهنی که جزوی از نظریه آمیختگی مفهومی^۳ یا آمیزه محسوب می‌شوند، با استعاره مفهومی^۴ در ارتباط‌اند. در این نظریه، دو فضا از چهار فضای ذهنی، فضای درون‌داد

1. presupposition.

2. Della Crusca.

3. conceptual integration.

4. conceptual metaphor.

هستند که جایگزین قلمرو مبدأ و مقصد^۱ در نظریه استعاره مفهومی محسوب می‌شوند. تمایز این دو نظریه در وجود فضایی به نام فضای آمیخته^۲ در نظریه آمیختگی است که در استعاره مفهومی وجود ندارد. نظریه آمیختگی نسبت به استعاره مفهومی امتیازاتی دارد: اول، مشخص می‌کند برخی از مختصات فضای آمیخته، نه به قلمرو مبدأ تعلق دارد و نه قلمرو مقصد. دوم، این نظریه دامنه وسیعی از فرایندهای شناختی را در بر می‌گیرد و فقط به تحلیل استعاره محدود نمی‌شود (گیررتس، ۱۳۹۵: ۴۳۱-۴۳۵). فوکونیه و ترنر (۲۰۰۳: ۹۱) آمیختگی را فرایندی بنیادی و اساسی در دستور می‌دانند که بر تعقل و استدلال انسان حاکم است. در این نظریه، با عناصر فضا ساز مواجهیم. فضا سازها^۳ اطلاعاتی درباره فضاهای ذهنی جدیدی می‌دهند که در حال ساخته شدن هستند. این عناصر در واقع واحدهای زبانی‌ای هستند که یا باعث شکل‌گیری فضاهای ذهنی جدید می‌شوند یا کانون توجه را به فضاهای ذهنی‌ای تغییر می‌دهند که پیش‌تر ساخته شده‌است. فضا سازها می‌توانند گروه حرف‌افزای (در سال ۱۴۰۰، در بیمارستان، از نظر او، ...)، قید (واقعاً، احتمالاً، لزوماً، ضرورتاً، قطعاً، ...)، ترکیبات فعل و فاعل که پس از آن یک جمله بیاید (مریم امیدوار است...)، رضا باور دارد...، علی دوست دارد...) باشند. فضا سازها سناریویی را برای خواننده می‌سازند که فراتر از «اینجا و اکنون» است. این سناریو امکان دارد گذشته یا آینده واقعی، مکان‌های دیگر، موقعیت‌های فرضی، موقعیت‌های مبتنی بر باور و دیدگاه و... را بازتاب دهد. زمان دستوری و وجه، فضاهای ذهنی کانونی و ارتباط آن‌ها با فضای ذهنی پایه و نحوه دسترسی به آن‌ها را نمایش می‌دهند (فوکونیه، ۱۹۹۴). رابطه‌ها^۴ عناصری را که در فضاهای ذهنی مختلف قرین هم باشند به هم متصل می‌کنند؛ برای نمونه، عناصری که در فضاهای ذهنی مختلف هم‌مرجع هستند، با رابطه‌های هویتی^۵ به هم مرتبط می‌شوند (ایوانز، ۲۰۰۷: ۳۹-۴۰). اصل دسترسی در نظریه فضاهای ذهنی هم به این مسئله اشاره می‌کند که یک عنصر در یک فضای ذهنی می‌تواند به کمک عنصر قرین خود در فضای ذهنی دیگر به واسطه رابطه قابل دسترسی شود.

۴. تحلیل داده‌ها

۴.۱. فاصله

مفهوم فاصله که ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل آن فاصله مکانی است، در زبان روزمره و به‌ویژه در ادبیات، می‌تواند انواع مختلفی را در بر گیرد که هر کدام با پیچیدگی‌هایی همراه هستند. ابعاد

-
1. source and target domain.
 2. blended Space.
 3. space builders.
 4. connectors.
 5. identity connectors.

و پیچیدگی‌های این مفهوم در ادب فارسی، در دیوان حافظ بیشترین نمود را می‌یابد که انواع فاصله مکانی و زمانی و معرفتی را شامل می‌شود. در رویکرد فضاهای ذهنی، مفهوم فاصله در قالب دوری، نزدیکی، دور شدن یا نزدیک شدن دو یا چند فضای ذهنی متفاوت و گاه نبود فاصله و یکی بودن دو فضای ذهنی، بررسی می‌شود که در این بخش، انواع آن‌ها را توضیح داده‌ایم.

۴.۱.۱. فاصله مکانی

به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی
(حافظ، ۱۴۰۰: ۳۰۶)

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
(همان: ۳۰)

در هر دو بیت، حافظ لزوماً با بیان مکان‌های جغرافیایی (کشمیر، سمرقند، عراق، فارس، بغداد، تبریز) که فاصله آن‌ها زیاد است، قصد به رخ کشیدن میزان محبوبیت و گسترش شعر خود را دارد که از مرزهای ایران فراتر رفته‌است. در بیت نخست با سه فضای ذهنی مکانی یعنی شیراز و کشمیر و سمرقند روبه‌رو هستیم که فضای ذهنی شیراز، نقطه ارجاع است چراکه شاعر در آن قرار دارد و در این بیت می‌خواهد بگوید من در شیراز هستم، اما شعر من مسافت زیادی را طی کرده و تا کشمیر و سمرقند رفته‌است. فضایی که شاعر ترسیم می‌کند یک فضای واقعی است بدین معنا که شیراز و کشمیر و سمرقند همه در واقعیت حضور دارند و منظور شاعر نیز فقط ماهیت جغرافیایی آن‌هاست؛ بنابراین مکان‌ها جنبه استعاری ندارند. آنچه زمینه‌ساز برداشت دیگر یعنی گسترش و محبوبیت اشعار حافظ شده، فاصله‌ای است که به لحاظ جغرافیایی میان این سه شهر وجود دارد؛ بنابراین ابتدایی‌ترین نوع فاصله یعنی همان فاصله مکانی که در ظاهر جنبه استعاری ندارد، می‌تواند زمینه‌ساز تعبیرهای دیگر باشد.

در بیت دوم، حافظ با لفظ «گرفتن»، فضای لشکرکشی و تصرف را به ذهن خواننده متبادر کرده‌است؛ گویی شاعر همچون یک فرمانروا به سرزمین‌های دیگر رفته و آن سرزمین‌ها را به تصرف خود درآورده‌است. درواقع، حافظ قدرت گیرایی و زیبایی شعر خود را آن‌چنان می‌بیند که تأثیر اشعارش بر مردم سرزمین‌های دور را برابر با تصرف آن سرزمین‌ها به دست فرمانروایان و لشکریان‌شان می‌داند. در این بیت با استعاره^۱ مواجه هستیم؛ زیرا شاعر برای درک یک مفهوم انتزاعی - یعنی فضای هنر و شعر و تأثیر آن بر خوانندگان در سرزمین‌های دور - از فضای ملموس تصرف سرزمین‌ها به دست فرمانروایان بهره می‌برد. به عبارت دیگر، آن‌چنان خواندن شعر من بر مردم سرزمین‌های دور اثرگذار بوده که گویی آن سرزمین‌ها را به تصرف خود درآورده‌ام. درعین حال

۱. منظور از استعاره، مفهوم سستی آن نیست، بلکه مفهومی است که لیکاف و جانسون (۲۰۰۸) در معناشناسی شناختی مطرح کرده‌اند.

فاصله مکانی میان عراق و فارس و بغداد و تبریز، بر گستردگی محبوبیت شعر شاعر اشاره دارد. ما مریدان روی سوی کعبه چون آریم چون روی سوی خانه خمار دارد پیر ما (همان: ۸)

در این بیت به دو مکان کاملاً متفاوت (خانه کعبه و خانه خمار) اشاره دارد، اما از این دو مکان برای بیان دو مکتب و خط فکری کاملاً متضاد بهره گرفته است. به عبارت دیگر، این دو مکان در شعر حافظ نمادی است برای دو دیدگاه و مکتب متضاد. یک فضای ذهنی مکانی، خانه کعبه است و فضای ذهنی مکانی دیگر، میخانه است که پیر مریدان در آن قرار دارد؛ بنابراین، در این بیت از دو مکان متقابل برای بیان فاصله معرفتی بهره گرفته شده است اما در عین حال شاعر تلاش می کند تا با استدلال، روی آوردن مریدان به خانه خمار را توجیه کند. شاعر می گوید وقتی پیر ما رو به میخانه دارد، ما چطور می توانیم روی به کعبه آوریم؟!

۴. ۱. ۲. فاصله زمانی در قالب مکان

ایوانز (۲۰۰۳) معتقد است گاهی اوقات از نام مکان در مفهوم استعاری برای بیان زمان استفاده می شود؛ بدین ترتیب که بیان فاصله دو مکان، وجود فاصله بین دو زمان را می رساند. به سخن دیگر، برای بیان زمان همیشه به قیدهای زمانی اشاره نمی شود؛ زیرا ممکن است از کلماتی که به مکان خاصی دلالت دارند به شکل استعاری و مجازی برای بیان زمان استفاده شده باشد. با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم همچو موسی ارنی گوی به میقات بریم (حافظ، ۱۴۰۰: ۵۷)

در این بیت، سخن از عهد و میثاق بستن است. واژه ایمن به معنی راست، ایهامی به درست و صادقانه بودن عهد نیز دارد. در شعر پارسی، برای دیدار با محبوب آسمانی، از ماجراهای حضرت موسی (ع) - همچون آتش طور، وادی ایمن، میقات - بهره بسیار گرفته شده است (حمیدیان، ۱۳۸۹: ۳۴۷۶). وادی ایمن و میقات دو فضای مکانی هستند. وادی ایمن آن بیابانی است که در آنجا ندای حق به موسی (ع) رسید. میقات با توجه به توسع معنایی خود، در لغت، هم در معنای زمان و هم در معنای مکان کاربرد دارد، ولی در این بیت با توجه به وادی ایمن که مکان است و در معنای زمان کاربرد دارد، میقات نیز با همین کارکرد استفاده شده است. به عبارت دیگر حافظ میقات را مکان تصور کرده و در اینجا مجازاً معنای زمان برای آن در نظر گرفته است.

یک فضای ذهنی زمانی، روز الست است که عناصر عهد و موسی و ما در آن قرار دارد. در اینجا وادی ایمن مکانی است که وحی بر موسی (ع) نازل شد، اما منظور از آن روز الست است؛ بنابراین فضای ذهنی اول، فضای ذهنی زمان گذشته و مربوط به روز الست است و فضای ذهنی

دوم فضای ذهنی زمان آینده است که عناصر ما و عهد در آن قرار دارند و یک فضای ذهنی غیرواقعی است چراکه هنوز محقق نشده است. در این بیت، فاصله زمانی در قالب دو مکان (وادی ایمن و میقات) بیان شده است (مکان در قالب زمان).

۴.۱.۳. فاصله زمانی

امروز که در دست توام مرحمتی کن فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت

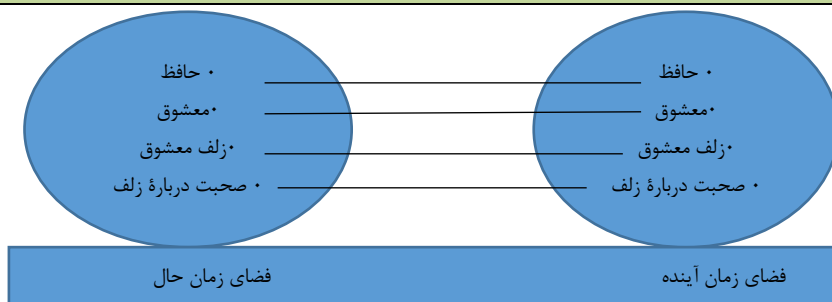
(حافظ، ۱۴۰۰: ۶۲)

این بیت، امروز مجاز از زمان حال، و فردا مجاز از روز مرگ و آینده است. دو قید زمان، نقش فضا ساز را ایفا می‌کنند؛ بنابراین با دو فضای ذهنی روبه‌رو هستیم که یکی فضای ذهنی زمان حال و دیگری فضای ذهنی زمان آینده است. نقطه ارجاع، زمان حال است که شاعر در آن حضور دارد و فضای ذهنی واقعیت است، اما روز مرگ به آن دلیل که هنوز اتفاق نیفتاده و آن را تجربه نکرده‌ایم - اگرچه وقوع آن برایمان حتمی است - یک فضای ذهنی غیرواقعی محسوب می‌شود. شاعر با بهره‌گیری از امروز و فردا، دو نقطه زمانی را نشان می‌دهد که فاصله زیادی با هم دارند. فردا (روز مرگ) یک فضای ذهنی غیرواقعی است؛ زیرا زمان آن بر ما روشن نیست. شاعر با ترسیم این فضای غیرواقعی در تقابل با فضای واقعی و ملموس امروز (حال)، از مخاطب خود می‌خواهد در همین شرایط به او مرحمتی کند، چراکه پس از مرگ، اندوه و زاری دیگر فایده‌ای ندارد.

کوتاه نکند بحث سر زلف تو حافظ پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت

(همان)

در این بیت، شاعر با بهره‌گیری از اصطلاحات مربوط به مو (کوتاه، زلف، پیوسته، سلسله) که در ادبیات سنتی «ایهام تناسب» خوانده می‌شود، مفهوم طولانی بودن زمان را می‌رساند بدین معنی که شاعر و دیگر عاشقان تا روز قیامت درباره زلف معشوق صحبت خواهند کرد. در این بیت با دو فضای ذهنی حال و روز قیامت مواجهیم. فضای حال که نقطه ارجاع است و شاعر و عناصر مربوط به مو در آن قرار دارند و فضای ذهنی روز قیامت که فضای ذهنی غیرواقعی است و همین عناصر در آن قرار دارند. علاوه بر این، قیامت خود بیانگر زمان بی‌نهایت است. در این بیت، همچون بیت قبل، شاعر از فاصله زمانی برای بیان مقصود خود - که همانا صحبت درباره زیبایی زلف معشوق و بلندی آن است - بهره می‌گیرد بدین معنا که بحث زیبایی زلف تو تا زمان‌های دور (قیامت) هم اگر ادامه یابد، تمامی ندارد. ضمن اینکه استفاده از اصطلاحات مربوط به مو را شاعر و ارتباط آن با مفهوم زمان، زیبایی بیت را دوچندان ساخت.



شکل شماره ۱. فاصله زمانی در قالب فضای حال و آینده

همان گونه که مشخص است، عناصر موجود در دو فضا کاملاً یکسان اند و تفاوت آن‌ها فقط در زمان است. شاعر از دو فضای ذهنی زمانی استفاده می‌کند که فاصله زیادی از هم دارند، اما هدف شاعر نشان دادن این است که اگر تا روز قیامت هم درباره بلندی و زیبایی زلف تو سخن بگویم باز تمامی ندارد. از دیدگاهی دیگر، شاعر با بهره‌گیری از ابزار زمان و زیبایی معشوق در پی آن است که جاودانگی عشق به معشوق را بیان کند.

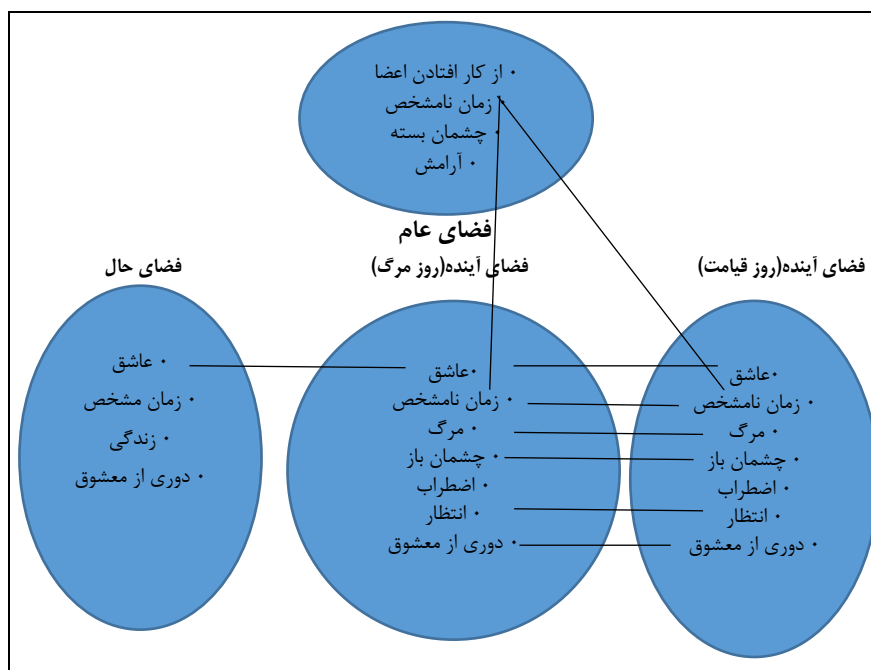
چشم آن دم که ز شوق تو نهد سر به لحد تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

(همان: ۱۳۹)

در این بیت، شاعر یک فضای ذهنی عام یعنی فضای مرگ را مبنا قرار می‌دهد تا توصیف زیبایی از عشق خود به معشوق را ارائه دهد. شاعر می‌گوید آن دمی که از دوری معشوق و شوق دیدار او جانم به لب برسد و بمیرم، از فرط شوق دیدارش تا دم صبح قیامت منتظر و نگران هستم. آنچه بیش از همه بر زیبایی این بیت افزوده، ایهام زیبایی است که در لفظ «نگران» وجود دارد که هم به اضطراب عاشق و هم نگرستن او اشاره دارد. البته که انسان مرده نمی‌تواند ببیند، اما شاعر از این تقابل به خوبی بهره جسته است تا اوج عشق و شوق خویش را برای دیدار معشوق به مخاطب القا کند. نکته دیگر در این بیت، مفهوم فاصله زمانی است. شاعر می‌گوید از دم مرگ تا دم صبح قیامت منتظر و نگران خواهیم بود. علاوه بر این، میان دو دم (زمان مرگ و صبح روز قیامت) فاصله بسیار است. موضوع دیگر، نامشخص بودن این زمان است؛ باوجوداین شاعر همچنان ناامید نمی‌شود و به امید دیدار یار چشمانش نگران است.

علاوه بر فضای ذهنی عام، در این بیت سه فضای ذهنی زمانی داریم. یک فضا که زمان حال شاعر و نقطه ارجاع است که شاعر در آن قرار دارد و از آنجا درباره آینده حرف می‌زند. این فضای ذهنی، واقعیت است. یک فضای ذهنی هم زمان مرگ شاعر است که مربوط به آینده است و هنوز اتفاق نیفتاده، بنابراین غیرواقعی است. فضای ذهنی دیگر مربوط به صبح روز قیامت است که آن هم غیرواقعی و مربوط به آینده است. نکته دیگر اینکه شاعر با هنرمندی خود تصور

ما را از فضای مرگ تغییر می‌دهد. شاعر می‌داند که در زمان مرگ تمام اعضا و جوارح از کار می‌افتند، اما چشم مُرده باز می‌ماند و معمولاً باید اطرافیان چشم او را پس از مرگ ببندند. حافظ از تصویر باز بودن چشم انسان پس از مرگ بهره می‌جوید و می‌گوید چشمم از شوق دیدار تو از دم مرگ تا صبح قیامت همچنان باز و منتظر است.



شکل شماره ۲. فاصله زمانی در قالب فضای حال و آینده (مرگ و قیامت)

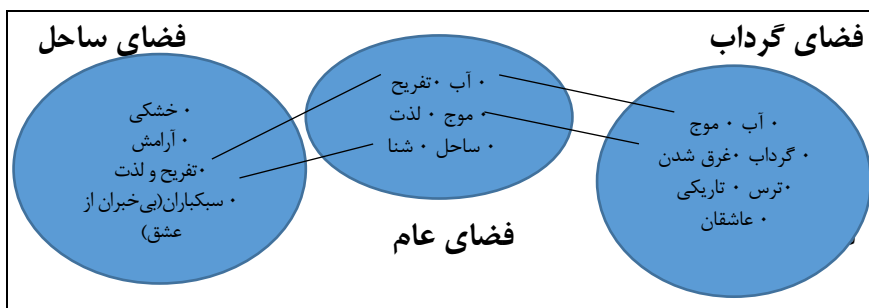
با مقایسه دو فضای مربوط به زمان آینده می‌بینیم که عناصر هر دو فضا کاملاً یکسان‌اند و آنچه تغییر کرده، فقط زمان است. این موضوع به خوبی حالت شاعر را در شوق دیدار معشوق وصف می‌کند؛ زیرا نشان می‌دهد حالت شاعر از زمان مرگ تا روز قیامت تغییر نکرده، چراکه منتظر دیدار یار است.

۴.۱.۴. فاصله معرفتی

می‌توان ادعا کرد که این نوع از فاصله در دیوان حافظ بیشترین میزان را به خود اختصاص داده‌است، بدین صورت که شاعر از عناصر مکانی و زمانی و به‌طور کلی ملموس و عینی بهره می‌برد تا یک مفهوم انتزاعی - یعنی فاصله در شناخت و معرفت و درک و دیدگاه - را به مخاطب القا کند. به این مثال‌ها توجه کنید:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها
(همان: ۲)

در این بیت، شاعر دو شرایط متفاوت را در قالب دو مکان متفاوت یعنی ساحل و دریا بیان کرده‌است؛ یک فضای ذهنی در درون دریاست که عناصر آن بیم و تاریکی و موج و گرداب و ما هستند و فضای ذهنی دیگر ساحل است که عناصر آن سبکباران و احتمالاً آرامش است. شاعر می‌خواهد بگوید کسانی که در آرامش و رفاه زندگی می‌کنند وضع ما را که در اوج مشقت و دشواری روزگار می‌گذرانیم، هرگز نمی‌توانند درک کنند. به عبارت دیگر، میان درک و شناخت ما از زندگی و درک و شناخت آن‌ها فاصله بسیار است. جالب اینجاست که فاصله میان دریا و ساحل به لحاظ فیزیکی چندان زیاد نیست، اما شاعر با بهره‌گیری از این فضا - که می‌توان آن را یک فضای کلی و واحد قلمداد کرد - دو فضای کاملاً متقابل و در نتیجه دو سبک زندگی متفاوت را تصویر می‌کند؛ بنابراین در بیت یادشده ما ابتدا با یک فضای عام روبه‌رو هستیم و آن تصویر کلی است که هر فرد از دریا دارد؛ زیرا دریا همواره با آب و موج و ساحل و آفتاب و... در ذهن انسان مجسم می‌شود. شاعر با هنر خود از این فضای عام که به صورت پیش‌فرض در ذهن مخاطب وجود دارد، بهره می‌گیرد و دو فضای متقابل را تصویر می‌کند.

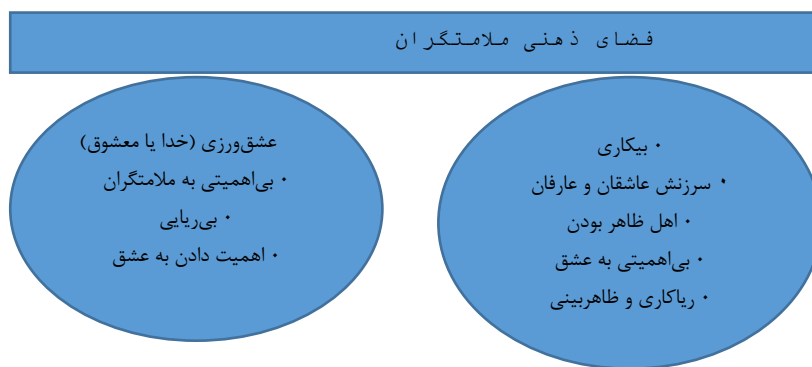


شکل شماره ۳. فاصله معرفتی در قالب فضای دریا و ساحل

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است ما کجاییم و ملامتگر بیکار کجاست
(همان: ۱۵)

در این بیت، شاعر را می‌توان هم در مقام یک عاشق دلسوخته و هم در مقام یک عارف واصل در نظر گرفت؛ بنابراین با دو فضای ممکن یعنی فضای ذهنی عاشقانه و فضای عارفانه مواجهیم. وجه اشتراک این دو فضا، از دید شاعر، ملامت است؛ زیرا همواره خلق، عاشقان و عارفان را سرزنش کرده‌اند. آوردن لفظ ملامتگر، اشاره‌ای به فرقه ملامتیه نیز دارد؛ بنابراین از آنجاکه شاعر در مقام عارف، مورد

سرزنش ملامتگران قرار گرفته، به نظر می‌رسد در فضای عرفانی، حافظ خود را متعلق به فرقه ملامتیه می‌داند. آنچه این ادعا را تقویت می‌کند این است که حافظ اصول فرقه ملامتیه را پذیرفته و آن را در زندگی شاعرانه و شعر خود خرج کرده است تاجایی که بعضی از محققان معاصر او را به کلی ملامتی می‌دانند (بامداد، ۱۳۶۹: ۹۹-۹۳). هجویری (۱۳۹۶: ۶۸) ریشه اندیشه ملامتیه را به آیه‌ای از قرآن (مائده: ۵۴) می‌رساند که در حق مؤمنان حقیقی و دوستان خداست: «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» و می‌گوید که اهل حق همواره آماج ملامت خلق بوده‌اند. خرمشاهی (۱۳۸۳: ۱۰۹۲) ملامتگری در شعر حافظ را ناظر بر ده اصل می‌داند: ۱. تن به ملامت سپردن و از بدگویی اهل ظاهر نه‌راسیدن؛ ۲. پرهیز از جاه و صلاح و مصلحت‌اندیشی و بی‌اعتنایی به نام و ننگ؛ ۳. پرهیز از زهد، به‌ویژه زهد ربایی و زهدفروشان؛ ۴. پرهیز از ریا؛ ۵. دید انتقادی داشتن نسبت به نهادهای رسمی؛ ۶. پرهیز از ادعای کشف و کرامات؛ ۷. عیب پوشیدن؛ ۸. پرهیز از خودپسندی و خودپرستی و ستیزه با نفس؛ ۹. تجاهر به فسق؛ ۱۰. رستگاری را در عشق جستن. با توجه به این مقدمه، منظور شاعر از ملامتگران ممکن است همان زاهدان و متشرعان و دینداران ظاهری باشد که همواره در حال سرزنش دیگران هستند. در اینجا شاعر با آوردن لفظ کجا، از عناصر مکانی برای نشان دادن فاصله معرفتی میان خود (عاشق یا عارف) و انسان‌های ملامتگر استفاده کرده است. همچنین با آوردن تقابل کار و بیکار، این تفاوت در فاصله را تشدید می‌کند. در این بیت شاعر، ملامتگران را در مقابل دو گروه دیگر - یعنی عارفان و عاشقان - قرار می‌دهد که نقطه اشتراک هر دو گروه، مشغول بودن به کار خود و بی‌اعتنایی به سرزنش‌های دیگران است. عنصر دیگری که در هر دو فضا و در مقابل فضای ملامتگران وجود دارد، عشق است.



شکل شماره ۴. فاصله معرفتی در قالب فضای ملامتگران و فضای عاشق یا عارف

صلاح کار کجا و من خراب کجا بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا

(حافظ، ۱۴۰۰: ۳)

این بیت، مصداق بارزتر استفاده از مکان برای بیان فاصله معرفتی است؛ زیرا شاعر علاوه بر استفاده از لفظ کجا، عملاً به مخاطب می‌گوید بین تفاوت راه از کجا تا کجاست. در این بیت نیز دو فضای ذهنی کاملاً متفاوت داریم که در یک فضای ذهنی، صلاح و مصلحت‌خواهی است و در فضای ذهنی دیگر، ولنگاری و بی‌خیالی است. نقطه ارجاع، فضای ذهنی ولنگاری است که شاعر در آن قرار دارد و از آنجا می‌بیند که فاصله‌اش با مصلحت‌اندیشی بسیار زیاد است. در این بیت شاعر برای نشان دادن دو دیدگاه کاملاً متقابل که جنبه انتزاعی دارد، از عناصر مادی و استعاره راه^۱ و مسیر بهره می‌گیرد. درواقع این دو دیدگاه ذهنی را دو نقطه مشخص در یک مسیر در نظر می‌گیرد که فاصله مکانی این دو نقطه بسیار زیاد است. حافظ با استفاده از استعاره راه، تلاش می‌کند تقابل و فاصله میان این دو دیدگاه متقابل را به شکلی ملموس به مخاطب نشان دهد. گویی حافظ در نقطه‌ای از مسیر ایستاده و در دوردست‌ها نقطه دیگر را - که همان مصلحت‌اندیشی است - می‌بیند و از همین نقطه به مخاطب می‌گوید بین فاصله من تا آن نقطه چقدر زیاد است.

این راه را نهایت صورت کجا توان بست کش صدهزار منزل بیش است در بدایت

(همان: ۶۵)

منظور از راه و منزل، سلوک عرفانی و مراحل آن است. در این بیت، هدف، بیان پایان‌ناپذیری و بی‌نهایتی سلوک عرفانی است که این پایان‌ناپذیری را با داشتن صدهزار منزل در آغازش نشان می‌دهد؛ بنابراین بار دیگر از عناصر مکانی همچون راه و منزل و کجا استفاده می‌کند تا بی‌نهایت بودن سیر و سلوک عارفانه را برساند. سیر و سلوک عارفانه و مراحل آن کاملاً پدیده‌ای حسی و انتزاعی است و درک آن برای انسان‌های عادی دشوار است. به همین سبب، شاعر برای ترسیم فضای ذهنی سیر و سلوک از فضای راه و مسیر استفاده می‌کند. عناصر راه و منزل و نهایت و بدایت، همه مربوط به فضای ذهنی راه است که به سبب شباهت مراحل سیر و سلوک عرفانی به مسیر، می‌توان این عناصر را در فضای ذهنی سیر و سلوک عارفانه نیز متصور شد. نقطه مشترک هر دو فضا، نداشتن نهایت است. گویی شاعر در ابتدای مسیر ایستاده و با دیدن صدهزار منزل در ابتدای راه متوجه پایان‌ناپذیر بودن مسیر می‌شود. در بیت یادشده، مفهوم فاصله نه در قالب دوری یا نزدیکی، بلکه در قالب بی‌نهایت بودن مسیر و نداشتن پایان، تصویر شده است.

۱. استفاده از عناصر ملموس و فیزیکی برای بیان مفاهیم انتزاعی تعریف لیکاف و جانسون از استعاره در معناشناسی شناختی است و با تعریف سنتی از استعاره تا اندازه‌ای تفاوت دارد.

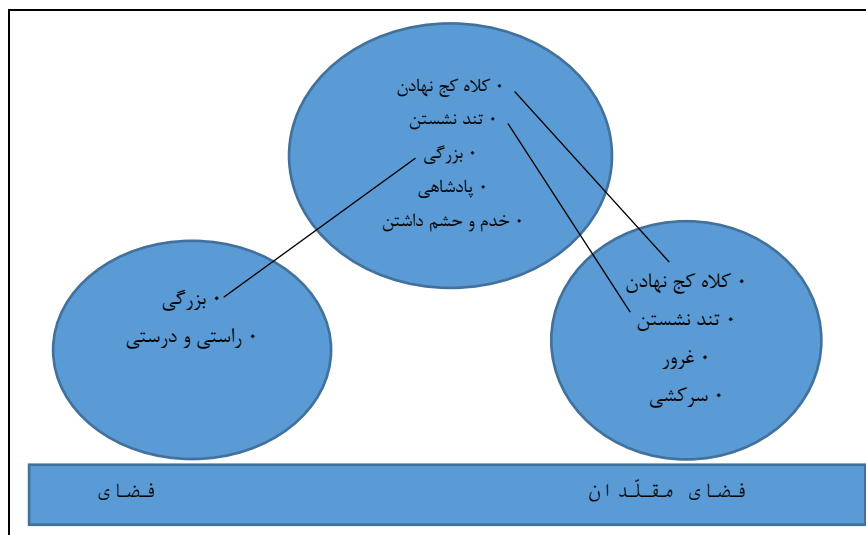
۴.۱.۵. نفی شباهت ظاهری و تأکید بر تفاوت باطنی و وجود فاصله

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه‌داری و آیین سروری داند

(همان: ۱۲۰)

در بیت بالا، شاعر با استفاده از عنصر نفی می‌خواهد بگوید اگرچه دو چیز یا کس در ظاهر به هم شباهت دارند، در اصل کاملاً با هم متفاوت‌اند و فاصله معرفتی آن‌ها از هم بسیار زیاد است؛ بنابراین در یک فضای ذهنی، کسانی که تقلید ظاهری می‌کنند هستند و در فضای ذهنی دیگر، بزرگان و سروران قرار دارند. در بیت یادشده، با یک فضای ذهنی عام روبه‌رو هستیم که در این فضا، سروری با کلاه کج نهادن و تند نشستن و بزرگی همراه است. شاعر از این فضای عام استفاده می‌کند و دو فضای متقابل را ترسیم می‌کند. یک فضای ذهنی به سروران اشاره دارد و فضای ذهنی دیگر مقلدان هستند که اگرچه کلاچ کج می‌نهند و تند می‌نشینند، با سروران واقعی فاصله بسیار دارند. شاعر در اینجا یک باور و تصویر ذهنی نهاده شده از یک گروه (سروران) را درهم می‌شکند و درواقع آن را بازتعریف می‌کند. این ویژگی شعر حافظ که گستره کاربرد زیادی دارد، تا کنون با عناوینی چون ساختارشکنی و خلاف عادت (پورنامداریان، ۱۳۹۲ ب) و فراروی از تقابل‌های دوگانه (فاضلی و پژمان، ۱۳۹۳) معرفی شده‌است، اما در رویکرد معناشناسی شناختی می‌توان آن را به کمک مفهوم چهارچوب^۱ به خوبی نشان داد. فضاهای ذهنی به صورت پویا در حافظه فعال ما ساخته می‌شوند، ولی این فضاها می‌تواند در حافظه درازمدت، جایگیر و مستحکم شود که در این صورت به آن چهارچوب می‌گویند. این چهارچوب شامل فضای ذهنی تثبیت‌شده‌ای است که ما می‌توانیم یکباره به یاد آوریم. این چهارچوب‌ها معمولاً فضاهای ذهنی دیگری وابسته به خود دارند، مثلاً چهارچوب مبعوث شدن حضرت محمد(ص) به پیامبری ممکن است با فضاهای ذهنی غار حرا، ازدواج با خدیجه، محمد امین، آزار مشرکان و... همراه باشد (گلفام و علوی، ۱۳۸۵). با توجه به آنچه گفته شد، عملکرد حافظ در تغییر و شکستن چهارچوب‌های ذهنی روشن می‌شود. درواقع روش حافظ به این صورت است که یک چهارچوب را که در ذهن مردم نهاده شده برمی‌گزیند و با نفی آن، یک چهارچوب جدید می‌سازد. در بیت مذکور، شاعر از چهارچوب سروری بهره می‌گیرد و یک چهارچوب جدید می‌آفریند که در آن چهارچوب میان سروران واقعی و مقلدانشان فاصله زیادی است.

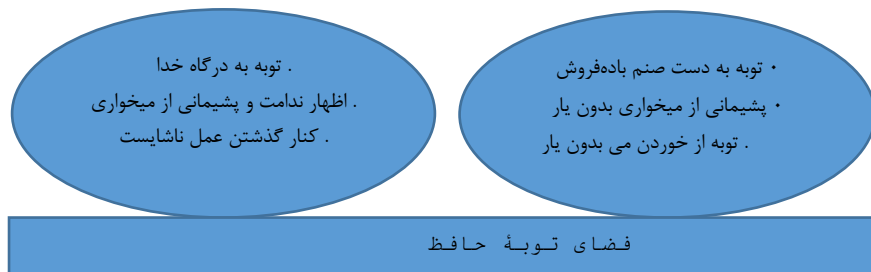
1. frame.



شکل شماره ۵. نفی شباهت ظاهری و تأکید بر وجود فاصله در قالب فضای سروران و مقلدان

کرده‌ام توبه به دست صنم باده‌فروش که دگر می‌نخورم بی‌رخ بزم‌آرایی
(حافظ، ۱۴۰۰: ۳۴۹)

در بیت بالا، شاعر چهارچوب فضای توبه را به کلی تغییر داده و چهارچوب جدیدی برای آن تعریف کرده‌است. تصویر نهاده‌شده‌ای که از فضای توبه در ذهن مخاطب وجود دارد این است که انسان به درگاه خدا توبه می‌کند و از انجام کار ناپسندش اظهار پشیمانی می‌کند و سرانجام تصمیم به کنار گذاشتن آن عمل می‌کند، اما توبه‌ای که حافظ از آن سخن می‌گوید هیچ‌یک از این مؤلفه‌ها را با خود ندارد. نخست اینکه حافظ از درگاه خدا طلب توبه نمی‌کند، بلکه به دست صنم باده‌فروش این کار را انجام می‌دهد. دیگر آنکه مقدمه توبه اظهار ندامت و پشیمانی است، ولی حافظ از میخواری پشیمان نیست، بلکه پشیمانی او از نخوردن می با معشوق است. نکته آخر اینکه حافظ تصمیم ندارد میخواری را کنار بگذارد؛ زیرا آن را کار ناپسندی نمی‌داند، بلکه می‌خوردن بدون یار را ناپسند می‌داند؛ بنابراین از خوردن می بدون معشوق توبه می‌کند.

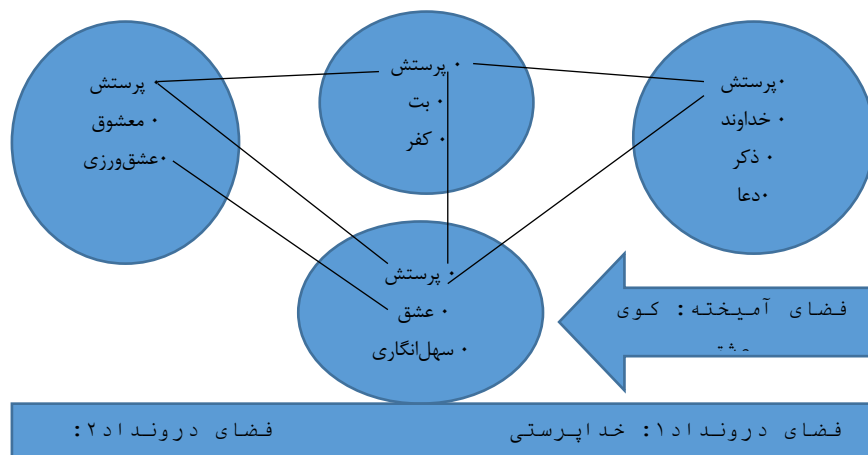


شکل شماره ۶. تغییر چهارچوب فضای توبه

۴. ۱. ۶. نبود فاصله و یکی بودن

در دیوان حافظ گاهی شاعر بر نبود فاصله و گاهی بر یکی بودن دو چیز در واقعیت تأکید دارد. گفتم صنم‌پرست مشو با صمد نشین گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنند (همان: ۱۳۴)

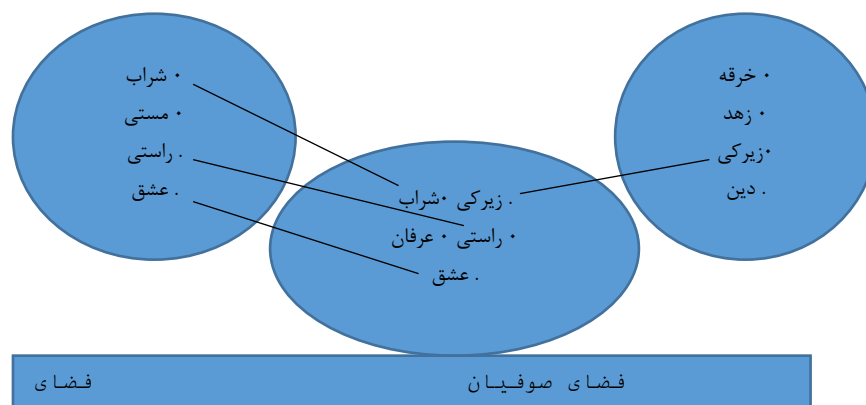
در مصراع اول، حافظ فاصله میان دو فضای ذهنی صنم‌پرستی و صمدنشینی و درواقع تفاوت میان آنان را یادآور می‌شود، اما در مصراع دوم، فضای ذهنی جدیدی را ترسیم می‌کند که در آن فضا هم صنم‌پرستی و هم صمدنشینی ممکن است. این شگرد حافظ در ارتباط برقرار کردن بین دو پدیده متفاوت و گاه متقابل را می‌توان به خوبی با بهره‌گیری از نظریه آمیختگی تحلیل کرد. در فرایند آمیختگی، انگیزش هم‌زمان دو فضای ذهنی، یک فضای سوم را به وجود می‌آورد. در این فرایند، ویژگی‌هایی که قبلاً از هم متمایز بودند، در یک فضای ذهنی، یکسان آمیخته می‌شوند. فضای جدید ویژگی‌هایی دارد که در هیچ‌یک از فضاهاى اولیه وجود ندارد. این فضای جدید، فضای آمیخته نامیده می‌شود (هارد، ۲۰۰۳: ۹۱). در این فرایند، معمولاً چهار فضای ذهنی وجود دارد: حداقل دو فضای درون‌داد، یک فضای عام، یک فضای آمیخته (فوکونیه، ۲۰۰۱: ۳). فضای عام، اطلاعاتی را شامل می‌شود که تا آن اندازه انتزاعی باشند که بتوانند مشترکاً در فضاهاى درون‌داد وجود داشته باشند (ایوانز، ۲۰۰۷: ۹۰). با در نظر گرفتن بیت مزبور، در ابتدا این‌گونه به نظر می‌رسد که با دو فضای ذهنی درون‌داد یعنی فضای ذهنی پرستش‌خداوند و فضای ذهنی پرستش‌بت و یا کفر روبه‌رو هستیم، اما با دقت در لفظ صنم‌پرستی و با در نظر گرفتن هنرها و ظرایفی که حافظ همواره در غزلیاتش به کار می‌بندد، باید سه فضای درون‌داد برای این بیت در نظر گرفت؛ زیرا صنم‌پرستی را علاوه بر بت‌پرستی – که به معنای کفر و نقطه مقابل خداپرستی است – در مفهوم پرستش معشوق نیز می‌توان در نظر گرفت؛ بنابراین اگرچه مقصود اصلی و اولیه شاعر از صنم‌پرستی کفر است، درعین‌حال پرستش معشوق نیز در نظر شاعر بوده‌است. شبکه مفهومی بیت حاضر را می‌توان بدین صورت ترسیم کرد:



شکل شماره ۷. تأکید بر نبود فاصله با استفاده از فضای آمیخته کوی عشق

در شکل بالا، با سه فضای درونداد روبه‌رو هستیم که هر یک عناصری دارند. برخی از این عناصر همچون پرستش در هر سه فضای ذهنی مشترک است، اما هر فضای ذهنی، عناصر خاص خود را نیز دارد. ارتباط بین این عناصر به کمک اصل دسترسی که پیش‌تر به آن اشاره شد، برقرار می‌شود. حافظ با ترسیم این سه فضای متفاوت، یک فضای ذهنی جدید ترسیم می‌کند که برخی از ویژگی‌های سه فضای ذهنی بالا را دارد و درعین‌حال حاوی عنصری است که در فضاهای مذکور موجود نبوده و از تلفیق و آمیختن آن‌ها با هم حاصل شده‌است. این عنصر در بیت مزبور سهل‌انگاری است. درواقع، حافظ با خلق یک فضای جدید (فضای آمیخته)، تقابل میان فضاهای صنم‌پرستی و صمدنشینی را از بین برده و معتقد است برخلاف تصور عموم، میان این دو فضا فاصله‌ای وجود ندارد و در کوی عشق، این دو در کنار هم قرار می‌گیرند. گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است / گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند (حافظ، ۱۴۰۰: ۱۳۴)

این بیت نیز همان ساختار بیت قبل را دارد بدین ترتیب که شاعر از یک فضای ذهنی عام (فضای ذهنی مذهب) بهره می‌گیرد و دو فضای درونداد را ترسیم می‌کند که در یک فضا شراب و مستی و در فضای دیگر صوفیان و خرقه قرار دارند. شاعر این بار دیدگاه خود را از زبان معشوق بازگو می‌کند بدین ترتیب که از دیدگاه من، شراب و خرقه در دین نمی‌گنجد، اما معشوق با رد صحبت او معتقد است در مذهب پیر مغان، این دو در کنار هم قرار می‌گیرند؛ بنابراین در فضای آمیخته که فضای ذهنی پیر مغان است، هم شراب و مستی و هم خرقه و صوفی کنار هم قرار می‌گیرند. درعین‌حال، این فضای جدید ویژگی‌هایی دارد که در دو فضاهای درونداد وجود نداشت.



شکل شماره ۸. تغییر چهارچوب‌های دینی به کمک فضای آمیخته

بیت زیر به لحاظ محتوایی به بیت قبل نزدیک است؛ زیرا حافظ خود فضای ذهنی جدیدی از دین را معرفی می‌کند که در آن فضا، عشق‌بازی و میخواری جزو مناسک دین شاعر است و با اصول دین زاهدان تفاوت بسیار دارد.

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می زاهدان معذور داریدم که اینم مذهبست

(همان: ۲۲)

وقت آن شیرین‌قلندر خوش که در اطوار سیر ذکر تسبیح ملک در حلقه زنار داشت

(همان: ۵۴)

در بیت دوم لفظ تسبیح هم به معنای تسبیح گفتن خداوند و هم در معنی آن شیء معروف با مهره‌های درنخ کشیده برای دعا و ذکر است. زنار نیز کمربندی بوده که ذمیان نصرانی در مشرق‌زمین به امر مسلمانان مجبور بودند داشته باشند تا از مسلمانان متمایز شوند. زنار همچنین کمر بند زردشتیان نیز بوده از ۷۲ نخ از پشم گوسفند به نشانه ۷۲ فصل یسنا که سه دور بر کمر می‌پیچیدند که نماد سه اصل مزدیسنا (منش نیک، گوش نیک، کنش نیک) بوده‌است (حمیدیان، ۱۳۸۹: ۱۵۲۹). حافظ با استفاده از ذکر و تسبیح و ملک، فضای اسلام و مسلمانی را برای خواننده ترسیم کرده‌است. درعین حال زنار فضای دین مسیحیت یا زردشتی را به ذهن متبادر می‌کند. در مصراع دوم، شاعر با ایجاد وصلت میان فضای اسلام با فضای دین مسیحیت یا زردشتی، تسبیح و ستایش فرشتگان را در متوسل شدن به حلقه زنار می‌بیند؛ بنابراین با ایجاد ارتباط بین دو فضای ذهنی متفاوت، فضای جدیدی ترسیم می‌شود که در آن، دو عنصر متقابل پیشین در کنار هم قرار می‌گیرند و دیگر منافاتی با هم ندارند. این فضای آمیخته، همان فضای عرفان و سیر و

سلوک عارفانه است که شاعر با «اطوار سیر» آن را به ذهن خواننده متبادر می‌سازد.

۵. نتیجه

می‌دانیم که ادبیات در مقام گونه‌ای از زبان، همواره با عنصر خیال رابطه‌ای تنگاتنگ داشته‌است. اگرچه زبان روزمره خالی از خیال‌پردازی نیست، آنچه زبان ادبی را از زبان روزمره متمایز می‌سازد، کاربرد آگاهانه عناصر خیالی برای خلق زیبایی و ایجاد لذت در خواننده است. نقطه اوج خلاقیت، خیال‌پردازی و زیبایی‌آفرینی در ادب فارسی را می‌توان در غزلیات حافظ جست. با مینا قرار دادن موضوع فاصله (دوری یا نزدیکی) در اشعار حافظ و گزینش ابیاتی که بیشترین نزدیکی را به موضوع مورد بررسی داشتند، سه نوع فاصله زمانی و مکانی و معرفتی شناسایی شد و دیدیم که فاصله معرفتی، بیشترین میزان را در اشعار حافظ به خود اختصاص داده‌است؛ بدین ترتیب شاعر از عناصر زمانی و مکانی و ملموس، برای بیان فاصله در درک و شناخت بهره می‌برد. تقابل میان دو دیدگاه و دو خط فکری و دو مکتب را - که در اشعار حافظ به وفور دیده می‌شود - می‌توان به کمک رویکرد فضاهای ذهنی به خوبی نشان داد؛ زیرا شاعر با ترسیم دو فضای ذهنی متفاوت، آنان را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد.

آنچه حافظ را از دیگر شاعران زمانه متمایز می‌سازد، تغییر عرف و باور معمول است که عموماً با عنوان «ساختارشکنی» از آن یاد می‌شود. شاعر گاهی با ترسیم دو فضای متقابل، با سبک خاص خود، فاصله میان این دو فضا را از بین برده و آنان را در کنار هم قرار داده‌است. فضای جدید آمیخته، حاوی عناصری از فضاهای درونداد است و همچنین عناصر جدیدی در این فضا ظاهر می‌شود که حاصل تلفیق دو فضای پیشین است. در مقاله حاضر دیدیم که به کمک آمیختگی مفهومی در نظریه فضاهای ذهنی می‌توان این هنر شاعر را به خوبی تحلیل کرد و از زاویه‌ای نو به آن نگریست.

منابع

- آقاگل‌زاده، فردوس، ۱۳۹۱، «بررسی وجه فعل در زبان فارسی بر پایه نظریه فضاهای ذهنی»، *ادب‌پژوهی، تابستان، شماره ۲۰*، صص ۱۳۵-۱۵۴.
- بامداد، محمدعلی، ۱۳۶۹، *حافظ‌شناسی (الهامات/خواجه)*، تهران، پازنگ.
- پورنامداریان، تقی، ۱۳۹۲ الف، «حافظ و خلاف عادت در صورت و معنی غزل»، *بخارا*، سال ۱۵، شماره ۹۷، صص ۳۳-۱۵.
- _____، ۱۳۹۲ ب، *در سایه آفتاب (شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی)*، چاپ ۴، تهران، سخن.
- حمیدیان، سعید، ۱۳۸۹، *شرح شوق: شرح و تحلیل بر اشعار حافظ*، تهران، قطره.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۸۳، *حافظ‌نامه (شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ)*، چاپ

۱۴، جلد ۲، تهران، علمی و فرهنگی.

راسخ‌مهند، محمد، ۱۳۸۶، «اصول و مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی شناختی»، بخارا، شماره ۶۳، صص ۱۷۲-۱۹۱.

شمس‌الدین محمد، حافظ، ۱۴۰۰، *دیوان حافظ*، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، زوآر.
شیرافکن، محمدحسین و فاطمه صاحبیان، ۱۳۹۹، «بررسی فضاهای ذهنی سوره قمر با تأکید بر معناشناسی شناختی»، ذهن، زمستان، شماره ۸۴، صص ۱۸۱-۲۰۶.
فاضلی، فیروز و هدی پژمان، ۱۳۹۳، «فراروی از تقابل دوگانه در دیوان حافظ»، پژوهشنامه ادب غنایی، سال ۱۲، شماره ۲۳، صص ۲۲۷-۲۴۴.

گیررتس، دیرک، ۱۳۹۵، *نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی*، ترجمه کورش صفوی، چاپ ۲، تهران، علمی.
گلفام، ارسلان و فاطمه علوی، ۱۳۸۵، «نگاهی به معناشناسی فضاهای ذهنی»، نشریه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال ۱۶ و ۱۷، شماره ۶۳ و ۶۴، صص ۲۱۰-۲۳۱.

عامری، حیات و معصومه خیرآبادی و رضا خیرآبادی، ۱۳۹۴، «بررسی فضاهای ذهنی در متون خبری روزنامه‌های ایران»، علم زبان، بهار و تابستان، شماره ۴، صص ۱۵۵-۱۷۸.
نبی‌لو، علیرضا، ۱۳۹۲، «بررسی تقابل‌های دوگانه در غزل‌های حافظ»، زبان و ادبیات فارسی، دوره ۲۱، شماره ۷۴، صص ۹۱-۶۹.

هجویری، علی بن عثمان، ۱۳۹۶، *کشف‌المحجوب*، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، چاپ ۴، تهران، سروش.

یوسفی، محمدرضا و مریم بختیاری، ۱۳۹۶، «هنر حافظ در ترسیم فراز و فرود ابیات بر پایه عنصر تقابل»، شعرپژوهی، سال ۹، شماره ۳، پیاپی ۳۳، صص ۱۶۳-۱۸۸.

Brandt, P. A., 2005, "Mental spaces and cognitive semantics: a critical comment," *Journal of Pragmatics*, 37 (10), 1578-1594.

Croft, W., & Cruse, D. A., 2004, *Cognitive linguistics*, Cambridge University Press.

Cutrer, L. M., 1994, *Time and tense in narrative and in everyday language* (Doctoral dissertation, University of California, San Diego).

Dancygier, B., & Vandelanotte, L., 2009, "Judging distances: Mental spaces, distance, and viewpoint in literary discourse," In *Cognitive poetics* (pp. 319-382). De Gruyter Mouton.

Evans, V (Ed.), 2003, *The structure of time: Language, meaning and temporal cognition*. John Benjamins Publishing.

Evans, V., 2007, *A Glossary of Cognitive Linguistics*, Edinburgh.

Fauconnier, G., 1994, *Mental Spaces: Aspects of Meaning Construction in Natural Language*, Cambridge: Cambridge Univ. Press.

Fauconnier, G., & Sweetser, E (Eds.), 1996, "Spaces, worlds, and grammar," (pp. 1-28). Chicago: University of Chicago Press.

Fauconnier, G., 1997, *Mappings in thought and language*, Cambridge University.

- Fauconnier, Gilles, 2001, *Conceptual Integration*, In [http://www.ifi.unizh.ch/ailab/people/lunga/conferences/EDEC2/invited/Fauconnier Gilles.pdf](http://www.ifi.unizh.ch/ailab/people/lunga/conferences/EDEC2/invited/Fauconnier%20Gilles.pdf).
- Fauconnier, G., & Turner, F. M., 2003, *Polysemy and Conceptual Blending*. *Polysemy: Flexible Patterns of Meaning in Mind and Language*, Mouton de Gruyter.
- Harder, P, 2003, "Mental spaces: Exactly when do we need them?" *Cognitive Linguistics*, 14 (1), 91-96.
- Lakoff, G., & Johnson, M, 2008, *Metaphors we live by*, University of Chicago press.
- Van Hoek, K, 1996, "12 Conceptual Locations for Reference in American Sign Language," *Spaces, worlds, and grammar*, 334.



Journal of Iranian Studies

(Jis)



DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2022.338345.1085>

Study of old Larestan water systems (aquifer) based on written sources and available evidence (from the 5th century AH to the end of the Qajar period)

Khadijeh Gholami^{1✉} | Mohammadebrahim Zarei²

1. Corresponding Author; Ph. D Candidate in Archeology, University of Bu Ali Sina, Hamadan, Iran. Email: khgholami88@gmail.com
2. Professor, Department of Archeology, Bu Ali Sina University, Hamadan, Iran.
Email: me-zarei@basu.ac.ir

Article Info

Paper Research:
Research Article

Received:

1 January 2022

Accepted:

13 September 2022

Keywords:

Larestan, Irahistan, water systems, Cistern, palm pit.

Abstract

Larestan (Irahestan) covers a wide area of the the hinterland and coastalland of the Persian Gulf. These regions had semi-independent rulers from the first centuries of Islam until 1010 AH, who were referred to as the Gorgin Milad and Miladian dynasties. Larestan is important due to its geographical location in terms of trade routes that connected the Persian Gulf ports to more northern regions such as Shiraz it is climatically located in the hot and dry region of the southern post-coastal region. Water scarcity is one of the main climatic features of these areas. In this paper, the study of Larestan water systems based on written sources and available evidence from the 5th lunar century to the end of the Qajar period, with the main question of the principles of water systems and changes in water systems in different periods, with the aim of showing how Larestan people adapt to periods. Various were studied. This research has been provided by studying written historical documents and information in geographers' reports by historical research method and based on collection and summarization, along with the available evidence. To cover the weakness of studies in this field. The study of written sources shows that water resources in Larestan have been in the form of well, cattle wells, springs, Cistern and aqueducts. The use of groundwater aquifers, as in most different parts of Iran, has been one of the systems used in these areas, but the predominant system of surface water storage in reservoirs has been because of groundwater aquifers that are not the same in all large areas of Larestan, even in Areas that are rich in aquifers can be depleted by the salinity of water, which is often the case in the plains. In addition, the strengthening of aquifers has been considered, also the water systems in Larestan region has a kind of cultural stagnation in terms of function and shape.

How To Cite

Gholami, Khadijeh; Zarei, Mohammadebrahim (2022). Study of old Larestan water systems (aquifer) based on written sources and available evidence (from the 5th century AH to the end of the Qajar period). *Iranian Studies*, 12 (1), 25-44.

Publisher

University of Tehran Press.





University of Tehran
Faculty of Literature and
Humanities

دوفصلنامه

پژوهش‌های ایران‌شناسی

سال ۱۲، شماره ۱، شماره پیاپی ۲۳
بهار و تابستان ۱۴۰۱، ۲۵-۴۴



DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2022.338345.1085>

بررسی پایگان آبی لارستان قدیم بر اساس منابع مکتوب و شواهد موجود از قرن ۵ هجری تا پایان دوره قاجاریه

خدیدجه غلامی^۱ | محمدابراهیم زارعی^۲

۱. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان، همدان، ایران.

رایانامه: khgholami88@gmail.com

۲. عضو هیات علمی گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: me-zarei@basu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	لارستان قدیم (ایراهنستان) په‌نه‌ وسبعی از کرانه‌ها و پس کرانه‌های خلیج‌فارس را در بر می‌گرفته‌است. این مناطق از قرون نخستین اسلامی تا سال ۱۰۱۰ قمری، امیران نیمه مستقل داشت که از آنان با نام خاندان گرگین میلاد و میلادیان یاد کرده‌اند. لارستان به دلیل موقعیت جغرافیایی، از نظر راه‌های تجاری که بندرهای خلیج‌فارس را به مناطق شمالی‌تر مانند شیراز وصل می‌کردند، اهمیت دارد. از نظر اقلیمی در ناحیه گرم و خشک در ناحیه اقلیمی پس کرانه جنوبی واقع است. کمبود آب، یکی از شاخص‌های اصلی اقلیمی این نواحی است. در این نوشتار، بررسی پایگان آبی لارستان براساس منابع مکتوب و شواهد موجود از سده پنجم تا پایان دوره قاجار، با پرسش اصلی اصول سازکار پایگان آبی و تغییرات پایگان آبی در دوره‌های مختلف با هدف نشان دادن چگونگی انطباق مردم لارستان مطالعه شده‌است. این پژوهش از طریق مطالعه اسناد و اطلاعات تاریخی مکتوب در گزارش‌های جغرافیایی‌نویسان به روش تحقیق تاریخی و مبتنی بر جمع‌آوری و جمع‌بندی، در کنار شواهد موجود فراهم آمده‌است تا ضعف مطالعاتی را در این حوزه پوشش دهد. مطالعه و بررسی منابع مکتوب نشان می‌دهد منابع آب در لارستان به صورت چاه، گاوچاه، چشمه، آب‌انبار، قنات بوده‌است. استفاده از آبخوان‌های زیرزمینی مانند اغلب نواحی مختلف ایران، در این نواحی نیز از سیستم‌های مورد استفاده بوده‌است، اما سیستم غالب، ذخیره آب‌های سطحی در آب‌انبارها بوده‌است. دلیل آن، آبخوان‌های زیرزمینی است که در همه مناطق وسیع لارستان یکسان نیست؛ حتی در مناطقی که آبخوان‌ها غنی هستند، می‌تواند شوری آب - که اغلب در دشتهای این‌گونه است - آن‌ها را بی‌مصرف کند. علاوه بر این، تقویت آبخوان‌ها نیز مورد توجه بوده‌است. همچنین پایگان آب در منطقه لارستان، نوعی ایستایی فرهنگی از نظر کارکرد و شکل دارد.
تاریخ دریافت: ۱۱ بهمن ۱۴۰۰	
تاریخ انتشار: ۲۲ شهریور ۱۴۰۱	
کلیدواژه‌ها: لارستان، ایراهستان، پایگان آبی، آب‌انبار، گوهایی نخل!	
استناد	غلامی، خدیجه؛ زارعی، محمدابراهیم (۱۴۰۱). بررسی پایگان آبی لارستان قدیم بر اساس منابع مکتوب و شواهد موجود. <i>پژوهش‌های ایران‌شناسی</i> ، ۱۲ (۱)، ۲۵-۴۴.
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. در مناطق جنوبی فارس، نخلستان‌ها در فضایی گودال‌مانند کاشت می‌شده، که اطراف آن دیوارهای گلی مرتفع به اصطلاح بند خاکی، از دو متر تا بیشتر کشیده می‌شده‌است و فقط یک ورودی برای آب داشته‌است. گوی‌های آب به شکل هندسی مربع - مستطیل با گوشه‌های پخ و بیضی‌شکل هستند.

مقدمه

لارستان قدیم پهنه وسیعی از کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های خلیج فارس را در بر می‌گرفته‌است. مناطق مختلف لارستان از نظر زیست‌محیط، اوضاع مطلوبی ندارد، اما موقعیت جغرافیایی آن در پس‌کرانه‌های خلیج فارس به آن اهمیت تجاری داده‌است. لارستان در ناحیه اقلیمی پس‌کرانه‌ای جنوبی واقع شده، که از خصوصیات مهم آن بارش کم است (مسعودیان، ۱۳۸۲: ۱۸۱)، اما همین بارش هم طوری نازل می‌شود که چندان مؤثر نیست (کریمی، ۱۳۹۱: ۹۵-۸۹). این موارد دشواری تأمین آب را در لارستان به خوبی نشان می‌دهد. منابع آب و میزان دسترسی آن را می‌توان مهم‌ترین بخش از زندگی بشر قلمداد کرد. با بررسی لارستان، آیه «و هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم» (الانبیاء: ۳۰) بهتر درک می‌شود. اهمیت بسیار آب و مشکلاتی که کمبود آب برای بسیاری از مناطق ایران به وجود آورده، ما را بر آن داشت که سعی کنیم با مطالعه اسناد تاریخی و همچنین تطابق با داده‌های میدانی، نحوه مدیریت آب را در این خطه جغرافیایی که همواره با نوعی تنش آبی روبه‌رو بوده‌است و چگونگی انطباق مردمان گذشته با بارش اندک و کم‌آبی را بررسی کنیم. در این میان، بررسی سفرنامه‌ها یا منابع مکتوب که به لارستان پرداخته‌اند، اهمیت زیادی دارد؛ زیرا لارستان در دوره‌های مختلف، زمین‌لرزه‌های شدیدی را متحمل شده که شدیدترین آن‌ها مربوط به دوره صفویان است. زمین‌لرزه سال ۱۰۰۱ قمری، سبب مرگ سه‌هزار تن از مردم لار شد (تیشیرا، ۱۹۰۲: ۲۴۱؛ امبرسیز و ملویل، ۱۳۷۰: ۱۵۷) و زمین‌لرزه سال ۱۳۳۹ که گزارش افشار (۱۹۶۰: ۵۹۲-۶۰۷) نشان می‌دهد شهر آسیب‌های کالبدی زیادی دید و سبب شد خیلی از اطلاعاتی که می‌شد از پایگان آب در دوره‌های گذشته به دست آید، از بین بروند. علاوه بر آن، تداوم استقرار و گسترش شهرنشینی امروز سبب شده‌است بسیاری دیگر از آثار مربوط به پایگان آب نابود شود. باید توجه داشت که لارستان کهن محدوده وسیعی را شامل می‌شده، اما اطلاعات ما تا پیش از دوره صفوی بسیار کم است، که می‌توان احتمال داد یکی از دلایل این باشد که لارستان از مناطقی است که در قرون نخستین اسلامی تا ۱۰۱۰ قمری، امیران نیمه‌مستقل داشته که از آنان با نام خاندان گرگین میلاد و میلادیان یاد کرده‌اند (وثوقی و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۷۳).

جغرافیانویسی، سفرنامه‌ها، تحریر وقایع حکومتی و دیگر متون و اسناد مکتوب دوران اسلامی و باقی ماندن آن‌ها نسبت به منابع دوران تاریخی، اطلاعات بسیار مهمی از اوضاع جوامع مختلف در اختیار می‌گذارند. از این‌رو در پژوهش حاضر سعی شده با مطالعه و جمع‌بندی اطلاعات به‌دست‌آمده از منابع و اسناد مکتوب دوران اسلامی، نقش‌های مختلف آب، چون نیازهای اولیه آشامیدن و کشاورزی و باغداری و نیز نقش و اهمیت آب در بهداشت منطقه لارستان بررسی شود و نحوه ذخیره‌سازی آب و مدیریت و مشکلات بهداشتی ناشی از ذخیره طولانی‌مدت آب از سده پنجم تا پایان دوران قاجاریه بازشناسی و تفسیر شود، به‌نحوی که به تفسیر و بازشناسی

انطباق مردمان این مناطق در دوره‌های پیش از اسلام و همچنین راهکارهایی که برای کاهش تنش‌های آبی به عنوان مسئله مهم پیش روی این مناطق و ایران است نیز بتوان تعمیم داد. پژوهش حاضر با استفاده از روش تحقیق تاریخی براساس مطالعات کتابخانه‌ای با اصول جمع‌آوری و جمع‌بندی منابع مکتوب و اطلاعات تاریخی مکتوب در گزارش‌های سیاحان و جغرافی‌نویسان از سده پنجم تا پایان دوره قاجاریه، پایگان آبی پهنه لارستان قدیم و تطبیق آن با شواهد موجود را مطالعه و بررسی کرده‌است.

این پژوهش براساس پرسش‌ها و فرضیات زیر استوار است: ۱. پایگان آبی لارستان بر چه اصولی ساخته و مدیریت می‌شدند؟ ۲. تغییر و تحولات در پایگان آبی لارستان در دوره‌های مختلف چگونه بوده‌است؟ ۳. شواهد مکتوب چه نقشی در شناخت پایگان آب دارند؟ مطالعه پایگان آبی لارستان منجر به طرح فرضیاتی است که بدین شرح است: ۱. مهم‌ترین اصل در پایگان آبی لارستان، ذخیره و کنترل آب‌های سطحی است؛ ۲. پایگان آبی در لارستان، نوعی ایستایی فرهنگی دارد و تغییرات چشمگیر مربوط به دوران مدرن است؛ ۳. شواهد مکتوب در منطقه، وجوه مختلف فرهنگی کمبود آب زیر تأثیر اقلیم لارستان را بیان می‌دارد.

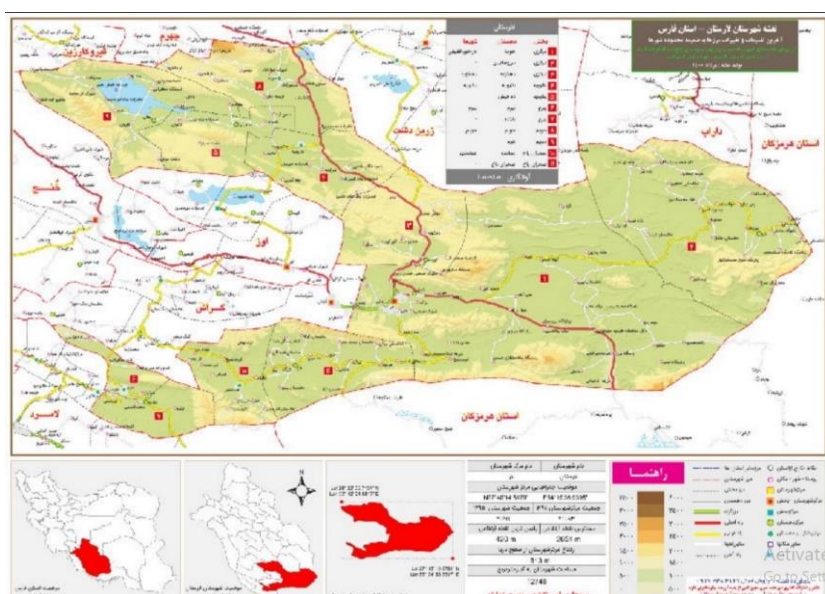
پیشینه پژوهش

تا کنون مطالعات هدفمندی در زمینه آب و زیست‌محیط لارستان در دوران اسلامی انجام نشده، اما در پژوهش‌های باستان‌شناسی و تاریخی و معماری، اشاراتی شده‌است. از جمله مطالعات در زمینه آب و زیست‌محیط را می‌توان در تاریخ مفصل لارستان (وئوقی و همکاران، ۱۳۸۷) و معماری آب‌انبارها در محیط طبیعی لارستان (کاظمی و همکاران، ۱۳۹۰) مشاهده کرد. در زمینه مطالعات باستان‌شناسی، هم ضعف اطلاعات در پژوهش و هم در انتشار مشهود است. پژوهش‌ها بیشتر مربوط به بررسی‌های شناسایی است که می‌توان به پژوهش‌های عسکری چاوردی (۱۳۹۲) و ۱۳۸۸ درباره منطقه لامرد و مهر و در کاریان و بررسی سرداری و سرخوش (۱۳۹۷) درباره شهرستان لارستان و بررسی سرخوش (۱۳۹۳) درباره منطقه بیرم لارستان اشاره کرد. پژوهش حاضر با توجه به منابع مکتوب و شواهد موجود، تلاش دارد این ضعف در پژوهش در پایگان آبی لارستان را پوشش دهد.

۱. موقعیت و ویژگی‌های جغرافیایی لارستان

لارستان به مفهوم کهن آن، شامل محدوده گسترده نواحی جنوب ایران است. شهرستان لارستان به مرکزیت شهر لار، در محدوده جغرافیایی ۵۲° ۲۲' تا ۵۵° ۴۵' طول شرقی و ۲۷° ۱۸' تا ۲۸° ۲۴'

عرض شمال قرار گرفته است (تصویر شماره ۱) (وثوقی و همکاران، ۱۳۸۷: ۳۷). لار در سال ۱۳۱۶ با اصلاح قانون تقسیمات کشوری، ششمین شهرستان استان هفتم به شمار می‌رفت و در سال ۱۳۵۲ قسمت ساحلی از لارستان جدا شد. در سال ۱۳۶۸ نیز لامرد و مهر از لارستان جدا شد (غلامی، ۱۳۹۴: ۲۲). در پی تقسیمات جدید کشوری، خنج و گراش و شهرستان اوز از لارستان جدا شدند. لارستان امروز شامل بخش‌های جویم و بنارویه و بیرم و صحرای باغ و بخش مرکزی لار است (مرکز آمار ایران). در این پژوهش، لارستان قدیم مورد نظر است.



تصویر شماره ۱. موقعیت جغرافیایی شهرستان لارستان

لارستان در ناحیه اقلیمی پس کرانه‌ای جنوبی واقع شده است. این ناحیه، اقلیمی گرمایی، تابشی، بادی غباری دارد (مسعودیان، ۱۳۸۲: ۱۷۹). بارش‌های این منطقه طوری نازل می‌شود که چندان مؤثر واقع نمی‌شود (کریمی، ۱۳۹۱: ۹۵-۸۹). پایین‌ترین دمای ثبت شده (ایستگاه سینوپتیک لار) در دی‌ماه ۴/۸- درجه سلیسیوس و بیشترین دما ۴۷/۸ درجه در مردادماه است. میانگین بارش سالیانه حوضه در سال ۱۳۸۳، ۲۲۰/۸ میلی‌لیتر و در سال ۱۳۸۹، ۱۶۹/۶ و در سال ۱۴۰۰، ۱۲۶ میلی‌لیتر بوده است. بارندگی به طور یک‌نواخت در تمام فصول پراکنده نشده است، بدین گونه که حدود ۱۱۴ میلی‌لیتر بارش دی ۱۴۰۰ بوده است (اداره منابع طبیعی لارستان و آبخیزداری - ایستگاه هواشناسی فرودگاه لارستان). مطالعات اقلیم‌شناسی در دوران ساسانی در جنوب ایران شرایط آب‌وهوایی اندکی متفاوت از امروز را نشان می‌دهد. بررسی فراوانی گونه بیابانی

تاج‌خروسیان نشان‌دهنده این است که در زمان ساسانیان، اقلیم اینجا خشک‌تر از زمان عصر کوچک یخبندان بوده، اما نسبت به دوره قرون وسطی مرطوب‌تر بوده است (عزیزی و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۲۳). شبکه آب‌های لارستان، کم و اتفاقی است و از طرفی گنبدهای نمکی موجب شوری این آب‌ها می‌شوند. رودخانه‌های کورده و مهران و دارالمیزان و شور، به دلیل عبور از گنبدهای نمکی برای کشاورزی و استفاده آشامیدنی مناسب نیستند (ووثوقی و همکاران، ۱۳۸۷: ۴۴). خاک‌های منطقه لار (بخش مرکزی) عبارت‌اند از: لیتوسل آهکی در ناحیه خاک‌های بیابانی، لیتوسل آهکی متشکل از مارون و گچ در ناحیه خاک‌های بیابانی، خاک‌های شور و قلیایی و رسوبی، خاک‌های رسوبی ریزبافت. طبق بررسی‌های انجام‌شده می‌توان گفت حدود ۱۰/۴ درصد از مساحت لارستان، توانایی زراعت آبی و دیمی را دارند (ثروتی، ۱۳۸۳: ۱۷).

۲. جغرافیای تاریخی لارستان

براساس متون تاریخی، فارس کهن بخش بزرگی از جنوب ایران بوده که قسمت‌های شمال و شرق و غرب آن را کوه‌های اصفهان و کرمان و خوزستان، و جنوب آن را خلیج فارس در بر می‌گرفته است (اصطخری، ۱۳۴۰: ۹۵). در کتیبه بیستون، داریوش می‌گوید: «مردی و ه یزدات نام شهری تاروا نام در سرزمینی تی‌اوتی یا آنجا ساکن بود ... کوهی پرگ/فرگ نام در آنجا جنگ کردند» (شارپ، ۱۳۸۸: ۵۸-۵۶). در این کتیبه، دو اسم جغرافیایی «تاروا» و «پرگ» و همچنین نام یک منطقه به نام «تی‌اوتی‌یا» برده شده است که روشن کردن موقعیت کنونی آن‌ها ما را به درک درستی از اقوام آریایی در منطقه لارستان رهنمون می‌شود. به احتمال زیاد، تاروا همان تارم یا طارم شهر آبادان قرون نخستین اسلامی است. از سوی دیگر، نام کوهی که از آن با عنوان پرگ یاد شده، منطبق با منطقه فورگ کنونی در شمال تارم و در جبهه شرقی لارستان قدیم است (ووثوقی و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۲۵-۱۲۶). هرتسفلد (۱۹۴۷: ۷۳۳) برای نخستین بار در کتاب خود مدعی شد که یوتیا قبیله‌ای پارسی و آریایی‌اند که در فارسی جدید به صورت «جَت» یا «جَت» و در عربی «زَط» یا «زَط» تلفظ می‌شوند. امروزه در بخش علامرودشت در شهرستان لامرد، تلی به نام جَت مربوط به دوران ساسانی و سده‌های نخستین اسلامی وجود دارد (عسکری چاوردی، ۱۳۹۲: ۳۷۷). (همچنین در کتاب تاریخ و صاف نوشته وصاف‌الحضرة شیرازی ۱۳۴۶: ۱۰۳)، از دبیران و منشیان و نویسندگان مشهور قرن هفتم، از امیر ابودلف جاتی نام برده است: «امیر ابودلف مردی بزرگوار بود و خود را از نژاد ساسانیان می‌دانست. حکومت او بر تمام گرمسیرات و ایراهستان و سواحل کندران تا لار و جریس و جویم و فال و کران و زم و سیراف نافذ و مطلق بود». در دوران ساسانی، فارس به پنج کوره استخر، اردشیر، شاپور، قباد، دارابگرد تقسیم شده بود (ابن‌بلخی، ۱۳۸۴: ۲۸۶). حوزه وسیع لارستان تا بندر سیراف در ساحل خلیج فارس امتداد داشت و در

دوره پیش از اسلام، بخشی از کوره اردشیرخوره محسوب می شده است (اصطخری، ۱۳۴۰: ۹۹-۱۰۰، ابن بلخی، ۱۳۸۴: ۳۲۸). البته در برخی منابع، مناطقی از لارستان یا خود لار منسوب به کوره داربگرد شده است. لسترنج (۱۳۷۷: ۳۱۲-۳۱۳) لار را بخشی از کوره دارابگرد می داند. همچنین در مجموعه چندجلدی *دانشنامه جهان اسلام*، لارستان بخشی از ولایت دارابگرد آمده است (حداد عادل، ۱۳۹۹: ۶۶۴). با توجه به موارد ذکر شده، منطقه غربی لارستان را می توان بخشی از کوره اردشیرخوره و بخش های شرقی لارستان را بخشی از کوره دارابگرد قلمداد کرد. نکته حائز اهمیت و ابهام آور درباره لارستان این است که تا پیش از نزهت القلوب حمدالله مستوفی (۱۳۶۲: ۱۳۹) به طور مشخص نامی از لارستان در متون مشاهده نمی شود. در *تاریخ طبری* - که در قرن چهارم قمری به فارسی ترجمه شد - مکانی به نام «الار» آمده است (طبری، ۱۳۷۵: ۸۲۰)؛ البته در برخی از چاپ های کتاب *تاریخ طبری*، کلمه الار به صورت «لار» نوشته شده است (طبری، ۱۳۶۲: ۵۸۴). در *نامه باستان* نیز لار آمده است (کزازی، ۱۳۸۸: ۵۳۹). مناطق لارستان را ابن بلخی (۱۳۸۴: ۱۴۰-۱۴۱) - زیسته در قرون پنجم و ششم - با عنوان ایراهستان و کران معرفی می کند و مناطقی از کوره دارابگرد مانند جویم را نیز بخشی از لارستان می داند (همان: ۱۳۲). یاقوت حموی (۱۹۷۷: ۲۹۰) - زیسته در قرون ششم و هفتم - به نقل از حمزه اصفهانی - زیسته در قرون سوم و چهارم - می نویسد: «عجم کناره و سواحل دریا را ایراه گویند از جهت سیف الکه اردشیرخره فارس را ایراهستان گوید؛ زیرا نزدیک به دریا است و سکنه آن را نیز ایراهیه نامیده است». گای لسترنج (۱۳۷۷: ۲۷۴) هم ولایتی را که در جنوب باختری جویم قرار دارد، ایراهستان معرفی کرده است.

با توجه به اطلاعات موجود در بحث تغییر نام منطقه از ایراهستان به لارستان، می توان عنوان داشت که مناطق وسیع لارستان، پیش از آنکه شهر لار در سده ششم به بعد قدرت اقتصادی و سیاسی را به دست گیرد، نام منطقه ایراهستان بوده است و مناطق غربی همچون کران و سیراف قدرت سیاسی و اقتصادی منطقه لارستان را هدایت می کردند. این انتقال محل قدرت ممکن است به دلیل افول سیراف به تبع زمین لرزه و تغییر مسیر تجاری که در ابتدا در قسمت غربی می گذشته است - شیراز به سیراف (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۶۸)، شیراز به کیش (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۸۵-۱۸۶) - و سپس با تغییر راه تجاری به مناطق شرقی با اهمیت یافتن هرمز و مسیر هرمز به لارستان - شیراز باشد.

لارستان یکی از مناطقی است که پس از حمله اعراب تا قرن ها بعد زیر سلطه حکومت مرکزی ایران درنیامد و امیران محلی در آن به استقلال حکومت کردند. به عبارت بهتر، سرزمین وسیع لارستان از قرون نخستین اسلامی تا سال ۱۰۱۰ قمری، امیران نیمه مستقل داشت که از آنان با نام خاندان گرگین میلاد و میلادیان یاد کرده اند (وثوقی و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۷۳)، چنانچه نولدکه (۱۳۵۷: ۲۴)

معتقد است میلادیان از خاندان‌های اشکانی به شمار می‌آمده‌است. در سده‌های میانه اسلامی به بعد، تقسیمات تغییر یافت و فارس به چهار بخش شبانکاره، فارس مرکزی، کهکیلویه، لارستان تقسیم شد (حسینی فسائی، ۱۳۷۸: ۹۰۰) که لارستان جنوبی‌ترین بخش این نواحی چهارگانه بود.

۳. پایگان آب لارستان

شرایط اقلیمی منطقه لارستان و کمبود منابع آب، سبب شده آبخوان‌های زیرزمینی، یگانه منبع آب مطمئن باشند. شرایط آبخوان‌های زیرزمینی در همه مناطق وسیع یکسان نیست؛ حتی در مناطقی که آبخوان‌ها غنی هستند، ممکن است شوری آب - که اغلب در دشت‌ها این‌گونه است - آن‌ها را بی‌مصرف کند. بیشتر دره‌ها و مناطق کوهستانی و کوهپایه‌ای، شرایط آبخوان‌ها بهتر است. این مورد را می‌توان از توصیفاتی که سیاحان از مناطق مختلف لارستان شرح داده‌اند نیز استنباط کرد (جدول شماره ۱). استفاده از آبخوان‌های زیرزمینی با استفاده از چاه یا گاوچاه بوده‌است. فیگوئروا (۱۳۶۲: ۹۴-۹۵) گاوچاهی در قلعه لار را این‌گونه توصیف می‌کند: «بنای دژ بسیار بزرگ است و در صحن خود چاهی دارد با آبی بسیار عالی. عمق آن نزدیک دویست گز است. چاه بسیار عمیق است و گودی آن به طبقات زیرین شهر می‌رسد و باین‌حال به وسیله چرخ چاهی که گاوی آن را می‌کشد، هر قدر آب که برای آبیاری قلعه لازم باشد از آن بیرون می‌کشند». استفاده از گاوچاه زمانی است که آبخوان‌های زیرزمینی در عمق زیاد از سطح زمین باشد.

چشمه‌ها از دیگر منابع آب هستند که از آن در منابع مکتوب یاد شده‌است. ابن بطوطه (۱۳۷۰: ۳۳۷) در ۷۳۰ هجری از لار دیدن کرده‌است. او درباره لار می‌گوید: «لار شهری است بزرگ دارای چشمه‌سارهای متعدد و آب فراوان و باغ‌ها و بازارهای نیکو». در مقابل، در یک فاصله زمانی سیصدساله، سر توماس هربرت درباره چشمه‌های لار عنوان می‌دارد که: «شهر به وسیله تعداد کمی از چشمه‌ها سیراب می‌شود» (فوستر، ۱۹۲۸: ۵۶). احتمال اینکه بسیاری از چشمه‌ها به مرور خشک یا با توجه به سطح آبخوان‌ها تغییر جریان داده باشند، وجود دارد. خشک شدن چشمه قلعه کپیر بیرم لارستان (اشرافی، ۱۳۹۶: ۶۹) در سه دهه قبل - که سازه‌های انتقال آب از چشمه همچنان وجود دارد - نشان‌دهنده این است که با کاهش سطح آبخوان‌ها و زمین‌لرزه‌ها، به مرور شاهد کاهش چشمه‌ها در لارستان هستیم.

از دیگر منابع آب، آب‌های سطحی ناشی از بارش هستند. لارستان در زاگرس جنوب شرقی - که زاگرس خشک نیز گفته می‌شود - در کمربند خشک نیم‌کره شمالی واقع شده که بارندگی کم با تغییرپذیری زیاد و هوایی گرم دارد. بارش‌ها طوری فرومی‌آید که چندان مؤثر واقع نمی‌شود. از ویژگی‌های بارندگی در این اقلیم، باران‌های شدید و دانه‌درشت است، به‌طوری‌که در بعضی مواقع پنجاه میلی‌متر باران (حدود بیست درصد میانگین بارندگی سالیانه) در یک ساعت گزارش

شده است و به علت اینکه زمین توانایی جذب و اشباع این مقدار آب را ندارد، آب جاری می شود و سیلاب به راحتی و به سرعت به راه می افتد (کریمی، ۱۳۹۱: ۹۵-۸۹). این مسئله به روشنی اهمیت کنترل آب را نشان می دهد؛ از جمله راه های کنترل آب از دیرباز تا امروز - که در شواهد مکتوب نیز دیده می شود - کنترل آب در گوه های نخلستان (تصویر شماره ۲) است. قدیمی ترین متنی که به این موضوع اشاره دارد، مربوط به *فارس نامه* ی ابن بلخی است.

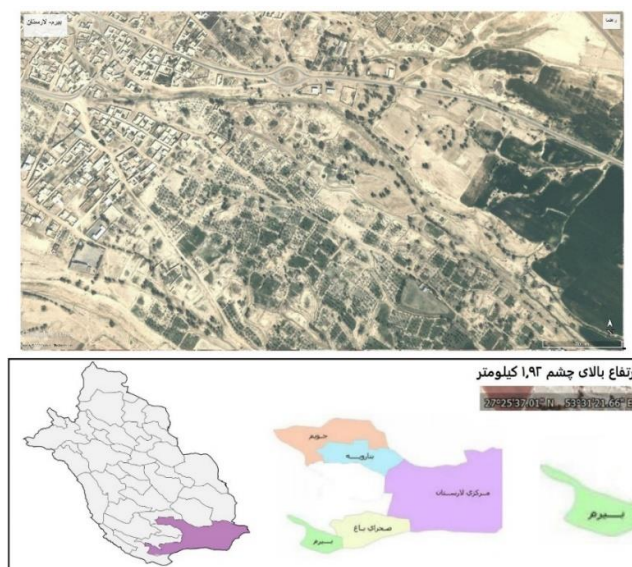


تصویر شماره ۲. گوه های کاشت نخل (نگارندگان، ۱۳۹۸)

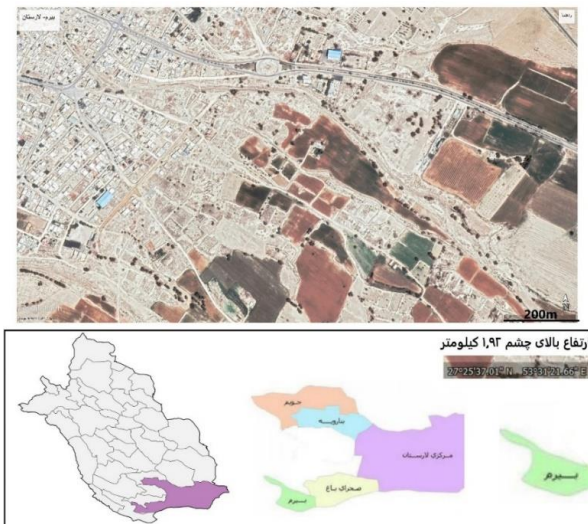
ابن بلخی منطقه ایراهستان و کران را بیابانی، بسیار گرم، بدون منابع آبی روان و کاریز توصیف می کند و خرما را یگانه میوه این نواحی می داند. همچنین نحوه کاشت درخت خرما در نواحی ایراهستان و کران را به شکل کاشت در گوهایی که جز سر درخت خرما دیده نمی شود عنوان می دارد. این نوع شیوه کاشت که ابن بلخی (۱۳۸۴: ۱۴۰) آن را کاشت درختان خرما در چاه ذکر می کند، مختص نواحی ایراهستان بوده است. حمدالله مستوفی (۱۳۶۲: ۱۱۸) نیز کاشت درخت خرما در گوها را ذکر کرده است. این نوع شیوه کاشت به دلایل گرما و کمبود بارش انتخاب شده است. با توجه به این موضوع که منطقه لارستان رودخانه دائمی آب شیرین ندارد، بارش اندک اما سیل آسای باران را به بهترین شکل استفاده کرده اند. آب از راه کانال های طبیعی یا به طور مصنوع به سمت نخلستان ها هدایت می شود. آب در فصل های ترسالی تا سال بارش آینده، همچنان در گوها باقی می ماند. این موضوع با توجه به سازندهای زمین شناسی مناطق جنوبی که نفوذ آب به آبخوان های آن طولانی است، شرایط نفوذ آب در مخروط افکنه ها - که دارای رسوبات کواترنری و آهک های آسماری است - مناسب است (کریمی، ۱۳۹۱: ۱۴۰). ایستایی آب در گوها در محدوده وسیع و همچنین تبخیر کمتر آب

نسبت به فضای بدون سایه درختان در بیرون از نخلستان‌ها، علاوه بر تأمین آب نخلستان‌ها و احشام و در مواردی حتی برای مصارف انسانی، تقویت آبخوان‌های زیرزمینی را نیز سبب می‌شده‌است. این شیوه را می‌توان در گروه تغذیه مصنوعی به روش مستقیم قلمداد کرد که کارکردی همانند گوراب‌های منطقه خوزستان دارند. امروزه با توجه به مداخلات گسترده انسانی از جمله تخریب نخلستان‌ها و کانال‌های آب، تغییر شیوه آبیاری، سدسازی که مانع رسیدن آب به نخلستان‌هاست، بخش وسیعی از نخلستان‌ها در چند دهه گذشته خشک شده‌است.

گوهای نخلستان در لارستان، علاوه بر موارد ذکرشده، در جلوگیری از سیلاب‌ها و آسیب به مناطق مسکونی نیز مؤثر بودند. نمونه‌ای از کاربرد را به وضوح در منطقه بیرم لارستان می‌توان دید. سیل زمستان ۱۴۰۰ در بیرم، خسارت زیادی بر جای گذاشت که با بررسی منطقه، یکی از دلایل آن، از بین رفتن گویای نخلستان‌ها و تبدیل این نخلستان‌ها به زمین کشاورزی در فاصله کوه گاوپست تا بیرم بود. بررسی عکس‌های ماهواره‌ای در سال ۲۰۰۴ و مقایسه با عکس‌های ماهواره‌ای سال ۲۰۲۲ منطقه بیرم نشان می‌دهد (تصاویر شماره ۳ و ۴) که نخلستان‌های منطقه که می‌توانستند مانند نوعی بند، جریان و سرعت سیل را کاهش دهند، از بین رفته‌است و با تبدیل به زمین کشاورزی، در واقع سبب شده‌اند خطر سیل با هر باران شدید که از خصوصیات اقلیمی منطقه است، همواره باقی بماند؛ نقشی که احتمالاً با نام محلی گوها به نام بند، همخوانی دارد. در بسیاری از مناطق نیز که همچنان این گوها باقی مانده‌اند، رسیدگی و تعمیرات نکردن، این گوها را عملاً بدون کارایی کرده‌است.



تصویر شماره ۳. عکس ماهواره‌ای منطقه بیرم لارستان در سال ۲۰۰۴ (Google Earth)



تصویر شماره ۴. عکس ماهواره‌ای منطقه بیرم لارستان در سال ۲۰۲۲ (Google Earth)

آبانبارها از دیگر سیستم‌های کنترل و ذخیره آب هستند. سابقه آبانبارها در منطقه لارستان را در دوران پارتی - ساسانی براساس مدارک باستان‌شناسی می‌توان مشاهده کرد. آبانبارهای قلعه سلاور بیرم لارستان نمونه‌هایی از آبانبارهای دوران تاریخی منطقه لارستان است. هرچند نمی‌توان آمار دقیقی از آبانبارهای احداث‌شده در لارستان به دست داد، طبق نوشته مرحوم سیدعلاءالدین مورخ، تعداد آبانبارهای موجود در لارستان را ۲۴ هزار بوده‌است (وئوقی، ۱۳۷۱: ۴۴). در کتاب *نزعت القلوب* در ذکر منازل مسیر شیراز به کیش، منزلگاهی بین خنج و هرمز (بیرم) به نام «آبانبار کنار» آمده‌است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۸۶). در لارستان ساخت‌وساز آبانبارها بیشتر عمومی بود. آبانبارهای با کاربرد عمومی، اگر نه همه، تعدادی از آن‌ها جنبه یادبود داشت. آبانبارها در لارستان برای آبرسانی به مردم کاربرد عمومی است و برای اشراف جنبه یادبود دارد.^۱ نکته مهم، وجود سنت وقف آبانبارهاست که در میان اقشار مختلف مردم تا امروز بسیار رایج است. داستان آبانبارهای تخم‌مرغی^۲ در ادبیات فولکلور منطقه لارستان نشان از اهمیت وقف آبانبارها و تلاش برای ذخیره آب است. وقف آبانبار در محدوده وسیع لارستان و حتی در ملوک هرمز، به دست لاری‌ها صورت می‌گرفته‌است. دن گارسیا در سفرنامه

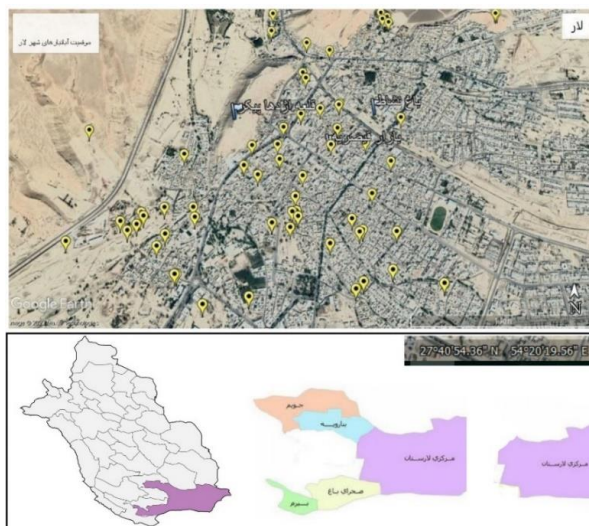
۱. به طور کلی می‌توان تمام بناهای عام‌المنفعه را با همین حکم دسته‌بندی کرد. تفاوت در لارستان با دیگر مناطق ایران به سبب آن است که احتیاج به آبانبارها در تعداد زیاد، سبب شده که جنبه یادمانی فقط در تعداد محدودی از آبانبارها نمود یابد و خیلی از آبانبارهای وقفی، کتیبه ساخت ندارند.

۲. این داستان مربوط به آبانباری است که خیرش پیرزنی بوده که با فروش تخم‌مرغ پول ساخت آبانبار را جفت‌وجور کرد و به این معناست که وسع خیرش به همین اندازه رسیده‌است.

آب‌انبارها براساس فرم مخزن به مکعبی، استوانه‌ای، هشت‌وجهی، مرکب (چهاربرکه) تقسیم می‌شوند (تصویر شماره ۵) (کاظمی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۱۴). تصویر شماره ۶ موقعیت آب‌انبارهای شهر لار را نشان می‌دهد. برخی از آب‌انبارها بادگیر هم داشتند، مانند آب‌انبار خیابان مدرس شهر لار. بررسی کتیبه‌های باقی‌مانده آب‌انبارهای شهر لار نشان می‌دهد که آب‌انبارهای مربوط به دوره صفویه مانند آب‌انبار چهاربرکه (دهن شیر لار) که در نزدیک بازار قیصریه واقع است، از قدیمی‌ترین آب‌انبارهای کتیبه‌دار هستند.

مربک (چهار پرکه)	استوائی	مکعب	هشت وجهی
			

تصویر شماره ۵. انواع فرم مخزن آب‌انبارها (نگارندگان، ۱۴۰۰)



تصویر شماره ۶. موقعیت شهر لار و آب‌انبارهای لار (نگارندگان، ۱۴۰۰)

در سفرنامه سیاحان اروپایی، اشاراتی به نحوه ذخیره سازی و مدیریت آب آب انبارها شده که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

تاورنیه (۱۳۳۶: ۶۷۵) درباره نحوه ذخیره و تقسیم آب در لارستان عنوان می کند که وقتی باران می آید، روز اول سوراخ های آب انبارها را می بندند و نمی گذارند آب داخل آن ها بشود. پس از آنکه یک روز بارید و باران ابتدا کثافات زمین را شست و شو داد، آن وقت آب را به آب انبارها می فرستند. عمل تقسیم آب در لار خیلی منظم است. گویا این آب انبارها همه خمره شراب هستند. هرگز بیش از سه آب انبار را یک مرتبه باز نمی کنند و در وقت باز کردن، حاکم یا امین او باید حاضر باشد. اشتروس (۱۶۸۱: ۳۲۶) نیز عنوان می دارد که در نواحی لارستان آب باران را در آب انبارها نگه می دارند و آب انبارها هم فقط به دستور حاکم باز می شود و هرچند این آب بسیار آلوده است، حتی قطره ای از آن به هدر نمی رود. همچنین دلاواله (۱۳۸۰: ۱۱۶۵) از دیگر سیاحانی است که به شیوه ذخیره آب لارستان پرداخته و ذکر می کند که خیابان های نسبتاً بزرگ تری را دیدم که در میانشان خندقی تعبیه کرده بودند تا هنگام بارندگی، آب جاری از کوهستان های مجاور از داخل آن بگذرد. خندق ها دارای کانال ها یا راه آب های بزرگ و کوچکی به نسبت خانه های دو طرف بودند که از طریق آن ها آب به داخل خانه ها سرازیر می شد. قلت آب آن قدر در این شهر شدید است که باید مراقبت های کاملی برای حفظ نزولات آسمانی به عمل آید، چون یک قطره آب جاری در شهر وجود ندارد. باران به ندرت می بارد و حرارت بیش از حد است.

امروزه نیز در مناطقی مانند اوز در لارستان و اشکنان در لامرد که همچنان آب انبارها استفاده می شود، قبل از فصل بارش، آب انبارها تمیز و کانال های ورودی آب تعمیر می شود. در برخی مناطق نیز قبل از ورود به ماه رمضان، آب انبارها لایروبی و تمیز می شوند. نکته مهم درباره آب انبارهای بیرون از شهر، ساخت آن ها در مکانی است که در مسیر جریان آب های سطحی باشد یا به نحوی بتوان آب های سطحی را به آب انبارها هدایت کرد. با توجه به شوره زارهای وسیع در مناطق دشتی لارستان، سعی می شود آب از مناطق کوهستانی به سمت آب انبارها هدایت شود. یکی دیگر از وظایف آب انبارهای بیرون از شهر را می توان کنترل و کاهش قدرت سیلاب ها دانست.

بررسی منابع مکتوب نشان می دهد آب انبار، چاه، گاوپناه، در مواردی قنات و چشمه ها، از پایگان اصلی تأمین آب هستند. براساس منابع مکتوب، استفاده از قنات از راهکارهای اصلی تأمین آب نبوده است. تا کنون ۳۷ رشته قنات در لارستان شناسایی شده است (سامانه اطلاعات مکانی قنات)، اما به دلیل مطالعه نداشتن روی پایگان آبی این منطقه، تاریخ بسیاری از قنات ها نامشخص است و فقط با برچسب اسلامی معرفی شده اند؛ از جمله قنات هرمکو در منطقه بیرم لارستان و قنات آب باریک در یک کیلومتر پنج محور لار به جهرم و در حاشیه جاده کمربندی لار به سمت بندرعباس را می توان نام برد. جدول شماره ۱ شامل اشاره سیاحان در دوره های مختلف به

منابع آب در لارستان قدیم است که نشان می‌دهد احتمالاً آب‌انبارها نقش اصلی را در تأمین آب لارستان داشته‌اند.

جدول شماره ۱. منابع آب در لارستان براساس منابع مکتوب (نگارندگان، ۱۴۰۰)

نام سیاح و سال حضور در لارستان (به میلادی)	منابع آب لارستان
ابن بطوطه (۱۳۳۷)	چشمه، اشاره به آب‌انبار در هرمز (ابن بطوطه، ۱۳۷۰: ۳۳۳-۳۳۷)
حمدالله مستوفی (۱۳۳۰)	آب‌انبار (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۸۶)
نیکولا و دواربلو (۱۶۰۶)	آب‌انبار (وثوقی و همکاران، ۱۳۸۷: ۶۲۷)
دن گارسیا دوسیلوا فیگوئرا (۱۶۱۴)	آب‌انبار، چاه، گاوپناه (فیگوئرا، ۱۳۶۲: ۹۵-۹۰)
پیتر دلاواله (۱۴۲۱)	آب‌انبار (دلاواله، ۱۳۸۰: ۱۱۶۴)
جان اشتروس (۱۶۷۲)	آب‌انبار (اشتروس، ۱۶۸۱: ۳۲۶)
سر توماس هربرت (۱۶۲۸)	چشمه، آب‌انبار، چاه (فوستر، ۱۹۲۸: ۶۰)
تاورنیه (۱۶۶۸-۱۶۳۲)	آب‌انبار (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۶۷۵)
ژوهان آلبرشت فن ماندسو (۱۶۳۸)	آب‌انبار، چاه (وثوقی، ۱۳۸۷: ۷۷۸-۷۷۷)
ژان تونو (۱۶۶۵)	آب‌انبار، قنات (وثوقی، ۱۳۸۷: ۷۹۹-۷۹۷)
جان فرایر (۱۶۶۷)	آب‌انبار (وثوقی، ۱۳۸۷: ۸۲۸)
انگبرت کمپفر (۱۶۸۵)	آب‌انبار (وثوقی، ۱۳۸۷: ۸۴۶)
کورنلیس دوبرویچن (۱۷۰۶)	آب‌انبار، چاه، چشمه (وثوقی، ۱۳۸۷: ۸۷۸)
سر آرنولد تالبوت ویلسون (۱۹۰۷)	آب‌انبار، قنات، گاوپناه، چاه (ویلسون، ۱۹۰۸: ۱۵۸-۱۵۹)
ژاک دومورینی (۱۹۱۱)	آب‌انبار، چاه (وثوقی، ۱۳۸۷: ۹۸۷)

بررسی کشاورزی و باغداری در لارستان براساس منابع مکتوب، یکی از دلایلی است که نشان از کارآمدی پایگان آبی در لارستان در طول دوره‌های مختلف دارد. تاورنیه (۱۳۳۶: ۶۷۷) انتقال آب از یک آب‌انبار به دو روستا در لارستان را این چنین توصیف می‌کند: «آب‌انبار بزرگی در آنجا ساخته‌اند و پهلوی کوه را هم سوراخ کرده‌اند که آبش را به جلگه مجاور ببرند. سابقاً آن جلگه خشک و لم‌یزرع بود، اما فعلاً دو قریه خوب در آن احداث و آباد شده‌است». جدول شماره ۲ انواع محصولات کشاورزی و باغی رایج در لارستان در دوره اسلامی را براساس داده‌های مکتوب نشان می‌دهد. باغ نشاط بازمانده از دوره افشاریه، تأییدی بر گفته سیاحان بر رونق باغداری لارستان است. محصولی مانند هندوانه که آب زیادی برای کشت لازم دارد، نشان می‌دهد که چگونه لار توانسته منابع آب را مدیریت کند.

جدول شماره ۲. محصولات کشاورزی در لارستان براساس منابع مکتوب (نگارندگان، ۱۴۰۰)

نام سیاح و سال حضور در لارستان (به میلادی)	انواع محصولات کشاورزی و باغی
ابن بلخی (اوایل قرن ۱۲)	نخل
حمدالله مستوفی (۱۳۳۰)	نخل
ابن بطوطه (۱۳۳۷)	باغ‌های نیکو
فیگوتروا (۱۶۱۴)	نخل (خرمای لار قابل مقایسه با خرمای بغداد و بصره نیست و بسیار از آن بهتر است)، انار، جالیز، زمین زراعی اندک، باغ درختان میوه
تاورنیه (۱۶۳۲-۱۶۶۸)	نخل، نارنج
نیکولا و دوارتاریلو (۱۶۰۶)	باغ‌های اطراف لار، توصیف باغ حاکم (بوته‌های گل سرخ، انار و یک زیتون و یک کاج)، باغ یک پرتغالی (درختان انگور)، هندوانه (بهترین هندوانه‌هایی که نخل حمدالله مستوفی (۱۳۳۰) نخل (خرمای لار قابل مقایسه با خرمای بغداد و بصره نیست و بسیار از آن بهتر است)، انار، جالیز، زمین زراعی اندک، باغ درختان میوه فیگوتروا (۱۶۱۴) باغ‌های اطراف لار، توصیف باغ حاکم (بوته‌های گل سرخ، انار و یک زیتون و یک کاج)، باغ یک پرتغالی (درختان انگور)، هندوانه (بهترین هندوانه‌هایی که تا کنون دیده بودم) نیکولا و دوارتاریلو (۱۶۰۶) خرما و پرتقال و لیمو (خیابان‌های این شهر به جنگلی می‌مانند؛ زیرا زمین پوشیده از درختان خرما، پرتقال و لیموست و این امر باعث می‌شود که دیدن شهر از بیرون دشوار گردد) کورنلیس دو برویجن (۱۷۰۶) تا کنون دیده بودم)
سر توماس هربرت (۱۶۲۸)	(باغ حاکم لار سرشار از انار، پرتقال و میوه‌های بزرگ و آبدار و معطر است)، سرو، انجیر، میوه و غلات متنوع (در اینجا میوه‌های فوق‌العاده مانند پرتقال، لیمو، انار، پامستیریون [نوعی میوه محلی] است. گل‌هایی مانند یاسمن، رز، لاله، ژولی فراوان است)
کورنلیس دو برویجن (۱۷۰۶)	خرما و پرتقال و لیمو (خیابان‌های این شهر به جنگلی می‌مانند؛ زیرا زمین پوشیده از درختان خرما، پرتقال و لیموست و این امر باعث می‌شود که دیدن شهر از بیرون دشوار گردد)
ژاک دومورینی (۱۹۱۱)	(محصولات منطقه توتون، خردل، خرما و پنبه است)

ذخیره آب به مدت طولانی بر وجوه مختلف مردم لار تأثیر گذاشته است. یکی از حوزه‌های تحت تأثیر مستقیم این شیوه ذخیره‌سازی، حوزه بهداشت و سلامت در لارستان است که سیاحان به آن اشاره داشته‌اند. جدول شماره ۳، نظر سیاحان مختلف را درباره کیفیت آب آشامیدنی و بهداشتی نشان می‌دهد. با بررسی سفرنامه‌های سیاحان، به نظر یکی از مهملک‌ترین بیماری‌های ناشی از شیوه ذخیره‌سازی آب، مربوط به کرم پیوک^۱ یا همان بیماری رشته (کرم گینه) است که قدیم‌ترین متنی که به این بیماری اشاره کرده، پاپیروس ابرس مصر مربوط به ۱۵۰۰ پیش از میلاد است (بریان، ۱۹۳۱: ۱۲). در میان متون ایرانی نیز شعری از نظامی (۱۳۸۲: ۱۶) در مخزن/السرار در مدح ملک فریدالدین بهرامشاه بن داوود به بیماری‌ای با نام رشته اشاره دارد که جزو قدیم‌ترین اشارات به بیماری رشته یا انگل پیوک است:

می که فریدون نکند با تو نوش رشته ضحاک برآرد ز دوش

نظامی مارهای ضحاک را همان بیماری رشته می‌داند. راه پیشگیری آن ساده است و گذراندن آب از پارچه کافی است (امروز ضدعفونی آب با کله برای از میان بردن انگل پیوک به کار می‌رود) که تاورنیه (۱۳۳۶: ۶۷۶) در سفرنامه خود به عبور آب از پارچه اشاره کرده و عنوان می‌کند این کار کافی نیست. کرم پیوک که در سواحل خلیج فارس و بیش از همه در میناب و لار شیوع دارد، با پیچیدن کرم به دور میل‌ها و گرداندن روزانه آن میله به مقدار کم دفع می‌شود (پولاک، ۱۳۶۸: ۴۲۶). اختلاف نظر درباره کیفیت آب لارستان از دیدگاه سیاحان را می‌توان به دوره‌های خشک‌سالی و ترسالی مرتبط دانست.

جدول شماره ۲. کیفیت آب لارستان براساس منابع مکتوب (نگارندگان، ۱۴۰۰)

نام سیاح و سال حضور در لارستان (به میلادی)	کیفیت و بهداشت آب لارستان
نیکولا و دواربلو (۱۶۰۶)	دارای کیفیت متوسط
دن گارسیا دوسیلوا فیگوئرا (۱۶۱۴)	آبی گوارا که با بهترین آب‌های جهان برابری می‌کند
پیترو دلاواله (۱۶۲۱)	کیفیت متوسط
جان اشتروس (۱۶۷۲)	آبی بسیار بد
سر توماس هربرت (۱۶۲۸)	آبی نامرغوب، وجود کرم پیوک در آب
تاورنیه (۱۶۳۲-۱۶۶۸)	کیفیت بد، وجود کرم پیوک در آب
ژان تونو (۱۶۶۵)	آبی بد و ناسالم، وجود کرم پیوک
ژوهان آلبرت فن ماندستو (۱۶۳۸)	کیفیت بد آب، وجود کرم پیوک
انگبرت کمپفر (۱۶۸۵)	وجود کرم پیوک در آب
کورنلیس دوبریجن (۱۷۰۶)	کیفیت عالی آب
سر آرنولد تالبوت ویلسون (۱۹۰۷)	آب خوب

1. dracunculiasis.

بررسی منابع مکتوب در کنار داده‌های باقی‌مانده از دوره‌های مختلف نشان می‌دهد که پایگان آبی در ناحیه لارستان که در دوره‌های مختلف ثابت مانده‌است، به صورت آب‌انبار، چاه، گاوپناه، قنات، چشمه مورد استفاده بوده و با اقلیم خشک لارستان سازگاری دارد. اصول اولیه در مدیریت پایگان آبی لارستان، ذخیره آب باران و تقویت آبخوان‌های زیرزمینی است. چنانچه سیاحان مختلف اشاره کرده‌اند، حتی یک قطره آب نباید هدر برود و حضور حاکم یا امین حاکم هنگام باز کردن آب‌انبارها، این مهم را به خوبی نشان می‌دهد. نکته‌ای که احتمالاً در گذشته - آگاهانه و سپس ناآگاهانه - به صورت یک سنت ادامه پیدا می‌کند، استفاده از گوها برای نخلستان‌هاست که علاوه بر اینکه سبب کیفیت خرما به دلیل ایستایی طولانی مدت آب در پای نخل می‌شود، تقویت آبخوان‌های زیرزمینی را نیز سبب می‌شود. تعجب‌برانگیز بودن این موضوع برای ابن بلخی و حمدالله مستوفی احتمالاً به سبب نیمه‌مستقل بودن منطقه لارستان و گزارش نکردن چنین پدیده‌ای بوده‌است، و پس از آن به سبب رفت‌وآمد به این نواحی، این نوع نخلستان به صورت یک امر عادی انگاشته شده و دیگر در متون از آن یاد نمی‌شود، اما وجود این گوها تا به امروز گواه استمرار این سنت است. نکته مهم درخصوص استفاده از آب‌انبارها در کشاورزی و باغداری است که حتی امروزه نیز می‌تواند یک راهکار مفید به جای استفاده از چاه‌های عمیق باشد. تعدادی از آب‌انبارها تغییر کاربری داده‌اند و تعداد بسیاری از آب‌انبارها به دلایل بهداشتی، پُر یا تخریب شده‌اند، ولی فرهنگ‌سازی صحیح در استفاده از آب‌انبارها برای مصارف کشاورزی و حتی ایجاد یک سازکار بهداشتی که بتواند بهداشت و سلامت آب آب‌انبارها را به شیوه‌ای صحیح تضمین کند، سودبخش خواهد بود.

منابع مکتوب در معرفی و نحوه عملکرد پایگان آبی در لارستان بسیار مفید هستند، اما این منابع تمام مناطق گسترده لارستان را پوشش نمی‌دهند. همچنین از سد و بند و پل‌های مختلف در حوزه لارستان سخن نمی‌گویند؛ برای نمونه، سد گلی گمپو (ساسانی - اسلامی) در منطقه فداغ لارستان که با توجه موقعیت مکانی این سد احتمالاً وظیفه تقویت آبخوان‌های منطقه بیرم لارستان را داشته‌است (غلامی، ۱۳۹۴: ۱۹)؛ اگرچه این موضوع احتیاج به پژوهش‌های بیشتر باستان‌شناختی دارد. متأسفانه پژوهش‌های باستان‌شناسی در شناسایی و معرفی و نحوه عملکرد پایگان آب در منطقه - که می‌توانست این قسمت تاریک را که منابع مکتوب قادر به پاسخ‌گویی پرسش‌های آن نیستند روشن کند - ضعف‌هایی هم در پژوهش و هم در انتشار دارند.

۴. نتیجه

نتایج حاصل از این پژوهش، براساس منابع مکتوب و شواهد موجود نشان‌دهنده آن است که پایگان آبی در منطقه وسیع لارستان به دلیل اوضاع اقلیمی، نوعی ایستایی فرهنگی در نحوه

ذخیره و الگوی مصرف دارد که اصول اصلی آن ذخیره آب در آب‌انبارها و آبخوان‌های زیرزمینی است. این اصل، تأثیر زیادی در سیمای شهر لار و دیگر مناطق آنجا داشته‌است. این تأثیرات را در معماری، داستان‌های فولکلور، پزشکی و در کلیت فرهنگ لارستان می‌توان دید، به گونه‌ای که این اصل نظر بسیاری از سیاحان را به خود جلب کرده‌است و در سفرنامه‌های خود به آن اشاره داشته‌اند. در پایگان آبی لارستان - به‌ویژه درباره آب‌انبارها و گوه‌های نخلستان‌ها - تطبیق آن با اقلیم لارستان است، به گونه‌ای که از بین رفتن هر کدام، زندگی ساکنان را به مخاطره می‌افکند.

منابع

- ابن بلخی، ۱۳۸۴، *فارس‌نامه*، به تصحیح لسترنج و الن نیکلسون، تهران، اساطیر.
- ابن بطوطه، ۱۳۷۰، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، چاپ ۵، تهران، آگاه.
- ابوالفداء، ۱۳۴۹، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، زر.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، ۱۳۴۰، *مسالك و ممالك*، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اشرافی، سکینه، ۱۳۹۶، «طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال تاریخی فارس، لارستان (مطالعه موردی: قلعه کوپیر)»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته باستان‌شناسی، به راهنمایی یعقوب محمدی‌فر، همدان، دانشگاه بوعلی‌سینا.
- امبرسیز، نیکلاس و چالز ملویل، ۱۳۷۰، *تاریخ زمین‌لرزه‌های ایران*، ترجمه ابوالحسن رده، تهران، آگاه.
- پولاک، دوره‌هاید یاکوب، ۱۳۶۸، *سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی.
- تاورنیه، ژان باتیست، ۱۳۳۶، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، چاپ ۲، تهران، کتابخانه سنائی و کتابخانه تأیید اصفهان.
- ثروتی، محمدرضا، ۱۳۸۳، «تنگناهای طبیعی توسعه شهر لار (جنوب استان فارس)»، *فصل‌نامه جغرافیایی سرزمین*، سال ۱، شماره ۴، صص ۱-۲۰.
- حداد عادل، غلامعلی، ۱۳۹۹، *دانشنامه جهان اسلام: خ-د*، جلد ۱۶، چاپ ۱، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن، ۱۳۷۸، *فارس‌نامه ناصری*، به تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسائی، چاپ ۲، تهران، امیرکبیر.
- دلاواله، پیتر، ۱۳۸۰، *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران، قطره.
- سرداری، علیرضا و احمد سرخوش، ۱۳۹۷، «بررسی و شناسایی باستان‌شناسی لارستان، فارس»، *گزارش‌های هفدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران*، جلد ۱، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی، صص ۶۶۳-۶۵۶.
- سرخوش، احمد، ۱۳۹۳، «بررسی سیستماتیک و فشرده منطقه بیرم لارستان در پس‌کرانه‌های

- خلیج فارس»، گزارش‌های سیزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی، صص ۱۶۸-۱۷۱.
- شارپ، رلف نارمن، ۱۳۸۸، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، چاپ ۳، تهران، پازینه.
- طبری، محمد، ۱۳۶۲، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ۲، جلد ۲، تهران، اساطیر.
- طبری، محمد، ۱۳۷۵، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ۵، جلد ۳، تهران، اساطیر.
- عزیزی، قاسم و سحر ملکی و مصطفوی کریمی و رضا شهبازی و هما رستمی، ۱۳۹۶، «تغییرات اقلیم و پوشش گیاهی هولوسن در ایران»، فصلنامه کوآترنری ایران (علمی - پژوهشی)، دوره ۳، شماره ۳، پاییز، صص ۲۰۵-۲۲۹.
- عسکری چاوردی، علیرضا، ۱۳۸۸، «گزارش تعیین عرصه و حریم محوطه باستانی قلعه گلی‌کاریان، لارستان»، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری فارس.
- عسکری چاوردی، علیرضا، ۱۳۹۲، پژوهش‌های باستان‌شناسی کرانه‌های خلیج فارس شهرستان‌های لامرد و مهر، فارس، سبحان نور و دانشگاه هنر شیراز.
- غلامی، خدیجه، ۱۳۹۴، «طبقه‌بندی سفال ساسانی دشت علامرودشت در لامرد فارس (مطالعه موردی: قلعه گلرخ)»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته باستان‌شناسی، به راهنمایی یعقوب محمدی‌فر، همدان، دانشگاه بوعلی سینا.
- فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا، ۱۳۶۲، سفرنامه دن گارسیا فیگوئروا (سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول)، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نو.
- کاظمی، علی و فردین بوستانی و ناصر طالب بیدختی، ۱۳۹۰، «معماری آب‌انبارها در محیط طبیعی لارستان»، فصل‌نامه جغرافیای طبیعی، سال ۴، شماره ۱۱، صص ۱۰۷-۱۲۳.
- کریمی، هادی، ۱۳۹۱، جغرافیای علامرودشت، چاپ ۱، لامرد، ایراهستان.
- کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۸۸، نامه باستان، جلد ۷، چاپ ۲، تهران، سمت.
- لسترنج، گی، ۱۳۷۷، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی.
- مسعودیان، ابوالفضل، ۱۳۸۲، «نواحی اقلیمی ایران»، جغرافیا و توسعه، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۷۱-۱۸۴.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۲، نزهت القلوب، چاپ ۱، تهران، دنیای کتاب.
- نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۳۸۲، خمسة نظامی، چاپ ۴، تهران، علم.
- نولدکه، تتودور، ۱۳۵۷، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، چاپ ۳، تهران، سپهر.
- وثوقی، محمدباقر، ۱۳۷۱، تاریخ لارستان از سیدعلاءالدین مورخ، تهران، راهگشا.
- وثوقی، محمدباقر و منوچهر عابدی راد و کرامت‌الله تقوی و صادق رحمانی، ۱۳۸۷، تاریخ مفصل لارستان، جلد ۱، چاپ ۲، تهران، همسایه.

وصاف الحضرة شیرازی، ۱۳۴۶، تاریخ وصاف، به تصحیح عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
 یاقوت حموی (للشیخ الامام شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی)، ۱۹۷۷،
 معجم البلدان، الجلد الاول، بیروت، دارصادر.

Afshar, HK ,1960, Report on The Lar Earthquake of 24th April.

Bryan, p.w, 1931, *the Papyrus Ebers*, Geffry Bles, London.

Foster, William, 1928, *Thomas Herbert travels in Persia (1627-1629)*, London, Collection digitallibraryindia; JaiGyan.

Herzfeld, Ernst, 1947, *Zoroaster and his world*, Vol.2, Central Archaeology Library, New Delhi.

Struys, Jean, *Voyages de Jean Struys*, Amsterdam: Jacob van Meurs, 1681
 ([#">https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k1510102t/f13.double\(#\)](https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k1510102t/f13.double)).

Teixeira, Pedro, 1902, *The travels of Pedro Teixeira*, london, printed for the Hakluyt Society.

Wilson. A.T, 1908, Notes on a Journey from Bandar Abbas to Shiraz via Lar, in February and March, 1907, *Geographical Journal*, Vol. 31, No. 2 (Feb.), pp152-169.

سامانه اطلاعات مکانی قنات، وزارت کشور (معاونت آب و خاک) [qanat:jk.ir](http://qanat.jk.ir)

مرکز آمار ایران - تقسیمات کشوری <http://www.amar.org.ir>

اداره منابع طبیعی و آبخیزداری لارستان - ایستگاه هواشناسی فرودگاه لارستان



Journal of
Iranian Studies
(Jis)



DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2022.342597.1110>

The political and social consequences of the emergence of akhbarism in the Safavid era

Yahya Bouzarinejad^{1✉} | Hossein Iranpour²

1. Corresponding Author; Department of Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: y_bouzarinejad@ut.ac.ir
2. Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: h.iranpour@ut.ac.ir

Article Info

Paper Research:
Research Article

Received:
5 May 2022

Accepted:
24 July 2022

Keywords:
Akhbari, Usulis, Safavid government, superstitions.

Abstract

During the Safavid era, a branch of scholars left the natural method of ijtihad in jurisprudential derivation of Religious orders and turned to Akhbarism. The Safavid government, in the position of the claimant of Shiism - negatively or positively - was the focus of Shiite scholars; For this reason, the study of scientific and social movements in this period is important. Examining the views of Mujtahids (Usulis) and Akhbaris leads us to the important point that the source and origin of the type of interactions and actions of each sect is in the way they look at the dignity of leadership for society, which the Usulis consider to belong to the comprehensive Mujtahid and the Shah (King) is required to obtain permission from him, but the Akhbaris have considered this dignity customary and have entrusted it to the people. Akhbaris' perception of the leadership of the society had consequences. This trend in a way fueled appearanceism and this made the progress of Islamic civilization decadent and fueled the autocracy of the Safavid kings. On the other hand, this school and its occurrence in the Safavid era caused the spread of superstitions and heresies in religious beliefs and practices, including religious disputes, the legitimacy of dreams, heresy in religious dates, especially mourning, as well as capturing the beliefs of Shiite saviorism. Attention to the position of intellectual and rational sciences in the Safavid period is also noteworthy, which by excluding it, the social consequences of Akhbarites are doubled. This article, considering the method of documentary analysis, seeks to examine various historical sources and documents in order to make its understanding in accordance with that era and new manifestations of positive and negative and sometimes destructive effects of the news flow on the course of Aryan history. To discover Islam and to depict the consequences that current had at the same time, and while explaining in detail their point of view, it also seeks to express its difference with the principled current.

How To Cite

Bouzarinejad, Yahya; Iranpour, Hossein (2022). A comparative study between the elements of the short story in the collection "The Bouzarinejad, Yahya; Iranpour, Hossein (2022). The political and social consequences of the emergence of akhbarism in the Safavid era. *Iranian Studies*, 12 (1), 45-66.

Publisher

University of Tehran Press.



پیامدهای سیاسی - اجتماعی ظهور جریان اخباری‌گری در دوره صفویه

یحیی بوذری‌نژاد¹ | حسین ایرانپور²

1. نویسنده مسئول؛ دانشیار گروه علوم اجتماعی اسلامی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

y.bouzarinejad@ut.ac.ir

2. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: h.iranpour@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت:

15 اردیبهشت 1401

تاریخ انتشار:

2 شهریور 1401

کلیدواژه‌ها:

اخباری‌گری، مجتهدان، اصولیون،
اخباری‌گری، حکومت صفویه،
خرافات.

در زمان صفویه، شاخه‌ای از عالمان از روش طبیعی اجتهاد در استنباط فقهی احکام خارج شدند و به اخباری‌گری روی آوردند. حکومت صفوی در جایگاه داعیه‌دار تشیع - سلباً یا ایجاباً - مورد اهتمام علمای شیعه بود؛ به همین سبب، بررسی حرکت‌های علمی و اجتماعی در این دوره مورد اهتمام است. بررسی نظرات مجتهدان و اخباریان ما را به این مهم رهنمون می‌سازد که سرچشمه و منشأ سنخ تعاملات و کنش‌های هر کدام از فریقین در نوع نگاه آنان به شأن زعامت برای جامعه است که اصولی‌ها آن را متعلق به مجتهد جامع‌الشرایط می‌انگارند و شاه را ملزم به گرفتن اذن از او می‌دانند، ولی اخباری‌ها این شأن را عرفی می‌انگارند و به عهده مردم گذاشته‌اند. تلقی اخباری‌ها از زعامت جامعه، تبعاتی را در پی داشت. این جریان به نوعی به ظاهرگرایی دامن زد و همین امر سیر ترقی تمدن اسلامی را منحنی ساخت و به خودکامگی پادشاهان صفوی دامن زد. از دیگر سو، این جریان و وقوع آن در بستر زمانی صفویه، سبب رواج یافتن خرافات و بدعت‌هایی در اعتقادات و اعمال مذهبی از جمله اختلافات مذهبی، حجیت یافتن رؤیا، بدعت‌گذاری در مناسبت‌های دینی، به‌خصوص عزاداری، و نیز تصرف در اعتقادات منجی‌گرایی شیعی شد. توجه به جایگاه علوم عقلی در دوره صفویه هم درخور توجه است که با کنار نهادن آن، پیامدهای اجتماعی اخباری‌گری دوچندان شد. این نوشتار با در نظر داشتن روش تحلیل اسنادی، در صدد بررسی منابع و اسناد مختلف تاریخی است تا بتواند فهم خود را هم‌افق آن عصر بسازد و جلوه‌های جدیدی از تأثیرات مثبت و منفی و در بعضی مواقع مخرب جریان اخباری‌گری بر سیر تاریخ ایران اسلامی را کشف سازد و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن جریان در همان دوران را به تصویر بکشد و تفاوت آن با جریان اصول‌گرایی فقهی را نیز بیان کند.

بوذری‌نژاد، یحیی؛ ایرانپور، حسین (1401). پیامدهای سیاسی - اجتماعی ظهور جریان اخباری‌گری در دوره صفویه. *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، 12 (1)، 45-66.

استناد



مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

ناشر

1. مقدمه

بررسی زمینه‌های شکل‌گیری نهاد قدرت و پیامدهای اجتماعی آن و تأثیراتی که بر سایر نهادها و دوره‌های تاریخ داشت و در یک کلام جریان‌شناسی آن، همواره متمرکز بوده و متضمن فواید بسیاری است. علل و عواملی که سبب از بین رفتن و افول قدرت آن نهاد بوده‌اند، نیز درخور توجه است. دولت صفویه در جایگاه نهاد قدرت از این قاعده مستثنا نیست و وجوه تأکیدی بیشتری هم دارد. این حکومت - که نقطه عطفی در تاریخ تشیع به نحو عام و ایران به نحو خاص محسوب می‌شود - نقطه تلاقی نهادهای مختلفی از جمله نهاد قدرت و نهاد فساد (حرم‌سرا و خواجگان) و نهاد دین (تشیع) بوده‌است و از این حیث می‌توان دلایل عدیده‌ای را درباره فواید و ثمرات و آثار متعدد این بررسی برشمرد (برای مطالعه در این زمینه نک: کرین و طباطبایی، 1391 و کرین، 1398-1400).

در این میان نهاد دین از مهم‌ترین بسترهای شکل‌گیری و رسیدن به اوج قدرت صفویه است. توجه به اقدامات و کنش‌های اجتماعی این نهاد، دلالت‌های عدیده‌ای دارد که ضرورت پرداختن و بررسی جهات مختلف آن را ضروری می‌نماید. از مهم‌ترین مسائلی که در نهاد دین در زمان صفویه رخ داد و منشأ آثار و نتایج مختلف و متکثری بود، دوگانگی و تقابلی است که در میان علمای اصولی و اخباری پدید آمد. تقابل علمای اصولی و اخباری، منجر به ایجاد دودستگی در میان مردم و نیز درباریان شد که تبعات آن هنوز در میان عموم مردم به چشم می‌خورد.¹

غرض این نوشتار، بررسی پیامدهایی است که از پیدایش و گسترش اخباری‌گری و تمسک دربار بدان، گریبان‌گیر مردم بوده و به نوعی جریان تاریخ را دستخوش تغییر قرار داده‌است. برخی از این پیامدها امروز نیز جامعه ما را درگیر خود ساخته و رسوبات تبعی آن هنوز در جامعه نمایان است. در این موضوع، آثاری به رشته تحریر درآمده‌است که به مهم‌ترینشان اشاره می‌شود:

ذاکری (1377) در مقاله‌ای با عنوان «اخباری‌گری، پیدایش و پیامدها» سعی در بازنمایی اختلافات مشرب‌های اصولی و اخباری کرده و چند نمونه از مواردی که در پیدایش جریان اخباری تأثیر داشته‌اند را ذکر کرده‌است، اما درباره پیامدها - باوجودی که عنوان مقاله شامل آن می‌شود - سخنی به میان نیاورده و قسمت‌های انتهایی نوشته را صرف درگیری‌های علما با صوفیه و ذکر آثار میرلوحی کرده‌است.

جهانگیری (1387) در مقاله «آثار مثبت و منفی حرکت اخباریان» به ذکر آثار علمی مثبتی

1. جریان اخباری‌گری در زمان وحید بهبهانی از بین رفت، اما این مورد با نگرش و سیره فردی آحاد در تعارض نیست. بسیاری از مردم و علما درخصوص روایات ائمه(ع)، نگاهی اخباری دارند و به صرف استماع روایت در صدد عمل به آن برمی‌آیند. از دیگر سو تبعاتی که در فصل آخر نوشتار حاضر بدان پرداخته می‌شود، هنوز در جامعه وجود دارد و موجب اختلافات بسیار زیادی بین مردم می‌شود.

که حرکت اخباری‌گری در آینده جوامع روایی و کتاب‌های اصولی داشته‌است پرداخته و در جانب منفی ماجرا به مواردی پرداخته که در نگاه اصولیون بعد از اخباری‌گری رسوب کرده‌است.

شریفی و شاهرودی (1395) در مقاله «پیامدهای اندیشه‌های اخباریان در حوزه پژوهش‌های قرآنی» به ذکر چند نکته مثبت و نیز نکات عدیده منفی‌ای که اخباری‌گری به وجهه اعجازی و پژوهش‌های حیطه قرآن وارد آورده‌است پرداخته‌اند.

صالحی (1386) در سرمقاله‌ای به نام «امتداد اخباری‌گری» به امتداد اخباری‌گری در اعصار متمدنی پرداخته و برخی از پیامدهای اجتماعی و مذهبی این جریان را به بحث گذاشته‌است و درخصوص نواخباری‌گری نیز سخنانی دارد.

در نوشتار حاضر، به صورت دقیق و منظم، تفاوت‌های جریان اصولی و اخباری بیان شده و پس از آن به ذکر زمینه‌هایی برای پیدایش و گسترش اخباری‌گری اشاره شده‌است که در ادامه منجر به شکل‌گیری پیامدهای اجتماعی خاصی برای این جریان شده‌است. اهتمام نگارنده در این نوشته به پیامدهایی تعلق گرفته که در همان عصر صفوی (عصر پیدایش و گسترش اخباری‌گری) گریبان‌گیر جامعه شده بود و می‌توان مقالات متعدد دیگری از سایر پیامدهای این جریان در اعصار بعدی به رشته تحریر درآورد که جریان‌های مختلف و متعددی را در جوامع پدید آورد، اما در این نوشتار سعی بر ارائه گزارشی از پیامدهای اخباری‌گری در زمان صفویه است که امکان دارد هنوز هم در جامعه به چشم بخورند. سعی نگارنده بر این است که یک دیدگاه فرهنگی به این پیامدها داشته باشد تا نگاهی سیاست‌زده یا مذهبی، و به همین دلیل پای را از پیامدهای فقهی و علمی فراتر گذاشته و به تحلیل پیامدهای اجتماعی آن در آن دوره پرداخته‌است.

2. تفاوت دیدگاه‌های دو جریان اخباری و اصولی

هر یک از جریان‌های اخباری‌گری و رویکرد اجتهادی به دین، رویکردهایی دارند که تبعات متفاوتی را در فضای علمی و اجتماعی در پی داشته‌اند و همین امر، نگارنده را بر آن داشته‌است تا تفاوت‌های این دو جریان را به تفصیل بررسی کند.

آنچه از اختلاف این دو جریان معروف است، مواردی همچون اختلاف بر سر حجیت ظواهر قرآن، حجیت عقل، حجیت ظن (آمارات)، جایگاه مجتهد، جایگاه احتیاط، تقسیمات روایات، حدود و ثغور عمل به روایات و به‌خصوص روایات کتب اربعه، جایگاه سایر مذاهب در کنش‌های اجتماعی، رویکردهای سیاسی و... است. اختلافات رویکردهای اخباری و اصولی در کتب مختلفی بیان شده؛ هم در کتب علمای اصولی مورد بحث و تفصیل بوده‌است و هم در کتب اخباریون؛ برای نمونه، شیخ یوسف بحرانی در *الدرر النجفی* (بحرانی، 1428 ق / 3: 287-303) به این مهم پرداخته‌است، لیکن مهم‌ترین منبعی که به تفصیل اختلافات اخباری و اصولی را در چهل مورد

ذکر کرده و خود نیز اخباری بوده و همین امر اتقان گزارش او را بیشتر می‌کند (تا اصولیون به انتساب آن موارد متهم نشوند)، فردی به نام «سماهیجی» (متوفی 1135 ق) است. ملا عبدالله بن صالح سماهیجی در کتابی به نام منیه الممارسین در پاسخ به سؤالاتی که شیخ یاسین بحرینی (متوفی 1147 ق) مطرح کرده بود، در یکی از موارد به اختلافات اخباریون و اصولیون پرداخته‌است (جعفریان، 1373: 384-397) که اهم این موارد به تلخیص طرح می‌شود:

1. مجتهدان، اجتهاد را واجب عینی یا تخییری می‌دانند، ولی اخباریون آن را حرام معرفی می‌کنند و عمل به روایت معصوم را واجب می‌دانند.
2. مجتهدان ادله استنباط را شامل قرآن و سنت و عقل و اجماع می‌دانند، ولی اخباریون فقط کتاب و سنت، و بیشتر آنان سنت را حجت می‌دانند.
3. مجتهدان عمل به علم ناشی از ظن را مجزی می‌دانند، لکن اخباریون فقط عمل به علم قطعی ناشی از روایت را مجزی می‌دانند. روایت در نزد آنان قطعی‌الصدور است؛ چه از حیث دلالت و چه از حیث سندی و صدور.
4. مجتهدان احادیث را به چهار نوع صحیح، حسن، موثق، ضعیف تقسیم می‌کنند، درحالی‌که اخباریون آن‌ها را فقط به صحیح و ضعیف تقسیم می‌کنند. مجتهدان روایت صحیح را حدیثِ راوی عادل امامی از مثل خودش (تا امام معصوم) می‌دانند، اما اخباریون مراتبی برای حدیث صحیح قائل هستند و به سبب تواتر و قرائن مختلف دیگر، روایات را صحیح می‌پندارند.
5. مجتهدان مردم را به مجتهد و مقلد تقسیم می‌کنند، ولی اخباریون تمام مردم را مقلد معصوم می‌دانند. مجتهدان در زمان غیبت حکم به اجتهاد می‌دهند و در زمان حضور، اخذ احکام از معصوم را قبول دارند و اجتهاد را در آن دوره مکفی نمی‌دانند، ولی اخباریون در هر حالی احکام را از زبان معصوم برمی‌گیرند.
6. مجتهدان شئون افتاء و قضاوت و امور حسبه را فقط متعلق به مجتهد می‌دانند، ولی اخباریون آن را متعلق به هر کسی می‌دانند که راوی احادیث ائمه (ع) باشد.
7. مجتهدان رتبه افتاء را معلق بر کسب علوم سته (کلام، اصول، نحو، صرف، لغت، منطق) توسط عالم می‌دانند، لکن اخباریون فقط علم به زبان عربی را شرط می‌کنند و نحو و صرف را نیز جزو آن نمی‌دانند. بر همین اساس مجتهدان عمل کسی که مجتهد نباشد را مجزی نمی‌دانند، هرچند هزار حدیث حفظ باشد، لکن برای اخباریون عمل به حدیث اهمیت دارد و عالم و عامی در عمل به حدیث تفاوتی ندارد.
8. مجتهدان تقلید از میت را جایز نمی‌دانند، ولی اخباریون تابع حق هستند و فرقی بین حی و میت قائل نیستند چون حق تغییر نمی‌کند.

9. اخباریون عمل به ظواهر کتاب را جایز نمی‌دانند مادامی که حدیثی آن را تفسیر کرده باشد، اما مجتهدان به ظواهر آیات عمل می‌کنند، هرچند حدیثی درباره‌اش وجود نداشته باشد.
 10. مجتهدان قائل‌اند اگر حکم مسئله‌ای از روی علم یا ظن مشخص شد، عمل به آن ضروری است، ولی اگر حکم آن مشخص نشد، عمل به اصل واجب است که در غالب موارد فرد را براءت می‌بخشد؛ لیکن برای اخباریون اگر بر اساس روایت، حکمی مشخص نشود، عمل به احتیاط را واجب می‌دانند و اعتقاد دارند «الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات و ارتکاب المحرمات». این مسئله در تعارض ادله هم جاری است که مجتهدان براءت جاری می‌کنند و اخباریون آن را قبول ندارند و درباره‌ امور هم مجتهدان اباحه جاری می‌کنند و اخباریون احتیاطی هستند.
 11. مجتهدان در عقائد، ادله کلامی را قبول دارند، هرچند موافقت با احادیث نداشته باشد، اما اخباریون این مسئله را قبول نمی‌کنند.
 12. مجتهدان قواعد اصول فقه را در استنباط قبول دارند، هرچند از اهل سنت گرفته شده باشد، ولی اخباریون فقط اصول و قواعد ناشی از روایات را برمی‌تابند.
 13. مناط اقوال اخباریون، روایات است و هر کس بر خلاف آن‌ها نظری داشته باشد تکذیب و تفسیق می‌شود، اما در میان مجتهدان، روال بدین سبک نیست و حتی اگر کسی بر خلاف روایات قولی داشته باشد، تکذیب و تفسیق نمی‌شود.
 14. مجتهدان تمام علمای شیعه را اصولی می‌دانند، اما اخباریون مرحوم صدوق و دیگر محدثان را اخباری و سید مرتضی و شیخ مفید و سایرین را مجتهد می‌دانند.
- مهم‌ترین تفاوت‌های جریان‌های اصولی و اخباری، موارد مذکور است (جعفریان، 1373: 397-384؛ خوانساری، 1425ق: 205/1-208). این تفاوت‌ها منشأ موارد متعددی در رویکردهای آنان به حکومت و سنخ تعامل حکومت با آنان بوده‌است که در ادامه به این نتایج پرداخته خواهد شد.

3. زمینه‌ها و عوامل پیدایش و گسترش اخباری‌گری

برای پیدایش هر پدیده و جریان تاریخی، زمینه و شرایطی لازم است. پیدایش اخباری‌گری هم از این قاعده مستثنا نیست. ذکر این نکته درخور توجه است که اخباریون، جریان خود را یک امر نوپدید تلقی نمی‌کردند. آن‌ها محدثان شیعه را نیز اخباری قلمداد می‌کردند و سعی داشتند افرادی همانند شیخ صدوق یا ابن‌قولویه و در کل، افرادی را که در مکتب حدیثی قم بودند، اخباریان قرون پیشین معرفی کنند و بدین سبب، هم طعنی بر مجتهدان زده و هم پیشینه‌ای برای خود دست‌وپا کرده باشند (استرآبادی، 1424ق: 104-105 و 109 و 136 و 479: حرّ عاملی، 1403ق: 446؛ کرکی عاملی، 1396ق: 51؛ بحرانی، 1405ق / 1: 170؛ بحرانی، 1428ق: 289/3؛ البته

بیشتر محققان، این تبارسازی را قبول ندارند و در صدد اثبات این نکته بوده‌اند که جریان اخباری‌گری، جریانی تأسیسی بوده و تباری در میان محدثان نداشته‌است (خوانساری، 1425: 1 / 120-127؛ امین، 1412: 3 / 34؛ دوانی، 1362: 89؛ جنّاتی، 1372: 335؛ مطهری، 1384: 105/21). روشن است که این دو مکتب از لحاظ مناشی و آثار، ارتباطی با هم ندارند و دو جریان با سیر خطی متفاوت هستند.

در زمان صفویه، پس از آنکه با تلاش‌های شاه اسماعیل و شاه تهماسب و مساعدت‌های محقق کرکی و شاگردان او دولت صفویه تشکیل و تثبیت شد، نوبت به شاه عباس رسید. در این زمان و به دلیل اقتضائات خاص دوران وی، برخی از علما با دربار در تعامل بودند، اما این به معنای تأیید تمام احوالات و تصمیم‌گیری‌های شاه عباس نبود و همواره مخالفت‌های علما با امور مخالف با شریعت وجود داشت؛ یعنی همان‌گونه که در زمان محقق کرکی مخالفت‌هایی میان او و شاه صفوی رخ می‌داد و برای مثال او به قتل عالم اهل سنت، سیف‌الدین احمد تفتازانی (شیخ الاسلام هرات)، اعتراض کرد و از ایران رفت (جنابدی، 1378: 247؛ نجفی، 1378: 36)، در زمان شاه عباس هم علمایی همچون شیخ بهایی و میرداماد و میرفندرسکی با شاه مخالفت‌هایی داشتند، اما به سبب استبداد و اختناق که شاه عباس به وجود آورده بود، امکان عرض‌اندام بیش از آن برای علما وجود نداشت (جعفریان، 1398: 123/1).

در همین زمان و به علت اینکه شاه عباس قزلباشان را از حکومت به انزوا رانده بود، مسئولان حکومتی عرصه را برای خود تنگ دیدند. ضیق صدر دولت‌مردان به سبب احکامی بود که علما به اجرایی شدن آن‌ها اصرار می‌ورزیدند و در تلاش بودند تا به شیوه‌ای هرچه تمام‌تر، احکام شرعی در درون جامعه و تصمیمات متخذ دربار جاری شود و تعیین‌کننده باشد (حسینی‌زاده، 1387: 87). در این میان، راه چاره‌ای برای آنان پیدا شد که به صورت کاملاً سبلی، راه را برای کام‌جویی‌های هر چه بیشتر حکومت باز می‌گذاشت و چون رنگ‌وبوی دینی هم داشت، مورد اشکال و اعتراض عامه مردم نیز قرار نمی‌گرفت و این راه چیزی نبود جز اخباری‌گری و اندیشه‌های محمدامین استرآبادی. در اندیشه‌های استرآبادی، خصوصیتی وجود داشت که حکومت شاه عباس را برمی‌تایید و به او بسط ید کافی برای اجرایی ساختن تصمیماتش را اعطا می‌کرد (قزوینی، 1426: 171-169). توضیحات آتی منظور نگارنده، التجای حکومت صفویه به اخباری‌گری برای فرار از اشکال‌های مجتهدان را نمایان می‌سازد¹.

1. می‌توان چنین استنباط کرد که اخباری‌گری به نوعی عامل سکولاریزه شدن حکومت بود. طبق نظر برخی از محققین اخباریون دوران صفوی متأثر از حس‌گرایی غربی بودند و نیز مخالفت آنان با اجتهاد، باب انسداد و غیرپویایی فقه در زمینه‌ی مسائل جدید را گشود و دستان اخباریون را در مقابل مسائل جدید بست و آنان پاسخی برای امور جدید نداشتند. از دیگر سو اخباری‌گری با مقتضیات زمان و امر حکومت به نحو فردی مواجه می‌شد و فاقد نگاه کلان و اجتماعی و حتی ملی و

شرح مقصود اینکه مجتهدان برای رسول‌الله (صلی‌الله علیه و آله و سلم) سه شأن افتاء و قضاوت و زعامت را قائل بودند و به زعم ایشان این شئون پس از نبی مکرم اسلام به ائمه اطهار (علیهم صلوات الله) منتقل شد. مجتهدان تمام این شئون را در زمان غیبت امام عصر (علیه السلام) از شئون مجتهد جامع‌الشرایط می‌دانستند و اولین بارقه‌های آغازین نظریه ولایت‌فقیه نیز از همین رویکرد به وجود آمد. محقق کرکی (1368: 142/1) در این باره نوشته‌است: «مقصود از این حدیث (مقبوله عمر ابن حنظله) در اینجا این است که فقیه موصوف به اوصاف معین، از جانب ائمه منسوب شده‌است و در همه آنچه در آن نیابت راه دارد، نایب او محسوب می‌شود و به مقتضای قول امام که فرمودند "من او را بر شما حاکم قرار دادم"، این نیابت، کلی است».

تأثیرات این نگاه در نحوه حکومت و بسط ید دادن شاه تهماسب به محقق کرکی نیز تأثیرگذار بود و او در احکامی که برای محقق کرکی صادر می‌کرد، وی را حافظ شرع و وارث علم سیدالمرسلین و نایب ائمه معصومین می‌دانست و اوامر و دستورهای او را نافذ می‌انگاشت (خوانساری، 1425ق: 362/4-363؛ افندی، 1431ق: 456).

با لحاظ این سازکار و نگاه شرعی به مسئله حکومت و شأن زعامتی فقیه، دیگر جایگاهی برای حکومت و سلطنت غیرفقیهان وجود نداشت و حکومت حتماً بایستی در ید قدرت فقیه جامع‌الشرایط باقی می‌ماند. البته این نگاه مختص به فقها بود و در عمل فرصتی برای تحقق آن قبل از دولت صفوی وجود نداشت و صرفاً امری ذهنی و سوژه‌ای تلقی می‌شد. بر اساس این نظریه، در میان مجتهدان اختلافی بود؛ برخی از آنان همانند محقق کرکی اعتقاد داشتند می‌توان از قدرت شاه به نفع شیعه و مردم استفاده کرد و به آن‌ها اذن حکومت داد و آنان را شاه مآذون از فقیه قلمداد کرد و برخی دیگر همانند مقدس اردبیلی (1403ق: 11/12 و 28 و 72_68/8) در هر صورت حاکمی غیر از مجتهد جامع‌الشرایط را نمی‌پذیرفت و آن را غصب حکومت و خلافت رسول‌الله تلقی می‌کرد و از هدایای او نیز با عنوان جوایز سلطان جور یاد می‌کرد.

در این بین، استرآبادی رویکردی را در *الفوائد المدنیة* مطرح ساخت که توجه کارگزاران و حاکم صفوی را به خود جلب کرد. او در جدال با اهل سنت و به تبع آن با مجتهدانی که شئون

بین‌المللی بود. این جریان نه فقط با اصول فقه که با علم کلام عقلی، فلسفه، عرفان، شعر و می‌توان گفت تمامی خروجی‌های غیر دینی مبتنی بر نص مشکل داشت و همین معضل بزرگی برای جامعه به وجود آورد؛ چه اینکه آنان ملاصدرا را تبعید کردند و به شیخ بهایی و میرفندرسکی و میرداماد هم معترض بودند. اگر نگاه تأثیرپذیری اخباری‌گری از جریان حس‌گرایی غربی دنبال و تقویت شود، می‌توان ریشه‌های آن را در پیمان وستفالی نیز یافت که در سال 1618م (997ق) منعقد گردید و دستان مذهب را از دخالت در امور سیاسی کوتاه نمود و سکولاریسم را ساختاری کرد.

سه‌گانه را به مجتهد می‌دادند برخاست و پافشاری خود بر تعلق شئون افتاء و قضاوت به علمای اخباری (البته از روی تقلید) را به انتها رساند و در کمال ناباوری هیچ سخنی درباره شأن زعامتی نگفت. او در صدد اثبات این نکته بود که نظر مجتهدان همانند علمای اهل سنت است و شئون مختلف اهل بیت را نمی‌توان به مجتهدان ارجاع داد و همه مردم مقلد معصومان هستند. برای این تقلید، فقط به آشنایی با زبان عربی نیاز است و وجهی برای اجتهاد در آن مطرح نیست. در زمان غیبت اظهار نظر در قضاوت و برخی از احکام، مربوط به فقیه اخباری است و عالم اخباری نیز حقیقتاً مفتی و قاضی نیست و مقلد معصوم است و - همان گونه که گفته آمد - در خصوص شأن زعامتی، متذکر هیچ نکته‌ای نشد (استرآبادی، 1395: 193 و 198). این امر راه را برای حکام صفوی و به خصوص شاه عباس باز کرد که در ضمن تظاهر به شیعه بودن، به دنبال اهداف خود باشد و با تمسک به نظرات ملا امین، ظاهر مذهبی حکومت خود را نیز حفظ کند.

بر اساس نظریه استرآبادی، فقهای اصولی و مجتهدان، حق دخالت در امور سیاسی و زعامتی را ندارند و علمای اخباری هم به منوال ذکر شده دخالتی در این حیطه ندارند و همین امر مشکلی را که حکومت صفوی با فقهای اصولی داشت برطرف ساخت. درباره شرایط شکل‌گیری نظریه اخباری‌گری در دیدگاه استرآبادی مواردی ذکر شده و مقالاتی نوشته شده و حدس‌هایی در خصوص مقارنت و تأثیرپذیری وی از جریان حس‌گرای غربی (مطهری، 1384/ 22: 882 و 21: 110 و 20: 169؛ صدر، 1421ق: 60-62) و تأثیرپذیری وی از جریان سلفی‌گری حاکم بر حجاز (طباطبایی، 1393: 220؛ جمعی از نویسندگان، 1372: 12) و نیز برآشتن وی از مقدار بسیار زیاد استدلال‌های عقلی موجود در اصول فقه گفته شده، اما آنچه مهم است، توجه به لوازمی است که از این دیدگاه نشئت گرفته است.

هرچند حکومت نظریه او را گسترد، به اعتقاد نگارنده، توجه به اوضاع فرهنگی آن روز هم در منشأیابی گسترش اخباری‌گری بی‌ثمر نیست. غرض اینکه در زمان رشد چشمگیر و بیش از انتظار اخباری‌گری، مردم ایران به تازگی به مذهب تشیع گرویده بودند. در این حالت، مجتهدان در تلاش بودند تا مردم را بر اساس اجتهادات و فتاوی هدایت کنند و به مسیر درست و ولایت‌الله رهنما باشند. در جانب دیگر ماجرا، جریان اخباری‌گری با تخطئه عقل انسانی سخنانی درباره تکیه به عقول معصومان(ع) مطرح ساختند و مردمی که تازه شیعه شده بودند و محبت اهل‌بیت(ع) را در دل داشتند، به سمت وسوی تعطیلی عقل خود و مجتهد کشاندند و سعی در قبولاندن اخباری‌گری به کل اجتماع کردند و تا حدودی هم موفق شدند. بدین صورت این جریان، هم جنبه سیاسی پیدا کرد و هم جنبه اجتماعی، و همین مسئله باعث شد در زمان بسیار اندکی، این جریان به نحوی گسترش یابد که تا حدود دویست سال بر حوزه‌های علمیه و جامعه شیعی ایران چنبره داشت و سبب اتفاقات عیدیه‌ای شد.

توجه به این نکته هم بسیار ضروری است که در جریان‌شناسی پدیده‌های فرهنگی - اجتماعی نمی‌توان به عامل یا متغیر واحدی توجه کرد بلکه باید عوامل و متغیرهای مختلف را شناسایی کرد که غالباً درهم‌تنیده‌اند.

4. آرای عالمان دو جریان در زمان شکل‌گیری صفویه

مجتهدان و اخباریون در برهه‌هایی در حکومت صفوی دخیل بوده‌اند و کنش‌هایی را در این حکومت انجام داده‌اند. طبق توضیحاتی که دربارهٔ مبانی هر کدام از این دو نحله گفتیم، حدود و ثغور همکاری هر کدام از جریان‌های اصولی و اخباری با حکومت متفاوت بود و در کل کنش‌های متفاوتی را از خود بروز دادند. جریان اصولی طبق مبنای خود حکومت را بالاصالّه متعلق به مجتهد جامع‌الشرايط می‌دانست و شاه صفوی را مأذون از فقیه تلقی می‌کرد. این نوع نگاه در زمانهٔ شاه اسماعیل، شاه تهماسب، شاه اسماعیل دوم و ابتدای عصر حکومت شاه عباس قابل پیگیری است. در مقابل، جریان اخباری‌گری در اواخر حکومت شاه عباس ظهور یافت و پس از آن زمام امور شرعی را در دست گرفت و به نوعی دارای مناصبی صوری از جانب حکومت شدند. البته اصطلاح مناصب صوری بیشتر از جانب حکومت موردتوجه است، چون بالأخره علمای اخباری هم توجه به دین و مردم داشتند و تلاش‌هایی در رفع مشکلات مردم انجام می‌دادند.

در زمانی که دولت صفوی بر مناطقی از ایران مسلط شد و شروع به شکل‌دهی نظم مسلطی در آن مناطق کرد، خبری از جریان اخباری‌گری نبود. حکومت صفوی، تباری صوفیانه داشت و از زمان شیخ جنید (جد شاه اسماعیل اول) حرکاتی سیاسی را آغاز کرده بود، لکن تعلق خاطر خود را به جریان‌های خانقاهی و صوفی‌منشانه هیچ‌گاه از دست نداده بود. شاه اسماعیل - به تبع اتفاقاتی که در گذشته برای پدر و جدش افتاده بود و آنان در میان ترکان آناطولی به تشیع علاقه‌مند شده و خود را وامدار آن می‌دانستند (جعفریان، 1387: 73-79) - عرصه را برای حرکات دینی علما باز کرد و به طور صریح علمای تشیع را جانشین برحق امام عصر(عج) می‌دانست و از آن‌ها درخواست نیابت برای حکومت را داشت و در این میان شخصی که شرایط را به خوبی سنجید و وارد میدان شد، کسی نبود جز محقق کرکی (رضوان‌الله تعالی علیه) (خوانساری، 1425ق / 4: 362-363؛ افندی، 1431ق: 456). محقق کرکی نقش بسزایی در سیاست‌های مختلف دولت صفوی و به‌ویژه سیاست‌های دینی و فرهنگی این حکومت داشت.

محقق کرکی در پی ایجاد چیرگی فقهی، نگارش رساله‌ها و آثار فراوان در مسائل فقهی را آغاز کرد تا نیازهای جامعهٔ ایران را پاسخ گوید و نیز نسلی از علمای ایرانی را تربیت کند (افندی، 1431ق: 442؛ روملو، 1357: 510؛ مدرسی طباطبایی، 1362: 67/1). تلاش‌های علما و به‌خصوص محقق کرکی، معطوف به این جانب از قضیه نیز بود که اگر از این دولت حمایت نمی‌شد و به نوعی

سیاست‌های آن را علما کنترل نمی‌کردند، نیروهای صوفی گوی و میدان را از دیگر فرقه‌ها و مذاهب می‌ربودند و ساختاری صوفیانه در ایران نهادینه می‌شد و بیشتر از این حیث بود که محقق کرکی به تحکیم مبانی نظری همکاری علما با دولت همت کرد (جعفریان، 1398: 119/2). محقق کرکی به صورت رسمی، منصبی درباری را قبول نکرد و در واقع طبق مبنای اصولی خود که شخص او اذن حکومت به شاه اسماعیل و شاه تهماسب داده بود، حاضر به قبول منصب سیاسی و اداری نشد، لکن همانند حاکمی چیره‌دست در میان ولایات ایران سفر می‌کرد و با نامه سیاسی شاه تهماسب که وی را میسوطالید و نافذالامر ساخته بود (شیخ عباس قمی، 1385: 415-416)، سعی در آبادانی هر چه بیشتر دین و دنیای مردم داشت. او هرچند خود مقام رسمی صدارت را قبول نکرد، شاه تهماسب را به گونه‌ای هدایت کرد که شاگردش امیر معزالدین اصفهانی را به صدارت برساند (جعفریان، 1387: 194-195).

در مقابل نظریه محقق کرکی، علمای دیگری همانند مقدس اردبیلی و شیخ ابراهیم قطیفی حضور داشتند که هر گونه مخالفت و همکاری با صفویه و در کل حکومت غیرفقیه را جایز نمی‌دانستند و هیچ روی خوشی بدان نشان نمی‌دادند (جعفریان، 1380: 188-192). توجه به این نکته بسیار مهم و روشنگر است که این به معنای باورمندی آن دو به اثبات ولایت و حکومت فقیه در دوره غیبت نبود. اختلاف این سنخ از علما، بیش از حکومت، با شخص محقق کرکی بود و نشانه‌هایی از آن در تاریخ وجود دارد که نگارنده دغدغه‌ای برای پرداخت بدان ندارد.

5. پیدایش و سلطه اخباری‌گری در دوره شاه عباس اول

شاه اسماعیل یکم در سال 930ق درگذشت و پس از او شاه تهماسب یکم به سلطنت رسید. او قدر محقق کرکی را دانست و ارج زیادی به او نهاد و اذن حکومت خود را از او ستاند. محقق کرکی در سال 940ق از دنیا رفت. شاه تهماسب مدتی مدید پس از محقق کرکی سلطنت کرد و در سال 984ق و پس از 54 سال سلطنت درگذشت. پس از او شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده (محمد میرزا) تا سال 996ق - به ترتیب یک سال و یازده سال - حکومت کردند و پس از آن شاه عباس صفوی به حکومت رسید. او از سال 996ق تا سال 1038ق حکومت کرد. در دوران شاه عباس و نظم جدی و اختناق مخصوص آن زمان، مطالبی در همین نوشته عرض شد و نیازی به تکرار نیست¹.

1. نکته بسیار بحث‌برانگیز و به نوعی مضحک درباره دوران شاه عباس، ذکر این مطلب تاریخی از نامه و پیک شاه عباس به مقدس اردبیلی است که او نپذیرفت و از میانه راه به سمت عتبات بازگشت (مدرس تبریزی، 1374/5: 368). شایان ذکر است احمد بن محمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی (متوفی 993ق) سه سال قبل از زمانی که شاه عباس به حکومت برسد، از

علمای اصولی، اغلب با حکومت صفویه مخالف بودند. مقدس اردبیلی با حکومت صفوی، مخالفت تام داشت و این مهم از آثار ایشان کاملاً محرز است (مقدس اردبیلی، 1403ق: 11/12 و 28 و 72-67/8)، لکن قطعاً او در زمان شاه عباس مخالفتی نداشت و این مخالفت‌ها در زمان شاه تهماسب اول یا شاه محمد خدابنده رخ داده‌است و به نظر می‌رسد بیشتر، مخالفتی علمی بوده‌است تا تقابلی سیاسی و اجتماعی و دارای عقبه در جامعه.

علمای اصولی دیگری از جمله شهید ثانی (متوفی 965ق) و صاحب معالم (متوفی 1011ق) و صاحب مدارک (متوفی 1009ق) نیز با حکومت صفوی مخالفت داشتند (امین، 1403ق: 152/145 و 95/5؛ خوانساری، 1425ق: 49/7؛ البته از امیر معزالدين اصفهانی (متوفی 952ق) و شیخ علی منشار (متوفی 984ق) در جایگاه مجتهدانی که شیخ‌الاسلام بودند، نمی‌توان اغماض کرد، اما چون تنمۀ جریان محقق‌کرکی هستند، در این بررسی به آنان نمی‌پردازیم و بدین ترتیب غالب مجتهدان که با سیرۀ فردی و روش حکومتی شاهان صفوی و به‌خصوص شاه عباس مخالف بودند، از حکومت کنار کشیدند و نظر مساعدی به حکومت صفویان نداشتند. در این میان شیخ بهایی (متوفی 1030ق) پس از پدرزنش، شیخ علی منشار، با اکراه قبول کرد که شیخ‌الاسلام اصفهان در زمان شاه عباس باشد.

شیخ بهایی علامۀ زمان خود بود و در علوم متعددی از جمله فقه، اصول، حدیث، تفسیر، شعر، رجال، درایه، ادبیات، ریاضیات، نجوم، جبر، هندسه، اسطرلاب، هیئت، تخصص داشت (تنکابنی، 1364: 233-247؛ حسینی زنوزی، 1378 / 2: 156-198؛ امینی، 1387ق: 11: 262-261؛ مدرس تبریزی، 1374: 313-308/3؛ نفیسی، 1368: 93-110؛ زاده‌وش، 1387: 413-426). او تعاملات زیادی با حکومت صفوی داشت و به درخواست شاه عباس، جامع عباسی را نگاشت تا رسالۀ عملی‌ای برای مردم در قلمرو صفوی باشد. از دیگر سو به کمک مسائل سیاسی می‌شتافت و با نگارش رسالۀ ای مثل حرمت ذبائح / اهل الکتاب (شیخ بهایی، 1410ق) سعی در تضعیف جبهۀ دشمن داشت و نظر علمای عثمانی درباره حرمت ذبائح اهل کتاب را که به علمای شیعه حاضر در قلمرو صفوی نسبت داده بودند، رد کرد (صفت‌گل، 1381: 181-182). همچنین وی در رسالۀ الأسئلة السلطانیة یا جواب‌های شاه عباس - که در آن به پانزده مسئلۀ شاه پاسخ داده - دیدگاه‌هایی را درباره کلیسا (جایز نبودن ویران کردنش) و ممنوع نبودن استفاده از گوشت خوک و شراب در گرجستان و... مطرح کرده‌است. شیخ بهایی می‌کوشید هم جانب عمل‌گرایی و سیاست ملکی شاه را در نظر آورد و هم ارتکاب عمل نامشروع را جواز ندهد (ثواب، 1392: 58؛

آقاجری، 1389: 275-276). شیخ بهایی در طول دوران نفوذ خود سعی بلیغ خویش را مبذول این داشت که هر چه می‌تواند از حقوق شرعی و عرفی مردم دفاع کند و بیت او مأمن و مأوای کسانی بود که حکومت به آن‌ها تعدی می‌کرد.

در شرایطی که شاه عباس از جانب شیخ بهایی و پیشینیان و اطرافیان او (همانند ملاصداری شیرازی) در تنگنا بود و از دیگر سو امیران و درباریان نیز به دلیل دخالت‌هایی که علما در طی سالیان دراز در کار آن‌ها کرده بودند به ستوه آمده و به دنبال راه خلاص از دستورها و حدود و ثغوری بودند که مجتهدان از جانب شرع برای آن‌ها مشخص می‌کردند، نظریات یکی از علما به کمک آن‌ها شتافت و توانست نظرات را به خود جلب کند و سرلوحه‌ای برای ادامه راه صفویه با شریعت باشد. ملازمین استرآبادی (متوفی 1036ق) با نظراتی که در کتاب *فوائد المدنیة* مطرح ساخت، جلب توجه کرد و هرچند تا وقتی شیخ بهایی در قید حیات بود، جایگاهی برای عرض اندام نداشت، لکن پس از آن مورد اقبال بسیار جدی حکومت قرار گرفت.

«مشاجرات علمی و اختلاف فتاوی مجتهدان سبب شد که ملازمین استرآبادی برای حل اختلاف، در پی معیار و ملاک برای رسیدن به حکم قطعی شرع باشد که ماحصل آن، کنار نهادن قرآن، عقل و اجماع به عنوان منابع فقهی و ارائه روش فقهی مبتنی بر توجه به روایات و فهم آن‌ها بر اساس حواس بود» (بوذری‌نژاد، 1400: 259). نتیجه‌ای که بر کارهای استرآبادی مترتب شد، ایجاد تزلزل در جایگاه مجتهد بود تا برای فهم روایت، نیازی به مجتهد احساس نشود. وی با بیان تفکیک در بین شئون مختلف فقیه به این مسئله دامن زد که فقیه نبایستی در امور زعامتی و حکومتی دخالت کند و همین امر دستمایه دولت صفوی در به‌کارگیری سیاست‌های خود شد.

کنش‌های استرآبادی به همین‌جا ختم نشد. او در پاسخ به سوالی که شاه عباس از او کرده بود رساله‌ای را به نگارش درآورد که در آن طهارت شراب را در عین حرام بودن نوشیدن آن استنباط نموده بود (استرآبادی، طهارة الخمر: برگ 47-48؛ دارابی، 1418: 92). او با این کار در واقع رویکرد تعاملی و بسیار نیکوی خود را به حکومت صفویه نشان داد و مجالی برای عرض اندام خود یافت. تأثیرات این حرکات در آینده حکومت صفوی و نهاد دین و تعامل این دو بسیار زیاد است و از همه مهم‌تر به انزوا راندن مجتهدان است که افول حوزه‌های علمیه و عدم پویایی دین و جامعه را در پی دارد و نشانه آن زمامداری و کارگزاری هر چه بیشتر علمای اخباری در دوره‌های بعدی است.

6. پیامدهای سیاسی و اجتماعی سلطه اخباری‌گری در دوره دوم حکومت صفوی

پس از اینکه ملازمین استرآبادی نظریاتش را مطرح ساخت و مقبول حکومت افتاد، به دلیل

حمایت‌های حکومت و گرایش مردم تازه‌شيعه‌شده ایران و عطش آن‌ها به شنیدن هر چه بیشتر سخنان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم صلوات الله)، نظریه اخباری‌گری رو به گسترش نهاد و رفته‌رفته به جریانی باسازوبرگ تبدیل شد و تا زمان مرحوم وحید بهبهانی (متوفی 1205ق) سیطره‌ای بر حوزه‌های علمیه داشت (حدود 170 سال از زمان درگذشت استرآبادی به بعد) و جریان عقل‌گرایی را در این نهاد به تخطئه کشاند و باعث یک انحطاط تمدنی شد.

6. 1. پیامدهای سیاسی

6. 1. 1. انحطاط سیر تمدنی جامعه اسلامی

بدین ترتیب اولین پیامدی که پس از گسترش اخباری‌گری گریبان حکومت صفویه و جامعه آن عصر را گرفت و به نوعی تأثیر در آینده حرکت متعالی جامعه اسلامی گذاشت، همان انحطاطی است که در سیر تمدنی اسلام رخ داد. شرح مقصود اینکه در عوامل سیری که به یک تمدن منتهی می‌شود و جلوه‌های آن را به منصه ظهور می‌رساند، مواردی از قبیل فلسفه و هنر و ادبیات به شدت اهمیت می‌یابد؛ یعنی در جانب پشتوانه علمی ماجرا بایستی یک زیربنای محکم و عقلانیت مستدل حاکم باشد تا در مقام اجرا راهگشای حرکت تمدنی باشد؛ نیز در جانب روبنای امر بایستی به وجهی هاضمه تمدنی اسلام جلوه‌گر شود که آثار آن تا قرون متمادی در بلاد اسلامی بر جای بماند.

حکومت صفوی مادامی که با امثال شیخ بهایی (متوفی 1031ق)، میرداماد (متوفی 1040ق)، میرفندرسکی (متوفی 1050ق)، کمال‌الدین بهزاد هروی (متوفی 942ق)، میرعماد خطاط (متوفی 1024ق)، رضا عباسی نقاش (متوفی 1044ق)، علیرضا عباسی خطاط (متوفی 1052ق)، عبدالباقی تبریزی (متوفی 1039ق) و دیگر فیلسوفان و هنرمندان در تعامل بود، آثار تمدنی بسیاری از خود به یادگار گذاشت و سیر تمدنی معقول و جذابی را دنبال می‌کرد، اما از زمان اختلافات حکومتی در میان درباریان و حاکم شدن حرمسراها و غلبه اخباریان بر جایگاه‌های شرعی و مذهبی، دیگر خبری از آن همه آثار فاخر و برجسته نیست و زوال حرکت رو به رشد تمدنی کلید خورده و یک مسیر انحطاط آغاز شده‌است.

بسیاری از این آثار در شهر اصفهان در منظر عموم مردم قرار گرفته‌است و از آثار هنری معماری گرفته تا تابلوهای نقاشی و آثار خطاطی در کتاب‌ها و دیوارنگاره‌ها و تابلوها و کتاب‌های ترجمه‌شده از زبان‌های متعدد و دیگر آثار در بلاد اسلامی، از این دوره بر جای مانده‌است.

از دیگر مواردی که این انحطاط تمدنی را سرعت بخشید، مخالفت اخباریون با فلاسفه و عرفا بود. ناگفته واضح است که برای رشد تمدنی و فعالیت هاضمه تمدنی جوامع، علاوه بر جنبه‌های هنری، احتیاج به یک بمانی دقیق علمی و حکمی وجود دارد و تا آن پشتوانه جلوه‌های دیگر را پشتیبانی نکند، رشد و تعالی در این ساحت امکان‌پذیر نیست. اما جریان اخباری‌گری در

دوره صفویه به دنبال طرد هر چه بیشتر فلاسفه بود و مهم‌ترین مورد آن طرد و تبعید ملاصدرای شیرازی بود که وی در مقدمه کتاب حکمت متعالیه از این امر یاد کرده و مکنون دل خونین خود را در این باره با عموم مخاطبان در میان گذاشته که چگونه عالمان ظاهربین راه عقلانیت را مسدود ساخته و در راه اشاعه جهل و ظاهرگرایی کوشش فراوان کرده‌اند (صدرالمآلهین، 1381م: 1/5-7). ملاصدرا در جای‌جای رساله سه اصل نیز به طعن اخباریون و ظاهرگرایان پرداخته و مشکلات آن را تبیین کرده‌است (صدرالمآلهین، 1340: 7 و 82 و 87 و 119-122).

6. 1. 2. اذن خودکامگی به دربار و شاهان صفوی

محمدتقی مجلسی (متوفی 1070ق) و ملاخلیل‌الله قزوینی (متوفی 1089ق) پس از این دوره به همکاری و حمایت از حکومت صفوی پرداختند. مجلسی اول، پدر علامه محمدباقر مجلسی است که پس از میرداماد و شیخ بهایی در مساجد آن‌ها نماز جمعه اقامه کرد (خوانساری، 1425ق: 118/5؛ دوانی، 1370: 33-34). او با تعابیر بلند و خاصی از شاه عباس دوم (متوفی 1077ق) یاد کرد و او را دارای صفات عدیده‌ای برشمرد (مجلسی، 1414ق: 12/7 و 493/2-494). ملاخلیل قزوینی نیز در کنار مجلسی اول، در خدمت به شاه عباس دوم فروگذار نکرد و به درخواست او به ترجمه آثار مشغول بود (والله اصفهانی، 1372: 537).

گفته شده ملاامین استرآبادی جنبه شأن زعامتی فقیه را مسکوت گذاشت و همین امر موجب استفاده هر چه بیشتر حکومت صفوی از آن شد. پس از استرآبادی، اخباریان رفته‌رفته مناصب حکومتی را در دست گرفتند و این ناشی از نگاه آن‌ها به حکومت بود. همین امر موجب شد نظریاتی به وجود آید که دین و شریعت را از عرف تفکیک می‌کرد و شاهان را متصدی امور عرفی می‌ساخت. ملامحسن فیض کاشانی (متوفی 1091ق) در کتاب آیین شاه‌ی (1392) به تدقیق مبنای استرآبادی پرداخت و توانست آن را تحکیم کند. او با تفکیک شرع از عرف سعی کرد عرف را مستقل جلوه دهد و این موضوع را تئوریزه کند که شرع دخالتی در آن ندارد. او متصدی و مسئول عرف را مشخص نمی‌سازد و همین مسئله راه را برای هر نظری در آن باز می‌گذارد و کاملاً برخلاف نظر مجتهدانی همانند محقق کرکی و مقدس اردبیلی و شهید ثانی است که هیچ‌گاه در مقام نظر و افتاء، اذن خودکامگی به شاهان نمی‌داد و فقط محقق کرکی در صورتی که فقیه به شاه اذن حکومت می‌داد، حکومت شاه و فردی غیر فقیه را می‌پذیرفت. در واقع کتاب آیین شاه‌ی - با اینکه کتابی اخلاقی است - فرمانروایان قلمرو وجود انسانی را عقل، شرع، طبع، عادت و عرف می‌داند و بحث‌های متعددی درباره این موارد دارد، اما درباره عرف - که آن را پست‌ترین و آخرین مرتبه تبعیت در رفتار آدمی می‌داند - ساکت است و همین سکوت جای برداشت‌های مختلف را باز گذاشته و دلالت‌های سیاسی را به دنبال داشته‌است (بوذری‌نژاد، 1400: 262-263).

نظرات فیض کاشانی در *آیینۀ شاهی* در واقع تصریح به مواردی بود که استرآبادی از تصریح به آن‌ها استتکاف داشت و سعی در مسکوت گذاشتن آن‌ها کرده بود، اما فیض کاشانی با تصریح خود و تفکیک حیطه‌های شرع و عرف از یکدیگر و سپردن عرف به دست خود مردم و یک حاکم از میان مردم، در واقع سنگ بنای چپاول‌های جدید دربار صفوی را بنیاد نهاد. تازمانی‌که این‌گونه نظرات دست‌مایه‌ای برای حکومت صفوی نشده بود، خبری از دخالت بیش از حد حرم‌سرا و خواجگان آن در مسائل حکومتی و مردم نبود، چون علمایی همچون محقق کرکی و شیخ علی منشار و شیخ بهایی بودند که خودکامگی شاهان صفوی را مقداری کنترل کنند، اما این موضوع در زمان‌های بعدی بسیار رو به کاهش نهاد.

جریان اخباری رفته‌رفته رو به گسترش گذاشت و هم جامعه آن روز را متوجه خود ساخت و هم زمامداران حکومتی را مشغول خود کرد. این حرکت در زمان افرادی همانند شیخ حرّ عاملی (متوفی 1104 ق) و ملا محمد طاهر قمی (متوفی 1098 ق) جلوه بیشتری نمود و در زمان علامه مجلسی (متوفی 1110 یا 1112 ق) تطور بسیاری یافت. علامه مجلسی جزو آن دسته از علمای اخباری‌ای است که تعامل بسیار زیادی با حکومت صفوی داشت. وی پس از مرگ شاه سلیمان در آیین تاج‌گذاری شاه سلطان حسین (متوفی 1135 ق) خطبه‌ای ایراد کرد که بسیار مورد تأمل است:

«و بعد از غروب خورشید سپهر نبوت در افق عالم بقا، و احتجاب اقمار فلک امامت در نقاب غیبت و سپهر و سحاب اختفاء، قادر بی‌منت و خالق بی‌ضنت، از مزید لطف و مرحمت بر بقایای این امت، مقالید فرمانروایی و مفاتیح کشورگشایی را در کف کفایت و قبضه درایت سلاطین عدالت‌شعار و خواقین فلک‌اقتدار سپرده که عامه رعایا و کافه برایا در ظل ظلیل ایشان در مه‌اد امنیت و استراحت بیاسایند، و از جور و عدوان ارباب ظلم و طغیان نجات یابند» (نصیری، 1373: 22).

ایشان در ادامه خطبه به صراحت نائبان معصوم در امر زعامت و حکومت را شاهان صفوی می‌داند و نظریه استرآبادی و فیض کاشانی را به منصفه ظهور می‌رساند و تمام لوازم دیدگاه آن‌ها را ملترزم می‌شود:

«اعلی حضرت فلک‌رفعت گردون بسطت ثریامرتبت، پادشاه تاج‌بخش، شهسوار گردون‌رخش، خسرو کشورگشای عالم‌گیر ... الملک المنان، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، السلطان حسین خان مد الله ظلال جلاله علی مفارق العالمین و شید اساس دولته الی ظهور انوار خاتم الوصیین» (همان: 23).

گزارش‌های متعددی درباره علامه مجلسی وجود دارد که نفوذ بسیار زیاد او را در حکومت صفوی نشان می‌دهد. با این اوصاف، جناب علامه مجلسی علاوه بر خدمات متعددی که به دین مبین و خاصه مذهب تشیع انجام داد و آن را در طبق اخلاص به پیشگاه ذات اقدس الهی تقدیم کرد، خدمات

زیادی هم به صفویه انجام داد و ذیل تأییدات تامّ و کامل ایشان، راه را برای سوءاستفاده‌های هر چه بیشتر کارگزاران و حرم‌سرا و خواجگان باز کرد و همین امر رفته‌رفته مسیر زوال و انحطاط این سلسله را آغازگر بود. البته مادامی که ایشان در قید حیات بود، این حرکت رو به زوال بسیار کند بود و حیث پیشگیرانه وجود یک عالم پرنفوذ در بالاترین سطوح حاکمیتی و اهتمام شاه به حرف‌شنوی از آن عالم، کمتر اجازه خودکامگی به حکومت می‌داد، اما مشکل اصلی پس از وفات او آغاز شد که تأییدات او هنوز پابرجا بود، درحالی که دیگر وجود او مانع خودکامگی‌های حاکمان نمی‌شد.

6. 2. پیامدهای اجتماعی

پیامدهای اجتماعی جریان اخباری‌گری متعدد بود که در برخی موارد امتداد آن اکنون هم در جامعه وجود دارد. برخی از پیامدهای آن، اعمال مذهبی‌ای هستند که در زمان صفویه و با ظهور اخباری‌گری شکل خاصی به خود گرفتند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

6. 2. 1. ضدیت غیر عقلانی با اهل سنت

جامعه ایران در عصر صفوی به تازگی اقبال عمومی به مذهب تشیع نشان داده بود و اخباری‌گری عطش جامعه را به برگزیده دانستن بسیاری از اعتقادات شیعه دوچندان کرد. میل به تشیع و شنیدن و عمل کردن به سخنان ائمه (علیهم صلوات الله) در جامعه رو به فزونی نهاد و به مرور زمان و با گسترش اخباری‌گری، این ارزش در مواردی به ضدارزش تبدیل شد و ناهنجاری‌هایی را در جامعه آن روز به وجود آورد که رسوبات آن هنوز هم در جامعه دیده می‌شود و سبب نبود وحدت و یکپارچگی در میان امت رسول‌الله شد.

القاب و توهین‌هایی که در ادبیات آن روز رایج بود و در زمان حاضر هم عده‌ای کج‌فهم آن‌ها را بیان می‌کنند (اولتاریوس، 1363: 290؛ راوندی، 1354: 597)، نشان‌گر تعصب نابجا و بی‌رویه‌ای است که فقط به عدم همدلی و تفرقه و حفظ کدورت‌ها در بین مذاهب اسلامی ختم می‌گردد و تفاوتی میان آحاد قائلین آن در میان فرقتین وجود ندارد.

6. 2. 2. اتصال صفویه به حکومت مهدوی و عوام‌گرایی

امر دیگری که عالمان اخباری ابداع و ترویج کردند، اعتقاد به مقدمه‌سازی دولت صفوی برای ظهور حضرت حجت (ارواحنا و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا) بود و نهایتاً منجر به این شد که دولت صفوی را متصل بدون واسطه به دولت مهدوی بدانند و به صراحت از این مطلب دفاع کنند و بدان اعتقاد داشته باشند (مجلسی، 1390: 50 و 56).

فارغ از مطالبی که درباره شخصیت‌های شاهان صفوی وجود دارد و اشکال‌هایی که به صرف تنقید آنان به دین و تدین ظاهری آنان وجود دارد، زمانی که چنین سخنانی از زبان اهل علم و

بزرگان جامعه در میان باشد، در میان عموم مردم به کارهایی منجر می‌شود که درجهٔ سخافت آن کم از خرافات نیست؛ برای نمونه، گزارش شده‌است که در آن زمان عده‌ای از مردم طویلهٔ خود را آماده نگه می‌داشتند تا در زمان ظهور قریب‌الوقوع ولی‌عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مهیا و آماده باشند (شاردن، 1375: 1279).

6. 2. 3. حجیت یافتن خواب و رؤیا

در دورهٔ صفوی خواب و رؤیا یکی از ابزار سیاسی برای نیل به هدف بود و بیشتر با رؤیت اولیاءالله صورت می‌پذیرفت و اساس و تبار دولت صفوی در زمان شیخ حیدر به یکی از همین رؤیاها تکیه دارد (بی‌نام، 1350: 30). به تبع همین جریان، در میان علمای اخباری هم چنین رویکردی وجود داشت و تا حدودی بر میزان گسترش آن افزودند. ملامین استرآبادی حرکات خود را منتسب به پیروی از رؤیاهای صادقه‌ای می‌کرد که به نوعی برای او - و به روایت او - پرده از واقعیت برمی‌داشت (سترآبادی، 1424ق: 535). به‌طور کلی برخی از محققان ادعان داشته‌اند که «اشاره و استناد به خواب و مکاشفه در الفوائد المذنیة و دانشنامه شاهی پرتنین است. استرآبادی خود را دارای رسالتی در احیای معارف اهل بیت می‌داند که این رسالت در خواب و مکاشفات به او ابلاغ شده‌است» (رولاجردی ابی‌صعب، 1398: 86).

این رویکرد در میان دیگر عالمان اخباری نیز وجود داشت. مجلسی اول بسیاری از این قبیل رؤیاها و ملاقات با حضرت حجت را مطرح کرده‌است (نوری طبرسی، 1374: 190-194؛ خوانساری، 1425ق / 2: 322-323). این قبیل استنادات علما، فارغ از نداشتن حجیت قابل استمساک، موجب ایجاد روندی در میان عموم مردم می‌شود که به نوعی غوغاسالاری را در میان تودهٔ مردم به نهایت می‌رساند.

6. 2. 4. شیوه‌های ابداعی در مناسبت‌های دینی

ظاهرگرایی و بی‌اعتنایی به علوم عقلی، منجلا بی است که اگر گریبان گیر جامعه‌ای شود، بازار هر گونه خرافه‌پرستی داغ و رواج اعتقادات بی‌اساس را تند می‌کند. در زمان صفویه، خرافاتی نه‌تنها در میان مسلمین، بلکه در میان هندوها و ارمنی‌های ایران پدید آمد (تاورنیه، 1336: 445؛ دلاواله، 1380: 74). در این دوره، در میان مسلمین نیز برخی از شیوه‌های عزاداری، شکل و طرح تازه‌ای به خود گرفت. از همه مهم‌تر، شیوه‌های عزاداری برای سیدالشهدا (علیه‌السلام) است که در این دوره دچار دگردیسی عجیبی شد. شیوه‌های غیرمعمولی همانند قمه‌زنی از این دوره است که بدعت‌گذاری می‌شود و عزاداری اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) را به انحراف می‌کشاند (آژند، 1358: 441-444). این نکته را نیز باید در نظر داشت که از این زمان است که به عزاداری

اباعبدالله «روضه‌خوانی» اطلاق شده و بسیاری از نقل‌های ضعیف و بی‌اساس به مقاتل حضرت وارد می‌شود و سرمنشأ بسیاری از انحرافات بعدی می‌گردد. علاوه بر شیوه‌های غیرمعمولی که در میان عزاداری‌ها شکل گرفته‌است، برگزاری مراسم و آیین‌هایی همانند «عمرکشان» و «عیدالزهر» که به نوعی وهن دین محسوب می‌شود نیز ریشه در همین تاریخ دارد (کارری، 1348: 126).

7. نتیجه

حکومت صفویه خاستگاهی اجتماعی و سیاسی در میان مذهب تشیع داشت و به همین سبب خود را وام‌دار آن می‌پندارد. از این حیث تعامل با آن برای علما اهمیت زیادی دارد و تاریخ شاهد اهتمام بسیار زیاد علما به آن بوده‌است. به دلایلی که خودمختاری حاکمان صفوی مهم‌ترین آن بود، در اصل اجتهادی بودن عمل به دین در زمان صفویه تشکیک شد و همین امر موجب پدید آمدن جریانی به نام اخباری‌گری شد که مدت مدیدی بر فضای فکری و سیاسی و اجتماعی جامعه ایران دوره صفوی به بعد غالب شد و مسیر و سرنوشت حیات فرهنگی - تمدنی آن را به سوی ضعف و زوال دگرگون ساخت.

مجتهدان بر اساس نظریه معروف محقق کرکی، دارنده شئون مختلف افتاء و قضاوت و زعامت رسول‌الله را مجتهد جامع‌الشرایط می‌دانستند و شاه را ملزم به أخذ اذن از او می‌دانستند، اما در نگاه اخباریون، عامه مردم مقلد معصومان هستند و تفاوتی بین عالم و عامی نیست و در فهم شریعت فقط آشنایی با زبان عربی کافی است و استفاده از آیات قرآن و عقل بدون دخالت و وساطت روایات جایز نیست و درباره حکومت، آن را به مردم واگذار کرده‌اند تا برای خود تصمیم بگیرند و شرع را اجازه دخالت در آن نداده‌اند.

برگرفته از نظر اخباریون، حکومت صفوی عرصه و فرصت را غنیمت شمرد و با پروبال دادن به آن جریان توانست هم مذهبی بودن خود را اثبات کند و هم به دنبال خودکامگی‌های خویش باشد و این در شرایطی است که عالمان اصولی کمتر به ایشان اجازه چنین خودکامگی‌هایی را می‌دادند و به همین سبب مورد غضب پادشاهان و امیران و کارگزاران صفوی شدند. بررسی سنخ کنش‌های هر یک از افراد این دو نحله نیز همین امر را تداعی و اثبات می‌کند.

پیامدهای اجتماعی عدید و مدیدی بر جریان اخباری‌گری مترتب بوده‌است که می‌توان مهم‌ترین آن‌ها را در مواردی همچون انحطاط سیر تمدنی جامعه اسلامی، اجازه یافتن خودکامگان صفوی، چرخش‌های خرافی اعتقادات و اعمال مذهبی و برخی دیگر از موارد ذکر کرد.

منابع

- آزند، یعقوب، 1358، نمایش در عصر صفوی، تهران، فرهنگستان هنر.
- آقاچری، هاشم، 1389، مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی، تهران، طرح نو.
- استرآبادی، محمدامین، 1395، دانشنامه شاهی، تصحیح مهدی حاجیان و علی اکبر زال پور، تهران، حکمت و اندیشه.
- _____، طهارة الخمر، کتابخانه دانشگاه تهران، نسخه شماره 1257/12.
- _____ و سید نورالدین عاملی، 1424ق، الفوائد المدنیة و الشواهد المکیة، قم، مؤسسه نشر اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین).
- افندی، عبدالله بن عیسی بیگ، 1431ق، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، المجلد 3، باهتمام محمود مرعشی، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.
- امین، حسن، 1412ق، دائرة المعارف الاسلامیة الشیعة، دمشق، دارالتعاریف للمطبوعات.
- امین، سیدمحسن، 1403ق، أعیان الشیعة، تحقیق سیدحسن امین، بیروت، دارالتعاریف للمطبوعات.
- امینی، عبدالحسین، 1387ق، الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، المجلد 11، بیروت، دارالکتب العربی.
- اولثاریوس، آدام، 1363، سفرنامه اولثاریوس، ترجمه احمد بهپور، تهران، ابتکار.
- بحرانی، یوسف ابن احمد، 1405ق، الحقائق الناطرة، تحقیق محمدتقی ایروانی و سیدعبدالرزاق مقرر، قم، مؤسسه نشر اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین).
- _____، 1428ق، الدرر النجفیة من الملتقطات البیوسفیة، تحقیق گروه پژوهش دارالمصطفی لإحیاء التراث، چاپ 2، بیروت، دارالمصطفی لإحیاء التراث.
- براون، ادوارد، 1375، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه بهرام مقدادی، جلد 4، تهران، مروارید.
- بوذری نژاد، یحیی، 1400، روش شناسی دانش اجتماعی مسلمین، رویکردهای فقهی، تهران، دانشگاه تهران.
- بی نام، 1350، عالم آرای صفوی، تصحیح یدالله شکری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- تاورنیه، ژان، 1336، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان، سنائی.
- تنکابنی، محمد بن سلیمان، 1364، قصص العلماء، چاپ 2، تهران، انتشارات علمیة اسلامی.
- ثواقب، جهانبخش، 1392، «فرایند تحول مکتب اخباری و اصولی با تأکید بر واکنش شیخ بهایی»، پژوهش نامه تاریخ اسلام، سال 3، شماره 9، صص 35-79.
- جعفریان، رسول، 1373، میراث اسلامی ایران، جلد 4، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- _____، 1380، «منابع فکر و فقه سیاسی شیعه در دوره صفوی؛ مروری بر رساله های خراجیه»، حکومت اسلامی، شماره 21، صص 174-201.
- _____، 1387، نقش خاندان کرکی در تأسیس و تدوام دولت صفوی، تهران، علم.
- _____، 1398، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جمعی از نویسندگان، 1372، دایرة المعارف تشیع، تهران، جلد 2، سازمان دایرة المعارف تشیع.
- جنابدی، امیربیگ، 1378، روضه الصفویه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفات

دکتر محمود افشار.

- جنّاتی، محمدابراهیم، 1372، *ادوار/اجتهاد*، تهران، کیهان.
- جهانگیری، محسن، 1387، «آثار مثبت و منفی حرکت اخباریان»، *مجله تخصصی الهیات و حقوق*، سال 8، شماره 27، صص 104-85.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، 1403ق، *الفوائد الطوسیّه*، تحقیق سیدمهدی لاجوردی، قم، المطبعة العلمية.
- حرزالدین، محمد، 1405ق، *معارف الرجال فی تراجم العلماء و الأدباء*، المجلد 1، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی، 1387، *اندیشه سیاسی محقق کرکی*، قم، بوستان کتاب.
- حسینی زنوزی، حسن، 1378، *ریاض الجنّه*، تصحیح علی رفیعی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- خوانساری، محمدباقر، 1425ق، *روضات الجنّات فی احوال العلماء و السادات*، بیروت، دار إحياء التراث.
- دارابی، محمد بن محمد، 1418ق، *مقامات السالکین در غناء موسیقی*، به کوشش رضا مختاری و محمدرضا نعمتی، جلد 1، قم، مرصاد.
- دلاواله، پیترو، 1380، *سفرنامه پیترو دلاواله*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران، قطره.
- دوانی، علی، 1362، *وحید بهبهانی (آقا محمدباقر بن محمداکمل اصفهانی)*، تهران، امیرکبیر.
- ، 1370، *علامه مجلسی، بزرگمرد علم و دین*، تهران، امیرکبیر.
- ذاکری، علی‌اکبر، 1377، «اخباری‌گری، پیدایش و پیامدها»، *مجله حوزه*، شماره 89-90، صص 315-370.
- راوندی، مرتضی، 1354، *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد 8، تهران، امیرکبیر.
- رولاجردی، ابی‌صعب و رضا مختاری خویی، 1398، «آیا محمدامین استرآبادی مجتهد بود؟»، *پژوهش در تاریخ*، سال 9، شماره 23-24، صص 61-91.
- روملو، حسن‌بیگ، 1357، *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، بابک.
- زادهوش، محمدرضا، 1387، «مؤلفات و مصنفات شیخ بهایی»، در *شناخت‌نامه شیخ بهاء‌الدین عاملی*، (مجموعه مقالات و گفتارهای فارسی)، به کوشش علی‌اکبر زمانی‌نژاد، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (وابسته به دفتر تبلیغات).
- شاردن، ژان، 1375، *سفرنامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، جلد 3، تهران، توس.
- شریفی، محمد و محمدرضا شاهرودی، 1395، «پیامدهای اندیشه‌های اخباریان در حوزه پژوهش‌های قرآنی»، *آموزه‌های قرآنی (دانشگاه علوم اسلامی رضوی)*، سال 13، شماره 23، صص 171-190.
- شیخ بهایی، بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی، 1410ق، *حرمة ذبائح اهل الکتاب*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- صالحی، سیدعباس، 1386، «امتداد اخباری‌گری»، *فصلنامه حوزه*، شماره 143-144، صص 3-21.

- صدر المتألهین، 1340، رساله سه اصل، تهران، دانشگاه علوم معقول و منقول تهران.
- _____، 1981م، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، المجلد 1، بیروت، دار إحياء التراث.
- صدر، محمدباقر، 1421ق، *المعالم الجدیة لالصول*، قم، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید الصدر.
- صفت گل، منصور، 1381، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- طباطبایی، سیدمحمدکاظم، 1393، *تاریخ حدیث شیعه 2 (عصر غیبت)*، قم، دارالحديث.
- فیض کاشانی، ملامحسن، 1392، *آیینة شاهی، در قالب سه رساله ملامحسن فیض کاشانی*، تهران، تک تاج.
- قزوینی، جودت، 1426ق، *المرجعیه الدینیة العلیا عند الشیعة الامامیه*، بیروت، دارالرافدین.
- شیخ عباس قمی، 1385، *فوائد رضویه*، قم، نوید اسلام.
- کارری، جملی، 1348، *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کربن، هانری (1398-1400)، *اسلام در سرزمین ایران؛ چشم اندازهای معنوی و فلسفی*، ترجمه رضا کوهکن، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- _____ و سیدمحمدحسین طباطبایی (1391)، *شیعه (مجموعه مذاکرات با پروفیسور هانری کربن)*، گردآوری سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.
- کرکی عاملی، حسین بن شهاب الدین، 1396ق، *هدایة الابرار الی طریق الائمة الاطهار*، تصحیح رؤوف جمال الدین، نجف، بی نا.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، 1390، *کتاب رجعت*، تحقیق سیدحسن موسوی، قم، دلیل ما.
- مجلسی، محمدتقی، 1414ق، *لوامع صاحبقرانیه*، قم، کتاب فروشی اسماعیلیان.
- محقق کرکی، علی بن حسین، 1368، *رسائل*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- مدرس تبریزی، محمدعلی، 1374، *ریحانة الأدب*، تهران، خیام.
- مدرسی طباطبایی، سیدحسین، 1362، *زمین در فقه اسلامی*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مطهری، مرتضی، 1384، *مجموعه آثار شهید مطهری*، تهران، صدرا.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، 1403ق، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الازهان*، قم، نشر اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین).
- نجفی، موسی، 1378، *مقدمه تحلیل تاریخ تحولات ایران*، تهران، منیر.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین العابدین، 1373، *دستور شهریاران*، تصحیح محمدنادر نصیری مقدم، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- نفیسی، سعید، 1368، *مقدمه بر دیوان کامل شیخ بهایی*، تهران، مؤسسه چاپ کیلنی.
- نوری طبرسی، میرزا حسین، 1374، *فیض قدسی؛ زندگینامه علامه محمدباقر مجلسی*، ترجمه سیدجعفر نبوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- واله اصفهانی، محمدیوسف، 1372، *خلد برین (ایران در روزگار صفویان)*، به کوشش میرهاشم محدث،



Journal of
Iranian Studies
(Jis)



DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2022.340684.1101>

The semiotics of tree coding in folklores narratives

Hadi Dehghani Yazdeli^{1✉}

1. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature Farhangian University, Tehran, Iran. Email: asemanekavir@gmail.com

Article Info

Paper Research:
Research Article

Received:
18 March 2022

Accepted:
12 September 2022

Keywords:
*semiotics, folklore
narrative, tree, taboo,
immortality.*

Abstract

Semiotics is the knowledge and skill of studying, interpreting, and reinterpreting signs. In this type of study, signs are reread based on the horizon of coexistence and substitution of textual elements and propositions and considering the integrity of the text itself. Re-readings also establish the process of interpretations and interpretations reveal themselves based on the context, context and audience of the texts. These interpretations are the most essential means for the continuity and permanence of the texts and their hidden ideas in the diverse worlds of human culture and thought and society. Among the semiotic approaches, Charles Sanders Peirce's semiotic approach is one of the viewpoints that relies on context, text context, interpretation and reinterpretation of signs. Among the language and thought tools, narratives, especially the story-like type, are considered one of the oldest and most common tools for revealing the meanings and the semantic expression of signs. Since popular narratives carry different cultural and ritual ideas and expressions that are made and discussed in different contexts, contexts and symptoms. This article is based on the mentioned semiotic approach to investigate one of the most basic signs of popular narratives; It means the tree and its various meanings. This research, with a descriptive and analytical-interpretive method, with the aim of revealing the different and common themes and meanings of tree symptoms in the narratives and thoughts of their narrators, explores the function of these symptoms in the structure and superstructure of the narratives. Based on this research and analysis, the tree is one of the natural and influential phenomena in the human mentality that establishes a special sign system in popular narratives that implies various themes. Among these themes are holiness, immortality, taboo and centrism. Such themes, along with their special symptomatic and denotative structure, systematize the world of popular narratives. Although such themes are as old and rooted as human life; But it is still one of the basic needs of the world and modern human life in interaction with nature, society, ethics and spiritual horizons.

How To Cite

Dehghani Yazdeli, Hadi (2022). The semiotics of tree coding in folklores narrative. *Iranian Studies*, 12 (1), 67-88.

Publisher

University of Tehran Press.





University of Tehran
Faculty of Literature and
Humanities

دوفصلنامه

پژوهش‌های ایران‌شناسی

سال ۱۲، شماره ۱، شماره پیاپی ۲۳

بهار و تابستان ۱۴۰۱، ۶۷-۸۸

DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2022.340684.1101>



نشانه‌شناسی رمزگان درخت در روایت‌های عامه

هادی دهقانی یزدلی[✉]

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان تهران، تهران، ایران. رایانامه: asemanekavir@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	نشانه‌شناسی، دانش و مهارت مطالعه و تفسیر و بازتفسیر نشانه‌هاست. در این نوع مطالعه، نشانه‌ها براساس افق هم‌نشینی و جانشینی عناصر و گزاره‌های متنی و نظر به تمامیت متن خود، بازخوانی می‌شوند. بازخوانی‌ها نیز فرایند تفسیرها را بنیان می‌نهند و تفسیرها براساس بافت و زمینه و مخاطبان متن‌ها، خود را آشکار می‌سازند. این تفسیرها، اساسی‌ترین محمل برای تداوم و ماندگاری متن‌ها و اندیشه‌های نهفته آن‌ها در جهان‌های گونه‌گون فرهنگی و اندیشگی و اجتماعی آدمی است. از میان رهیافت‌های نشانه‌شناسی، رویکرد نشانه‌شناسی چالرز سندرس پیرس از جمله منظرگاه‌هایی است که به زمینه و بافت متن و تفسیر و بازتفسیر نشانه‌ها تکیه می‌کند. از میان ابزارهای زبانی و اندیشگی، روایت‌ها، به‌ویژه نوع قصه‌گون آن، یکی از کهن‌ترین و شایع‌ترین ابزارها برای آشکارگی دلالت‌ها و نمود معنایی نشانه‌ها تلقی می‌شود. از آنجاکه روایت‌های عامه، محمل اندیشه‌ها و نمودهای فرهنگی و آیینی گونه‌گونی است که در بافت و زمینه و نشانگان متفاوت و مختلفی ساخته و پرداخته می‌شوند، نوشتار حاضر براساس رویکرد نشانه‌شناسی یادشده به بررسی یکی از بنیانی‌ترین نشانه‌های روایت‌های عامه - یعنی درخت - و دلالت‌های گونه‌گون آن می‌پردازد. این پژوهش با روشی توصیفی و تحلیلی - تفسیری با هدف آشکار کردن درون‌مایه‌ها و دلالت‌های مختلف و مشترک نشانگان درخت در روایت‌ها و اندیشه‌های راویان آن‌ها، کارکرد این نشانگان را در ساختار و روستا روایت‌ها می‌کاود. براساس این جستار و واکاوی، درخت جزو پدیدارهای طبیعی و تأثیرگذار در ذهنیت بشری است که نظام نشانه‌ای ویژه‌ای را در روایت‌های عامه بنیان می‌نهد که دلالت بر درون‌مایه‌های گونه‌گونی دارد. از جمله این درون‌مایه‌ها، قداست و جاودانگی و تابو و مرکزاندیشی است. چنین درون‌مایه‌هایی همراه با ساختار نشانگانی و دلالتی ویژه خود، جهان روایت‌های عامه را نظام‌بندی می‌کنند. چنین درون‌مایه‌هایی به قدمت عمر و زیست بشری، کهن و ریشه‌دار می‌نماید، اما هنوز جزو نیازهای اساسی جهان و زیست امروزی بشری در تعامل با طبیعت و جامعه و اخلاق و افق‌های معنوی است.
تاریخ دریافت: ۲۷ اسفند ۱۴۰۰	
تاریخ انتشار: ۲۱ شهریور ۱۴۰۱	
کلیدواژه‌ها: نشانه‌شناسی، روایت عامه، درخت، تابو، جاودانگی.	
استناد	دهقانی یزدلی، هادی (۱۴۰۱). نشانه‌شناسی رمزگان درخت در روایت‌های عامه. پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۲ (۱)، ۶۷-۸۸
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

آدمی در زیستن خویش در جهان امروز، از سیطره اندیشه‌هایی که در ذهنیت، روان، باورها، آیین‌های جمعی و شخصی‌اش نهان است، رهایی ندارد. جهان امروز لبریز از اندیشه‌های نو و بدیع است و ذهنیت انسان امروزی با تکیه بر مبانی علمی و معلولی جهان مدرن، پدیدارها را فهم و درک می‌کند، اما نیرو و قدرت باورها و آیین‌ها و نمادهای روان آدمی، هنوز که هنوز است، نه تنها اندیشه و زیستن روزمره آدمی، بلکه جهان دانش^۱ و علم^۲ او را نیز تسخیر کرده است (فریزر، ۱۳۸۸: ۵۳۶). چنین تسلط و تسخیری که گستره اندیشه و کنش گونه‌گون آدمی را در خود می‌گیرد، نشانه‌ها، رمزگان، نمادها و اندیشه‌هایی را پی می‌ریزد که پیچیدگی‌های هستی و زیستن و اندیشه بشری را هویدا می‌سازد. انواع نشانه‌ها در ارتباط با موضوع و تعبیر خود می‌توانند در سه ساحت وجودی اولین و دومین و سومین، دلالت‌گری داشته باشند (مکاریک، ۱۳۸۸: ۳۲۹). نشانه‌ها در سطح دومین و سومین با دگرگونی و انتقال بافت و زمینه‌های خود به گستره‌های متفاوت از جمله زبانی و روایی، معنای صریح و آشکار را از دست می‌دهند و دلالت‌های ضمنی و تفسیری را به خود می‌گیرند. بافت و زمینه زبانی و ادبی و فرهنگی، یکی از افق‌های دگرگونی صراحت دلالت‌های نشانه‌ها به معانی ضمنی و پوشیده است. این نشانه‌ها، روایت‌های عامه^۴ را یکی از متمایزترین محمل‌ها برای آشکارگی خود می‌یابد. نشانه‌ها و رمزگان آن‌ها در روایت‌های عامه، گستره‌ای را قالب‌بندی می‌کنند که ابزار لازم را برای شناخت و تعامل با انواع گونه‌گون و متفاوت اندیشه‌ها و باورها و منش‌ها مهیا می‌سازند.

۱.۱. بیان مسئله

نشانه‌ها، زیستن و اندیشه بشری را می‌سازند. در این ساخت و پرداخت، نشانه‌ها و دلالت‌های گوناگون آن‌ها به هیچ حد و مرزی از هستی آدمی بسنده نمی‌کنند و تمام پدیدارهای عینی و ذهنی او را در جایگاه نشانگی، نظام می‌دهند. در این جایگاه، آدمی فارغ از هرگونه موقعیت و پایگاه اجتماعی خویش، آرزوها و امیال و هراس‌های خود را در بافت زبانی و نشانه‌ای روایت‌ها جای می‌دهد و مایه‌ای از رمز و راز را به فراخور زمینه و افق فرهنگی و آیینی خویش، بر آن‌ها می‌کشد. انواع دال‌ها و نمادها و تصاویری که فرهنگ عامه برای راویان مهیا می‌سازند، از مهم‌ترین نشانه‌هایی‌اند که رخدادهای اساسی روایت‌ها را در بافت و زمینه فرهنگی و افق اندیشگی راویان نظام‌بندی می‌کنند. این هم‌نشینی

1. knowledge.
2. science.
2. sign.
4. folklore narratives.

نشانه‌ها و رخدادها، سرانجام، راهی است برای برون‌ریزی و هویدایی مسائل و پیچیدگی‌هایی که در تار و پود هستی انسان تنیده شده‌است. در این نظام‌بندی، انسان در نشانه‌های برساخته در روایت و قصه^۱ و داستان^۲ پناه می‌گیرد؛ زیرا به باور ژان پل سارتر، آدمی در روایت و داستان زاده می‌شود و می‌زید و می‌میرد (وبستر و مرتوا، ۱۳۹۹: ۲۶). آدمی در سیطره نشانه‌ها و دلالت‌های آن و در افق فرهنگ و باورهای آیینی^۳ که در آن زیسته‌است، به روایت و داستان‌پردازی دست می‌یازد. پدیده‌های طبیعی، یکی از دست‌مایه‌های اساسی برای نظام‌بندی ساختار رمزگان روایت‌های عامه است. از میان این پدیدارهای طبیعی و زیستی، درخت و کارکرد^۴ نشانه‌ای آن، یکی از پرسامدترین و اساسی‌ترین نشانه‌های روایی این دسته از روایت‌هاست که محملی برای جای‌گیری اندیشه‌ها و دغدغه‌های آدمیان می‌شود. بر این بنیان، مسئله‌ای که پژوهش حاضر به بررسی و کندوکاو در آن می‌پردازد، دلالت‌های نهفته در کارکرد نشانه و رمزگان درخت است که ساختار و ژرف‌ساخت^۵ روایت‌های عامه را بنیان می‌نهند. چنین بررسی‌ای ضرورت آن را دارد که از منظر مطالعه نشانه‌ها و رمزگان روایت‌ها، به ریشه و زمینه^۶ و ساختار باورها و امیال و آیین آدمی پرتوی بیفکند.

۱-۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های چندی درباره نقش و کارکرد درخت از منظرهای گوناگون در متن‌های منظوم و منثور به انجام رسیده‌است. مرادی (۱۳۹۸) در پژوهش خویش با رویکرد اسطوره‌شناسی، نقش و کارکرد عناصر اسطوره‌ای را در روایت‌های مکتوب عامه و شفاهی هرمزگان بررسی کرده‌است. وی در پژوهش خود به این نتیجه می‌رسد که بسیاری از عناصر اسطوره‌ای و کهن‌الگویی فرهنگ عامه هرمزگان با عناصر اسطوره‌ای دیگر ملل شباهت و نزدیکی دارد. عابدی جیقه و دیگران (۱۳۹۷) با رویکردی تطبیقی جنبه‌های مشترک درخت معرفت را در آثار صوفیه و آیین قبلائی جست‌وجو کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که رمز درخت در سیر تکامل خود از رمزی دینی به عرفانی، حاصل میراث تصوف اسلامی است. کلاتر و صادقی تحصیلی (۱۳۹۵) ارتباط کارکرد درخت در عرفان و اسطوره را در تحقیقی کاویده‌اند و بدین نتیجه رسیده‌اند که درون‌مایه‌های عرفانی چون تجلی‌گاه خدا و انسان کامل، صورت تکامل‌یافته کارکرد درخت در دوران اساطیری است. کریمی قره‌بابا و رضایی (۱۳۹۳) رمان سووشون دانشور را براساس اندیشه کهن

1. tale.

2. story.

3. ritual.

4. function.

5. signification.

6. deep structure.

7. context.

الگوی یونگ بررسیده‌اند و براساس پژوهش خود بدین نتیجه می‌رسند که در رمان یادشده درخت با مفاهیمی چون مادپنگی و جاودانگی و کسب تجربه عرفانی ارتباط دارد. وطن‌پور و نمیرانیان (۱۳۹۱) در تحقیق خود براساس الگوی ریخت‌شناسی^۱ پراپ، یکی از رایج‌ترین قصه‌های عامه فارس را با عنوان «دختر و درخت کنار» بررسی کرده و به تبیین مایه‌های اسطوره‌ای قصه یادشده پرداخته‌اند. به باور ایشان در قصه یادشده، درخت با بن‌مایه‌های اسطوره‌ای چون نرینگ و شاه‌خدا و ارواح و باروری در پیوند است. نیکوبخت و دیگران (۱۳۸۸) براساس رهیافت کهن‌الگویی، به بررسی کهن‌الگوی درخت در شعر طاهره صفارزاده پرداخته‌اند. نویسندگان این مقاله بدین نتیجه می‌رسند که در اشعار صفارزاده، درخت نماد فناپذیری و سرسبزی و ساحت زنانه است. حدادکار قوی (۱۳۸۸) در پژوهش خویش دلالت‌های نماد درخت را بر مبنای رویکرد اسطوره‌ای در افسانه‌های محلی ایران کاویده‌است. براساس یافته‌های پژوهش یادشده، نمادهای درخت برآمده از نظام اعتقادی یا فکری روایان روایت‌هاست. زمردی (۱۳۸۱ الف) براساس رهیافت اسطوره‌ای و آیینی به بررسی تجلیات درخت و گیاه در مثنوی مولوی پرداخته‌است. وی بر این باور است که کارکرد درخت در مثنوی با مفاهیمی چون رستاخیز و نوزایی و جان‌پنداری و باورهای دینی در ارتباط است. زمردی (۱۳۸۱ ب) همچنین در نوشتار دیگری به بررسی قداست درخت در شاهنامه‌ی فردوسی و خسمه‌ی نظامی و منطق‌الطیر عطار و مقایسه آن با اساطیر و ادیان دیگر ملل می‌پردازد و بدین باور است که درخت، نماد انسان و آرزوهای آدمی است و جایگاه ویژه‌ای را در ادبیات فارسی به خود اختصاص داده‌است.

با این حال، پژوهشی که به نشانه‌شناسی^۲ و بررسی دلالت‌های سیال و زمینه‌ای نشانه روایی درخت در روایت‌های عامه گردآوری شده پردازد، نگاشته نشده‌است. این پژوهش براساس مسئله خود سعی دارد تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد: نشانه روایی درخت، چه دلالت‌ها و رمزگانی را در بافت^۳ و زمینه روایت‌ها مهیا می‌کند؟ این نشانگی و دلالت‌های گوناگون آن چگونه سیر روایت را ساختاربندی می‌کنند؟ چه ژرف‌ساخت و درون‌مایه‌هایی، نظام نشانگانی درخت را در روایت‌ها سامان‌بندی می‌کنند؟ بر این اساس، نوشتار حاضر با روشی توصیفی و تحلیلی - تفسیری با هدف آشکار کردن اشتراکات اندیشگی و فرهنگی روایان طبقات و فرهنگ‌های مختلف، به بررسی روایت‌های یادشده خواهد پرداخت و سعی بر آن دارد به اثبات این فرضیه برسد که نشانه روایی درخت، دلالت‌های سیال و گوناگونی در روایت‌های عامه دارد؛ این دلالت‌ها از بن‌مایه‌های هستی‌شناسی و آیینی همچون قداست و مرگ و جاودانگی و تابو سرچشمه می‌گیرند.

1. morphology.
2. theme.
3. semiotics.
4. texture.

۲. مبانی نظری

زبان و ارتباط آن با جهان اندیشگی و زیست بشر، همیشه از اساسی‌ترین دغدغه‌ها و زمینه‌های پرسش‌انگیز متفکران و اندیشمندان بوده‌است. در این افق پرسش‌انگیز، آدمی در پی راه و مسیری است که تعریفی از خود و ارتباط خویش با هستی و جهان بیابد؛ زیرا این زبان است که مشخصاً نظرگاه آدمی را به جهان و پدیدارهای آن بنیان می‌نهد (کریج، ۲۰۰۶: ۴۴۸). از افلاطون گرفته تا سوسور و دریدا و دیگر متفکران حوزه‌های نوینی همچون پساساختارگرایی، دغدغه رابطه زبان و جهان از اصلی‌ترین تفکرات و تأملات اندیشمندان بوده‌است (سجودی، ۱۳۸۸: ۴۷). در این میان، نشانه‌شناسی، ابزاری است برای فهم پیوندهای گونه‌گون زبان آدمی با جهان خویش. نشانه‌شناسی را جزو میراث اندیشه‌ها و تأملات سوسور دانسته‌اند (مکاریک، ۱۳۸۸: ۳۲۶). سوسور برای نشانه‌های زبانی، معنا و مفهوم ثابت و همه‌زمانی قائل نبود، بلکه پیوند نشانه‌های زبانی را با مفهومی که اهالی یک زبان آن را اراده می‌کنند، قراردادی^۱ و موقت می‌دانست (آبرامز و هارفم: ۲۰۰۹: ۳۲۵). در اندیشه او، دال^۲ هیچ رابطه ماهوی و ذاتی با مدلول خود ندارد، بلکه این متن و روایان و مخاطبان آن هستند که زمینه و اساس دلالت‌های متنی را مشخص و هویدا می‌کنند (سجودی، ۱۳۷۸: ۷). در این برداشت از دال و نشانه‌های زبانی، خاصیت لاهوتی و نامتغیر نشانه‌ها عرفی می‌شوند و فرایند تفسیر و معنای دال‌ها و نشانه‌ها، به متن و بافت و زمینه و مخاطبان آن سپرده می‌شود. ویژگی قراردادی بودن نشانه‌های زبانی، زمینه‌ای می‌شود که نشانه‌های زبانی در ساختار و بافت زبانی خویش، معانی و مفاهیم متفاوتی را آشکار سازند. این نشانه‌های زبانی در رویکرد نشانه‌شناسی، پایه و اساس تفسیر و بازخوانی و شناخت جهان متن را بنیان می‌نهند؛ بنابراین نشانه‌شناسی، دانش و مهارت تفسیر نشانه‌هاست (گیرو، ۱۳۸۰: ۱۴۳). در این دانش، انواع گوناگون نشانه‌ها - از جمله نشانه‌های زبانی و روایی - بسان رمزی تلقی می‌شوند که در افق و جهان متن، معنای ویژه خود را می‌یابند. از میان رویکردهای نشانه‌شناسی، دیدگاه چالرز سندرس پیرس به تفسیر^۳ و بازخوانی مستمر نشانه‌ها بیشترین اهمیت را می‌دهد. از منظر پیرس، آنچه به نشانه‌ها هویت معنایی و نشانگی می‌دهد، افق و گستره‌ای است که نشانه‌ها خود را در آن هویدا و آشکار می‌کنند. پیرس خلاف رویکرد سوسور که بر ویژگی تفاوت و اختلاف نشانه‌های زبانی تکیه می‌کند، بر خاصیت ارجاعی^۴ نشانه‌های زبانی تأکید می‌ورزد (کستل، ۲۰۰۷: ۳۲۱). در اندیشه

1. conventional.

2. signifier.

3. interpretation.

4. referential.

پیرس، رمزگان‌های نشانه‌شناختی جزو قراردادهای اجتماعی‌اند و فرایندهای نشانی، جدا از گفت و گو و تفسیر شکل نمی‌گیرد (چندلر، ۱۳۸۷: ۳۱۰). پیرس بر این باور است که نشانه‌های متنی - چه در متن و چه در افق بینامتنی^۱ - با یکدیگر در ارتباط دوسویه‌اند. در این ارتباط، دلالت‌های نشانه ای در کار حذف و اصلاح یکدیگرند. وی معتقد است نشانه‌ای که نتواند به نشانه دیگری ترجمه و تعبیر شود و در آن به کمال نشانی برسد، نشانه نیست (گیرو، ۱۳۸۰: ۱۴۷). بدین ترتیب، این توالی نشانی به نشانه‌پردازی بی‌پایان راه می‌برد (مکاریک، ۱۳۸۸: ۳۲۴). از میان انبوه پدیدارهای انسانی، نشانه‌ها و دلالت‌های آن در روایت‌های عامه، جایگاه متمایز و برجسته‌ای دارند؛ «چراکه بنیان روان‌شناسی عامیانه بر روایت استوار است نه بر منطق یا مقوله‌شناسی» (هرمن، ۱۳۹۳: ۴۸). روایت‌های عامه مربوط به سنت شفاهی مردمان و فرهنگ‌هاست که در قالب‌ها و موضوعات متنوعی همچون افسانه، قصه، احوال قدیسان، شباطین، آیین‌ها به توصیف باورها و اندیشه‌ها و ذهنیت راویان و گستره فرهنگی و اندیشگی آنان می‌پردازند (کادن، ۱۹۹۸: ۳۲۳). اهمیت روایت‌های عامه تا بدانجا پیش رفته که گروهی از روایت‌پژوهان بر این باورند که «داستان‌پردازی شفاهی، پایگاه ازلی تمام موقعیت‌های روایی است» (هرمن، ۱۳۹۳: ۶۸).

از آنجاکه هر متن، جهان اندیشگی و ساختاری ویژه خود را دارد و به مثابه یک کل^۲، جهان خود را می‌سازد، بخش بعدی نوشتار حاضر، نخست پنج روایت قصه‌گون عامه را ارائه خواهد کرد و سپس بر پایه مسئله پژوهش و پرسش‌ها و مبانی نظری آن، به بررسی و کندوکاو در دلالت‌های نشانه‌روایی درخت در آن پنج روایت خواهد پرداخت. پنج روایت آمده، از مجموع ۲۷۰ روایت عامه قصه‌گون و غیرداستانی انتخاب شده نگارنده در طول سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۵ گرد آورده‌است. از میان روایت‌هایی که کارکرد درخت را در خود جای می‌دهند، پنج روایت یادشده به گونه ویژه و جزئی‌تر، کارکرد نشانه و رمزگان درخت را در طرح و سیر رخداد‌های روایت و نقل خود برجسته و متمایز می‌کنند. از آنجاکه این نوشتار در بررسی نشانه‌های روایی بر سیر روایت و کارکرد عناصر روایی آن تکیه می‌کند و نه ویژگی‌های گویشی و محلی و زبانی، بر روستا و همشینی عناصر روایی وفادار است، اما برای خوانش روان و یک‌دست روایت‌ها، از ویژگی‌های لهجه‌ای و تلفظی واژگان صرف‌نظر می‌کند. همچنین نوشتار حاضر از میان مجموعه ۲۷۰ روایت یادشده، از روایت‌های عامه غیرداستانی نیز که به استحکام تحلیل و تفسیرهای این نوشتار یاری می‌رساند، سود خواهد جست.

۳. بحث و بررسی

نشانه‌ها و رمزگانی که روایت‌ها در خود جای می‌دهند، از دیرباز تاکنون ابزاری برای آشکارگی

1. intertextual.

2. whole.

جهان اندیشگی و تفکر انسانی بوده‌اند؛ خواه این جهان اندیشگی در بین اندیشمندان پرداخته شود و خواه در میان زبان و اندیشه و فرهنگ و آیین عامه. به باور رولان بارت روایت با تاریخ آدمی آغاز می‌شود و هیچ قومی نیست که آن را مالک نباشد؛ بنابراین «روایت همه جا هست، درست مانند خود زندگی» (ابوت، ۱۳۹۷: ۲۵-۲۶). از میان روایت‌هایی که راویان فرهنگ عامه، افق و جهان اندیشگی و آیینی خود را در آن پدیدار می‌کنند، آن‌ها که به نقش و کارکرد نشانه درخت می‌پردازند نیز بسامد و اندوخته روایی و فرهنگی و اندیشگی چشمگیری را در خود جای می‌دهند. این نشانه و رمزگان آن، برای فهم افق اندیشگی و ذهنی و روانی آدمی، اهمیت نشانه‌شناسی ویژه‌ای دارد. پنج روایتی که خواهیم آورد، جزو روایت‌های عامه است که دلالت‌های گونه‌گون رمزگان درخت را در ساختار روایی و رخداد‌های اساسی خویش متمایز و برجسته می‌کند. روایت نخست:

یاد دارم یازده ساله بودم و ما یک حیاط بزرگ و درخت‌هایی از سیب و زردآلو و آلبالو داشتیم که پدرم این درخت‌ها را وقتی نهال کوچکی بودند، کاشته بود. ما آن موقع ساکن تبریز بودیم. من و خواهرم که سه سالی از من بزرگ‌تر است، وابستگی خاصی به دو درخت آلبالو داشتیم و همیشه بالای درخت بودیم و چیدن آلبالوها و خوردنشان لذت خاصی برایمان داشت. شاید دلیل وابستگی ما به خاطر این می‌توانست باشد که ما پدرمان را در خردسالی از دست داده بودیم؛ اما چرا درخت آلبالو؟ هیچ‌وقت به جواب نرسیدیم. یکی از درخت‌ها را که مثل سرو قد کشیده بود، خواهرم برای خودش، و آن یکی که مثل بید آویزان بود را من برای خودم انتخاب کرده بودیم. میوه‌های درخت‌هایمان از بس زیاد بودند که مادرم برای اینکه حیفا و میل نشود، ظرفی پُر می‌کرد و به همسایه‌ها و هر که می‌شناختیم می‌بردیم در خانه‌شان و ظرف را خالی می‌کردیم و برمی‌گشتیم. یادم است از این‌ور، اون‌ور هر از گاهی به مادرم می‌گفتند که این دو تا درخت رو ببر تا میوه‌های بهتری حاصل بشود. انصافاً مادرم همچنین آدمی نبود. خودش هم نمی‌داند که چه جوری شد با اَرّه افتاد به جان درخت‌های آلبالو و از ته برید تا مثلاً دوباره جوانه بزنند و میوه بدهند. غافل از اینکه درخت‌ها خشک شدند و دیگر میوه ندادند. آن روز را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم و من که کوچک‌تر از خواهرم بودم، تأثیر زیادی روی من گذاشت و کلی هم گریه کردم. هنوز چند ماهی از ماجرا نگذشته بود که مادرم تنها کس و کارش که دیوانه هم بود را از دست داد؛ [یعنی] دایی‌ام بر اثر تصادف نیز ما را ترک کرد و مادرم هنوز که هنوز است، عذاب وجدان دارد و می‌گوید: «آه اون دو تا درخت گریبان‌گیر شده». هر چقدر هم به مادرم می‌گوییم «مرگ دایی، حادثه و سرنوشت بوده» زیر بار نمی‌رود و اعتقادش بر این است که چرا آن کار را انجام داد که الآن این‌جوری عذاب بکشد؛ چرا که مشابه همین اتفاق برای پدر بزرگم (پدر مادری) رخ داده و مادرم خود را سرزنش می‌کند که چرا درس عبرت نگرفت.

راوی: آرزو خرم‌دل، تهران، اسلالمشهر. ۳۲ ساله

روایت دوم:

روایت است در شهر محلات درختی وجود دارد که مردم اعتقاد دارند زیر آن درخت مدفن یکی از امامزادگان است و آنجا را به صورت امامزاده‌ای درآورده‌اند به نام امامزاده اسماعیل و بیماران خود را

برای شفا گرفتن به آنجا می‌برند و دعا می‌کنند و به آن درخت دخیل می‌بندند. روزی مردی که هیچ اعتقادی به آن درخت و امامزاده نداشت، زیر سایه آن درخت دراز می‌کشد و به خواب می‌رود. روایت است پس از چند ساعت به علت خونریزی شدید بینی، آن مرد جان خود را از دست می‌دهد و زیر همان درخت می‌میرد. از آن زمان اعتقاد مردم به درخت و امامزاده بیشتر شده‌است.

راوی: حرمت بیگی، محلات. ۶۵ ساله.

روایت سوم:

حدود یازده سال داشتم که اتفاق عجیبی افتاد. رضا پسر همسایه ما حدود ۲۸ سال داشت. منزل آن‌ها در کنار جاده واقع شده بود که ماشین‌ها از آنجا عبور می‌کردند و وقتی در حیاط آن‌ها باز می‌شد، خطرناک بود؛ چون به خیابان اصلی راه داشت. جوی آبی پهن در جلوی خانه رد می‌شد که درخت توت تنومندی در آن روییده بود. روزی رضا تصمیم گرفت شاخه‌های آن که بلند شده بودند و جلوی دید بقیه را می‌گرفت کوتاه کند؛ چون می‌گفت که راننده‌ها دید ندارند و به خانه می‌زنند و تصادف پیش می‌آید. مادر رضا می‌گفت: «کاری به کار درخت نداشته باش. یوم [یمن] ندارد»؛ ولی رضا گوش نمی‌داد. مادر رضا، همسر رضا و خواهر رضا و پسر کوچولوی هشت‌ساله او هم در کنار جوی آب، کمی بالاتر نشسته بودند. چون تابستان هوا گرم بود، منزل قدیمی‌ها کولر نداشت. رضا ارّه را برداشت و مشغول بریدن شاخه‌ها شد. مادر او نگران بود و دلشوره خاصی داشت و مدام می‌گفت: «رضا! از درخت بالا نرو. بالا نرو». در همین حین صدای بدی مادر را متوجه خود کرد. تا به خود آمد رضای ۲۸ ساله خود را غرق خون دید. من و مادرم و همسایه‌ها دویدیم به سوی خیابان. گویا ماشین سواری که پیرمردی راننده آن بود، رضا را در روی درخت نمی‌بیند؛ چون خیلی خیلی مست بود به درخت طوری می‌زند که رضا به ده متر آن‌طرف‌تر پرت می‌شود و در جوی آب می‌افتد و در دم فوت می‌کند. من که آن زمان یازده سال داشتم، یاد گفته‌های مادر بزرگم افتادم که می‌گفت: «درخت توت را نباید برید. نباید از جا درآورد؛ چون شیرهای دارد که در خودش خودبه‌خود حل می‌شود». نمی‌دانم که درست بود یا غلط، ولی تجربه تلخی بود.

راوی: فاطمه آقامحمدی (بی‌بی عباس)، روستای گوگد، گلپایگان. ۸۴ ساله.

روایت چهارم:

الهی مادرش بمیرد. اگر می‌دانستم که این اتفاق قرار است برایش بیفتد، هیچ‌وقت نمی‌گذاشتم درخت انگور بکارد. وقتی سعید آمد و گفت مامان می‌خواهم یک درخت انگور کنار حیاط بکارم تا وقتی می‌خواهی توی حیاط ظرف و لباس بشوری، سایه روی سرت باشد و آفتاب توی سرت نخورد، قند توی دلم آب شد که پسر من به فکر من است. چه می‌دانستم که این درخت باعث خودش می‌شود و من [را] داغدار سعید می‌کند. وقتی درخت انگور کاشت و داربستش علم کرد، نهال کوچکی بود که کم‌کم بزرگ شد و مثل شماها قد کشید و هر کسی آن را می‌دید، هزار ماشالا به این درخت می‌گفت و از میوه و سایه‌اش تعریف می‌کرد. وقتی سعید می‌خواست از طرف دانشگاهش برود جبهه، دل تو دلم نبود و همه‌اش دلوپسش بودم. حالا تو این هیری ویری، آقای خدا بیامرزت بند کرده بود که درخت انگور بعد از این چند سال خراب شده و باید از ریشه دربیاد. هر چی هم می‌گفتم که این کارو نکنی که باعث یک اتفاق بد می‌شود، گوشش بدهکار این حرف‌ها نبود و کار خودش [را] می‌کرد. این قدر پای درخت گازوئیل ریخت تا درخت بیچاره خشکید و آن را برید و از ریشه‌اش

درآورد. اگر این کار را نمی‌کرد، رولۀ عزیزم پرپر نمی‌شد؛ چون بعد از چهار پنج ماه خبر سعیدم [را] از جبهه برایم آوردند و من را به روز سیاه نشانند. من رویم سیاه است؛ چون هرچور شده نباید می گذاشتم، آفات این درخت را ببرد و سعیدم [را] ناکام بگذارد. اگر بودش، الآن سر خانه‌زندگی‌اش بود. از زمان‌های قدیم این را شنیدم که درخت انگور مقدس بوده و هست و وقتی آن را می‌کاری نباید بپریش و ما صد افسوس که این کار را کردیم و دلمان سوخت.

راوی: دسته‌گل نظری، کرمانشاه. ۸۱ ساله؛ نقل از اکرم صالحی جوزانی.

روایت پنجم:

خانه ما بزرگ بود و چند خانواده فامیل در آن زندگی می‌کردیم. درخت توتی داشتیم که وسط حیاط بود و خیلی تنه کرده بود. درخت توت جلوی هشتی اتاقی بود که در آن زندگی می‌کردیم. درخت توت خیلی ریشه دوانده بود و سقف هشتی ترک برداشته بود. از ترس اینکه سقف هشتی اتاق پایین نیاید، رضا، پدر بزرگم، درخت را قطع کرد. شش ماه نگذاشته بود که علیل و فلج شد و گوشۀ اتاق خانه‌نشین شد. کم کم اوضاعش بدتر شد و بعد از اینکه زمین‌گیر شد، فوت کرد. به خاطر همین است که می‌گویند، درخت توت را نباید دست زد و کند.

راوی: اسفندیار دهقانی یزدلی، روستای یزدل، کاشان. ۸۲ ساله.

۳.۱. دلالت‌های رمزگان روایی درخت

آدمی در جهان اندیشه و دغدغه‌های خویش، از انواع ابزارهای گوناگون بهره می‌برد تا هستی خویش را در جهان تعریف کند و پاسخی به پرسش‌های هستی‌شناسی^۱ خویش مهیا کند. نشانه پردازی روایی، آن محملی است که آدمی، هم حس پرتاب‌شدگی خویش را در هستی واگویی می‌کند و هم از آن برای سبک کردن بار هستی خویش سود می‌جوید. دریدا بر این باور است که سرچشمۀ هر روایت، بسان بازی کودکان، هراس و ترسیدگی از جهان است (بی‌نیاز، ۱۳۹۳: ۲۲۹). آدمی در هراسی که از تنهایی خویش یا از نابسامانی احتمالی نظام زندگی خویش دارد، برای نظام‌بخشی و سامان زندگی فردی و اجتماعی خویش دست به نشانه‌پردازی می‌زند تا زیستن خویش را سامان و قوام بخشد. این قوام و سامان، ناظر به حد و مرزهایی است که نشانه‌های روایی، چرایی، چگونگی و نگهداشت آن حد و مرزها و دلالت‌ها را تبیین و آشکار می‌کند.

۳.۱.۱. قداست

درخت و کارکرد آن به مثابۀ یک رمز و نشانه در اندیشۀ باستانی و دینی و اسطوره‌ای بشر، سابقه دیرینه و کهن دارد. در سنت بودایی، بودا آن‌هنگام از راز هستی و وظیفۀ خویش در زیست‌جهان خود آگاه شد که در زیر درخت بُدی نشست و به آگاه‌بودگی و تکامل رسید (اشو، ۱۳۸۰: ۹۶). به

1. ontology.

باور زردشتیان، خداوند زردشت را سه‌هزار سال بی‌حرکت آفرید و روح وی را در اعلی‌علیین بر درختی قرار داد (شهرستانی، ۱۹۹۸: ۲۶۳). در آیین زردشتی نیز سرو کاشمر به دست زردشت کاشته شد و به برکت دستان وی سالیان سال بالید و رشد کرد (لباف‌خانکی، ۱۴۰۰). در اسلام، درخت زندگی، درختی است که ریشه آن در آسمان و شاخ و برگ آن در جهان گسترده شده‌است (هاکسلی و دیگران، ۱۳۸۸: ۳۹). بنا بر آیات قرآنی (قصص: ۲۹)، موسی در سلوک پیامبری خویش، پیام خداوند را به واسطه درختی دریافت کرد که آتش گرفته بود و خود را خدا خطاب می‌کرد. در آیین و مراسم مذهبی اقوام باستانی، درختانی بسان انجیر، مقدس پنداشته می‌شدند و به سبب همین قداست، لازم بود تا اسباب مورد نیاز نیایش و آیین مذهبی خویش را از چوب این درخت بسازند (رضازاده شفق، ۱۳۸۷: ۱۶۳ و ۱۶۷).

این ویژگی درخت و نشانگان آن، هنوز که هنوز است، در اندیشه و ذهنیت فرهنگ و اندیشه آدمی رایج است. روایت‌های عامه نیز نظر به زمینه فرهنگی و دینی که دارند، تقدس و جنبه لاهوتی بودن حیات و هستی را در نشانگان درخت می‌سازند. «روایت دوم»، این کارکرد درخت را که در درون مایه تقدس خود را جای می‌دهد نمایان می‌سازد. نشانه مکانی چون امامزاده و مدفن امامزاده‌ای زیر درخت، نشانگانی است که اهمیت تقدس و نیاز به آن را در دنیای ناسوتی راویان به روشنی نمایان می‌کند. تقدس‌سازی و برکت‌خیزی به واسطه اثر و نشانه‌ای مربوط به اولیا و مقدسان دینی در مکان و زمانی خاص، سابقه دیرینه‌ای در میان اقوام و فرهنگ بشری دارد. به روایت تاریخ طبری در نتیجه توبه و ندامت حضرت آدم(ع)، درختان از اشک چشم او رویدند و بدین سبب داروهای جهان تا قیامت از هند خواهد آمد (محمد بن جریر طبری، ۱۳۸۰: ۵۰)؛ زیرا هند توبه‌جای آدم بود و برکت و تقدس حضور او، آن سرزمین را در میان دیگر سرزمین‌ها متمایز و برجسته‌تر ساخت. به گزارش ابن بطوطه (۱۳۴۸: ۱۰۰) مسجدالاقدام در دمشق، به باور مردمان آن شهر، مقدس شمرده می‌شود؛ زیرا آن‌ها باور دارند در آنجا سنگی قرار دارد که نقش قدم‌های موسای پیامبر بر آن حک شده‌است. این قداست و تقدس‌سازی در فرهنگ عامه نیز جایگاه خاص خود را می‌یابد؛ چرا که قداست در فرهنگ و باور عامه پناهگاهی است برای سبک کردن حس تنهایی و پرتاب‌شدگی این جهانی؛ زیرا درخت تجسم ملموس حضور مقدس است (هاکسلی و دیگران، ۱۳۸۸: ۴۳). در «روایت دوم»، باور به تقدس در زندگی ناسوتی، شرط و لازمه زیستن در کره خاکی است؛ بنابراین هر کس به این شرط لازم و ضروری معتقد نباشد، سرنوشت او چیزی جز مرگ نخواهد بود. شخصیت‌های روایی هر روایت و داستانی، خود بسان یک نشانه، دلالت‌های ویژه خود را می‌سازند (مکوئیلان، ۱۳۸۸: ۳۶۵). شخصیت نامعتقد روایت دوم، به توان ناباوری‌اش به تقدس و حضور قدسی، جانش را از دست می‌دهد؛ آن‌هم زیر درختی که نشانه و رمزی است برای غیرانسانی و لاهوتی کردن جهان و آفرینش (ستاری، ۱۳۸۶: ۳۰). مرگ شخصیت

در این نشانه‌پردازی، فقط مرگ جسمانی و بی‌جانی ظاهری نیست. شخصیت روایی - هرچند جان داشته باشد - اگر به حضوری مقدس و لاهوتی که در نشانگان درخت و مکان امامزاده خود را نمایان می‌کند، باور نداشته باشد، دچار مرگ و نیستی است. او زیر درخت می‌میرد و با این نشانه مکانی، راوی تمام حرکت داستانی را به نشانگان درخت و دلالت آن یعنی تقدس می‌کشد. باور به تقدس هستی، نوعی آگاه‌بودگی از خویشتن خویش و حضور آن دیگری است. در سنت اسلامی، نشانه درخت بر وحدت الوهیت دلالت می‌کند (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۴۵). روای روایت، شخصیت ناباور را در زیر درخت که نشانه و نماد این آگاهی است، به دنیای خواب می‌کشد. خواب در رمزگان روایت در کنار نشانه درخت می‌نشیند و بر غفلت و ناآگاهی شخصیت داستانی دلالت می‌کند. اگر بودا در همنشینی با درخت به آگاهی از خود و جهان خویش می‌رسد، شخصیت روایت دوم به تاوان ناآگاهی خود در بزرگداشت نماد درخت به خواب غفلت درمی‌غلطد و به سبب این غفلت و ناآگاهی، به خواب مرگ فرومی‌رود.

۳.۱.۲. مرکز

اندیشه مرکز^۱ و در اختیار داشتن آن یکی از دغدغه‌هایی است که ذهنیت آدمی را از دوران کهن تا به امروز در خود گرفته و کنش و منش او را در آیین‌ها و باورهای خویش تحت تأثیر خود قرار داده‌است. در زبان و اندیشه امروزی، عباراتی چون خیابان مرکزی، میدان مرکزی، ساختمان مرکزی، نشان از این موضوع دارد که اندیشه مرکز نه تنها در ذهنیت بدوی و باستانی، بلکه در جلوه‌های مختلف دنیای مدرن و فرهنگ عامه آن نیز هنوز تسلط و نفوذ خود را حفظ کرده‌است. مرکز، رمزی از دلبستگی آدمی به حضوری مقدس و مکانی لاهوتی و در اختیار داشتن آن در تنگنای زیست این جهانی است. مرکز جهان، جایی است که عبور از سطح پدیدارها میسر می‌شود و از این طریق ورود به بهشت را امکان‌پذیر می‌کند (الیاده، ۱۳۸۱: ۱۴۶). این مرکز، محوری است که همه چیز بر اطراف آن می‌چرخد؛ نقطه‌ای که سکون و حرکت در کنار یکدیگر جای می‌گیرند (کمپل، ۱۳۸۹: ۱۴۳). همه آدمیان در زیست جهان خویش به گونه‌ای ناهشیار گرایش به سوی مرکز دارند (مورنو، ۱۳۸۸: ۱۵۹). چنین گرایشی به مرکز، مقدمه‌ای است که در آن آدمی به واقعیت یک پارچه امر قدسی نزدیک می‌شود (همان). در باورهای کهن و دیرینه آدمی، مرکز کیهانی با درخت جهانی، پیوند و ارتباط مستقیم داشت (پورآذر، ۱۳۹۵: ۷). آیین‌های شمنی انسان بدوی با مرکز زمین در ارتباط مستقیم است. شمن قبیله در مراسم آیینی با نهادن درخت یا دیرکی که با ستون یا درخت مرکز جهان یکسان پنداشته می‌شود، در عالم خلسه به سوی آن درخت کیهانی^۲

1. center.
2. cosmic.

یعنی به مرکز جهان پرواز می‌کند (الیاده، ۱۳۹۲: ۲۰۱). لایه‌های کیهانی در جهان فکری انسان باستانی با مقیاس درخت بازشناسی می‌شد. در این اندیشه، تقسیمات کیهانی با درختی که از مرکز عالم می‌گذرد از یکدیگر متمایز و بازشناخته می‌شوند (هاکسلی و دیگران، ۱۳۸۸: ۳۶). روایت عامه «پنجم» بر مفهوم مرکز و باور به آن در اندیشه و ذهنیت راویان تکیه می‌کند. مکان از مهم‌ترین مفاهیم انسانی است که می‌توان آن را موضوع نشانه‌شناسی و دلالت‌مندی دانست؛ زمان و مکان در ارتباط و پیوند با سوژه انسانی، به معنا و دلالت‌گری می‌رسد (بابکمین، ۱۳۹۶: ۲۴۷). روایت پنجم با وصف خانه‌ای آغاز می‌شود که درخت توتی در میانه حیاط آن کاشته شده‌است. خانه از آن چندین خانواده خویش و هم‌خون است که نشانی از زندگی جمعی و قومی روزگاران دیرینه را در خود دارد؛ «خانه ما بزرگ بود و چند خانواده فامیل در آن زندگی می‌کردیم. درخت توتی داشتیم که وسط حیاط بود و خیلی تنه کرده بود». در روایت پیش‌گفته، مرکز خانه در نشانه درخت نمادین می‌شود و علاوه بر کارکردهای دیگری که به خود می‌گیرد، بن‌مایه مرکز را نیز بر دیگر دلالت‌های خود می‌افزاید. بدین ترتیب، شخصیت روایی که سودای حضور و بزرگداشت مرکز را ندارد و به آن وقعی نمی‌گذارد، علیل می‌شود و سپس جان می‌دهد. او نماد درخت مرکزی را می‌برد؛ در نتیجه از تاوان و جزای آن، یعنی زمین‌گیری و مرگ، گریزی ندارد؛ چراکه اگر آدمی به جانی زنده است، این زندگی را بر پایه و بنیان «مرکز» در دستان خود دارد. از منظر راوی، پدر بزرگ از درخت (درخت مرکزی) و بزرگداشت آن غفلت کرده‌است و در نتیجه «شش ماه نگذشته بود که علیل و فلج شد و گوشه اتاق خانه‌نشین شد. کم‌کم اوضاعش بدتر شد و بعد از این که زمین گیر شد، فوت کرد» (همان).

۳.۱.۳. تابو

زندگی و زیستن بشر، همیشه در گروه و قوم و قبیله و سرزمین جمعی، سیر روان‌تری را نسبت به زیستن در تنهایی آدمی داشته‌است. انسان برای تسهیل زندگی خود به جمع و اجتماع روی می‌آورد. او با این هدف که مایه امنیت و آسودگی، یعنی در جمع بودن، را حفظ کند، به ناچار از آغاز زیست جمعی خود، با خلق قوانین و آیین و محدودیت‌ها سعی بر آن داشته‌است تا نظام قومی و جمعی خویش را حفظ و نگهداری کند. نظام‌های ذهنی‌ای که درباره خدا و کیهان و جامعه در بین آدمیان رایج است، چنان بدهتی به نظام زندگی می‌دهند که آدمی نمی‌تواند بدون آن‌ها بیندیشد، عمل کند و آن‌ها را مطلق نینگارد (مالرو، ۱۳۹۴: ۵۸). تابوها جزو مؤلفه‌های زندگی جمعی است که سودای نظام‌دهی به زیستن ناسوتی و لاهوتی اهالی یک جامعه و قوم را دارد. آن‌ها انواع گونه‌گون منع‌هایی هستند که گستره‌های مختلفی از زندگی آدمیان همچون خوردن و آشامیدن و دیدن را نظام‌بندی می‌کنند (گری و الشمی، ۲۰۰۵: ۱۰۳-۱۲۱). این تابوها مهم‌ترین زمینه

و بافت نشانگانی خود را در روایت‌های عامه و اسطوره‌ها می‌یابند (همان: ۱۱۸). تابوها اگر رعایت نشوند و بزرگداشت آن‌ها به انجام نرسد، باعث تاوانی خواهند شد که فرد خاطی، خیره‌رای و تابوشکن بدان مبتلا خواهد گشت. در این میان، کارکرد درخت در معنای نشانهٔ حریم و تابویی که باید به آن پایبند بود و از شکستن حریم آن پرهیز کرد، در اندیشه و ذهنیت انسانی، سابقهٔ دور و درازی دارد. در روایت عبری از باغ عدن، آدم و حوا از خوردن میوهٔ ممنوعهٔ درخت دانش و حیات منع شدند، اما آن‌ها واقعی ننهادند و باغ عدن را از دست نهادند (همان: ۱۰۳ و ۴۶۵). در تابو شدن یک پدیدار، عوامل مختلف فرهنگی، اجتماعی، زیستی، محیطی دست در دست یکدیگر می‌نهند و آن پدیدار را تبدیل به حوزهٔ منع و حرمت می‌کنند. در دین‌هایی همچون اسلام و یهود و مسیحیت، شرایط و ویژگی‌های محیطی بیابان در اهمیت و بزرگداشت درخت و آب و گیاه بی تأثیر نبوده‌اند (هاکسلی و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۵-۲۶). تأثیری که آب و درخت در تداوم حیات و زیست و قوت روزانهٔ این دست از مردمان دارد، آن‌ها را به وضع محدودیت‌هایی وامی‌داشته‌است تا این مایه‌های زندگی و حیات را حفظ کنند و با کشیدن حصار از حرمت و محدودیت به دور آن‌ها، نظام روزی و زندگی خویش را سامان دهند. این تأثیر و تابوسازی در همنشینی رمزگان روایت‌های یادشده آشکار می‌شود. راوی در «روایت نخست» به توصیف درختانی می‌پردازد که برکت و روزی خانه و همسایگان را مهیا می‌سازد: «میوه‌های درخت‌هایمان از بس زیاد بودند که مادرم برای اینکه حیف و میل نشود، ظرفی پُر می‌کرد و به همسایه‌ها و هر که می‌شناختیم می‌بردیم در خانه‌شان و ظرف را خالی می‌کردیم و برمی‌گشتیم». اما شخصیت دیگر روایت که نقش مادر را در روایت بر عهده می‌گیرد، به سودای روزی و میوهٔ بیشتر، درخت را می‌برد و در نتیجه «هنوز چند ماهی از ماجرا نگذشته بود که مادرم تنها کس و کارش که دیوانه هم بود را از دست داد. دایی ام بر اثر تصادف نیز ما را ترک کرد و مادرم هنوز که هنوز است، عذاب وجدان دارد و می‌گوید: آه اون دو تا درخت گریبان گیر شده».

در روایت یادشده، مادر تابوی درخت را می‌شکند. او برای از دست دادن خویشان خویش نادم و پشیمان است و اعتقاد دارد «آه اون دو تا درخت گریبان گیر شده»، اما پشیمانی وی ریشه در آن دارد که به تابوی ذهنیت جمعی و خانوادگی خویش واقعی نگذاشته و بزرگداشت و حرمت تابو را که در هیئت درخت آلبالو در روایت نشانگی می‌یابد، مراعات نکرده‌است. علاوه بر تابوی جمعی و خانوادگی، درخت آلبالو تابوی شخصی دو خواهر نیز بوده‌است؛ زیرا برای آنان، نشانه‌ای بر حضور پدر از دست‌رفته را تداعی می‌کرده‌است؛ بنابراین

من و خواهرم که سه سالی از من بزرگ‌تر است، وابستگی خاصی به دو درخت آلبالو داشتیم و همیشه بالای درخت بودیم و چیدن آلبالوها و خوردنشان لذت خاصی برایمان داشت. شاید دلیل وابستگی ما به خاطر این می‌توانست باشد که ما پدرمان را در خردسالی از دست داده بودیم؛ اما چرا درخت آلبالو؟ هیچ‌وقت به جواب نرسیدیم.

ساختار نشانگانی «روایت سوم» نیز آشکارا بر تابو بودن درخت و کارکرد آن اشاره‌ای آشکار دارد. مادر قربانی به فرزند خویش توصیه می‌کند که «کاری به کار درخت نداشته باش. یوم [یمن] ندارد». تابو شدن درخت در نهی آشکار مادر و باور وی بر شومی بردن شاخه‌های درخت و نهی مدام وی که «رضا! از درخت بالا نرو. بالا نرو» نشانگی می‌یابد، اما شخصیت قربانی روایت به این منع و حریم توجهی ندارد و به جان شاخ و برگ درخت توت می‌افتد و در نتیجه شکستن این تابو و حریم درخت، راننده‌ای مست «به درخت طوری می‌زند که رضا به ده متر آن طرف‌تر پرت می‌شود و در جوی آب می‌افتد و در دم فوت می‌کند». پس از این رخداد روایی است که بار دیگر راوی روایت بر تابو بودن درخت و نهی از آسیب رساندن به آن تأکید می‌کند و تمامی دلالت نظام نشانگانی روایت را در عبارت پایانی خویش آشکار می‌سازد: «درخت توت را نباید برید. نباید از جا درآورد؛ چون شیرهای دارد که در خودش خودبه‌خود حل می‌شود».

۳.۱.۳. حیات و جاودانگی

خارخار جاودانگی در سیر خطی زمان دنیایی، هیچ‌گاه بشر را به خود وانگذاشته‌است. روایت‌های کلاسیک داستانی و آثار هنری، لبریز از اندیشیدن به مرگ و سودای جاودانگی است. مرگ همیشه برای انسان پرسش‌هایی را درباب معنای جهان آشکار می‌کند (مالرو، ۱۳۹۴: ۲۸). در این میان، نشانه‌پردازی آدمی از اندیشیدن به مرگ و نیز سودا و خیال جاودانگی که پاسخی به مرگ و معنای جهان است، خالی نیست. بسیاری از نشانه‌ها و رمزگان اندیشه‌ی آدمی به پیروی از میراث مشترک بشری که رهایی از مرگ و پیوستن به جاودانگی از ابتدایی‌ترین مؤلفه‌های آن است، دلالت‌های خود را از درون مایه‌ی جاودانگی به وام می‌گیرند.

بافت و ساختار نشانگانی «روایت چهارم» به گونه‌ای ویژه و آشکار بر مسئله مرگ و جاودانگی دلالت دارد. راوی در روایت یادشده نقل خود را با نشانه‌ای زبانی آغاز می‌کند که سیر مضمونی و بعدی روایت را مهیا می‌سازد. وی به مرگ می‌اندیشد و همچنین به سبب مرگ فرزندش، برای خود، طلب مرگ می‌کند. او نشانه درخت را در کنار بن مایه مرگ و گریز از آن همنشین می‌کند تا دلالت تازه‌ای از کارکرد نشانه درخت در زبان و بیان خود بیافریند: «الهی مادرش بمیرد. اگر می‌دانستم که این اتفاق قرار است برایش بیفتد، هیچ‌وقت نمی‌گذاشتم درخت انگور بکارم». او در اندیشه و آرزوی دست‌نیافته ماندگاری و به عبارتی جاودانگی عمر فرزند خویش بوده‌است، اما با آسیبی که پدر به درخت انگور رسانده، عمر فرزند به غروب ناکامی می‌رسد. درخت نماد زندگی ابدی است (هاکسلی و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۱) و راوی از میل به امتداد عمر فرزند خویش که خود نشانه‌ای پنهان بر میل به جاودانگی است، این‌چنین یاد می‌کند: «وقتی درخت انگور کاشت و داربستش [را] علم کرد، نهال کوچکی بود که کم‌کم بزرگ شد و مثل

شماها قد کشید و هر کسی آن را می‌دید هزار ماشالا به این درخت می‌گفت و از میوه و سایه‌اش تعریف می‌کرد». نشانه‌های زبانی چون «نهال کوچک» و «کم‌کم بزرگ شد» و «مثل شما قد کشید» در حقیقت وصف فرزند راوی است که میل دارد او را در نماد درخت و کارکرد بازتولد و جاودانگی ببیند، چون درخت با گذر فصل‌ها و زرد و سرسبز گشتن مدام، آیین‌های برای انعکاس میل بازتولد و جاودانگی بشر شده‌است. در ذهنیت کهن و باستانی انسان، هر فردی درخت مخصوص به خود را دارد و با کشتن آن درخت، آن فرد نیز خواهد مرد (یونگ، ۱۳۸۸: ۴۲۹) و بیش از آن، حتی برخی از اقوام کهن، باور دارند که آدمی از درخت زاده می‌شود (گری و الشمی، ۲۰۰۵: ۴۶۵)؛ بنابراین فرزند راوی که درختی برای مادر خود می‌کارد، در حقیقت درخت زندگی و تداوم حیات خود را می‌کارد. پدر، درخت را با لطایف‌حیل به خشکی می‌کشانند و در نتیجه عمر فرزند آن‌ها نیز به پایان خود می‌رسد؛ چراکه درخت نماد زندگی است (اپلی، ۱۳۹۵: ۳۷۶) و هر کس درختی را بی‌جان کند، ریشه زندگی را نابود کرده‌است. در روساخت و بافت زبانی روایت‌های پنج‌گانه، هیچ سخن و گزاره آشکاری مبنی بر جاودانگی و گریز همیشگی از مرگ به کار نرفته‌است. آندره مالرو (۱۳۹۴: ۴۸) بر این باور است که انسان عبارت از چیزی است که پنهان می‌کند. بر این اساس این نبودگی و پنهانی بن‌مایه جاودانگی در چینش و نظام نشانه‌های زبانی روایت، خود حکایت از اساسی بودن میل به جاودانگی در اندیشه روایان دارد. در اینجا خرده‌روایتی در لفافه خرده‌روایت دیگری پوشیده شده‌است؛ بسان استعاره (ابوت، ۱۳۹۷: ۲۶). در بررسی نشانه‌ها، خاموشی نشانه‌ها خود یک دلالت معنایی و تفسیری بنیادی است (بابک‌معین، ۱۳۹۶: ۲۳۴). آن هنگام که شخصیت داستانی در جهان داستان به سکوت کشیده شده یا عنصری از متن روایی غایب است و در عوض مؤلفه متضاد با آن با بسامد بسیار در متن آشکار می‌شود، متن، ویژگی تفاوت و تمایز را به خود می‌گیرد و حامل معنایی می‌شود که از تقابل این غیاب و آن حضور نشانه‌ها، فهم و ادراک می‌شود. تفاوت‌ها در ساختار زبانی بشر، بنیانی را پی می‌افکنند که معناها را خلق می‌کنند و در پی آن‌اند که مفهومی اساسی و متمایز را دلالت کنند (برتن، ۲۰۰۲: ۶۵)؛ بنابراین خلأ و تهی‌وارگی که درون‌مایه جاودانگی در روساخت و بافت جهان نشانه‌های روایت‌های پنج‌گانه به خود می‌گیرد، دارای معنایی اساسی است. روایان به مرگ می‌اندیشند، آن را توصیف می‌کنند و علل آن را به نسبت افق فرهنگی و زیست‌جهان خود در قالب نشانه‌ها و رمزگان آن فهم و توجیه می‌کنند، اما تمام این تلاش‌ها برای توصیف مرگ و هراس از آن، از ژرف‌ساخت و نشانه بنیادین روان و ذهن بشری، یعنی تداوم حیات و جاودانگی، سرچشمه می‌گیرد. در آیین‌ها و باورهای کهن و امروزی، درخت نشانه جاودانگی است (کمپل، ۱۳۸۹: ۱۶۷؛ هاکسلی و دیگران، ۱۳۸۸: ۴۸). روایان از مرگ در هراس‌اند، چون مرگ را نبود جاودانگی و چرخه بازتولد می‌دانند؛ زیرا «انسان یگانه جانوری است که می‌داند می‌میرد» (مالرو، ۱۳۹۴: ۱۰). در این

نظام معنایی و نشانگانی، درخت و کارکرد آن به آشکارگی و هویدایی به معنای جاودانگی نمی‌پردازد، بلکه از طریق رمزگانی پنهان اما بنیادی، بر جاودانگی و میل راویان به یافتن و مالک شدن آن تأکید می‌کند.

۳.۱.۵. رویش و زاینده‌گی

زن بسان یک نماد در فرهنگ و تأملات آدمی، بن‌مایه‌های گوناگونی را در خود جای می‌دهد. این مفاهیم از نیروی هراس‌آمیز (موسی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۴۳) و جادویی زن (فریزر، ۱۳۸۸: ۱۰۱-۱۰۲) گرفته تا زایش و رویش (سرکاراتی، ۱۳۵۰: ۹۸)، ساختار نشانه‌ای بسیاری از پدیدارهای زبانی و روایی بشر را تحت تأثیر خود قرار داده‌است. این تأثیر را می‌توان در همنشینی نشانه درخت در کنار کارکرد اسطوره‌ای و آیینی زن مشاهده کرد. در اسطوره‌های اسکاندیناوی، سه زن در کنار درخت جهان، تار و پود سرنوشت آدمیان را درهم می‌بافند (شمس، ۱۳۹۹: ۵۵). در اساطیر شرق آسیا، بودای آینده قبل از بیداری درونی خود، از دست زنی غذا می‌گیرد که او را به اشتباه خدای درخت می‌پندارد (موسی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۶۱). در این میان، رویش و زاینده‌گی جزو درون‌مایه‌های اساطیری است که در نماد زن آشکار می‌شود (فریزر، ۱۳۸۸: ۴۶۱). در چهار روایت از روایت‌های پنج‌گانه، نشانه درخت در کنار کارکرد شخصیت زن قرار می‌گیرد. روای چهار روایت که دلالت‌های نشانه درخت را در خود می‌گیرند، زن هستند. در روایت نخست، دو شخصیت دختر، وابستگی و تعلق خاص خود را به درخت توصیف می‌کنند. در همین روایت، زنی شوهرازدست‌داده که مادر راوی است، میوه‌های درخت را که حاصل رویش و زاینده‌گی درخت است، می‌چیند و میان همسایگان تقسیم می‌کند: «میوه‌های درخت‌هایمان از بس زیاد بودند که مادرم برای اینکه حیف‌ومیل نشود، ظرفی پُر می‌کرد و به همسایه‌ها و هر که می‌شناختیم، می‌بردیم». بدین‌سان نشانه درخت در کنار کارکرد شخصیت زن قرار می‌گیرد و در این همنشینی با نقش و کارکرد زن که نماد زاینده‌گی است، دلالت باروری و زایش و رویش را در رمزگان خود جای می‌دهد. اگر در نهایت، درخت که نشانه زاینده‌گی و رویش است، در این روایت به دست زن بریده و سترون می‌شود، هم‌او خواهد بود که در قالب نمادی از درخت، افسرده و توان‌زده خواهد گشت و به مصیبت مرگ برادر خویش - تنها کس و کارش - دچار خواهد شد. همبستگی نشانه‌ای درخت و زن در روایت‌های دیگر هم خود را آشکار می‌سازد. در روایت سوم، این زن است که مدام شخصیت قربانی روایت را آگاه می‌کند تا به درخت آسیبی نرساند: «کاری به کار درخت نداشته باش. یوم [یمن] ندارد». گویی در ساختار روایت، درخت خود را در هیئت شخصیت زن نمایان می‌کند و از زبان زن، قربانی را آگاه می‌سازد که به نماد رویش و زایش، یعنی درخت، آسیبی وارد نکند. در این بخش از روایت است که درخت و زن به اتحاد رمزگانی و دلالتی می‌رسند و در پایان روایت نیز باز شخصیت زنی دیگر

(مادربزرگ) بر دلالت نشانه‌ای درخت تأکید می‌کند: «درخت توت را نباید برید. نباید از جا درآورد، چون شیرهای دارد که در خودش خودبه‌خود حل می‌شود». دلالت‌های نشانگی رویش و زایش درخت در روایت چهارم هم به روشنی خود را در همراهی با عناصر دیگر زبانی روایت آشکار می‌کند. در این روایت، درخت بدل و جانشینی از زن پنداشته می‌شود تا بدین وسیله دلالت معنایی رویش و زایش درخت برجسته‌تر گردد. شخصیت مذکر روایت برای مادر خویش، درخت میوه داری می‌کارد تا مادر از سایه و میوه‌اش بهره ببرد. در این روایت نیز راوی، زن و ویژگی زندگی بخشی او را به رمزگان درخت منتقل می‌کند تا نشانگی رویش و زایش را در نماد درخت به تصویر بکشد. در هر چهار روایت یادشده، دلالت زاینده‌گی و رویش در درختان میوه‌دار نشانگی می‌یابند که خود تأکیدی است بر تناسب دلالت‌های نشانه درخت با نقش و کارکرد زاینده‌گی زن. بدین‌سان نشانه درخت و شخصیت زن در افق اندیشگی اسطوره‌ای و آیینی بشر به وحدت نشانگانی می‌رسند که دلالت بر زایش و رویش و زندگی بخشی دارد.

دلالت‌های پنج‌گانه‌ای که رمزگان درخت در ساختار و ژرف‌ساخت روایت‌ها آشکار می‌کند، فقط متأثر از یک افق اندیشگی و زیستی بشر نیست. انواع ساحت‌های ذهن و روان و زیست آدمی در پنهان‌ترین لایه‌ها دست به دست هم می‌دهند و فرایند نشانگی یک نشانه را فراهم می‌آورند. نشانه‌های گوناگون - آن‌گاه که در بافت و زمینه زبانی و ادبی و روایی به کار گرفته می‌شوند - قابلیت این را می‌یابند که در ساختار رمزگان پیچیده‌تر و ضمنی به دلالت‌گری بپردازند. در میان جنس درختانی که دلالت‌ها و معانی پیش‌گفته را مهیا می‌کنند نیز در ۲۷۰ روایت گردآوری‌شده، درخت توت کارکرد و بسامد پررنگ‌تری نسبت به دیگر انواع درختان در روایت‌ها دارد. در همه آیین‌ها و فرهنگ و روایت‌های عامه، جنس درختی که در همنشینی با دیگر نشانه‌ها، نظام نشانه‌ای متن را می‌سازد، پیوند محکمی با جغرافیا و زیست مردمان دارد (موسوی و اسپرغم، ۱۳۸۹: ۲۳۳-۲۳۴). درخت توت در جغرافیای ایران، هم ابزاری برای تهیه ابریشم و لباس و قالی‌های ابریشم‌باف بوده و هم خشک و تر میوه آن، قوت و روزی مردمان عادی را فراهم می‌ساخته و هیزم آن گرما و آتش زمستان را مهیا می‌کرده‌است. چنین نیازی باعث شده که درخت توت در فرهنگ عامه - از جمله دو روایت پیش‌گفته - ارج و بزرگداشت ویژه‌ای داشته باشد. در فرهنگ عامه تویسرکان مشهور است که «مردم شهر ... توت‌فروش‌اند» (مرادعلی المیر، تویسرکان. ۷۵ ساله). توت‌فروش، کنایه‌ای از مال‌دوستی و فروش میوه‌ای است که باید از آن همه باشد و قابل خرید و فروش نیست؛ زیرا قوت عموم مردم در اوقات تنگ‌دستی و فراخ‌دستی به آن بستگی دارد. این نیاز اقتصادی و زیستی باعث می‌شود تا درخت توت در حوزه تابوها و پدیدارهای مقدس یک فرهنگ قرار بگیرد و اهالی یک فرهنگ بدین نتیجه برسند که «درخت توت سید درختان است و کسی که اقدام به بریدن این درخت کند، باید منتظر عذاب سختی باشد» (صاحب رزبان حقیقی،

روستای بنیس، شبستر. ۸۲ ساله). بدین‌سان تمام دلالت‌های پیش‌گفته که نشانگان درخت، آن‌ها را در نظام نشانه‌ای روایت‌ها آشکار می‌کند، مقدمه‌ای است تا این نشانه را در گستره عناصر و پدیدارهای تابویی فرهنگ عامه جای دهد. روایت‌های عامه را روایان زن و مردی نقل می‌کنند که روزشمار عمرشان در رده‌های سنی متفاوتی - از جوان و میان‌سال تا سال‌خورده - جای می‌گیرد و زیستشان در فرهنگ و زبان‌های مختلفی چون آذری، کردی، فارسی، لری قوام می‌یابد. چنین نشانه‌ای دلالت بر آن دارد که مفاهیم و دلالت‌هایی که نشانگان درخت در روایت‌ها و ژرف‌ساخت روایت‌ها مهیا می‌کند، فراگیر، ژرف، اساسی و ماندگارند.

۴. نتیجه

آدمی در زیستن و جهان‌باورهای خویش، تحت تأثیر آیین‌ها و الگوهای فکری است که ریشه‌ای بسیار کهن در تجربه‌ها و میراث هزاران ساله زندگی و فرهنگ جمعی و فردی نوع بشر دارد. این باورها در نظام‌های نشانگانی متفاوت، خود را جای می‌دهند و آن هنگام که در نظام‌های زبانی و روایی به کار گرفته می‌شوند، مستعد دلالت‌های ضمنی و پنهان گونه‌گونی می‌گردند. از جمله این نشانه‌های زبانی و روایی، درخت است. در روایت‌های عامه مورد بحث، براساس افق و زمینه فرهنگ و اندیشه و زیست‌راویان، دلالت‌های ضمنی و پوشیده گوناگونی بر رمزگان درخت جای می‌گیرد. این دلالت‌ها از افق فکری ناسوتی گرفته تا گستره‌های اندیشه دینی و لاهوتی راویان سرچشمه می‌گیرند و مؤلفه‌هایی همچون قداست، جاودانگی، تابو، مرکزاندیشی، حیات، زاینده‌گی را آشکار می‌کنند. جهان امروز با رنگی که از پیامدهای مدرنیته و پسامدرنیته گرفته، هنوز هم از قالب‌های اندیشگی میراث کهن بشری گزیری ندارد. این وابستگی و نیازمندی به گنجینه تأملات و درون‌کاوی‌های کهن بشری را می‌توان در یکی از محمل‌های آن، یعنی روایت‌های عامه، جست‌وجو کرد. روایت‌های عامه آیین تمام‌نمای اندیشه‌ها و نیازهای روانی و روحی و اجتماعی‌اند که آدمی برای زیستن در جهان پر از آشوب و پریشانی امروز، سخت به آن‌ها نیازمند است. بزرگداشت منابع حیات و روزی و قداست و معنویت و میل به تعالی هستن آدمی از راه میل و آرزوی او به جاودانگی که نشانه‌ای بر تکیه و پناه بردن بر حضور جاودانه همیشه‌حاضر است، از جمله تکیه‌گاه‌هایی است که روایت‌های عامه در منظر انتخاب و گزینش انسان امروزی قرار می‌دهند. بازخوانی و بازتفسیر روایت‌های عامه و رسیدن به فهم امروزی اندیشه‌های کهن نهفته در آن‌ها، نه تنها به حفظ بنیان‌های انسانی و اخلاقی و فرهنگی جهان امروز کمک خواهد کرد، همچنین راه و ابزاری خواهد بود برای ساختن جهانی که در آن، طبیعت و انسان و مرزهای اخلاقی و افق معنوی او هم‌تراز یکدیگر، جهانی آرام‌تر و فرحبخش‌تر را مهیا سازند. روایت‌های عامه در اساس خود در پی ساختن چنین جهان و زیستنی بوده‌اند و هستند.

منابع

قرآن کریم

- ابن بطوطه، ۱۳۴۸، *سفرنامه ابن بطوطه* (۲ جلد)، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابوت، اچ. پورتر، ۱۳۹۷، *سواد روایت*، ترجمه رؤیا پورآذر و نیما م. اشرفی، چاپ ۲، تهران، اطراف.
- اپلی، ارنست، ۱۳۹۵، *رؤیا و تعبیر رؤیا*، ترجمه دل‌آرا قهرمان، چاپ ۲، تهران، میترا.
- اشو، ۱۳۸۰، *خلافت: آزادسازی نیروهای درون*، ترجمه مرجان فرجی، چاپ ۲، تهران، فردوس.
- الیاده، میرچا، ۱۳۸۱، *اسطوره، رؤیا، راز*، ترجمه رؤیا منجم، تهران، علم.
- ۱۳۹۲، *آیین‌ها و نمادهای تشرف*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، نیلوفر.
- بابک‌معین، مرتضی، ۱۳۹۶، *ابعاد گم‌شده معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک: نظام معنایی تطبیقی یا رقص در تعامل*، تهران، علمی و فرهنگی.
- بی‌نیاز، فتح‌الله، ۱۳۹۳، *درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی؛ با اشاره‌ای موجز به آسیب‌شناسی رمان و داستان کوتاه ایران*، چاپ ۵، تهران، افراز.
- پورآذر، منیره، ۱۳۹۵، «مطالعه تطبیقی نماد درخت در ایران باستان با اسلام و نمود آن در آثار هنری»، *همایش بین‌المللی شرق‌شناسی و مطالعات ایرانی در علیگر هند*، دوره ۲، صص ۱-۳۰.
- حدادکار قوی، لیدا، ۱۳۸۸، «نماد درخت در افسانه‌های محلی ایران»، *پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد دانشگاه پیام‌نور رشت*.
- چندلر، دانیل، ۱۳۸۷، *میانی نشانه‌شناسی*، ترجمه مهدی پارسا، چاپ ۳، تهران، سوره مهر.
- رضازاده شفق، صادق، ۱۳۸۷، *گزیده اوپه‌نیشدها؛ با مقدمه و حواشی و فهرست لغات* (ترجمه)، چاپ ۳، تهران، علمی و فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۹۰، *جستجو در تصوف ایران*، چاپ ۱۲، تهران، امیرکبیر.
- زمردی، حمیرا، ۱۳۸۱ الف، «نمادهای تمثیلی و اساطیری گیاه و درخت در مثنوی مولوی»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تهران)*، دوره ۴، شماره ۶-۸ (ضمیمه)، تابستان، پاییز و زمستان، صص ۱۰۹-۱۲۶.
- ۱۳۸۱ ب، «تجلیات قدسی درخت»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تهران)*، زمستان و بهار، صص ۱۹۷-۲۰۹.
- ستاری، جلال، ۱۳۸۶، *مدخلی بر رمزشناسی عرفانی*، چاپ ۳، تهران، مرکز.
- سجودی، فرزانه، ۱۳۷۸، *نشانه‌شناسی کاربردی*، تهران، علم.
- ۱۳۸۸، *نشانه‌شناسی: نظریه و عمل*، تهران، علم.
- سرکاراتی، بهمن، ۱۳۵۰، *جابه‌جایی اساطیر شاهنامه*، در سخنرانی‌های دومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه‌ی فردوسی، تهران، سازمان انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. صص ۸۹-۹۹.
- شمس، زهرا (مترجم)، ۱۳۹۹، در آمنت، هانا، *آیسمن در اورشلیم؛ گزارش در باب ابتذال شر*، چاپ ۳، تهران، برج.

- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۹۹۸، *الملل والنحل*، بیروت، بی‌نا.
- عابدی جیقه، محمدرضا و حسین شهبازی و احمد فرشباغیان نیازمند و محمد مهدی‌پور، ۱۳۹۷، «بررسی تطبیقی نماد درخت عرفانی در قبلا و تصوف»، معرفت/دیان، سال ۹، شماره ۳، پیاپی ۳۰، تابستان، صص ۱۰۷-۸۹.
- محمد بن جریر طبری، ۱۳۸۰، *تاریخنامه طبری*، ترجمه ابوعلی بلعمی، ویرایش محمد روشن، چاپ ۳، جلد ۱، تهران، سروش.
- فریزر، جیمز جرج، ۱۳۸۸، *شاخته زرین*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگاه.
- کریمی قره‌بابا، سعید و مختار رضایی، ۱۳۹۳، «بررسی کهن‌الگوهای درخت در رمان سووشون»، مطالعات/دستانی، سال ۳، شماره ۲ (۱۰)، زمستان، صص ۲۲-۷.
- کلانتر، نوش‌آفرین و طاهره صادقی تحصیلی، ۱۳۹۵، «درخت در نمادپردازی‌های عارفانه و ریشه‌های اسطوره‌ای آن»، ادبیات عرفانی، سال ۸، شماره ۱۵، پاییز و زمستان، صص ۶۷-۹۴.
- کمیل، جوزف، ۱۳۸۹، *قدرت/اسطوره*، ترجمه عباس مخبر، چاپ ۶، تهران، مرکز.
- گیرو، پی‌یر، ۱۳۸۰، *نشانه‌شناسی*، ترجمه محمد نبوی، چاپ ۳، تهران، آگاه.
- لباف خانیکی، رجبعلی، ۱۴۰۰، «درخت جاودانگی؛ درباره سرو افسانه‌ای کاشمر در خراسان که نماد عظمت و سرافزازی ایرانیان بود»، (<https://shahraranews.ir/fa/news/60484>).
- مالرو، آندره، ۱۳۹۴، *ضدخاطرات*، ترجمه ابوالحسن نجفی و رضا سیدحسینی، چاپ ۵، تهران، خوارزمی.
- مرادی، ایوب، ۱۳۹۸، «بررسی بن‌مایه‌های اسطوره‌ای در باورهای عامیانه غرب هرمزگان»، پژوهش‌نامه فرهنگی هرمزگان، شماره ۱۷، پاییز و زمستان، صص ۲۲-۸.
- مکاریک، ایرنا ریما، ۱۳۸۸، *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگاه.
- مکونیلان، مارتین، ۱۳۸۸، *گزیده مقالات روایت*، ترجمه فتاح محمدی، تهران، مینوی خرد.
- مورنو، آنتونیو، ۱۳۸۸، *یونگ، خدایان و انسان مدرن*، ترجمه داریوش مهرجویی، چاپ ۵، تهران، مرکز.
- موسی‌پور، ابراهیم، ۱۳۸۹، *مقدمه‌ای بر پژوهش دین عامیانه (گزیده و ترجمه)*، تهران، جوانه توس.
- موسوی، مصطفی و ثمین اسپرغم، ۱۳۸۹، «نقد اسطوره‌شناسی قصه دختر نارنج و ترنج و بررسی پیش زمینه‌های فرهنگی کاربرد نارنج، ترنج و انار در این قصه»، نقد ادبی، دوره ۳، شماره ۱۱ و ۱۲، زمستان، صص ۲۳۳-۲۵۵.
- نیکوبخت، ناصر و حسینعلی بزرگ‌بیگدلی و سعید قبادی و صغری سلمانی‌نژاد مهرآبادی، ۱۳۸۸، «بررسی کهن‌الگوی آب و درخت در شعر طاهره صفارزاده»، پژوهش‌های ادبی، شماره ۲۴، تابستان، صص ۱۴۵-۱۶۸.
- وبستر، لئونارد و پاتریسیه مرتوا، ۱۳۹۹، *زیستن در/افق روایت؛ درآمدی بر کاربرد روایت در آموزش و پژوهش*، ترجمه هادی دهقانی یزدلی و محمدرضا پاشایی، تهران، آناپنا.
- وطن‌پور، آزاده و کتابون نمیرانیان، ۱۳۹۱، «ریخت‌شناسی و تحلیل اسطوره‌ای قصه عامیانه دختر و

درخت کنار»، پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، سال ۲، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۱۶۷-۱۸۷.
هاکسلی، آلدوکس و دیگران، ۱۳۸۸، درآمدی بر انسان‌شناسی هنر و ادبیات، گزیده و ترجمه محمدرضا پورجعفری، تهران، ثالث.

هرمن، دیوید، ۱۳۹۳، عناصر بنیادین در نظریه‌های روایت، ترجمه حسین صافی، تهران، نی.
یونگ، کارل گستاو، ۱۳۸۸، تحلیل رؤیا؛ گفتارهایی در تعبیر و تفسیر رؤیا، ترجمه رضا رضایی، چاپ ۴، تهران، افکار.

Abrams, M. H. and Harpham, G. G. 2009, *A glossary of literary terms*. 9th ed. Boston: Wadsworth Cengage Learning.

Bertens, H. 2002, *Literary theory; the basics*. London: Taylor & Francis e-Library.

Castle, G. 2007, *The blackwell guide to literary theory*. Oxford: Blackwell .

Craig, R. T. 2006, "Communication": in encyclopedia of rhetoric. Ed: Thomas O. Sloane. Oxford: Oxford University Press. Pp. 134-146.

Cuddon, J. A. 1998, *Dictionary of Literary Terms and Literary Theory*; 4th ed. London: Penguin Books.

Garry, J. and El-Shamy, H. 2005, *Archetypes and motifs in folklore and literature: a handbook*. New York: M. E. Sharpe.



Journal of Iranian Studies

(Jis)



DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2022.345573.1131>

The state of public health in the Qajar era from the perspective of foreign tourists (1227-1304)

Khadijeh Alemi^{1✉} | Fatemeh Alimohammad²

1. Assistant professor of history department of Tehran University, Tehran, Iran.
Email: alemi1900@ut.ac.ir
2. Master graduate of Iranian studies department of Tehran University, Tehran, Iran.

Article Info

Paper Research:
Research Article

Received:
7 July 2022

Accepted:
12 September 2022

Keywords:
Public health, Qajar era, foreign tourists, hospital.

Abstract

Social history is one of the sciences that examines the changes in people's lives in different historical periods and challenges them. The issue of people's health and, in general, the changes that occurred in medicine during the Qajar period are among the issues that are important in the social history of this period. With the arrival of foreign tourists to Iran, some of whom were also doctors, health took on a different definition and the people of Iran faced new aspects of medicine, treatment and medicines that were different from their native medicine. During the Qajar period, due to political and social conflicts and problems, public health was not in a good condition. For this reason, the Qajar statesmen (since the chancellery of Amir Kabir) took interesting measures to improve public health. As they sought to use a new structure and model to restore the health status of the society. The arrival of modern ideas from Europe was the main focus of these changes. The Qajar government's dealings with the western civilization brought about a kind of political-social disillusionment, the main result of which was to follow the example of European medical institutions and use macro strategies. For this purpose, the main question of the current research is, what measures and policies did the Qajar government use to improve the public health of the people? This article is done with the method of historical description and analysis and has investigated the claim that the Qajar government used three major strategies to improve the health status of the people, including improving the level of general and specialized knowledge, legislation and establishing medical institutions. Achieving this fact that the Qajar government, through macro strategies, was able to implement measures such as pest control and quarantine at the country level, is one of the achievements of this research. This article can be a good example and achievement for other researches in this field in various aspects of health, including health in different places, types of diseases, causes of diseases and treatment style of doctors.

How To Cite

Alemi, Khadijeh; Alimohammad, Fatemeh (2022). The state of public health in the Qajar era from the perspective of foreign tourists (1227-1304). *Iranian Studies*, 12 (1), 89-106.

Publisher

University of Tehran Press.





University of Tehran
Faculty of Literature and
Humanities

دوفصلنامه

پژوهش‌های ایران‌شناسی

سال ۱۲، شماره ۱، شماره پیاپی ۲۳
بهار و تابستان ۱۴۰۱، ۸۹-۱۰۶

Iranian Studies

DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2022.345573.1131>

وضعیت بهداشت عمومی در عصر قاجار از نگاه سیاحان خارجی (۱۲۲۷-۱۳۰۴ش)

خدیجه عالمی^۱ | فاطمه علی محمد^۲

۱. نویسنده مسئول؛ استادیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
رایانامه: alemi1900@ut.ac.ir

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد ایران‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	تاریخ اجتماعی، یکی از علمی است که تغییرات زندگی مردم را در دوره‌های مختلف تاریخی بررسی کرده و آن‌ها را به نقد می‌کشد. مسئله بهداشت مردم و به‌طور کلی تغییراتی که در دوره قاجار در طب به وجود آمد، جزو مواردی است که در تاریخ اجتماعی این دوره حائز اهمیت است. با ورود سیاحان خارجی به ایران که برخی از آنان پزشک بودند، بهداشت تعریف دیگری به خود گرفت و مردم ایران با جنبه‌های جدیدی از پزشکی و درمان و داروها روبه‌رو شدند که متفاوت از طب بومی آن‌ها بود. در دوره قاجار به دلیل تضادها و معضلات سیاسی و اجتماعی، بهداشت عمومی در وضع مناسبی قرار نداشت. بدین سبب دولت‌مردان قاجار (از دوران صدارت امیرکبیر) اقدامات جالب توجهی به منظور ارتقای بهداشت عمومی انجام دادند؛ چنان‌که برای ترمیم وضعیت بهداشت جامعه به دنبال بهره‌گیری از ساختار و الگویی نوین برآمدند. ورود اندیشه‌های متجددانه از اروپا، محور اصلی این تغییرات بود. برخورد دولت قاجار با تمدن غرب، گونه‌ای سرخوردگی سیاسی - اجتماعی را به بار آورد که ثمره اصلی آن الگوگیری از نهادهای درمانی اروپایی و بهره‌گیری از راهبردهای کلان بود. بدین منظور پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که دولت قاجار چه اقدامات و سیاست‌هایی را به منظور بهبود بهداشت عمومی مردم به کار گرفت؟ این نوشتار با روش توصیف و تحلیل تاریخی انجام یافته و به بررسی این مدعا پرداخته‌است که دولت قاجار برای بهبود وضعیت بهداشت مردم، از سه راهبرد کلان (شامل ارتقای سطح دانش عمومی و تخصصی، قانون‌گذاری، ایجاد نهادهای درمانی) استفاده کرد. دستیابی به این مطلب که دولت قاجار از طریق راهبردهای کلان، توانست اقداماتی مانند مایه‌کوبی و قرنطینه را در سطح کشور اجرایی کند، از جمله دستاورد این پژوهش است. نوشتار حاضر به دلایل مختلف بهداشتی همچون بهداشت در اماکن مختلف، انواع بیماری‌ها، علل بروز بیماری‌ها و سبک درمانی پزشکان، می‌تواند نمونه و دستاورد خوبی برای سایر پژوهش‌ها در این زمینه باشد.
تاریخ دریافت: ۱۶ تیر ۱۴۰۰	
تاریخ انتشار: ۲۱ شهریور ۱۴۰۱	
کلیدواژه‌ها: بهداشت عمومی، عصر قاجار، سیاحان خارجی، بیمارستان.	
استناد	عالمی، خدیجه؛ علی محمد، فاطمه (۱۴۰۱). وضعیت بهداشت عمومی در عصر قاجار از نگاه سیاحان خارجی (۱۲۲۷-۱۳۰۴ش). <i>پژوهش‌های ایران‌شناسی</i> ، ۱۲ (۱)، ۸۹-۱۰۶.
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



مقدمه

در طول تاریخ، بشر به دنبال راهکارهایی برای افزایش بهره‌وری از زندگی و سلامت بوده‌است. مهم‌ترین انگیزه هر انسان برای ارتقای کیفیت زندگی، افزایش طول عمر و دستیابی به بخشی از جاودانگی است؛ از این رو همواره اقدامات گوناگونی در این زمینه صورت گرفته‌است. بر همین اساس، در قرن اخیر، بهداشت عمومی را علم و هنر پیشگیری از بیماری و ارتقای عمر و افزایش سلامت از راه تلاش سازمان‌یافته و انتخاب‌گرایانه جامعه و سازمان‌های عمومی و خصوصی معنا کرده‌اند (وینسلو، ۱۹۲۰: ۱۸۳-۱۹۱). به همین علت، پژوهش در تاریخ بهداشت و درمان، بازگوکننده ساختارها و الگوهای اجتماعی است. این ساختار اجتماعی، دو کارکرد اساسی دارد؛ اول اینکه زمینه و بستری برای ارتقای دانش تجربی بشر است و دوم اینکه درمان بیماری‌های گوناگون جوامع را بر عهده می‌گیرد. بدین لحاظ، ساختارهای درمانی و بهداشتی کشورها در طول تاریخ دو وظیفه عمده را بر عهده دارند. آن‌ها موظف‌اند شرایط لازم را برای رشد و بالندگی جسمی و روانی در جامعه خویش تضمین کنند. همچنین ساختار بهداشتی و درمانی در هر جامعه‌ای (هدفمند یا غیرهدفمند) محملی برای ارزیابی دانش‌های نظری دانشمندان بوده‌است.

دو عامل فوق در طول تاریخ، سازنده ساختار بهداشتی و درمانی بسیاری از جوامع بوده‌است. حلقه وصل پزشکان صاحب دانش و جامعه‌ای سالم (که زیر نظارت حاکم توانایی رشد و ترقی دارد)، دانش پزشکی و طب است. در این باب، پرسش‌های مهمی قابل بیان و بررسی است. پرداختن به این پرسش که ساختار بهداشت عمومی چه تأثیری بر روند ارتقای سطح سلامت جامعه بازی می‌کند، اهمیت ویژه‌ای دارد.

دوره قاجار به سبب ورود دانش غربی، بسیار حائز اهمیت است. در این دوره، تعداد زیادی از پزشکان و اطباء بیگانه به سرزمین ایران وارد شدند. عده‌ای از این طبیبان در واقع مستشاران نظامی بودند که وظیفه سیاسی و نظامی خویش را بر مسئولیت درمانی ترجیح می‌دادند. اما جالب توجه است که یک ویژگی عمده همه افراد فوق، توانایی ایشان در ثبت رویداد است؛ از این رو در مقاله حاضر سعی شده‌است ساختارهای درمانی ایران در دوران قاجار از منظر این افراد بحث و بررسی شود. باید در نظر داشت ریشه‌های تحول بهداشت و درمان از همین دوره آغاز شد. بدین سبب برای فهم صحیح از وضع درمانی جامعه ایران، مطالعه و توجه به عصر قاجار بسیار مهم و اساسی است.

در زمینه سفرنامه‌هایی که درباره ایران نوشته شده، شماری کتاب به چاپ رسیده‌است که بیشتر آن‌ها به شمارش یا آمار سفرنامه‌ها یا بیان چکیده‌ای کوتاه از سفرنامه‌ها بسنده کرده‌اند. پژوهش‌ها و جستارهایی که به سفرنامه‌های اروپاییان درباره ایران پرداخته‌اند، می‌توان به دو گروه کلی بخش‌بندی کرد: یک گروه، کتاب‌هایی هستند که به فهرست‌نگاری عنوان‌های

سفرنامه‌ها یا عنوان‌های فصل‌ها یا بخش‌های هر سفرنامه پرداخته‌اند که بیشتر با نام فهرست توصیفی شناخته می‌شوند مانند فهرست توصیفی سفرنامه‌های فرانسوی موجود در کتابخانه ملی ایران و فهرست توصیفی سفرنامه‌های انگلیسی موجود در کتابخانه ملی به کوشش محمدتقی پوراحمدی جکتاجی یا فهرست توصیفی سفرنامه‌ها و کتاب‌های تاریخی روسی موجود در کتابخانه ملی ایران به کوشش محمدصادق همایون‌فر. این دسته از کتاب‌ها کاستی‌هایی دارند از جمله اینکه بسیاری از آن‌ها کهنه و قدیمی هستند و به سفرنامه‌های موجود در یک کتابخانه بسنده کرده و همه سفرنامه‌ها را در خود ندارند. گروه دوم، پژوهش‌هایی هستند که به یک یا دو موضوع ویژه از سفرنامه‌ها اشاره دارند و درباره یک موضوع یا یک شهر یا آداب و رسوم یک قوم یا یک آیین ویژه (مانند نوروز) در چندین سفرنامه جست‌وجو و گردآوری شده‌است. از این‌رو پژوهش‌هایی که درباره وضعیت بهداشت در جامعه ایران دوره قاجار انجام یافته باشد، چندان گسترده و متعدد نیست. از سویی دیگر، هر چند به موضوع طب و طبابت در عصر قاجار کمابیش پرداخته شده‌است، درباره بهداشت با عطف به گزارش‌های سیاحان غربی تا کنون تحقیق همه‌جانبه و مستقلی صورت نگرفته‌است. به لحاظ پیشینه پژوهش می‌توان به تحقیق جالب توجه محسن روستایی با عنوان تاریخ طب و طبابت در ایران (از عهد قاجار تا پایان عصر رضا شاه) به روایت اسناد اشاره کرد. این کتاب با وجود مستند بودن و دسترسی به اسناد و آرشیوهای متعدد، به سبب به کار نیستن چهارچوب نظری، ضعف‌های ساختاری دارد. اما کتاب هرمز ابراهیم‌نژاد با عنوان نوسازی پزشکی و بهداشت عمومی در دوره قاجار ظاهراً با بررسی نهادهای طبابت دوره قاجار، مزیت قابل توجهی دارد. تحقیقات مفصل دیگری نیز در این زمینه به چشم می‌خورد؛ از جمله می‌توان به کتاب سلامت، بهداشت و زیبایی در عصر قاجار از سحر برجسته و نیز مقاله مهدی علیجانی با عنوان «چالش‌های بهداشت عمومی در ایران عصر قاجار از دید سیاحان غربی» اشاره کرد. با وجود این، به سبب نداشتن دیدگاه ساختاری در پژوهش‌های فوق، چگونگی روابط اجتماعی در درون ساختار درمانی و بهداشتی دوران قاجار مغفول مانده‌است؛ از این‌رو در مقاله پیش رو سعی شده به این مهم پرداخته شود.

۱. وضعیت بهداشت در آغاز دوره قاجار

از مهم‌ترین ابزارهای فهم چگونگی بهداشت عمومی در دوران قاجار، توجه به گزارش‌هایی است که در زمینه بهداشت فردی به دست ما رسیده‌است. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، بهداشت عمومی در واقع رهیافتی ساختارمند و اجتماعی برای دستیابی به منافع فردی است. بر این اساس گزارش‌هایی همچون نحوه سبک زندگی در دوره قاجار می‌تواند وسیله‌ای برای درک وضعیت بهداشت عمومی این دوره باشد.

۱.۱. بهداشت فردی

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های بهداشت در دوره قاجار، حمام‌های عمومی بود. ظاهراً تعداد اندکی از مردم امکان حمام خصوصی داشتند. حمام‌های عمومی علاوه بر کارکرد بهداشت و نظافت ظاهری، استفاده روان‌درمانی نیز داشت. زنان ایرانی بیشتر اوقات خویش را در حمام‌های عمومی به تبادل آرا صرف می‌کردند. حمام‌های عمومی، مخزن بزرگی به نام خزینه داشت که همه مردم در آن استحمام می‌کردند. حتی در بعضی حمام‌ها زنان کم‌بضاعت طبقه پایین، لباس چرک خود را در خزینه می‌شستند. ظاهراً آب خزینه کیفیت مناسبی نداشت؛ از این رو دولت مرکزی، مأمورانی را برای نظارت بر آن به کار گماشت (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۷۲). علاوه بر آن، برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد مردم عامی به دلیل فقر، امکان برخورداری از پوشش و لباس‌های تمیز را نداشتند (مکنزی، ۱۳۵۹: ۴۶). به گزارش برخی سیاحان اروپایی، مردم از اشخاص تمیز نفرت داشتند (برد و وستون، ۱۳۷۶: ۱۹۳)، به طوری که مردم ترفندهایی برای فرار از حمام داشتند؛ برای نمونه، اشخاص متشخص، انگشتان دست خود را با حنا رنگ می‌کردند و غشایی از این رنگ، چرک را می‌پوشاند. بدین ترتیب می‌توانستند تا چند روز بدون شست‌وشو سر کنند (وامبری، ۱۳۷۲: ۸۱). بی‌توجهی مردم در بهداشت فردی، روایتگر جنبه‌های دیگری نیز بود. ظاهراً مردم اعمالی همچون غسل و وضو را برای نظافت کافی می‌دانستند و تمایلی به استفاده از شوینده‌ها نداشتند. در برخی گزارش‌ها نقل شده‌است که ایرانیان ماهی یک بار پیراهن را تعویض می‌کردند و با همان لباس به رختخواب می‌رفتند (دروویل، ۱۳۴۸: ۶۶). همچنین زنان هنگام استحمام، لباس‌ها را می‌شستند و گاهی لباس‌های تمیز و نو می‌پوشیدند. رایس (۱۳۸۳: ۱۲۱) سبب حمام نکردن طولانی‌مدت برخی زنان را نداشتن لباس و فقر دانسته‌است. به طور معمول زنان عهده‌دار شست‌وشوی لباس بودند. آنان لباس خانواده را در میان تشتی‌فلزی در کنار نهر و رودخانه می‌شستند. زنان برای این کار از صابون و کوبیدن و مالش لباس بهره می‌بردند (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۷۱).

در باب غذا خوردن، اهمیت شست‌وشو بسیار کم‌رنگ بود. طبق گزارش کارلاسرنا (۱۳۶۲: ۲۳۲-۲۳۳) در مراسم عروسی دختر ناصرالدین شاه، حاضران فقط نوک انگشتان دست راست را شستند. گزارش‌ها حاکی از آن است که ایرانیان با دست راست لقمه برمی‌داشتند و از به کار بردن قاشق و کارد و چنگال بی‌خبر بودند. به استناد دروویل ایرانیان (حتی برخی بزرگان) هنگامی دستمال خود را عوض می‌کنند که بوی چرک و عفونت مشمئزکننده‌ای گرفته باشد (دروویل، ۱۳۴۸: ۱۰۰-۱۰۱). در رد یا تأیید گزارش‌های بالا باید تأمل کرد، ولی به نظر می‌رسد وضع کلی بهداشت در عصر قاجار مطلوب نبوده‌است.

۲.۱. بهداشت عمومی

بهداشت عمومی، جنبه‌های اجتماعی و گسترده‌تری را نیز پوشش می‌داد. به استناد گزارش‌های سیاحان خارجی، اغلب شهرهای ایران به لحاظ بهداشتی وضع مطلوبی نداشتند. گروته (۱۳۶۹: ۲۷۷) شهر همدان را شهری با کوچه‌های مخروبه و کثیف و دارای ساختمان‌های بدساخت توصیف می‌کند. در همین گزارش، به بی‌مبالاتی اهالی در استفاده از آب شهر اشاره شده‌است؛ به گونه‌ای که گروته علت شایع نشدن طاعون و وبا را هوای خنک شهر دانسته‌است. گزارش دیگر دربارهٔ اصفهان، گلائی یک سیاح خارجی از ساخت شهر و مفروش نبودن خیابان‌های آن است. او این موضوع را بی‌تأثیر در آلودگی و عفونت هوای شهر ندانسته و نقل می‌کند که هنگام گرما، به منظور بلند نشدن خاک، مردم خیابان‌ها را آب‌پاشی می‌کردند (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۱۶-۱۱۷). در گزارش سفرنامه‌نویسان، وضعیت بهداشت شهر قزوین نیز نامطلوب ترسیم شده‌است. به نظر می‌رسد نامطلوب‌ترین وضعیت بهداشت مربوط به شهر تهران بوده‌است. کوچه‌ها و محلات تنگ و پرپیچ‌وخم و وضعیت بهداشتی و ظاهری مردم به حدی نامطلوب بوده که کارلاسرنا (۱۳۶۲: ۱۴۰) گزارش می‌دهد: «کثافت آن‌ها بی‌نهایت است، مخصوصاً پایین بازار و در کوچه‌هایی که راه میدان قاپوق و میدان مال‌فروش‌ها و محلهٔ یهودی‌ها قرار دارد. امکان ندارد کسی از این محله‌ها عبور کند و با بوی عفونت لاشهٔ مردار (به صورت دائم) روبه‌رو نشود». وامبری (۱۳۷۲: ۸۰) نیز دربارهٔ وضعیت بهداشتی شهر تهران به نبود پاکیزگی خیابان‌ها و منازل اشاره دارد. بروجرد در گزارش‌های سفرنامه‌نویسان خارجی، شهر بزرگی است که بیست‌هزار نفر جمعیت داشته‌است. کوچه‌ها کج‌ومعوج بوده و بازارها تنگ و تاریک؛ از همه‌جا هم بوی نامطبوع به مشام می‌رسیده‌است. چالهٔ مستراح غالب خانه‌ها به طرف کوچه باز بود و تمام کثافات شهر به چاهی در مرکز آن منتقل می‌شد (کارلاسرنا، ۱۳۶۲: ۲۶۸). کارلاسرنا شهر نهاوند را نسبت به بروجرد تمیزتر ترسیم می‌کند (همان: ۲۷۵). شیراز با وجود فراوانی میوه و خوراکی‌ها و آب‌وهوای معتدل، شهری تمیز به حساب نمی‌آمد؛ زیرا آبش آلوده بود. ظاهراً گرمای هوا و آب آلودهٔ شهر همه‌ساله تلفات زیادی به بار می‌آورد (ویلز، ۱۳۶۸: ۲۶۷-۲۶۸).

۲. سیاست‌گذاری اولیهٔ دولت قاجار در بهبود وضعیت بهداشت عمومی

۲.۱. ارتقای سطح آگاهی عمومی و دانش تخصصی

دولت قاجار برای ارتقای سطح بهداشت عمومی، از اوایل دورهٔ ناصرالدین شاه، سیاست‌گذاری خاصی را دنبال کرد. اولین اقداماتی که دولت مرکزی برای مدرن کردن بخش سلامت عمومی انجام داد، عمدتاً محدود به تهران بود. ظاهراً برنامهٔ مورد نظر، تداوم تفکر امیرکبیر در زمینهٔ تغییر

ساختار دانش کشور بود که در دو سطح کلان اتفاق افتاد؛ یک سطح عمومی و یک سطح عمیق تر و اختصاصی. در سطح خواص، امیرکبیر دارالفنون را تأسیس کرد. رشته‌های پیاده‌نظام، سواره‌نظام، توپخانه، مهندسی، پزشکی و جراحی، داروسازی و کانی‌شناسی در دارالفنون تدریس می‌شد. ارتباط سه رشته عمده مدرسه دارالفنون با پزشکی و سلامت، نشان‌دهنده اهمیت سلامت عمومی در چشم دولت‌مردان قاجار است. سطح نازل تر و گاهی مهم‌تر، تغییر دیدگاه‌های عموم مردم به مسائل بهداشتی است. به استناد گزارش‌های اروپایی‌ها، به نظر می‌رسد پایین بودن سطح آگاهی عمومی و نیز خلط مباحث فقهی و مذهبی با دستورهای پزشکی، موجب تنزل سطح بهداشت عمومی - به‌ویژه در امر شست‌وشو و آشامیدن - شده بود (وامیری، ۱۸۸۴: ۵۷).

برنامه‌ریزی دولت از زمان امیرکبیر برای مقابله با این دیدگاه، دو دلیل عمده داشت. ورود طب غربی به شکل معلمانی برای تدریس در دارالفنون، از مهم‌ترین سیاست‌های دولت شد. از سوی دیگر، سطح آگاهی عمومی با نشر اطلاعات ارتقا یافت. الگوگیری از نهادهای اروپایی برای آموزش و ارتقای درک عموم جامعه، از ویژه‌ترین آشکال فهم مسائل بهداشتی در دوره قاجار است. مهم‌ترین منشأ انتشار این الگوی خاص در اداره بلدیة تهران انجام می‌شد. در این امر، اولین گام به زمان صدارت امیرکبیر برمی‌گردد. در سال ۱۲۳۰ش / ۱۲۶۷ق او دستور تهیه جزوه‌های آموزشی برای آگاهی مردم درباره عوامل ایجادکننده بیماری‌های مسری مانند وبا و راه‌های پیشگیری از آن‌ها را صادر کرد. این دستورالعمل شامل آگاه‌سازی مردم درخصوص پاک‌ی محیط‌زیست زندگی مانند خیابان بود. از نقاط کلیدی دستورالعمل فوق، توجه به آب آشامیدنی به منزله عامل بیماری بود. با این شیوه، دولت در نظر داشت علاوه بر ریشه‌کنی چهل و خرافات در عموم مردم، دانش پزشکی نوین را در کشور ترویج دهد. هر دو این برنامه‌ها، ذیل ارتقای فهم و آگاهی جامعه از مفهوم سلامت و بهداشت تعریف شد. دستیابی به بهداشت عمومی نیازمند همکاری دوجانبه دولت و مردم بود. بدین منظور پس از امیرکبیر، آموزش عمومی در رأس امور احتسابات قرار گرفت و به مردم یادآوری می‌شد تا به پاک‌سازی معابر عمومی احترام بگذارند و از پرتاب کردن فضولات به خیابان دست بکشند. این مسئله در دوره لیاخوف روس، مورد توجه قرار گرفت. بر اساس اعلامیه لیاخوف، یکی از وظایف اهالی شهر، رسیدگی به نظافت و پاکیزگی معابر بود (براون، ۱۳۳۸: ۲۲۳).

۲.۲. ارتقای خدمات شهری

از اقدامات مهم دولت قاجار، ارتقای سطح خدمات شهری، به‌خصوص در تهران و تبریز، است. این موضوع در قالب تأسیسات بلدیة انجام گرفت. شهردار (کلانتر) تهران، افرادی با عنوان «ریکا»، برای پاک نگه‌داشتن خیابان‌ها منصوب کرد. از آنجاکه یخ‌سازی‌ها به صورت مناسب

تمیز نمی‌شدند و از آب تمیز برای ساختن یخ استفاده نمی‌کردند، امیرکبیر یک دیوار به دور آن‌ها ساخت. اقداماتی برای سنگفرش کردن خیابان‌ها (با هدف تمیز شدن آن‌ها) آغاز شد. چنین برنامه‌ای در تبریز نیز مورد بهره‌برداری قرار گرفت (فلور، ۱۳۸۶: ۲۹۶).

دومین گام برای پاک‌سازی شهر، پس از بازگشت ناصرالدین شاه از اروپا اتفاق افتاد. یکی از ثمرات بازدید از اروپا، ایجاد نهادهای جدیدی مانند نظمیّه بود. ادارهٔ احتسابات که مسئولیت پاک‌سازی معابر را بر عهده داشت، ذیل نظمیّه تعریف شد. این بخش، کادر بهداشتی خود را با یکصد الاغ برای انتقال مواد زائد از مکان‌های تحت نظارت تشکیل داد. پس از تنظیف، پاک کردن مواد خطرناک و سمی از آبگیرهای اطراف تهران به منظور حفاظت از سلامت مردم، از وظایف عمده احتسابات شمرده شد (همان: ۲۹۶). با وجود این، مردم نقش مهمی در آلوده نکردن آب‌های جاری و استفادهٔ صحیح از آن و نریختن زباله در معابر داشتند. در نتیجه، دستیابی به بهداشت و سلامت عمومی متضمن همکاری دوجانبهٔ میان مردم و دولت بود. در ادامه، شهردار تهران تصمیم گرفت اسطبل‌هایی را که سبب انباشت فضولات بودند، به مکان دیگری منتقل کند (۱۲۹۳ش / ۱۳۳۲ق). شهرداری همچنین برای جلوگیری از آلودگی آب‌های جاری، شست‌وشوخانه‌هایی در فقیرترین مناطق شهر برقرار کرد تا زنان شست‌وشوی لباس‌ها را در آن انجام دهند.

۳.۲. قانون‌گذاری و نظارت شهری

از اقدامات ضروری برای سلامت مردم، نظارت و قانون‌گذاری در بخش کنترل کیفیت بود که تجلی آن در بهداشت عمومی قرار داشت. برای نظارت بر اجرای مقررات گوناگون و همچنین ابقای سلامت عمومی، تهران به ده منطقه تقسیم شد و برای هر دو منطقه، یک متصدی سلامت عمومی گماشته شد (همان: ۲۹۹-۳۰۰). قانون شهری سال ۱۲۹۱ش / ۱۹۱۳م با اعطای اجازهٔ تصویب مالیات بر کشتارگاه‌ها به شهردار تهران، پیشروی یک قانون کنترل کیفیت بود؛ بنابراین کشتارگاه یگانه محل ذبح حیوانات شد. هدف از این اقدام، کاهش میزان امعا و احشای تولیدشده به دست قصابان خانگی بود که اغلب مناظر بهداشتی خوبی در خیابان‌ها نداشت (همان: ۲۹۸).

وضع بهداشتی حمام‌ها در این دوره چندان رضایت‌بخش نبود. صاحبان حمام‌ها اغلب در تخلیهٔ آب کثیف خزینه اهمال می‌کردند. این وضع تا اواخر دورهٔ قاجار ادامه داشت و فقط در دورهٔ ریاست بوذرجمهری بر بلدیّه، تا حدودی بهبود یافت. در این دوره مقرر شد آب حمام‌ها در موعد مقرر تخلیه شود. همچنین پاکیزگی آب حمام‌ها را می‌بایست طبیب صحنه ناحیه تأیید می‌کرد و در صورت اعلان طبیب‌ها مبنی بر غیربهداشتی بودن آب حمام، وظیفهٔ بلدیّه رسیدگی به آن بود (مجله بلدیّه، ۱۳۴۳: ۵). همچنین مقرراتی برای ساخت و ذخیرهٔ یخ تنظیم شد و یک متصدی طبی

شهرداری، می‌بایست از یخ (پیش از استفاده) بازرسی می‌کرد. شهرداری تهران نیز مقرراتی برای دلاک‌ها مشخص کرد. آن‌ها می‌بایست بعد از هر بار اصلاح، وسایل خود را ضدعفونی می‌کردند (فلور، ۱۳۸۶: ۳۹۹-۳۰۰).

پس از پیروزی مشروطه، مسئولان اقدامات مختلفی را به منظور حفظ بهداشت عمومی انجام دادند؛ برای نمونه، هم‌زمان با تشکیل انجمن‌های مختلف، طبیبان نیز انجمنی تشکیل دادند که هر هفته، دو مرتبه جلسه داشت و مسائل مربوط به صحیّه را ارزیابی می‌کردند. یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که پزشکان با آن مواجه بودند، دسترسی نداشتن به وسایل مورد نیاز برای تشخیص بیماری بود. با این اوصاف، میزان مرگ‌ومیرهای ناشی از بیماری‌های غیرمسمری افزایش داشت (هدایت، ۱۳۳۰: ۳۵). تصویب برخی قوانین راجع به حفظ‌الصحه یا قوانینی دربارهٔ آبله‌کوبی و قانون طبابت (پس از آغاز به کار مجلس)، گامی در جهت تأمین بهداشت عمومی بود. برخی کابینه‌ها همچون کابینهٔ قوام‌السلطنه و کابینهٔ سیدضیاءالدین طباطبایی برای مسئلهٔ بهداشت، اهمیت زیادی قائل بودند. از اقدامات مؤثری که در کابینهٔ سیدضیاءالدین صورت گرفت، ایجاد وزارت‌خانهٔ جدیدی با نام «وزارت صحیه و خیریه» بود. این وزارت‌خانه بعدها به «وزارت بهداشت» شهرت یافت که رسیدگی به وضع سلامت مردم، از وظایف این وزارت‌خانه بود (مستوفی، ۱۳۴۳: ۲۲۴).

۳. اقدامات دولت قاجار در ارتقای سطح بهداشت عمومی

۳.۱. تأسیس بیمارستان‌ها

در دورهٔ قاجار دو گروه از بیمارستان‌ها در ایران فعال بودند؛ بیمارستان‌های مربوط به دولت علیّه ایران و بیمارستان‌هایی که کشورهای خارجی در ایران بنا می‌کردند. تا پیش از جلوس مظفرالدین شاه به سلطنت، فقط دو مریض‌خانه در شهر تهران فعال بود؛ یکی در سال ۱۲۳۱ش/ ۱۲۶۸ق و دیگری در سال ۱۲۴۷ش/ ۱۲۸۴ق در محلی بین شمال و غرب تهران تأسیس شد (اردکانی، ۱۳۷۴: ۹۲ و ۱۰۵). ریاست این بیمارستان را در سال ۱۲۵۲ش/ ۱۲۹۰ق بر عهدهٔ میرزا علی‌اکبرخان ناظم‌الاطبا گذاشتند و لقب حکیم‌باشی نیز به وی اعطا شد. او تلاش کرد تا بیمارستان را به شیوهٔ اروپایی نزدیک سازد (کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۱۵). بیمارستان، در محلهٔ هشت گنبد (حسن‌آباد کنونی) قرار داشت و در دورهٔ قاجار با نام بیمارستان دولتی شناخته می‌شد و از سال ۱۳۱۹ش/ ۱۳۵۹ق به بعد با نام سینا به فعالیت خود ادامه داد (حسن‌بیگی، ۱۳۶۶: ۲۰۹). بیمارستان شیخ هادی یا بیمارستان وزیری سابق نیز از دیگر بیمارستان‌های تهران بود که به دلیل وصیت میرزا عیسی وزیر و با هزینهٔ ارتش به دست حاجی شیخ هادی در زمان سلطنت مظفرالدین شاه ساخته شد. این بیمارستان در خیابان ولی‌عصر (پهلوی سابق) و پایین‌تر از خیابان جمهوری فعلی و در کوچهٔ وزیری قرار داشت (فراهانی، ۱۳۸۵: ۲۸۸/۱). از دیگر بیمارستان‌های پایتخت می‌توان به بیمارستان

نظامیه احمدیه اشاره کرد. همان‌گونه که از نام این بیمارستان مشخص است، مکانی برای مداوای نظامیان بود. این بیمارستان به دستور امیر اعلم در محل قورخانه کهنه به سال ۱۲۹۳ش / ۱۳۲۲ق به نام احمد شاه افتتاح شد. بیمارستان پنجاه تخت‌خواب و دو درمانگاه و یک آزمایشگاه و داروخانه داشت (حسینی، ۱۳۵۰: ۲۶۸). بیمارستانی نیز برای زنان و کودکان در زمان احمد شاه به دستور امیر اعلم در محل خیابان سعدی امروزی تهران ساخته شد. بنابر قطعه نصب‌شده بر سردر آن که به ادیب‌الممالک منسوب است، نام آن بیمارستان، بانوان یا نسوان بود و مداوا در آن به صورت رایگان صورت می‌گرفت. بعدها در سال ۱۳۲۷ش / ۱۳۶۷ق نامش به بیمارستان امیر اعلم تغییر یافت (همان: ۲۶۹).

در دوره قاجار، ایرانیان برای کشوری که در ایران بیمارستان تأسیس می‌کرد، احترام قائل می‌شدند. میسیون امریکایی همدان، درون باغ بزرگی قرار داشت با یک بیمارستان سی تخت‌خوابه و یک اتاق جراحی و داروخانه. باوجودی که هدف اصلی میسیون تبلیغ مسیحیت بود، مروج توانایی علمی ممالک مغرب‌زمین به ساکنان نیز بود. هیئت مبلغان مذهبی امریکایی، پرسبترین، علاوه بر تأسیس بیمارستان، دوره‌هایی برای آموزش پزشکی دایر کرد، اما فقط مسیحیان پروتستان در آن پذیرفته می‌شدند (گروته، ۱۳۶۹: ۱۹۰-۱۹۲). میسیون کلیسایی در مرکز و جنوب شرقی ایران در شهرهای اصفهان و شیراز و یزد و کرمان مستقر کرد. بیمارستان‌هایی که آن‌ها اداره می‌کردند، نزد اهالی محلی، محبوبیت زیادی داشت. در شیراز یک زردشتی ثروتمند، پول لازم برای تأسیس بیمارستان را در اختیار این هیئت اعزامی گذاشت. دولت انگلستان که از تأثیرات مثبت این مؤسسات خیریه آگاه بود، در کرمانشاه و مشهد و تربت‌حیدریه با کمک پزشکان کنسولگری، بیمارستان‌هایی دایر کرد که در آن‌ها بدون توجه به نژاد یا مذهب، بیماران را معالجه می‌کردند (همان: ۲۷۸).

بیمارستان‌های ویژه مردان و زنان اصفهان، بیش از دویست تخت، اتاق‌های خصوصی برای فقرا، اتاق‌های مجزا برای مبتلایان به بیماری‌های واگیردار، پناهگاه‌هایی خشک و آفتابگیر در پشت‌بام برای بیماران مسلول، و اتاق‌های عمل کاملاً مجزا بود. جنب بیمارستان مردان، آزمایشگاهی برای انجام آزمایش‌های کلی و آسیب‌شناسی و آزمایشگاهی برای کشت میکروب‌ها و نمونه‌ها و نگهداری مواد در پارافین و تهیه واکسن قرار داشت. بخش‌هایی نیز برای آزمایش غده‌ها و آسیب‌شناسی به وجود آورده بودند و نمونه‌های خون بیماران بی‌شماری که به بیماری‌های مختلف مبتلا بودند از هر دو بیمارستان به آنجا ارسال می‌شد. درباره تب‌هایی که علت آن‌ها نامعین بود، کشت خون انجام می‌گرفت. همچنین آزمایش‌هایی برای تشخیص میکروب سفلیس و حصه صورت می‌گرفت. بخش مجهز ویژه‌ای برای پرتونگاری و عکس‌برداری با اشعه ایکس وجود داشت و در بخش چشم نیز کارهای فراوانی درباره تعیین

ضریب انکسار نور انجام گرفت. این بیمارستان متعلق به هیئت‌های مذهبی خارجی‌ان بود (رایس، ۱۳۸۳: ۱۹۰-۱۹۱). بنا به گزارش‌های گیل‌مور (۱۳۵۴: ۳۹)، بیمارستانی که در دوره پهلوی اول برای زنان تأسیس شد، مریض‌خانه کوچکی بود که بیست تخت‌خواب داشت و به عنوان مدرسه طب زنان مورد استفاده قرار گرفت.

میسون امریکایی پرسبترین، در ارومیه و تبریز و رشت و همدان و تهران، بیمارستان‌هایی دایر کرد و در قزوین و کرمانشاه هم درمانگاه داشت. این بیمارستان‌ها داروخانه نیز داشتند. در میسون پرسبترین نه پزشک مرد و دو پزشک زن مشغول طبابت بودند. میسون در سال ۱۲۸۶ش/ ۱۳۲۵ق جمعاً سی هزار نفر را معالجه کرد. کنسولگری انگلستان در مشهد و تربت‌حیدریه و نصرت‌آباد (سیستان) و کرمانشاه و بوشهر، پزشک‌های مخصوص به خود داشت. پزشکان کنسولگری‌های مشهد و کرمانشاه و تربت‌حیدریه، هر یک بیمارستانی در اختیار داشتند. چرخ میسون انگلیسی در اصفهان و جلفا و کرمان و یزد و شیراز، بیمارستان‌هایی دایر کرد (گروته، ۱۳۶۹: ۳۲۲).

روس‌ها در تهران یک بیمارستان داشتند که صلیب سرخ آن را اداره می‌کرد. پزشکان کنسولگری‌های روسیه، در مشهد و تربت‌حیدریه هم بیمارستان‌هایی داشتند (همان: ۳۲۲).

۲.۳. تأسیس مریض‌خانه

مراکز درمانی متفرقه‌ای نیز به همت برخی اروپاییان در تهران دایر گشت که اطلاعات چندانی درباره آن‌ها وجود ندارد؛ از جمله آن‌ها می‌توان به یک مریض‌خانه آلمانی (شوستر، ۱۳۸۶: ۸۱) اشاره کرد. از دیگر مریض‌خانه‌های تهران، مریض‌خانه امریکایی بود که به دست میسون مذهبی امریکایی ساخته شد. جان ویشارد (پزشک امریکایی) که حدود بیست سال در ایران به سر برد، امتیاز تأسیس این بیمارستان را در تهران به دست آورد و خود نیز سال‌ها به سرپرستی و اداره آن تا سال ۱۲۸۹ش/ ۱۳۲۸ق مشغول بود. این بیمارستان در پاییز سال ۱۲۷۲ش/ ۱۳۱۱ق رسماً به دست جان ویشارد افتتاح شد. در کنار مداوا و جراحی بیماران، آموزش و تربیت اطباء ایرانی، از دیگر اقدامات انجام‌یافته در این بیمارستان بود.

ناصرالدین شاه یک مریض‌خانه نظامی با چند تخت‌خواب دایر کرد. نظمیه تهران شامل تقریباً هزار نفر از تمام درجات می‌شد. سرویس طبی برای این گروه عبارت بود از سه طبیب، دو مریض‌خانه کوچک، یک درمانگاه. یک دندان‌ساز (دندان‌پزشک) هم وجود داشت که هفته‌ای دو بار در مریض‌خانه حاضر می‌شد. رئیس سرویس طبی، بیماران نظمیه را در مریض‌خانه نظمیه معالجه می‌کرد. همچنین موارد تصادفات و جراحات کوچه و خیابان را به مریض‌خانه نظمیه می‌آوردند (گیلمور، ۱۳۵۴: ۴۶). کارلاسرنا (۱۳۶۲: ۱۳۵) مریض‌خانه نظامی را به گورستان زنده‌ها

تعبیر کرده‌است. ظاهراً مردم از این مریض‌خانه استقبال چندانی نکردند. به نظر می‌رسد دلیل اصلی آن کمبود کادر درمانی مجرب بود. این بیمارستان بیشتر به منظور تربیت شاگردان مدرسه پزشکی تهران ایجاد شد، اما با درگذشت استاد اروپایی‌اش، فعالیت آن کاملاً متوقف شد. مریض‌خانه ملی شیخ هادی از دیگر اماکن درمانی تهران محسوب می‌شد. مریض‌خانه ملی شیخ هادی تا اواخر دوره قاجار همچنان به فعالیت خود ادامه داد. با وجود این در سال ۱۲۸۶ش/ ۱۳۲۵ق به دلیل خرابی و اختلال در امور مستغلات تعطیل شد، اما طولی نکشید که با کمک و مساعدت آقا شیخ محمدتقی (فرزند بزرگ شیخ هادی) نواقص این مریض‌خانه برطرف شد و دوباره از ۲۸ آذر/ ۱۵ ذی‌القعدة همان سال شروع به کار کرد. در این مریض‌خانه، همواره به ده نفر از بیماران دارو و غذای مجانی داده می‌شد. مریض‌خانه دیگر در زمان سلطنت مظفرالدین شاه در محل زیر یوسف‌آباد (محل تقاطع خیابان شهید بهشتی و خیابان ولیعصر کنونی) به هزینه شخصی سپهسالار آقا وجیه، برادر عین‌الدوله، و با نقشه و نظارت مهدی‌قلی هدایت ساخته شد و سه دانگ از یوسف‌آباد نیز جزو موقوفات مریض‌خانه شد (هدایت، ۱۳۳۰: ۱۳۸).

۳.۳. مؤسسات خیریه

مؤسسات و درمانگاه‌های خیریه، از دیگر نهادهای درمانی دوره قاجار محسوب می‌شدند. مؤسسه خواهران سن و نسان دوپل، یکی از مؤسسات خیریه بود که در یکی از کوچه‌های خیابان‌های دولت و لاله‌زار قرار داشت. این مؤسسه علاوه بر درمان رایگان بیماران (فارغ از هر نوع مذهبی که داشتند) به فقیران غذا و داروی رایگان و تعلیم می‌داد. خواهران سن و نسان دوپل گاهی جراح و دندان‌پزشک و اگر ضرورت ایجاد می‌کرد، قابله می‌شدند (کارلاسرنا، ۱۳۶۲: ۱۸۷). این دختران عمیقاً مورد ستایش و تحسین ایرانی‌ها قرار گرفتند و حتی شاه، سالانه حدود دو تا سه هزار فرانک به آن‌ها کمک مالی می‌کرد. مؤسسه خواهران سن و نسان فقط مختص به شهر تهران نبود و نظیر این تشکیلات در کنار دریاچه ارومیه وجود داشت (اورسل، ۱۳۸۲: ۲۳۰-۲۳۱). همچنین مبلغان مذهبی فرانسوی در تهران، یک کلیسای کوچک و مدرسه داشتند که خواهران سن و نسان دوپل اداره‌اش می‌کردند.

۳.۴. جایگاه‌های امدادی و اندرزگاه‌ها

در اواخر دوره قاجار، وضعیت بهداشت عمومی نسبت به سابق بهتر شد. برپایی جایگاه‌های امدادی به همت بلدیه در نقاط مختلف تهران، به‌خصوص در نقاط فقیرنشین پایتخت که رایگان به بیماران فقیر خدمات می‌دادند، تأسیس مریض‌خانه‌ها و دارالجزه و دارالایتام و همچنین جمع‌آوری فقیران و بی‌خانمان‌ها از سطح شهر، کمک بسیاری به گسترش بهداشت عمومی کرد.

(روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۱۳۷۴: ۶۷۲۰). در تهران نزدیک به ده جایگاه امدادی وجود داشت؛ از جمله پنج جایگاه در میدان توپخانه، قاجاریه، سر قبر آقا، قنات آباد، پاچنار، و یک جایگاه امدادی زنانه در چهارراه حسن آباد و دو جایگاه امدادی دندان سازی در قاجاریه و بازارچه قوام الدوله و دو جایگاه امدادی دیگر در شمیرانات و زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم. از این میان تا زمان انقراض قاجاریه، فقط جایگاه امدادی پاچنار در سال ۱۳۰۲ ش / ۱۳۴۲ ق در زمان دکتر راین، مستشار امریکایی، منحل شد، ولی مابقی جایگاه های امدادی باقی ماندند (بلدیه طهران، ۱۳۰۴: ۶۴). درمانگاه هایی هم در گوشه و کنار شهر تهران دایر شده بود که بعدها به نام اندرزگاه نامیده شدند و درمان های سرپایی انجام می دادند. از جمله داروهای این مراکز درمانی می توان به قرص آسپرین و محلول گنه گنه و شربت سینه - که به درد هر نوع بیماری می خورد - و قطره چشم و داروهایی برای امراض مقاربتی مانند سوزاک و سفلیس اشاره کرد (شهری باف، ۱۳۶۹: ۲۹۷).

۳.۵. مؤسسه انستیتو پاستور

در سال ۱۳۰۱ ش / ۱۳۴۰ ق مؤسسه انستیتو پاستور در تهران تأسیس شد. بنیان گذار طرح، شاهزاده نصرت الدوله فیروز، وزیر خارجه و رئیس هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس ترک مخاصمه پاریس، بود. او پس از بازدید از انستیتو پاریس، به دولت ایران پیشنهاد کرد در تهران نیز چنین سازمانی تأسیس شود. بر اساس پیشنهاد پروفیسور رو، دکتر مسنارد، نخستین رئیس انستیتو پاستور ایران شد. هسته مرکزی فعالیت های این سازمان بر اساس خط مشی سازمان مرکزی در پاریس به وجود آمد و به قسمت های انسانی، حیوانی، گیاهی، میکروپوشناسی صنعتی تقسیم شد. فعالیت های اصلی انستیتو بدین شرح بود: امتحانات میکروسکوپی و شیمیایی، قسمت امراض حیوانی، تهیه واکسن و سرم، تهیه لnf گوساله (گیلمور، ۱۳۵۴: ۴۰-۴۱).

۳.۶. اداره صحت عمومی

پس از تأسیس بلدیه، اداره صحت و معاونت عمومی تشکیل شد و توانست تا حدود زیادی به امور بهداشتی شهر رسیدگی کند. از جمله اقدامات اداره صحت، نظارت بر بهداشت مواد غذایی، نظارت بر سلامت کشتارگاه ها، نظارت بر داروخانه ها، نظارت و بازرسی امور صحتی مساجد و مدارس و مکاتب و حمام و سلمانی و مهمان خانه و نمایشگاه و قهوه خانه ها، نظارت بر پاکیزگی آب ها، نظارت بر قصابی، نظارت بر نظافت شهر و حمل زباله، نظارت بر رختشوی خانه و مستراح های عمومی، و سرانجام جلوگیری از طبابت اطبا و قابله های بدون مجوز بود (خلاصه عملیات بلدیه، ۱۳۶۹: ۷۶).

هیئت صحتیه در مرداد ۱۲۸۳ ش / ۱۳۲۲ ق به دنبال تصویب نامه صحتی پاریس در ۱۲۸۲ ش / ۱۳۲۱ ق به وجود آمد. وظیفه این هیئت، جلوگیری از دخول و خروج و همچنین انتشار

امراض عفونی، به‌خصوص طاعون و وبا، در ایران بود. این هیئت همچنین وضع عمومی صحیحۀ مملکت را زیر نظارت داشت. هیئت صحیحۀ از میان پزشکان و داروسازان انتخاب می‌شدند و شامل اعضای عادی و وابسته و مکاتبه‌ای بودند. هیئت صحیحۀ را فردی رهبری می‌کرد که با حکم شاه انتخاب شده بود. نایب‌رئیس از میان اعضای عادی انتخاب می‌شد و به مدت یک سال خدمت می‌کرد. منشی کل نیز به همین ترتیب از میان اعضا انتخاب می‌شد. هیئت صحیحۀ ماهی یک بار و در صورت شیوع و همه‌گیر شدن بیماری در کشور، در فواصل کوتاه‌تر تشکیل جلسه می‌داد (گیلمور، ۱۳۵۴: ۳۱-۳۲). اعضای مکاتبه‌ای وظیفه داشتند در آخر ماه، گزارشی دربارهٔ امراض عفونی منطقۀ خود بفرستند. در صورت همه‌گیری یک بیماری، باید آن را تلگرافی به اطلاع هیئت می‌رساندند. هیئت صحیحۀ این اطلاعات را به وزارت خارجه و وزارت داخله و هیئت‌های خارجی مقیم تهران می‌فرستاد. ظاهراً این اطلاعات مستند نبود و در ضبط آن دقت نمی‌شد، اما دربارهٔ تلفات، آمارها مطمئن‌تر بود. هیئت صحیحۀ به منظور جلوگیری از همه‌گیری، دستورهای لازم را درخصوص اعزام طبیبان، به بخش صحیحۀ عمومی وزارت معارف صادر می‌کرد. همچنین در صورت شیوع یک بیماری در کشورهای همسایه، تصمیمات لازم برای حفظ مرزها صورت می‌گرفت. دستور اعزام طبیب به جایگاه‌های امدادی سرحدی و نوع وظیفۀ آنان به وسیلۀ این هیئت به قسمت صحیحۀ عمومی داده می‌شد. این هیئت همچنین اقدامات بستن مرزها و ایجاد جایگاه‌های امدادی قرنطینه و تفتیش طبی مسافران را که در مواقع بروز همه‌گیری‌ها انجام می‌شد، به اطلاع وزارت خارجه و وزارت داخله می‌رساند. این هیئت بر تشکیلات قرنطینه دریای خزر و خلیج فارس نیز نظارت می‌کرد (همان: ۳۲).

۴. تأثیرات ارتقای سطح بهداشت عمومی در درمان

۴.۱. قرنطینه

یکی از نخستین اقدامات دولت‌مردان قاجار در مواجهه با بیماری‌های واگیر، قرنطینه و دور نگه‌داشتن بیماران از سایر مردم بود. با وجود این، اقدام درمانی برای بهبود بیماران صورت نمی‌پذیرفت. بنا به گزارش‌های دکتر بروگش (۱۳۸۹: ۱۴۶) وضع جذامیان در گیلان بسیار اسف‌بار بود. دولت آن‌ها را در کلبه‌های کوچک و مخروبه اسکان می‌داد و ورود آنان را به شهرها و دهات ممنوع می‌کرد. ظاهراً برای درمان بیماران جذامی، اقدامی صورت نمی‌پذیرفت. با وجود این، مجموعه اقدامات سازمان‌یافته دولت هنگام شیوع بیماری جالب توجه است. در سال ۱۲۹۷ش/ ۱۳۳۶ق بیماری‌های حصه و وبا در کشور شیوع یافت و تلفات بسیاری بر جای گذاشت (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۲۵۸ و ۲۶۸). ادارهٔ صحیه سیاست پیشگیری را سرلوحۀ خود قرار داد و طی اعلامیه‌هایی، رعایت برخی موارد که مانع شیوع بیمارهای فصلی می‌شد - از جمله نظافت خانه و

مستراح، ریختن آهک و کولئین در جاهایی که احتمال تجمع پشه بود، استفاده از پشه‌بند، شستن سبزی‌هایی که خام مصرف می‌شد، جوشاندن آب آشامیدنی، ممنوعیت شستن لباس در آب‌های جاری - را به اطلاع مردم رساند (فراهانی، ۱۳۸۵: ۵۹/۲). پس از وبایی که در سال ۱۲۸۳ ش/ ۱۳۲۲ ق شیوع یافت، بیمارستان‌ها فقط به بیماران مبتلا به وبا رسیدگی کردند و سه مکان دیگر در غرب تهران و شمیران و محله یهودی‌نشین تهران، برای مداوای سایر بیماران در نظر گرفته شد (ویشارد، بی تا: ۲۲۹). منشأ ایجاد بیماری وبا، کشور عراق بود که به ایران سرایت کرد. دولت ایران به محض آگاهی از شیوع وبا در عتبات، حکمی صادر کرد که بر اساس آن مسافرت زائران ایرانی به عتبات، منع و قدغن شد و در بیستون، ترتیب ایجاد قرنطینه داده شد. در تهران نیز پس از دو ماه، در اطراف صاحبقرانیه، قرنطینه‌ای ایجاد شد (حاتمی، ۱۳۹۲: ۱۳۴).

۲.۴. تصویب اجازه‌نامه‌ها

دومین اقدام بسیار مهم و ضروری در پی‌ریزی پایه بهداشت و سلامت جامعه، ایجاد ساختارهایی بر اساس قوانین تصویب‌شده قبلی بود و تلاش شد مجموعه‌ای از ضوابط بهداشتی و درمانی برای کنترل ساختار کهن پزشکی سنتی به وجود آید؛ از این رو در اداره بلدیه، اجازه‌نامه‌هایی را تصویب و به منصفه اجرا نهادند. یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های بهداشتی در ساختار سنتی جوامع اسلامی، قابلیت زن بودن که تا پیش از تصویب ضوابط، به شیوه‌ای کاملاً فردی و سنتی اجرا می‌شد. در دوره قاجار، رعایت نشدن اصول بهداشتی (به‌خصوص هنگام زایمان)، یکی از علل افزایش مرگ‌ومیر در بین مادران و کودکان به شمار می‌رفت. این مسئله در اواخر دوره قاجار و در دوره ریاست بوذرجمهری بر بلدیۀ تهران، مورد توجه قرار گرفت؛ به‌طوری‌که خطراتی از وی به عموم قابله‌ها در روزنامه‌ها درج شد. بر مبنای این اطلاعیه، هیچ‌کس بدون داشتن اجازه‌نامه رسمی قابلیت از وزارت معارف، حق مبادرت به این شغل را نداشت. ضمن اینکه به قابله‌هایی که دارای اجازه‌نامه رسمی بودند نیز متذکر می‌شد رعایت اصول علمی و نظافت، از لوازم ماندگاری در این حرفه است (مجله بلدیه، ۱۳۴۳: ۱۴).

۳.۴. واکسیناسیون

سومین اقدام قابل‌اعتنا در دوره قاجار، خدمات واکسیناسیون عمومی و مایه‌کوبی بود. سال‌ها پیش از اینکه طرح مایه‌کوبی رایگان اجرا شود، مایه‌کوبی کودکان با پوسته‌های مرض آبله بسیار معمول بود. در سال ۱۳۰۴ ش/ ۱۳۴۴ ق بیماری آبله در تهران گسترش یافت و اداره صحتیه با موافقت وزارت معارف، اقدام به آبله‌کوبی شاگردان تمام مدارس دخترانه و پسرانه کرد (بلدیۀ طهران، ۱۳۰۴: ۹۳). بنا به گزارش گیلومر (۱۳۵۴: ۴۵-۴۴)، خدمات مایه‌کوبی در سراسر کشور

ایجاد شد و گرچه اجباری نبود، کوشش می‌شد با مایه‌کوبی تعداد زیادی از مردم، از شیوع آبله جلوگیری شود. مجلس در سال ۱۲۸۰ش / ۱۳۱۹ق یک‌دهم عوارض وسائل نقلیه را به این خدمات اختصاص داد. نخستین دور مایه‌کوبی از لnf گوساله و از راه پاریس وارد شد. طول مسافت و حرارت زیاد، سبب بی‌اثری اغلب مایه‌های دریافتی بود، لیکن با تولید مایهٔ اولیهٔ مؤسسهٔ انستیتو ایران، مشکل تولید مایه حل شد. مایه‌کوبی در بهار و پاییز انجام می‌شد. در زمستان به علت برف و باران و اشکال در مسافرت، و در تابستان به علت گرمای زیاد، انجام مایه‌کوبی عملاً ممکن نبود. هیچ‌گونه گزارشی که نشان دهد مایه‌کوبی‌ها تا چه اندازه موفقیت‌آمیز بوده وجود ندارد. مقدار مایه‌کوبی انجام‌شده را فقط افرادی که آن را انجام می‌دادند گزارش کرده‌اند. تعداد مایه‌کوبی‌هایی که از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۳ش انجام می‌شد، سالانه از چهل تا هفتاد هزار نفر را در بر می‌گرفت (همان: ۴۵).

نتیجه

دورهٔ قاجار به سبب ورود اندیشه‌های غربی به ایران، اهمیت بسیاری در تاریخ معاصر دارد. اوضاع بهداشتی و درمانی ایران در اوایل عصر قاجار به دلیل نابسامانی‌های جنگ داخلی از زمان صفویه تا قاجار و همچنین نبود دیدگاه‌های نوین و فقر روشی در میان اندیشمندان این عصر، وضع مطلوبی نداشت. در اواسط این دوره و با روی کار آمدن امیرکبیر در مقام صدراعظمی خوش‌اندیش که با مسائل روز دنیا آشنایی کافی داشت، تلاش‌های اولیه برای ترمیم وضعیت بهداشت عمومی مردم و شهرها صورت گرفت. امیرکبیر با سیاست‌گذاری‌های اولیه توانست زمینهٔ ایجاد نهادهای بهداشتی و درمانی را در ایران ایجاد کند. وی در دو سطح خواص و عوام فعالیت کرد. در سطح عوام با پیگیری مستمر سعی شد سطح دانش عمومی درخصوص بهداشت فردی و عمومی افزایش یابد. در این بخش، به شکل نهادی، وظایفی در جهت رفع مشکلات شهری و ارتقای سطح خدمات به شهردار تهران محول شد. به منظور پیشبرد این اهداف، قانون‌گذاری و نظارت بر اصناف گوناگون در شهر مورد تأکید قرار گرفت. در سطح دوم، امیرکبیر به ایجاد مرکز دارالفنون دست زد که هدف عمدهٔ آن تربیت نیروی انسانی کارآمد برای نهادهای درمانی کشور بود. گام بعدی دولت قاجار، سازماندهی و ایجاد نهادهای درمانی هم‌راستا با سیاست‌های فوق بود. در این عرصه، دولت از سرمایه‌های بیگانگان بهره جست و انواع بیمارستان‌های دولتی و خصوصی، درمانگاه‌ها و جایگاه‌های امدادی ایجاد شد. مهم‌ترین نهاد اجرایی این دوره، تأسیس بلدیة یا شهرداری بود که بخشی از بهداشت عمومی شهرها را بر عهده داشت. همچنین ادارهٔ صحیة عمومی در اواخر دوران قاجار نقش وزارتخانه را ایفا می‌کرد. در این مجراء دولت قاجار اقدامات گوناگون بهداشتی - از جمله واکسیناسیون عمومی و مجوزهای اصناف و قرنطینه - را به مرحلهٔ اجرا درآورد.

منابع

- اورسل، ارنست، ۱۳۸۲، *سفرنامه قفقاز و ایران*، ترجمه علی اصغر سعیدی، چاپ ۱، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اولیویه، ۱۳۷۱، *سفرنامه اولیویه (تاریخ اقتصادی در دوران آغازین عصر قاجار)*، ترجمه محمدطاهر میرزا، تصحیح و حواشی غلامرضا ورهرام، چاپ ۱، تهران، اطلاعات.
- براون، ادوارد، ۱۳۳۸، *انقلاب ایران*، ترجمه احمد پژوه، تهران، کانون معرفت.
- برد، اف ال و هارولد، اف وستون، ۱۳۷۶، *گشت‌وگذاری در ایران بعد از انقلاب مشروطیت*، ترجمه علی اصغر مطهری کرمانی، تهران، جانان.
- بروگش، هاینریش کارل، ۱۳۸۹، *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ترجمه محمدحسین کردبچه، چاپ ۳، تهران، اطلاعات.
- بلدیه طهران، ۱۳۰۴، *اداره احصائیه و سجل احوال و نشریات*، دایرة احصائیه بلدیه، سالنامه احصائیه شهر تهران از سنه ۱۳۰۰ الی ۱۳۰۳ هجری شمسی، تهران، شرکت مطبعه مدرن.
- حاتمی، زهرا، ۱۳۹۲، *راه‌های عامیانه پیشگیری و درمان وبا در دوره قاجاریه*، مجله طب سنتی اسلام و ایران، جلد ۴، شماره ۲، صص ۱۳۲-۱۳۷.
- حسن بیگی، محمدرضا، ۱۳۶۶، *تهران قدیم*، تهران، ققنوس.
- حسینی، سیدعبدالحجّه، ۱۳۵۰، *تاریخ تهران (قسمت مرکزی و مضافات)*، جلد ۱، قم، بی‌نا.
- خلاصه عملیات بلدیه، ۱۳۶۹، تهران، مرکز اسناد کتابخانه ملی، سند شماره ۳۹۴۷۲/۲۴۰.
- دروویل، گاسپار، ۱۳۴۸، *سفرنامه دروویل*، ترجمه جواد محیی، چاپ ۲، تهران، گوتنبرگ.
- رایس، کلارا کولیور، ۱۳۸۳، *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ترجمه اسدالله آزاد، تهران، کتابدار.
- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۱۳۷۴، *قهرمان میرزا سالور عین السلطنه*، به تحقیق و تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، جلد ۸، تهران، اساطیر.
- شوستر، مورگان، ۱۳۸۶، *اختناق ایران*، ترجمه حسن افشار، تهران، ماهی.
- شهری‌باف، جعفر، ۱۳۶۹، *تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم (زندگی، کسب و کار)*، جلد ۱، چاپ ۲، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فرانسیس مکنزی، چارلز، ۱۳۵۹، *سفرنامه شمال*، چاپ ۱، تهران، چاپ‌گستر.
- فراهانی، حسن، ۱۳۸۵، *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- فلور، ویلم، ۱۳۸۶، *سلامت مردم در ایران قاجار*، ترجمه ایرج نبی‌پور، بوشهر، دانشگاه علوم پزشکی خدمات بهداشتی و درمانی بوشهر.
- کارلاسرنا، مادام، ۱۳۶۲، *آدم و آیین‌ها در ایران: سفرنامه کارلاسرنا*، ترجمه علی اصغر سعیدی، چاپ ۱، تهران، زوار.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام، ۱۳۸۴، *تاریخ بیداری ایرانیان*، جلد ۱، تهران، امیرکبیر.
- کمره‌ای، سیدمحمد، ۱۳۸۴، *روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره‌ای*، جلد ۱، تهران، اساطیر.

- گروته، هوگو، ۱۳۶۹، *سفرنامه گروته*، ترجمه مجید جلیلووند، چاپ ۱، تهران، مرکز.
- گیلمور، جان، ۱۳۵۴، *گزارش بررسی شرایط صحنه در مملکت ایران*، چاپ ۱، بی‌جا، جامعه ملل اداره صحنه.
- مجله بلدیّه، ۱۳۴۳، تهران، بلدیّه تهران، سال ۳، شماره ۵، محل نگهداری سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- محبوبی اردکانی، حسین، ۱۳۷۴، *چهل سال تاریخ ایران*، به تحقیق ایرج افشار، جلد ۱، تهران، اساطیر.
- مستوفی، عبدالله، ۱۳۴۳، *شرح زندگانی من*، جلد ۳، تهران، زوار.
- وامبری، آرمین، ۱۳۷۲، *زندگی و سفرهای وامبری (دنباله سیاحت درویشی دروغین)*، ترجمه محمدحسین آریا، چاپ ۱، تهران، علمی و فرهنگی.
- ویشارد، جان، بی‌تا، *بیست سال در ایران*، ترجمه علی پیرنیا، تهران، مؤسسه نوین.
- ویلر، چارلز جیمز، ۱۳۶۸، *ایران در یک قرن پیش*، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، چاپ ۱، تهران، اقبال.
- هدایت، حاج مهدی قلی (مخبرالسلطنه)، ۱۳۳۰، *خاطرات و خطرات*، تهران، زوار.
- Vambéry, Arminius, 1884, *His Life and Adventures*, London: Fisher Unwin.
- Winslow, Charles Edward Amory, 1920, *The Untilled Field of Public Health*, Éditeur non identifié.



Journal of Iranian Studies

(Jis)



DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2022.332928.1052>

The Cultural Landscape of Shah-dez Fortress and other Monuments of Sofeh Mountain in Isfahan and the Necessity of the Determining and Defining the Conservational Core and Buffer zones

Ali Shojaei Esfahani^{1✉}

1. Assistant Professor of Archeology Department of Art University of Isfahan, Isfahan, Iran.
Email: a.shojaei@au.ac.ir

Article Info

Paper Research:
Research Article

Received:
25 October 2021

Accepted:
27 September 2022

Keywords:
Isfahan, Sofeh mountain, Shah dez fortress, Takht-e Soleyman Palace, zone and buffer zone, Cultural Landscape.

Abstract

Sofeh Mountain is a natural-historic landscape where its value lay on all the natural and cultural components of the landscape. Thus, in order to protect and preserve the landscape, it is necessary to identify, record, and study Sofeh landscape in its entirety. The core components of the landscape consisted of mainly architectural remains of the Shahdez fortress or the Div fortress on the crest, Takht-e Soleyman Palace on the slopy part and other scattered structures on lower slope and base of the mountain up to the Zayandeh-Rud river side. The archaeological evidence point to the profound knowledge of the lands' inhabitants into the environment and geographical potentials of Isfahan. The present article is an attempt to determine the role and position of the Sofeh landscape in different historical periods by examining written sources and conducting archaeological investigations. The detailed documentation of archaeological evidence and investigating their characteristics not only help us to gain insight into the life history of the landscape but also facilitate determining its natural and historic boundaries and defining the core and buffer zones of the site that was registered as a national heritage list in 2005. The study demonstrates that Sofeh Mountain and its architectural complex is one of the concert achievements of Isfahan's inhabitants where a symbiotic relation between mountains, plains and rivers had been realized. The Sofeh mountain with its strategic location has always maintained its close relation with the city and particularly during the flourishing periods of Isfahan in the Islamic era, it was able to provide security and facilities for the city and the surrounding areas.

How To Cite

Shojaei Esfahani, Ali (2022). The Cultural Landscape of Shah-dez Fortress and other Monuments of Sofeh Mountain in Isfahan and the Necessity of the Determining and Defining the Conservational Core and Buffer zones. *Iranian Studies*, 12 (1), 107-127.

Publisher

University of Tehran Press.





University of Tehran
Faculty of Literature and
Humanities

دوفصلنامه

پژوهش‌های ایران‌شناسی

سال ۱۲، شماره ۱، شماره پیاپی ۲۳

بهار و تابستان ۱۴۰۱، ۱۰۷-۱۲۷

Iranian Studies

DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2022.332928.1052>

منظر فرهنگی قلعه شاه‌دژ و دیگر آثار کوه صفه اصفهان؛

ضرورت تعیین عرصه و حریم^۱

علی شجاعی اصفهانی[✉]

۱. گروه باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: a.shojaei@au.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	کوه صفه یک چشم‌انداز طبیعی - تاریخی با ارزش‌های وابسته به تمام اجزای تشکیل‌دهنده منظر آن است. به همین سبب برای محافظت از اعتبار فرهنگی اثر لازم است تمام اجزای چشم‌انداز طبیعی - تاریخی در وضعیت کنونی، شناسایی و مطالعه و ثبت و حفاظت شوند. این اجزاء مجموعه آثار متمرکز در قلعه کوه به نام قلعه شاه‌دژ یا قلعه دیو و شواهد پراکنده وابسته و مرتبط و غیرمرتبط با آن از جمله کاخ تخت سلیمان در دیگر بخش‌های دامنه کوه را شامل می‌شود که در ایجاد و گسترش و استمرار محوطه، نقش شاخص داشته‌اند. مجموعه آثار ایجادشده در کوه صفه اصفهان که یکی از ارزشمندترین دستاوردهای معماری است، نشان از شناخت درست ساکنان سرزمین از قابلیت‌های جغرافیایی در اصفهان دارد. مقاله حاضر تلاش دارد با بررسی منابع مکتوب و انجام بررسی‌های باستان‌شناختی، اهمیت محدوده در دوره‌های مختلف تاریخی را مشخص سازد و ضمن ثبت شواهد باقی‌مانده در کوه صفه - به‌ویژه بخش‌هایی که تا کنون دیده نشده‌است - و بیان ویژگی‌های آن، پیشنهادی برای تعیین محدوده و ضوابط عرصه و حریم قلعه به دست دهد. مطالعه حاضر نشان می‌دهد این نقطه راهبردی همواره ارتباط مستمر خود را با شهر اصفهان حفظ کرده و دست‌کم در دوران شکوفای اسلامی، به خوبی توانسته‌است امنیت شهر و نقاط پیرامون را تضمین کند. نظر به اهمیت اثر و توسعه افسارگسیخته شهر، همچنین ضرورت شناخت لایه‌های مدفون در زیر زمین، لازم است در تعیین حدود و تدوین قوانین محدوده عرصه و حریم، مسائل باستان‌شناسی که در شناخت و حفاظت از محوطه نقش شاخص دارند، در کنار موارد مربوط به حوزه‌های شهری و معماری و مرمت، در اولویت قرار گیرد.
تاریخ دریافت: ۳ آبان ۱۴۰۰	
تاریخ انتشار: ۵ مهر ۱۴۰۱	
کلیدواژه‌ها: اصفهان، کوه صفه، قلعه شاه‌دژ، کاخ تخت سلیمان، عرصه ثبتی، حریم‌های سه‌گانه، حریم منظر.	
استناد	شجاعی اصفهانی، علی (۱۴۰۱). منظر فرهنگی قلعه شاه‌دژ و دیگر آثار کوه صفه اصفهان؛ ضرورت تعیین عرصه و حریم. پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۲ (۱)، ۱۰۷-۱۲۷.
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. پس از فعالیت‌های شهرداری اصفهان در محدوده کوه صفه و بی‌توجهی به آثار ارزشمند تاریخی کوه، بسیاری از تشکلهای مرتبط با میراث، پیگیری‌های ارزشمندی درخصوص تعیین عرصه و حریم محدوده انجام دادند و نگارنده به صورت افتخاری و به درخواست مرحوم آقای دکتر فریدون الهیاری، ریاست وقت اداره کل استان اصفهان، اهمیت اثر و ضوابط محدوده آن را پیشنهاد و تحویل داد.

۱. مقدمه

اشراف و تسلط کوه صفه و قلعه احداث شده روی آن به نام شاه‌دژ بر شهر یهودیه، شهر اصفهان دوران اسلامی، منجر به اهمیت قلعه در میان سایر قلاع و ساخت‌وساز فراوان در آن شد، به‌طوری که تا پیش از روی کار آمدن صفویان، بزرگ‌ترین و معروف‌ترین قلعه در تمام خوره اصفهان به حساب می‌آمد (شجاعی، ۱۳۹۸). در دوره صفویه، با روی کار آمدن حکومت ملی، اهمیت مرزهای داخلی و به تبع آن قلاع این‌چنینی کم‌رنگ شد، اما گسترش شهر به سمت جنوب و جنوب‌غرب و ساخت‌وساز زیاد در دامنه کوه، به رفت‌وآمد فراوان منجر شد و اهمیت دیگری را برای کوه صفه و آثار آن رقم زد. در این صورت، اگر طبق نظر قدما آغاز دامنه کوه صفه و حد نهایی طول شهر اصفهان را از شمال باغ هزارجریب و به تعبیر دیگری جنوب رودخانه در نظر گیریم، ساخت‌وساز گسترده‌ای در این محدوده، به‌ویژه از دوران صفوی، قابل شناسایی است (اسکندریک، ۱۳۸۲: ۵۴۴؛ شاردن، ۱۸۱۱: ۲۱۵/۳؛ ارباب اصفهانی، ۱۳۴۰: ۴۲؛ تحویلدار، ۱۳۴۲: ۳۶). خیابان چهارباغ بالا و بناهای آن، روستاهایی از جمله جلفا و حسن‌آباد، محله و قبرستان گبرها، کاخ و باغ هزارجریب، گورستان آرامنه و شهر فرح‌آباد، همگی جزو مکان‌هایی به شمار می‌آیند که در بخشی از دامنه کوه صفه احداث شده‌اند (نقشه شماره ۱).^۱ به همین دلیل اطلاعات موجود در منابع مکتوب از کوه صفه و ساخت‌وساز آن، بیش از دیگر ارتفاعات است و حتی از خود قلعه شاه‌دژ که در دوران صفوی اهمیت راهبردی خود را از دست داده بود، تصاویری در نوشته‌های سیاحان باقی مانده‌است (کمپفر، ۱۹۶۸: IX؛ T. IX؛ بایرون، ۱۷۲۳: ۱۲۲-۱۲۴؛ اعلائی، ۲۰۱۰: ۲۹۸) (عکس شماره ۱).^۲ با وجود اهمیت زیاد کوه صفه، مطالعات میدانی باستان‌شناسی، به‌غیر از دو فصل کاوش، فقط در ارگ مرکزی قلعه شاه‌دژ به صورت مستمر دنبال نشد و بدون تعیین عرصه و حریم، فقط خود قلعه با شماره ۱۴۲۸۰ به ثبت ملی رسید؛ درحالی که گسترش شهر و اقدامات شهرداری به بهانه ساماندهی کوه، بدون توجه به حفظ اصالت و منظر فرهنگی این مکان و داده‌های احتمالی مدفون در زیر زمین، صدمات جبران‌ناپذیری را بر این پهنه که می‌توان چکیده تاریخ اصفهان را در آن مشاهده کرد وارد ساخته و اعتبار فرهنگی آن را خدشه‌دار کرده‌است. این مهم، ضرورت تهیه عرصه و حریم کوه و آثار آن را نخستین اقدام در راستای حفاظت و برنامه‌ریزی برای مطالعات آتی می‌داند. مقاله پیش رو تلاش دارد ضمن معرفی قلعه شاه‌دژ و کاخ تخت سلیمان، آثار وابسته و غیروابسته به آن‌ها را - که در محدوده‌ای به وسعت پنجاه هکتار

۱. در محدوده کنونی اراضی ارتش، از تپه‌ای به نام کوشک مادر شاه مربوط به آخر دوران صفویه نام برده می‌شود. نگارنده موفق به بازدید از محل نشده‌است، اما در صورت صحت باید به مکان‌های شاخص در جنوب اصفهان اضافه شود.

۲. تمام عکس‌ها را نگارنده در خلال سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۳ برداشته‌است.

پراکنده‌اند - معرفی کند. همچنین با توجه به شناخت کنونی حاصل از بررسی‌های تاریخی و باستان‌شناسی - که در ادامه مقاله آمده‌است - چگونگی اجرای راهبردهایی مناسب در تدوین عرصه و حریم اثر را مطرح می‌سازد. بدین منظور با کمک نمونه‌های موفق پرونده‌های ثبتی بناها و محوطه‌ها و همفکری با کارشناسان امر و همچنین شرایط و مشکلات درگیر در محدوده، خطوط مربوط به عرصه و حریم درجه ۱ و درجه ۲ و درجه ۳ و حریم منظر، پیشنهاد شد.

مطالعه کنونی مبتنی بر بررسی منابع مکتوب مربوط به ادوار مختلف، از آغاز دوران اسلامی تا دوران قاجار و پهلوی، در کنار بررسی‌ها و پیمایش‌های صورت‌گرفته در کوه صفه است. در مطالعات میدانی تلاش شد تمام بخش‌های کوه بررسی و شواهد مادی باقی‌مانده از حضور انسان و تغییر بستر کوه ثبت و ضبط شود تا در کنار شناختی که از بررسی منابع مکتوب حاصل شد، بتوان پیشنهادی برای خطوط عرصه و حریم و ضوابط آن‌ها به دست داد. علاوه بر منابع متأخر مربوط به اواخر دوران قاجار و پهلوی، مطالعات میناسیان (۱۹۷۱) و مهریار (۱۳۷۹) در کوه صفه در دهه پنجاه خورشیدی و جعفری زند (۱۳۸۱) در دهه هفتاد خورشیدی انجام گرفته‌است. در بخش اصلی ارگ نیز تا کنون دو فصل کاوش باستان‌شناسی را سعیدی انارکی در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۹۵ انجام داده که شواهدی از آثار دوران اسلامی و قبل از اسلام را نشان می‌دهد. در پژوهش حاضر تلاش شده تا ضمن بازبینی کتاب‌های معرفی شده، منابع دیگری از دوره سلجوقی به بعد، از قبیل منابع منثور و منظوم و اسناد تاریخی، معرفی و تحلیل شود. همچنین بخش‌هایی از کوه که تا کنون بررسی نشده، مطالعه و بنا بر تمام آن‌ها، محدوده عرصه و حریم پیشنهاد شود.

۲. کوه صفه و قلعه شاهدژ تا قبل از دوره صفویه

با تغییر ساختار قدرت در اواخر دوران ساسانی و آغاز دوران اسلامی و به تبع آن شکل‌گیری شهر یهودیه (اصفهان)، کوه صفه و قلعه شاهدژ اشراف مناسبی بر این منطقه به دست آورد و در دوره سلجوقی به مهم‌ترین قلعه در پایتخت حکومت تبدیل شد (شجاعی، ۱۳۹۸: ۱۴۰)؛ برای نمونه، عمادالدین اصفهانی (۱۹۸۰: ۸۸) (وفات ۵۹۷ قمری) در توصیف شاهدژ آورده «از بلندی، پیشانی بر ستاره سماک می‌سایید و با افلاک همسری می‌کرد» یا در کتاب *العراضه فی الحکایه السلجوقیه* (تالیف ۷۱۳-۷۱۶ قمری) «قلعه دزکوه ... حصنی حصین و قلعه‌ای متین» معرفی شده و «سور آن چون کوه شامخ ثابت و راسخ و خندق آن مانند دریای عمان عریض و بی‌پایان» وصف شده‌است (حسینی یزدی، ۱۳۸۸: ۷۳؛ همچنین نک. ابن‌قلانسی، ۱۹۰۸: ۱۵۱-۱۵۶). همان‌طور که در ادامه دلیل ساخت کاخ تخت سلیمان در دوره صفویه مبنی بر اشراف بر شهر گفته شد، مشخص می‌شود اشراف قلعه بر شهر در تمام دوره‌ها مورد توجه بوده که تا قبل از دوره صفویه به دلیل نظامی و در دوره صفوی و بعد به دلایل دیداری و تماشای دورنمای شهر، قابل بررسی است.

مجاورت قلعه شاه‌دژ با شهر اصفهان و نقش ملک‌شاه در ساخت قلعه و تبدیل آن از «دزکوه» به «شاه‌دژ» با کارکرد ذخیره جواهر و اموال سلطنتی، محل نگهداری سلاح و آموزش «وُشاقان خرد و دختران سرای»، همگی نشان از اعتبار زیاد این مکان در مرکز حکومت سلجوقی دارد (ابن‌قلانسی، ۱۹۰۸: ۱۵۱؛ ظهیرالدین نیشابوری، ۲۰۰۴: ۳۰، ۴۴، ۴۶؛ همان، ۱۳۹۰: ۳۲، ۴۰؛ راوندی، ۱۳۶۴: ۱۵۳، ۱۵۶؛ حسینی، ۱۹۸۰: ۱۱۱؛ ابن‌اثیر، ۲۰۰۱: ۴۵۱ و ۵۴۱؛ ابن‌خلدون، ۲۰۰۳: ۱۴۹۷؛ قزوینی، بی‌تا: ۳۹۶؛ قزوینی، ۱۳۷۱: ۱۶۴؛ جابری انصاری، ۱۳۷۸: ۱۹). در نهایت طبق پیش‌بینی خواجه نظام‌الملک که مخالف ساخت (توسعه) قلعه بود، پس از مرگ ملک‌شاه، احمد بن عطاش، از رهبران جنبش اسماعیلی نخستین که در جایگاه معلم به قلعه رفت‌وآمد داشت، اعتماد دژدار را جلب کرد و بعد از مرگ ملک‌شاه با تصرف قلعه، مشکلات جدی برای حاکمان سلجوقی ایجاد کرد (ظهیرالدین نیشابوری، ۲۰۰۴: ۴۶؛ ابن‌اثیر، ۲۰۰۱: ۵۴۱؛ راوندی، ۱۳۶۴: ۱۵۶؛ جابری انصاری، ۱۳۷۸: ۱۹؛ شجاعی، ۱۳۹۸: ۱۴۰).

احمد بن عطاش از سال ۴۸۸ قمری یعنی دو سال پس از مرگ ملک‌شاه و در زمان بروز اختلافات برای جانشینی، به مدت دوازده سال بر قلعه شاه‌دژ تسلط داشت (ابن‌اثیر، ۲۰۰۱: ۵۴۴؛ جابری انصاری، ۱۳۷۸: ۱۹).^۲ با تسلط بر قلعه اصفهان، او موفقیت‌های چشمگیری را در تسلط بر منطقه و مالیات‌گیری از مناطق جمعیتی اطراف به دست آورد که نشان از اهمیت راهبردی قلعه و قدرت گسترده او در خارج از قلعه دارد (شجاعی، ۱۳۹۸: ۱۴۰). علاوه بر ابن‌اثیر (وفات ۶۳۰ قمری)، دیگر مورخان همراه با جریان حاکم، در قبل و بعد از او مانند عمادالدین اصفهانی حضور احمد بن عطاش را بلایی بر اصفهان و ضیاع آن نوشت (عمادالدین اصفهانی، ۱۹۸۰: ۸۸). ابن‌خلدون (وفات ۸۰۸ قمری) نیز به این مشکلات اشاره دارد و تسلط ابن‌عطاش بر شاه‌دژ را منجر به گرفتاری‌های زیادی در تمام مناطق می‌داندست «أطلق أیدی فی نواحیها یخیفون السابله من کل ناحیه» (ابن‌خلدون، ۲۰۰۳: ۱۴۹۵). از این موضوع در فتح‌نامه شاه‌دژ، که به عنوان سند رسمی حکومت همراه با سر عطاش برای خلیفه ارسال شد، سخن گفته و در آن ماجرای کشتن مسلمانان و غارت اموال و حمله و فریب آن‌ها به دست ساکنان قلعه را بیان کرده‌است (ابن‌قلانسی، ۱۹۰۸: ۱۵۳؛ شجاعی، ۱۳۹۸: ۱۴۰). برای دفع این فتنه، سلطان محمد سلجوقی از سال ۴۹۴ قمری به مدت شش یا هفت سال مبارزه خود را آغاز نهاد. پیش از او نیز در سال ۴۹۲ قمری امیر آنر، از

۱. در منابع مذکور، از قلعه شاه‌دژ با واژه‌های «قرب»، «قریب»، «مجاور» و واقع بر «در اصفهان» نام برده شده‌است. زکریای قزوینی (وفات ۶۸۲ قمری) تاریخ ساخت قلعه را به اشتباه در سال ۵۰۰ قمری نوشته و روایتی از ساخت قلعه به دست یک نفر از روم به فرمان ملک‌شاه دارد.

۲. ابن‌اثیر (۲۰۰۱: ۴۵۱) داستان چیرگی احمد بن عطاش بر شاه‌دژ را در حوادث سال ۴۹۴ قمری آورده که زمان شروع مبارزه سلطان محمد سلجوقی علیه اوست. به گفته ابن‌خلدون (۲۰۰۳: ۱۴۹۵) قلعه شاه‌دژ دومین قلعه‌ای بود که اسماعیلیان تصرف کردند: «ثم استولوا علی قلعه اصفهان و اسمها شاه‌دژ» و تصرف آن را پیش از دستیابی بر قلعه الموت نوشته‌است، اما با توجه به تاریخ دقیقی که از تصرف قلعه الموت یعنی ۴۸۳ قمری در دست است، نمی‌توان این روایت را پذیرفت.

فرماندهان برکیارق، قلعه را محاصره کرد، اما موفق به تصرف آن نشد (ظهیرالدین نیشابوری، ۲۰۰۴: ۴۴؛ راوندی، ۱۳۶۴: ۱۵۳، ۱۵۸؛ حسینی یزدی، ۱۳۸۸: ۷۷؛ ابن‌اثیر، ۲۰۰۱: ۴۲۳).^۱

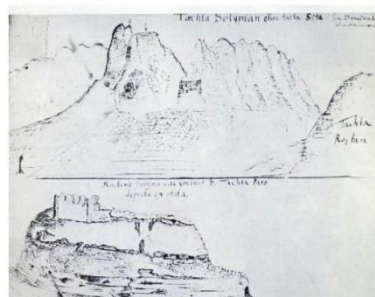
مبارزه سلطان محمد در سال ۴۹۹ قمری شدت بیشتری گرفت و سرانجام در سال ۵۰۰ یا اوایل سال ۵۰۱ موفق به شکست ابن‌عطاش شد و دستور تخریب قلعه را داد (ناشناس، ۱۳۸۹: ۴۱۰؛ ابن‌اثیر، ۲۰۰۱: ۵۴۴؛ ظهیرالدین نیشابوری، ۲۰۰۴: ۵۰؛ راوندی، ۱۳۶۴: ۱۶۱؛ عمادالدین اصفهانی، ۱۹۸۰: ۸۸؛ ابن‌قلانسی، ۱۹۰۸: ۱۵۴-۱۵۵). به گفته ابن‌اثیر در *الکامل* تألیف نیمه اول قرن هفتم، محاصره در ۶ شعبان سال ۵۰۰ شروع شد و بعد از کشمکش‌های زیاد قرار بر این شد که عطاش تا نوروز قلعه شاه‌دژ را تخلیه و به قلعه خان‌لنجان نقل مکان کند (ابن‌اثیر، ۲۰۰۱: ۵۴۳-۵۴۲).^۲ تاریخ محاصره برابر با ۱۹ فروردین ۴۸۶ خورشیدی می‌شود و نشان می‌دهد که او همچنان قدرت و نفوذ زیادی داشته که توانسته برای یک سال خروج از قلعه را به تأخیر بیندازد و در قلعه دیگری با فاصله بیشتری از اصفهان سکونت گیرد، اما سرانجام پس از سوءقصدی که از طرف یاران عطاش به جان سلطان شد، حلقه محاصره تنگ‌تر و سلطان محمد قلعه را - به‌غیر از بخشی که در دست عطاش بود - تخریب کرد (ابن‌اثیر، ۲۰۰۱: ۵۴۴). عطاش این‌بار نیز از تسلیم شدن خودداری ورزید و سلطان محمد در دوم ذی‌القعدة ۵۰۰ حمله را دوباره آغاز کرد. در این شرایط عطاش همراه با آخرین گروه به این امید که بتوانند قسمت‌های از دست‌داده را پس بگیرند، به بلندی قلعه‌ای در یکی از بخش‌های شاه‌دژ به نام «دالان» یا «دالون» که از نفوذناپذیرترین و سخت‌ترین مسیرهای قلعه بود پناه برد و در آنجا با گروه اندک خود جانانه جنگید تا نهایتاً با خیانت یکی از یارانش قلعه سقوط کرد و او دستگیر شد (ابن‌قلانسی، ۱۹۰۸: ۱۵۴؛ ابن‌اثیر، ۲۰۰۱: ۵۴۴). این نام هنوز هم به یکی از بخش‌های کوه صفا اطلاق می‌شود که در کنار آن غار و چشمه‌ای به همین نام «دالانی» (دالونی) وجود دارد و در بین کوه‌نوردان، جزو محل‌های مشکل برای صعود به شمار می‌رود. به همین دلیل می‌توان این محل را آخرین پناهگاه عطاش و محل دستگیر شدن او در کوه صفا دانست (جدول شماره ۱ و ۲). میناسیان (۱۹۷۱: ۴۵-۴۶) بدون ذکر جزئیات و ارائه تصویر، در پایین چشمه دالونی و حوالی آن، ویرانه‌هایی همراه با سفال و آجر و تنور را ثبت کرده که متأسفانه محل دقیق آن مشخص نیست. در حال حاضر، در این قسمت، شواهد از دیوار چینی سنگی به ارتفاع بیش از دو متر همراه با پله‌ها و سکوهایی که در دیواره کوه و پای غار ایجاد شده، باقی مانده‌است که شاید بتوان آن را مربوط به همین دوران دانست (عکس شماره ۲).

۱. قزوینی (۱۳۷۱: ۱۶۵) نیز محاصره را هفت سال اما به اشتباه به دست ملک‌شاه نوشته‌است.

۲. ابن‌خلدون (۲۰۰۳: ۱۴۹۷) محاصره را در ماه رجب نوشته‌است.



عکس ۲: دیوارهای به ارتفاع بیش از دو متر برای ایجاد سکو در کنار غار دالان (اثر دو متر) این محل به واسطه حضور کوهنوردان تغییرات زیادی داشته است.



عکس ۱: در قسمت پایین طرحی که توسط کمپفر از کوه صفه و خرابه‌های قلعه شاه‌دژ با عنوان "خرابه در قلعه به تصویر کشیده شده از صفه" تهیه شده است و در قسمت بالا محل تخت سلیمان، تخت فارس در سمت چپ و تخت رستم در سمت راست مشخص شده‌اند. Kaempfer, 1968: Tafel IX

۳. کوه صفه در دوره صفوی و معروف شدن کوه به این نام

مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی (تألیف جلد دوم در ۱۰۲۵ تا ۱۰۳۷ قمری) در توصیف احداث خیابان چهارباغ، انتهای خیابان را بدون نام بردن از صفه، منتهی به «کوه جانب جنوبی شهر» نوشته‌است (اسکندریک، ۱۳۸۲: ۵۴۴) و در بررسی سفرنامه‌های اروپایی باقی‌مانده از دوران شاه عباس بزرگ (حکومت: ۱۰۳۸-۱۰۹۶ قمری) به این نام برخورد نشد. حتی در دوره شاه سلیمان صفوی (حکومت ۱۰۷۵-۱۱۰۵) در دیوان سبع‌المثانی (تألیف ۱۰۹۴) از کوه صفه به نام «کوه صفاهان» نام برده شده که منطبق با نام «جبل اصفهان» - نام رایج در زمان حضور اسماعیلیان در قلعه شاه‌دژ - است (عظیمی، ۱۳۷۸: ۶۷؛ عمادالدین اصفهانی، ۱۹۸۰: ۹۸؛ ابن‌اثیر، ۲۰۰۱: ۴۲۳). نویسنده سبع‌المثانی در شعر دیگری نام صفه را به سبب اقامت درویشی به نام «میرعلی صفه» در کوه دانسته که نشان از استفاده هم‌زمان هر دو نام دارد (عظیمی، ۱۳۷۸: ۶۷). قدیمی‌ترین نوشته‌ای که از کوه به نام «صفه» نام برده، مربوط به زمان شاه سلیمان صفوی و ساخت یکی از قصرهای پادشاه به نام «تخت سلیمان» بر صفه دامنه شمالی کوه است. ماده تاریخ ساخت این قصر در شعری از سایر مشه‌دی، از شاعران دوره شاه سلیمان، به حروف ابجد، سال ۱۰۷۹ قمری است (همای، ۱۳۸۴: ۱۱۳). برخلاف محققانی که روی آثار قبل از صفوی کوه مطالعه داشته‌اند و نام‌گذاری را به علت صفه‌ای دانسته‌اند که استحکامات اصلی کوه روی آن واقع شده‌است (میناسیان، ۱۹۷۱:

۱. میرعلی صفه یکی شه‌باز بود
با همه قدرت نموده ترک‌ها
۲. کوه صفه گشته بد مشهور از آن
به نظر می‌رسد حضور این شخص در صفه کوه این نام را برای آن به ارمغان آورده باشد و نه آنچه شاعر به دلیل احترام و اغراق برای علی صفه قائل بوده‌است.

xiii مهریار، ۱۳۷۹: ۹). باید گفت فضای مناسب دامنه کوه صفه و ویژگی‌های آن، به‌ویژه ساخت کاخ تخت سلیمان، باعث شد تا در دوره شاه سلیمان تمام کوه بعد از گسترش شهر به سمت جنوب، به صفه معروف شود (همایی، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۳؛ جناب، ۱۳۷۶: ۶۱؛ همان، ۱۳۸۶: ۹۲).

به گفته شاردن^۲ (۱۸۱۱: ۱۱۷/۸-۱۱۹) تخت سلیمان پس از هزار قدم راه‌پیمایی در میانه کوه در محل چشمه آب، درختان کهن سال و غار با چندین ساختمان کوچک در طول شش روز احداث شد! علاوه بر آن، مسیری ایجاد شد که امکان حرکت چهارپایان و صعود به این بخش از کوه را که قبلاً به صورت پیاده و با سختی همراه بود آسان می‌کرد. کمپفر^۳ (۱۷۱۲: ۴۶، ۵۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۱) علاوه بر ارائه موقعیت و تصویری از تفرجگاه کوچک تابستانی شاه سلیمان، آن را بر صخره‌ای پیش‌آمده در کوه تخت صفه، مقابل اصفهان نوشته‌است که چهار صفه بر بالای همدیگر دارد. صفه در زیر مرتفع‌ترین قسمت کوه در سمت شمال واقع شده و علاوه بر بهره‌مندی از سایه کوه، چشمه‌ای معروف به نام پاچار نیز در کنار آن جاری بوده که همچنان به همین نام معروف است (جناب، ۱۳۷۶: ۶۱-۶۲). چشمه آب، زمین مسطح، سایه کافی و چشم‌انداز خوبی که این محل بر شهر اصفهان داشت، زمینه ساخت تفرجگاه شاه سلیمان را فراهم ساخت؛ همان‌گونه که منابع دوران قاجار به این ویژگی‌ها اشاره دارند. اولویه^۴ (۱۸۰۷: ۱۹۵/۵-۱۹۶) در ربیع‌الاول ۱۱۱۲ قمری از خرابه‌های کاخ کوچک تخت سلیمان نام برده‌است که به دست درویشی به نام حیدر ساخته شد و پادشاه به تزیین آن پرداخت، اما وضع آن هنوز به گونه‌ای بود که پس از او تحویلدار (۱۳۴۲: ۳۶) (تألیف ۱۲۹۴ تا ۱۳۰۸ قمری) ضمن نام بردن از فضاهای کاخ یعنی حیاط، صفه، برج، اتاق و طوبله، همانند سیاحان اروپایی می‌گوید: «تماشاگاه خوبی است، شهر و رودخانه و دهات اطراف تمام در دامنه‌اش پیداست». قبل از او، فلاندن^۵ (۱۸۵۱: ۲۲) (ورود به اصفهان ۲۲ صفر ۱۲۵۶ قمری) اجزای کاخ تخت سلیمان را شامل یک تالار مرکزی و دو اتاق در دو طرف آن با برجی در سمت راست بنا و چشمه آبی در کنار آن نوشته‌است. دیولافوا^۶ (۱۸۸۷: ۳۲۱-۳۲۲) در تاریخ ۲۰ شوال ۱۲۹۸ قمری ضمن توصیف چگونگی ساخت و استفاده از آجر، بدون بیان بخش‌های بنا، آن را ویرانه با خرابی کمتر از کاخ

۱. هنرفر (۱۳۵۷: ۹۲) نام‌گذاری کوه را - با احتمال - به دلیل قسمت جنوبی کوه می‌داند که جعفری‌زند (۱۳۸۱: ۱۷۲) نیز آن را تکرار کرده‌است. این بخش شبیه به صفه، ایوانی را مشرف به اراضی اصفهان پدید آورده بود.

۲. Jean Chardin.

۳. Engelbert Kaempfer.

۴. Guillaume-Antoine Olivier.

۵. Eugène Flandin.

۶. فلاندن (۱۸۵۱: ۲۲) به‌اشتباه این محل را با تخت‌رستم یکی دانسته و آن را تخت‌سلیمان یا تخت‌رستم نامیده‌است.

۷. Jane Dieulafoy.

فرح‌آباد نوشته‌است. به این ترتیب باید خراب شدن کاخ را مابین بازدید تحویلدار و دیولافوا در سال‌های ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۸ قمری دانست؛ اگرچه در سال ۱۳۰۳ خورشیدی/ ۱۳۴۳ قمری همچنان شواهد مختصری از آن به نام چهارطاقی باقی مانده بود (جناب، ۱۳۷۶: ۶۱). حتی همایی (۱۳۸۴: ۲۹۲) (فوت ۱۳۵۹ خورشیدی) در زمان بازدید خود به خرابی آن اشاره دارد، اما «آثار عمارت آن [را] محسوس» دانسته‌است. در حال حاضر، یگانه اثر باقی‌مانده و بازسازی‌شده از عمارت، سازهٔ مدور سنگی شبیه به برج به ارتفاع حدود پنج متر است که همایی (همان: ۱۱۵) آن را احتمالاً به نقل از افراد محل به نام «مسجد رستم» معرفی کرده‌است! (مهریار، ۱۳۷۹: ۲۱) (عکس شمارهٔ ۳). تغییرات اخیر به دلیل ساماندهی در محل، به تخریب یا محو اندک بقایایی منجر شد که انتظار می‌رفت با انجام مطالعات باستان‌شناسی مشخص شوند. در بررسی نگارنده، در این محدوده که هنرفر (۱۳۷۶: ۵) با احتمال از آن به نام «کوهچه بلقیس»! نام برده‌است، هیچ شواهدی از آثار منقول و غیرمنقول به دست نیامد. جعفری‌زند (۱۳۸۱: ۱۶۶، ۳۳۸) نیز در بررسی خود در دههٔ هفتاد خورشیدی به‌غیر از اثر معرفی‌شده، تصویر سازهٔ دیگری را به‌عنوان «برج» معرفی کرده‌است که دیگر وجود ندارد. این اثر در ارتفاع پایین‌تر و شمال‌شرق برج فعلی مشخص شده که ممکن است منطبق با نوشتهٔ شاردن، محلی برای استراحت قبل از رسیدن به کاخ باشد.

برج موجود با تصویر کرنلیس دو بروین^۱ (۱۷۳۲: میان صفحه‌های ۶۸-۶۹) (حضور در اصفهان ۱۱۱۵ قمری) و واردانس یوزوکچیان^۲ (۱۸۵۴: میان صفحه‌های ۴۹-۵۰) که کتاب خود را در سال ۱۲۷۰ قمری منتشر کرده، قابل انطباق است؛ بنابراین می‌توان موقعیت سایر بخش‌های ازبین‌رفته را مشخص کرد. به‌علاوه، تصویر ارزشمند دیگری در آرشیو موزهٔ ویکتوریا و آلبرت^۳ مربوط به سال ۱۲۴۸ قمری نمای بازتری از کاخ و محوطهٔ اطراف آن را به خوبی نشان می‌دهد (vam/item/O152885)^۴ در این تصویر، علاوه بر برج، چند ساختمان دیگر در وضع مناسبی دیده می‌شود که در شرق برج واقع شده‌اند و با دیگر تصاویر پیشین و شرح نوشته‌ها، قابل مقایسه هستند (عکس شمارهٔ ۴). در ارتفاع پایین‌تر از تخت سلیمان، همان‌گونه که گفته شد، مکان‌های شاخص دیگری که همگی جزو دامنه‌های کم‌ارتفاع کوه صفه محسوب می‌شدند قرار داشتند که در میان آن‌ها می‌توان باغ هزارجریب را شاخص‌ترین آن‌ها دانست. بنا در دامنهٔ کوه با چهار برج کبوتر در چهارگوشهٔ آن مشخص می‌شد که تا زمان جابری انصاری (۱۳۷۸: ۱۶۶) وجود داشت (کمپفر، ۱۷۱۲: ۱۹۵) (نقشهٔ شمارهٔ ۱). در زمان هنرفر (۱۳۵۷: ۷۸) قسمتی از حصار

۱. Cornelis de Bruyn.

۲. Vardanes Uzukjian.

۳. Victoria and Albert Museum.

۴. این نقاشی را گادفری ویگن (Godfrey Vigne) (۱۲۱۶-۱۲۸۰ قمری) ترسیم کرده‌است.

غربی شامل دیوارهای گلی که آن را دیوار شاه‌عباسی می‌نامیدند باقی بود و شواهد اندکی از آن در پرونده ثبتی «دو برج جنوب‌غربی و جنوب‌شرقی باغ هزارجریب» ثبت شده‌است (پرونده ثبتی اثر به شماره ۱۶۹۸ مورخ ۱۳۵۴/۰۸/۱۹). دو برج مذکور به عنوان تنها شواهد باغ هزارجریب، یکی در دانشگاه اصفهان و دیگری در میدانی به همین نام، وجود دارند و در تصاویر هوایی مربوط به دهه سی و چهل خورشیدی، محدوده باغ و تقسیم‌بندی‌های داخلی و جوی‌های آن از جمله مادی‌شاه به خوبی مشخص است. به علاوه شواهدی از سردر باغ که طرح آن در نقاشی دو بروین (۱۷۳۲: میان صفحه‌های ۱۳۰-۱۳۱) و پس از آن یوزوکچیان (۱۸۵۴: میان صفحه‌های ۴۷-۴۸) ثبت شده‌است، در عملیات ساخت ایستگاه مترو شریعتی به دست آمد که متأسفانه بدون توجه به آن، همراه آثار دیگری در زمان ساخت خط یک مترو تخریب شد (روزنامه ایران مورخ ۱۸ آبان ۱۳۸۵؛ جام‌جم آنلاین مورخ ۸ اردیبهشت ۱۳۸۸).



عکس ۴: کاخ تخت سلیمان در نقاشی Vigne, Godfrey Thomas مربوط به سال ۱۸۳۳ م. / ۱۲۴۸ ق. آرشیو موزه ویکتوریا و آلبرت vam/item/O152885



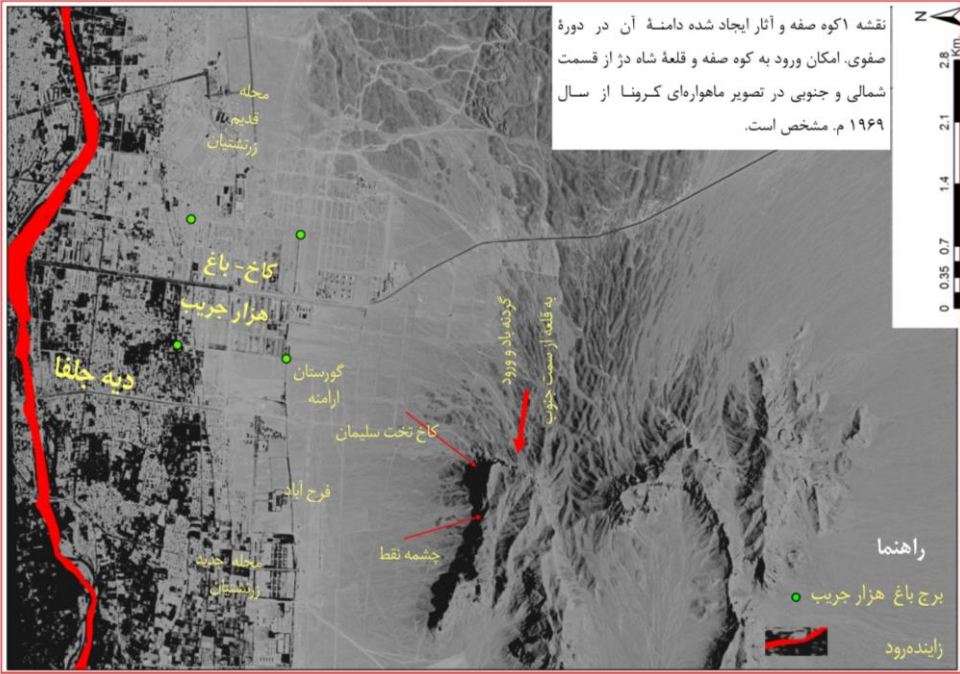
عکس ۳: ستون سنگی باقی مانده از کاخ تخت سلیمان که در تصاویر موجود از کاخ قابل ردیابی است.



عکس ۶: آثار دیوار در یکی از مسیرهای صعود به قله معروف به مسیر مرغشی



عکس ۵: دیوار در امتداد یکی از مسیرهای صعود به قله معروف به مسیر قاراپت



همان‌طور که دیده شد در دوره صفوی، عمده توصیفات محدود به فضاهای دامنه کوه و کاخ تخت سلیمان شده بود و از ساختارهای قلعه که در این دوران اهمیت سابق را نداشت مطلب زیادی گفته نشده‌است. فقط کمپفر (۱۷۱۲: ۱۹۶) بعد از توصیف تخت سلیمان، از بقایای قلعه قدیمی و ویرانه‌های آن بر بالای کوه نام برده و شاردن (۱۸۱۱: ۸ / ۱۱۹) طبق شنیده‌ها، آثار قلعه شاه‌دژ را مربوط به حوادث قرن پنچ و شش قمری دانسته که مردم در شرایط جنگ، بستگان و دارایی خود را به آنجا برده و با آتش به ساکنان دشت خبررسانی می‌کردند.

۴. شواهد ساخت‌وساز در کوه صفه و پناهگاه‌ها و چشمه‌های شناسایی‌شده

دربارهٔ آثار معماری باقی‌مانده در قلعه، بیش از همه، کتاب ارزشمند میاسیان (۱۹۷۱: ۲۱-۵۰) قابل ذکر است که نویسنده تلاش کرده با بررسی‌های میدانی، تمام شواهد را ثبت کند و نقشه‌ای از پراکندگی آثار ارائه دهد؛ در سال ۱۳۸۳ و ۱۳۹۴ خورشیدی بخش‌هایی از ارگ مرکزی قلعه

۱. نقشه‌های میناسیان در ابتدا و انتهای کتاب وی چاپ شده‌است. علاوه بر میناسیان، هم‌زمان مهریار (۱۳۷۹) و قبل از او جناب (۱۳۷۶: ۱۳۷۷: ۶۲-۶۳، همان، ۱۳۸۶: ۹۲-۹۵) و همایی شیرازی اصفهانی (۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۶) و پس از ایشان جعفری‌زند (۱۳۸۱: ۱۶۵-۱۸۷) توصیفاتی از قلعه شاده به دست داده‌اند. بررسی منابع مرتبط با اصفهان، مطالبی پراکنده از کوه و قلعه را نشان می‌دهد.

شاه‌دژ که روی صفه‌ای به طول ۱۵۰ و عرض ۱۵ تا ۲۰ متر قرار دارد، کاوش شد و شواهد ارزشمندی از تزیینات بنا و وسایل روزمره به دست آمد که تنها بخشی از مطالعات آن انجام و براین اساس در سه دوره ساسانی و قرون اولیه اسلامی و دوران سلجوقی معرفی شده‌اند (کریمیان، ۱۳۸۷؛ سعیدی، ۱۳۸۶ و ۱۳۹۵؛ گفتگوی نویسنده با سرپرست کاوش)^۱.

علاوه بر آنچه میناسیان در کوه صفه معرفی کرده، در بررسی‌های نگارنده در تمام بخش‌های کوه و جبهه‌های مختلف آن، شواهد دیگری شناسایی شد. عمده این موارد شامل آثار دیوار در چهار محل منتهی به قلعه و نشانه‌هایی از ردیف‌های سنگ‌چین در پنج قسمت در دامنه شمالی است که احتمالاً مربوط به کف‌سازی راه‌های ارتباطی یا پی دیوارهای قلعه است (عکس شماره ۸-۵؛ نقشه شماره ۲). همچنین پله‌های معروف به پله‌های ظل‌السلطان شناسایی شد که به گفته کوه‌نوردان به منظور رفت‌وآمد ظل‌السلطان برای شکار در کوه صفه ایجاد شده بود. شواهد این آثار، در شمال غرب کوه در مسیری به طول ۱۱۳ متر به خط مستقیم دیده می‌شود (عکس شماره ۹-۲). تمام آثار ایجادشده با استفاده از سنگ به دو صورت خشکه‌چین و با کمک از ملات ساخته شده و در مواردی با کندن بخش‌هایی از کوه شکل گرفته بودند که همگی برای مشخص کردن خطوط عرصه و حریم درجه یک راهگشا بود (نقشه شماره ۳).

در بررسی‌های انجام‌شده، محل ۱۴ پناهگاه و ۱۴ چشمه در کوه مشخص شد (جدول شماره ۱ و ۲) (نقشه شماره ۳). غارهای شناسایی‌شده، در قسمت شرقی و شمالی و غربی کوه یعنی مشرف به شهرهای اصفهان و ارتفاعات شرق و غرب واقع شده‌اند که از طریق آن‌ها اشراف کاملی بر رستاق جی و رستاق‌های اطراف وجود داشته‌است. شکاف‌های طبیعی کوه به دست ساکنان توسعه پیدا کرده و به مخفی‌گاه و محل دیدبانی تبدیل شده بودند و در مواقع لزوم از آن‌ها استفاده می‌شد. برخلاف آن، شکاف‌های جنوبی کوه که چنین موقعیتی نداشتند، بدون تغییر باقی مانده‌اند که با توجه به شرایط توپوگرافیکی کوه توجیه‌پذیر است و خود تأییدی بر اهمیت کمتر بخش جنوبی نسبت به دیگر بخش‌هاست. به غیر از نام غار دالان که به آن اشاره شد، دیگر اسامی غارها شواهد تاریخی ندارند و تعدادی از آن‌ها را کوه‌نوردان نام‌گذاری کرده‌اند.^۳ درباره

۱. این نتایج برخلاف گفته پیترو ویلی (۱۳۸۶: ۲۸۳) بود که در بازدید قلعه به سال ۱۳۴۷ خورشیدی همه ساختارهای قلعه را یکسان و مربوط به یک دوره دانسته‌است.

۲. بخش جنوبی اصفهان به دلیل وجود کوه صفه و شرایط مناسب، محل قابل توجهی برای زیست انواع جانوران اهلی و وحشی بوده و به نقل از کوه‌نوردان کهن سال، تا اواخر دوران پهلوی، حیواناتی از جمله پلنگ در این حوالی مشاهده می‌شده‌است. در سندی مربوط به اسناد ظل‌السلطان، خبر از شکار او در کوه صفه و حضور پازن و پلنگ در کوه دلداس (کشتانی و ستوده، ۱۳۹۷: سند شماره ۶۲۹).

۳. علاوه بر این، دو غار دیگر یکی به نام «ماسه‌ای» و دیگری بدون نام در کنار دیوار بزرگ هر دو به دست کوه‌نوردان در کوه ایجاد شده‌اند.

شجاعی اصفهانی: منظر فرهنگی قلعه شاه‌دژ و دیگر آثار کوه صفه اصفهان.../۱۱۹

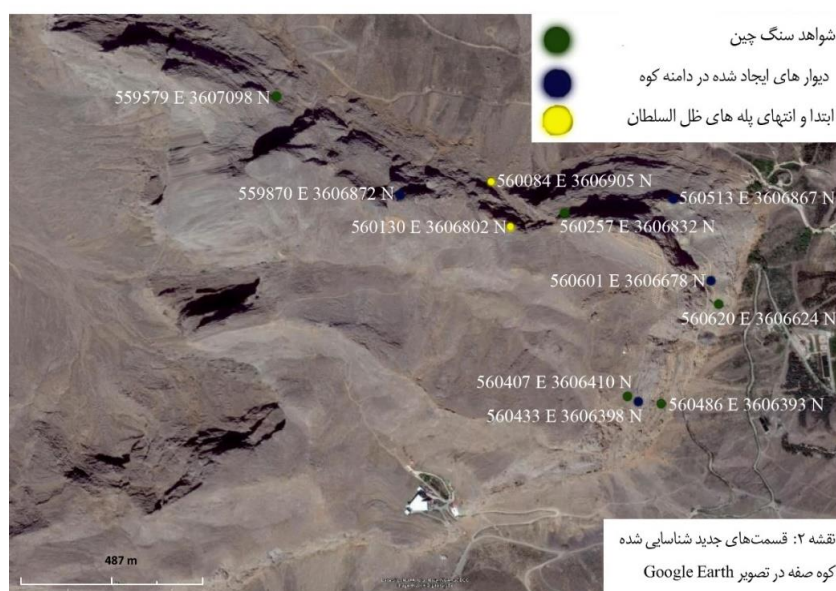
منابع آب، به غیر از دو چشمه توتی و هفت چشمه، مابقی چشمه‌های کوه صفه در دامنه شمالی کوه واقع شده‌اند و در قسمت جنوبی نیز با ایجاد بند در مسیر سیلاب‌ها در چند محل اقدام به استفاده و ذخیره آب کرده بودند (میناسیان، ۱۹۷۱: ۳۴-۳۶ و ۴۵-۴۶).

جدول ۱: غارها (پناهگاه‌های) کوه صفه					
ردیف	نام	مختصات جغرافیایی	ردیف	نام	مختصات جغرافیایی
۱	غار انجیلی یا بیدستان	32°35'47.79"N 1°38'46.92"E	۲	غار تنوره	32°35'46.17"N 1°38'46.22"E
۳	غار شاه نشین	32°35'46.21"N 1°38'46.86"E	۴	غار بی نام معروف به ماهان	32°35'51.77"N 1°38'21.54"E
۵	غار شاهد	32°35'52.76"N 1°38'18.37"E	۶	غار قمبر دهنه بیرون	32°35'53.07"N 1°38'17.46"E
۷	غار کسری	32°35'51.42"N 1°38'15.89"E	۸	تخت کسری	32°35'50.17"N 1°38'16.05"E
۹	غار دالونی	32°35'58.02"N 1°38'13.46"E	۱۰	غار روباه	32°36'1.36"N 1°37'59.28"E
۱۱	غار بی نام	32°35'59.22"N 1°37'54.04"E	۱۲	غار بی نام معروف به کهنه	32°35'58.05"N 1°37'56.41"E
۱۳	غار بی نام معروف به مارها	32°35'56.90"N 1°37'57.09"E	۱۴	طاق صدرا	32°35'51.49"N 1°37'58.88"E
جدول ۲: چشمه‌های کوه صفه					
ردیف	نام چشمه	مختصات جغرافیایی	ردیف	نام چشمه	مختصات جغرافیایی
۱	چشمه چاه درویش	32°35'39.17"N 1°39'7.15"E	۲	چشمه صفه یا پاچنار	32°35'51.91"N 1°38'47.76"E
۳	چشمه درویش / کلاغ / خاجیک	32°35'47.18"N 1°38'48.50"E	۴	چشمه گل زرد	32°35'48.07"N 1°38'42.00"E
۵	چشمه نقطه	32°35'49.59"N 1°38'25.99"E	۶	چشمه گنجشکی	32°35'50.28"N 1°38'24.91"E
۷	چشمه معروف به آب‌انبار	32°35'53.58"N 1°38'18.29"E	۸	چشمه بی نام ۱	32°35'53.17"N 1°38'17.86"E
۹	چشمه معروف به آب‌انبار شاهد	32°35'52.94"N 1°38'18.92"E	۱۰	چشمه دالونی	32°35'58.02"N 1°38'13.46"E
۱۱	چشمه بی نام ۲	32°35'58.93"N 1°38'6.20"E	۱۲	چشمه گنگ آباد	32°36'3.09"N 1°37'41.77"E
۱۳	چشمه توتی (پشکلی)	32°35'13.97"N 1°38'1.61"E	۱۴	هفت چشمه	32°34'55.89"N 1°38'20.37"E

در میان پناهگاه‌های کوه صفه، پناهگاه معروف به «غار قنبر»، بزرگ‌ترین پناهگاه محسوب می‌شود و تغییرات ایجادشده در آن، بیش از دیگر غارهای کوه صفه است. این غار به طول تقریباً ۴۵ و ارتفاع ۲۰ و پهنای ۶/۷۰ متر در جبهه شمالی کوه صفه و اندکی به سمت غرب واقع شده‌است (میناسیان، ۱۹۷۱: ۴۲-۴۵). در مسیر غار، ناگزیر باید از تونل مدور به طول ۱۰ متر و ابعاد ۸۰ در ۸۵ سانتی‌متر که برخلاف گفته میناسیان کاملاً دست‌ساز است عبور کرد تا به پایین دهانه غار رسید (عکس شماره ۱۰ و ۱۱).^۱ از پایین دهانه غار، اشراف کاملی به دشت اصفهان وجود دارد،

۱. میناسیان تونل را طبیعی دانسته، اما با توجه به فرم آن نمی‌تواند طبیعی باشد و شواهد چکش‌کاری در برخی جاها دیده می‌شود.

به‌طوری‌که مسجد جامع و منار علی به خوبی از آن دیده می‌شود. پس از عبور از تونل و طی مسافت حدود ۱۸۰ متر، دهنه غار نمایان می‌شود که برای صعود به غار، نیاز به تجهیزات و آشنایی با کوه‌نوردی است. داخل غار، فضای به طول بیش از ۴۰ متر با شواهد زیست از قبیل سفال‌های ذخیره و تغییرات ایجادشده در دیواره کوه و فضاهای معماری دست‌کند و در انتها به صورت دوطبقه ایجاد شده‌است (عکس شماره ۱۲). غار قنبر محل مناسبی بود که می‌توانست مورد استفاده رهبران مخالفان حکومت، به‌ویژه قبل از روی کار آمدن حکومت آل‌بویه قرار گیرد، که در منابع مختلف از جمله *سیرالملوک* قابل ردیابی است (خواجه نظام‌الملک طوسی، ۱۳۹۰: ۲۵۶ و ۲۸۰-۲۸۱ و ۳۰۳-۳۰۶).



عکس ۸: شواهد سنگ‌چین که می‌تواند به منظور هموار کردن مسیر ایجاد شده باشد



عکس ۷: شواهد سنگ‌چین که می‌تواند به منظور هموار کردن مسیر ایجاد شده باشد



عکس ۱۰: ورودی تونل در مسیر غار قنبر (مثل یک متر)



عکس ۹: پله‌های ایجاد شده در شمال غربی کوه صفه معروف به پله‌های ظل السلطان محل برخی پله‌ها با خط مشخص شده است



عکس ۱۲: مسیر منتهی به چاه در طبقه بالایی غار (یکصد و شصت سانتی‌متر از اشل مشخص)



عکس ۱۱: دهانه غار قنبر

۵. رهیافت برای تعیین محدوده و نگارش ضوابط حریم منظری کوه صفه

با توجه به اهمیت آثار تاریخی کوه صفه و ارتباطی که این محدوده با دیگر ارتفاعات و بخش‌های شهر اصفهان داشته، لازم است در حفاظت از این اثر بی‌نظیر ملی در کنار حریم سه‌گانه، به موضوع حریم منظر اهمیت داده شود و تمام فعالیت‌های سازمان‌های درگیر در مدیریت شهر، هم‌راستا و هماهنگ با سازمان میراث فرهنگی صورت پذیرد. حریم منظری کوه صفه و قلعه شاه‌دژ بایستی با توجه به شاخصه‌های طبیعی و تاریخی - یعنی رودخانه زاینده‌رود و ارتفاعات مرتبط با کوه صفه - در نظر گرفته شود. بدین ترتیب می‌توان محدوده را از شمال به دره زاینده‌رود که به درستی در نظر قدما شروع کوه صفه از جنوب آن در نظر گرفته می‌شد و از سمت جنوب به خط‌الرأس ارتفاعات رشته‌کوه ماه‌دشت که هر دو مجموعه کوه با آثار ایجادشده در آن نقش بارزی در تأمین امنیت مداخل ورود به اصفهان را داشته‌اند، محدود کرد. حریم منظر در سمت شرق و غرب می‌تواند منطبق با عوارض جاده‌ای، به اراضی هزاردره و ارتفاعات جنوب‌غرب اصفهان یعنی کوه دستگرد و کوه سفید و کوه تخت رستم تعیین شود که همگی با کوه صفه مجموعه واحدی را تشکیل می‌داد. این بستر محیطی و طبیعی، بخشی از ویژگی‌های خاص را رقم زده که زمینه‌ساز حضور پررنگ

۱. مبحث حریم منظر تا کنون از نظر اداری در بخش ثبت عرصه و حریم‌های سازمان میراث فرهنگی مورد توجه قرار نگرفته‌است.

اصفهان در تاریخ ایران و جهان اسلام شد، به‌طوری‌که به مدد آن، شهرهای اصلی اصفهان در دوران قبل و بعد از اسلام - یعنی جی، قه، ماربین، یهودیه - به همراه حومه‌ها و روستاهای ارزشمندی که نام آن‌ها در منابع متعدد تاریخی آمده، شکل گرفت. واضح است در این محدوده که به بیش از ۲۴ هزار هکتار بالغ می‌شود، آثار ثبتی و واجد ارزش دیگری نیز وجود دارد که بایستی ضوابط کنونی بر آن‌ها صادق باشد. درعین‌حال هر یک از آثار مذکور دارای حریم و ضوابط ویژه خود نیز هستند که اعلام شده یا متعاقباً اعلام می‌شود. همان‌گونه که از ماهیت ضوابط حریم منظر مدنظر است، قوانین بایستی به شکلی کلی و به صورتی نوشته شود که دیگر نهادهای مسئول، خود را موظف به حفظ حداکثری میراث فرهنگی بدانند. بر این اساس، هدف اصلی، حفظ پیوستگی میان کوه و دشت و رودخانه زاینده‌رود و همچنین حفظ ارزش‌های فرهنگی - تاریخی و طبیعی - زیست‌محیطی، با توجه به چشم‌اندازهای طبیعی کوه است.

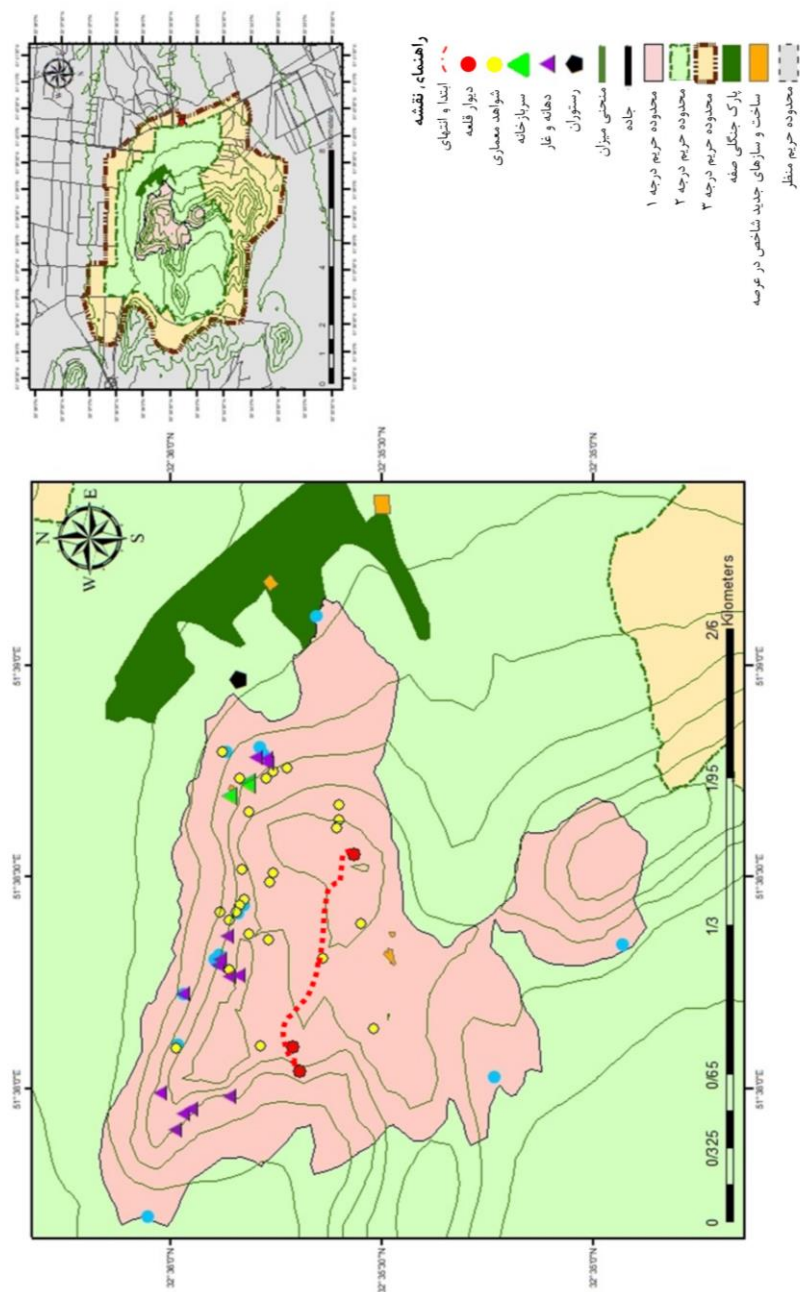
۶. رهیافت برای تعیین خطوط و نگارش ضوابط عرصه و حریم سه گانه در کوه صفه (نقشه شماره ۳)

درباره عرصه اثر، منطبق با قوانین موجود در دفتر حرائم وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، بقایای معماری موجود (عرصه‌های آثار دیدنی) به عنوان عرصه پیشنهاد می‌شود. از آنجاکه بنا بر منابع مکتوب و مطالعات باستان‌شناسی قبل از دوره سلجوقی و شکل‌گیری شاه‌دژ، وجود آثاری در این بخش که به نام دزکوه نامیده می‌شد محرز است، بخش زیادی از ساخت‌وساز ایجادشده در کوه زیر زمین مدفون شده و نیاز به انجام مطالعات باستان‌شناسی دارد. به همین سبب بایستی محدوده حریم درجه یک به وسعت تمام لکه‌های معماری شناسایی‌شده، ترسیم و برای آن قوانین سخت‌گیرانه‌ای از جنس عرصه تعیین شود. علاوه بر این، ضوابط بایستی به گونه‌ای باشد که داده‌های باستان‌شناسی مدفون در زیر زمین اعتبار خود را هم‌پای ضوابطی داشته باشند که برای آثار معماری نوشته می‌شود. حریم درجه یک، بخش اعظمی از کوه صفه از ارتفاع حدود ۱۷۰۰ متر تا بالاترین ارتفاع حدود ۲۳۰۰ متر را شامل می‌شود که مداخلات شهری به شدت آنچه در شهر با آن مواجه هستیم دیده نمی‌شود و یگانه اقدام، انجام اموری در راستای توسعه فعالیت‌های گردشگری است. این موضوع، موقعیت و فرصت مناسبی را برای سازمان میراث فرهنگی فراهم می‌آورد تا با توجه به اهمیت محل، زمینه دخالت و نفوذ خود را به منظور فهم بخشی از تاریخ

۱. این مهم با همفکری کارشناسان ثبت و حرائم وزارت میراث و مشابه نمونه‌های مصوب انجام گرفت (لاله و دیگران، ۱۳۹۰؛ رحیم‌زاده، بی‌تا؛ نقشه «محدوده عرصه و حریم و ضوابط حفاظتی غار تتمان...»؛ دستورالعمل «شرح خدمات برای تعیین حریم آثار تاریخی طبیعی».

اصفهان در این محوطه افزایش دهد. از جمله خسارت‌های جدی و جبران‌ناپذیری که کوه در بیست سال اخیر متحمل شده، حضور انبوه گردشگر و ایجاد تأسیسات جدید بدون توجه به مسائل میراث فرهنگی بوده که می‌بایستی در ضوابط تهیه‌شده مورد توجه جدی قرار گیرد.

با توجه به احداث بزرگراه «شهدای صفه» و «اقارب‌پرست» پیشنهاد می‌شود حریم درجه دوم به دو بخش داخلی و بیرونی تقسیم شود که بخش داخلی حداقل نقطه مرکزی بزرگراه تا خط حریم درجه یک و بخش خارجی از نقطه مرکزی بزرگراه به سمت شرق و شمال تا خط حریم درجه سه خواهد بود. واضح است قوانین بخش داخلی حریم درجه دوم بایستی حساسیت بیشتری داشته باشد، اما به دلیل شاخص‌های زیستی مناسب در این محدوده باید مطالعات باستان‌شناسی در بخش بیرونی حریم درجه دوم، قبل از توسعه شهری، ساخت‌وساز و گودبرداری با جدیت دنبال شود. خطوط ترسیمی در دیگر جهات با استفاده از راه‌های فرعی و مسیرهای خاکی یا محلی که اختلاف ارتفاع در کوه مشهودتر از سایر قسمت‌هاست ترسیم شود. موضوع ارتفاع ساختمان‌های احداثی و دخالتی که در منظر کوه صفه خواهند داشت، مقوله مهم دیگری است که در حریم درجه دوم و سوم بایستی به آن پرداخت. بخشی از محدوده حریم در داخل محدوده اراضی ارتش قرار دارد که ارتش در حال تخلیه و خروج از آن است. به همین علت لازم است سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری درخصوص شناسایی شواهد احتمالی آثار باستانی در این محدوده که در حدود یکصد سال کمترین میزان مداخله در آن صورت گرفته و همچنین شناسایی و ثبت ساختمان‌های مربوط به ارتش که از نظر فرهنگی اهمیت زیادی دارند اقدام کند. مهم‌ترین شاخص در حریم درجه سوم، تأکید بر کوه صفه و قلعه شاه‌دژ به مثابه یکی از شاخص‌های طبیعی - تاریخی در مبادی ورودی شهر و هویت اصفهان است؛ بنابراین چشم‌انداز آن از سایر مناطق، به‌ویژه بزرگراه ورودی شهر حداقل سپاهان شهر تا بزرگراه شهدای صفه، بایستی در این حریم مورد توجه قرار گیرد.



نقشه ۳: محدوده پیشنهادی عرصه (سمت چپ) و حریم سه گانه (سمت راست) کوه صفه. نقشه حریم منظر و بسیاری از جزئیات ارائه شده در نقشه پیشنهادی به اداره کل که به صورت کاغذی ۸۰ و منطبق با الگوهای دفتر ثبت آثار سازمان میراث است در نقشه کنونی به دلیل محدودیت چاپ حذف شد.

۷. نتیجه

در مطالعه اخیر تلاش شد تا فهم وسعت پراکندگی و دوره‌های شاخص آثار در کنار انتخاب عواملی که بایستی در تعیین عرصه و حریم برای حفاظت حداکثری اثر مدنظر قرار گیرند بررسی شود. متأسفانه شروع مطالعات باستان‌شناسی در این محدوده بیش از پنج دهه پیش آغاز شد، اما نبود مطالعات منسجم، مانع شناخت کافی از این بخش - که سهم مهمی در حوادث مربوط به شهر در دوران‌های مختلف تاریخی داشته - شده‌است. بر همین اساس، ضرورت تعیین محدوده و ضوابط عرصه و حریم سه‌گانه و حریم منظر کوه صفه به منظور تهیه یک سند ملی حقوقی با هدف شناخت و حفاظت از آن بایستی در اولویت قرار گیرد. نبود چنین سندی در طول چند دهه اخیر، مصادف با رشد شهر و پرداخت هزینه‌های زیاد، توسعه لجام‌گسیخته شهری و نگاه تک‌بعدی گردشگری را منجر شده‌است. این امر علاوه بر صدمات زیادی که بر شواهد موجود و مدفون در زیر زمین وارد آورد، میراث طبیعی کوه را دچار نقصان کرده‌است. کوه صفه و آثار ایجادشده در آن در جایگاه میراث طبیعی - تاریخی، شرایط حفاظتی خاص خود را دارد و با شناختی که از آن حاصل آمد، به منظور جلوگیری از تخریب بیش از حد و اجرای طرح‌هایی بدون پیوست میراث فرهنگی، بایستی خطوط عرصه و حریم، تهیه و ابلاغ و بر حسن انجام آن نظارت شود. در این مطالعه، ضمن مستندنگاری اولیه محدوده، ارزش‌ها و قابلیت‌های بالقوه آن شناسایی و پیشنهاد شد تا روند توسعه‌ای متناسب با حیات پایدار منطقه در آن شکل بگیرد. مطالعات تاریخی و بررسی‌های باستان‌شناختی نشان داد که قلعه شاه‌دژ و کاخ تخت سلیمان و عناصر پیوسته آن‌ها، دست‌کم در تمام دوران اسلامی، به‌ویژه دوران دلیلی - سلجوقی و دوره صفوی، نقش پررنگی در حوادث مرتبط با شهرها و مراکز جمعیتی اصفهان داشته‌اند و در نتیجه شناخت درست از تاریخ شهر، مستلزم فهم این مجموعه و نمونه‌های مشابه است. همان‌گونه که دیده شد، بنا بر منابع تاریخی، کوه صفه محدوده‌ای بسیار وسیع‌تر از آنچه امروز می‌شناسیم را در بر می‌گرفته و بناهای متعددی در آن احداث شده بود که در توسعه‌های اخیر عمده شواهد احتمالی آن‌ها محو شده‌اند. این موضوع درخصوص قلعه شاه‌دژ و ساخت‌وساز مفصل و شاهانه‌ای که در اوج قدرت دوره سلجوقی در آن صورت گرفت، در کنار کارکردهای گفته‌شده و رفت‌وآمد نخبگان به این مکان، اهمیت بسیاری به آن داد که امروزه اطلاع زیادی از آن نداریم. طبیعتاً با انجام بررسی‌های بیشتر، خطوط پیشنهادی، امکان اصلاح و به‌روز شدن دارد و در صورتی که اولویت و دغدغه حفاظت و عرضه درست آثار باشد، امکان بازنگری در آن هست، اما در پیشنهاد کنونی تلاش شد تا با استفاده از بزرگراه‌ها و دیگر جاده‌های اصلی و فرعی و نیز منطبق با عوارض طبیعی در خط‌الرأس یا محل شروع دامنه کوه، محدوده که قوانین اداری نیز بر آن تأکید دارند، حریم‌ها پیشنهاد شود. محدوده عرصه طبق توصیه دفتر ثبت و حرائم سازمان میراث فرهنگی، محدود به بخش‌هایی شد که شواهد آثار باقی‌مانده و

از آنجاکه وجود آثار مدفون در لایه‌های زیرین قابل پیش‌بینی است، در حریم درجه یک بندهایی ذکر شد تا این مهم مدنظر قرار گیرد. می‌دانیم که مداخلات صورت‌گرفته در این محوطه امکان ثبت اثر در فهرست میراث جهانی را از دست داده‌است، اما با انجام مطالعات میدانی باستان‌شناسی در این بخش از شهر و شناسایی شواهد دوره‌های مختلف تاریخی، می‌توان درک درستی از محوطه و شهر اصفهان را فراهم آورد.^۱

منابع

- ابن اثیر، عزالدین، ۲۰۰۱، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، المجلد الثامن، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالکتب العربی.
- ابن خلدون، ۲۰۰۳، ابوزید عبدالرحمان بن محمد، *العبر تاریخ ابن خلدون*، الجزء الاول، بیروت، دار ابن حزم.
- ابن قلانسی، ۱۹۰۸، *ذیل تاریخ دمشق*، تصحیح آمدروز، لیدن.
- ارباب اصفهانی، محمدمهدی بن محمدرضا، ۱۳۴۰، *نصف جهان فی تعریف الاصفهان*، تصحیح و تحشیة منوچهر ستوده، تأیید با همکاری امیرکبیر.
- اسکندربیک ترکمان، ۱۳۸۲، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، جلد ۲، تهران، امیرکبیر.
- تحویلدار اصفهانی، ۱۳۴۲، میرزا حسین‌خان پسر محمدابراهیم‌خان، *تاریخ اصفهان*، جغرافیای طبیعی و انسانی و آمار اصناف شهر، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران.
- جابری انصاری، ۱۳۷۸، *تاریخ اصفهان*، ترتیب و تصحیح و تعلیق جمشید مظاهری، اصفهان، مشعل با همکاری شرکت بهی.
- جعفری‌زند، علی‌رضا، ۱۳۸۱، *اصفهان پیش از اسلام*، تهران، آن.
- جناب، میرسیدعلی، ۱۳۷۶، *الاصفهان*، به کوشش محمدرضا ریاضی، تهران، سازمان میراث فرهنگی.
- _____، ۱۳۸۶، *آثار و ابنیه تاریخی اصفهان*، تدوین و تصحیح رضوان پورعصار، اصفهان، شهرداری اصفهان.
- حسینی یزدی، محمد بن نظام، ۱۳۸۸، *العراضة فی الحکایة السلجوقیة*، به کوشش مریم میرشمسی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حسینی، ۱۹۸۰، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر، *زبدۃ التواریخ فی اخبار الامراء والملوک السلجوقیة*، تعلیق ضیاءالدین بونیاتوف، مسکو.
- خواجه نظام‌الملک طوسی، ۱۳۹۰، حسن بن علی، *سیرالملوک*، تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران، نگاه.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، ۱۳۶۴، *راحۃ الصدور و آیه السرور*، به سعی و تصحیح محمد اقبال، با

۱. در پایان از جناب آقای احسان رعنائی، فعال حوزه میراث فرهنگی و محیط‌زیست که پیگیری‌های مجدانه و تحسین‌برانگیز ایشان بهانه اصلی برای پیشنهاد پرونده قلعه شاه‌دژ بود و بخش‌هایی از ضوابط مذکور با کمک ایشان تکمیل شد و سرکار خانم زینب هادی، دانشجوی دکتری رشته باستان‌شناسی، که در تهیه نقشه‌ها همکاری کردند و همین‌طور کارشناسان محترم دفتر ثبت آثار وزارت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، به‌ویژه جناب آقای حمید یگانگی، مسئول بخش حرایم دفتر ثبت، کمال تشکر را دارم.

- توضیحات مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر.
- رحیم‌زاده، محمدرضا، بی‌تا، «گزارش پیشنهادی ثبت عرصه و حریم شادروان و چشمه سوزنگر و نهر رقط»، منتشر نشده.
- سعیدی انارکی، فریا، ۱۳۸۶، «گزارش اولین فصل کاوش قلعه شاه‌دژ»، آرشیو سازمان نوسازی و بهسازی شهرداری اصفهان، منتشر نشده.
- _____، ۱۳۹۵، «گزارش دومین فصل کاوش قلعه شاه‌دژ»، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی استان اصفهان، منتشر نشده.
- شجاعی اصفهانی، علی، بهار و تابستان ۱۳۹۸، «شبکه قلاع کوهستانی مشرف بر مرکز خوره اصفهان و نقش آن‌ها در حیات پایدار اصفهان»، *مطالعات باستانشناسی*، دوره ۱۱، شماره ۱، صص ۱۳۳-۱۵۲.
- ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۹۰، *سلجوقنامه به انضمام ذیل سلجوقنامه ابو حامد محمد بن ابراهیم*، تصحیح میرزا اسماعیل افشار و محمد رضانی، چاپ اول، تهران، اساطیر.
- ظهیرالدین نیشابوری، ۲۰۰۴، *سلجوقنامه*، به کوشش مورتُن، وارمینستر، گیب.
- عظیمی، سید احسان‌الله، تابستان ۱۳۷۸، «وجه تسمیه کوه صفه»، *فرهنگ اصفهان*، شماره ۱۲، صص ۶۶-۶۹.
- عمادالدین اصفهانی، ۱۹۸۰، *تاریخ دولة آل سلجوق*، اختصار الفتح بن علی بن محمد، بنداری اصفهانی، بیروت، دارالافاق الجديدة.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، ۱۳۷۱، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمان، تصحیح محمد شاهمرادی، جلد دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- _____ بی‌تا، *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت، دار الصادر.
- کریمیان، حسن و عباسعلی احمدی و فریا سعیدی اناری، ۱۳۸۷، «تعیین کاربری و گاهنگاری کاخ - قلعه شاهدژ اصفهان با استناد به نتایج حفاریات باستان‌شناسانه»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، شماره ۱۸۶، صص ۷۹-۱۱۰.
- کشانی، محمدرضا و مولود ستوده، ۱۳۹۷، *فهرست اجمالی اسناد تاریخی دیوان ظل‌السلطان*، اصفهان، سازمان فرهنگی، اجتماعی، ورزشی، شهرداری اصفهان.
- لاله، هاید و دیگران، ۱۳۹۰، «گزارش پهنه شهر کهن نیشابور در گستره طبیعی و تاریخی از دوره ساسانی تا دوره قاجار»، گزارش ثبت عرصه و حریم مجموعه آثار شهر کهن نیشابور و حریم منظری آن، منتشر نشده.
- مهریار، محمد، ۱۳۷۹، *شاه‌دژ کجاست*، اصفهان، سازمان رفاهی و تفریحی شهرداری اصفهان.
- ناشناس، ۱۳۸۹، *مجله التواریخ والقصص*، تصحیح و تحشیه ملک‌الشعرا بهار، تهران، اساطیر.
- ویلی، پیتر، ۱۳۸۶، *آشایانه عقاب قلعه‌های اسماعیلی در ایران و سوریه*، ترجمه فریدون بدرهای، تهران، فرزانه روز.
- همایی، ۱۳۸۴، *جلال‌الدین، کتاب تاریخ اصفهان*، مجلد ابنیه و عمارات و آثار باستانی، به کوشش ماهدخت‌بانو همایی، تهران، هما.
- هنرفر، لطف‌الله، پاییز و زمستان ۱۳۷۶، «تصویری از اصفهان پیش از اسلام»، *وقف میراث جاویدان*،

—، آبان ۱۳۵۷، «باغ هزارجریب و کوه صفه»، هنر و مردم، شماره ۱۵۷، صص ۷۳-۹۴.

Alai, Cyrus, 2010, *Special maps of Persia 1477-1925*, Leiden; Boston, Brill.

Bruyn, Cornelis de, 1723, *Voyages de Corneille le Bruyn au Levant. Voyages par la Moscovie, en Perse et aux Indes Orientales. C'est-à-dire, dans les principaux endroits de l'Asie Mineure, dans les isles de Chio, Rhodes, Chypre, &c. De même que dans les plus considérables villes d'Egypte, Syrie, & Terie Sainte; enrichi d'un grand nombre de figures en tailedouce*, Vol. 4, La Haye: P. Gosse & J. Neaulme.

Chardin, Jean, Langlès, Louis, 1811, *Voyages du chevalier Chardin en Perse et autres lieux de l'Orient, enrichis d'un grand nombre de belles figures en taille-douce, représentant les antiquités et les choses remarquables du pays*, Le Normant, Paris.

Dieulafoy, Jane, 1887, *La Perse, la Chaldée et la Susiane*, Paris, Hachette.

Flandin, Eugène, Coste, Pascal, 1851, *Voyage en Perse*, Vol.2, Paris, Gide et J. Baudry.

Kaempfer, Engelbert, 1712, *Amoenitatum exoticarum politico-physico-mediciarum fasciculi V, quibus continentur variae relationes, observationes & descriptiones rerum Persicarum & ulterioris Asiae multâ attentione, in peregrinationibus per universum Orientem, Lemgovia, Typis & impensis Henrici Wilhelmi Meyeri*.

Kaempfer, Engelbert, 1968, *Die Reisetagebiicher*, ed. Meier-Lemgo, Wiesbaden.

Minasian, Caro Owen, 1971, *Shah Diz of Isma`ili fame: its siege and destruction*, London.

Eiwziwk'chean, Vrdanis, 1854, *Nkaragrut'iwn Parskastani ereweli shinuatsots*, Kostandnupolis: I Tparani Hovhannu Miwhentisean, Armenian.

Olivier, Guillaume-Antoine, 1807, *Voyage dans l'empire Othoman, l'Egypte et la Perse*, Paris.

پروندهٔ ثبتی برج‌های جنوب غربی و جنوب شرقی باغ هزارجریب در سازمان میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری کشور به شمارهٔ ۱۶۹۸ مورخ ۱۳۵۴/۰۸/۱۹.

پروندهٔ ثبتی شاه‌دژ در سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور به شمارهٔ ۱۴۲۸۰ مورخ ۱۳۸۴/۱۱/۹.

دستورالعمل «شرح خدمات برای تعیین حریم آثار تاریخی طبیعی» بناها، مجموعه‌ها و عرصه‌های تاریخی، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.

نقشهٔ محدودهٔ عرصه و حریم و ضوابط حفاظتی غار تتمدان، مقبرهٔ اسماعیل آقا قلعه‌سی، محوطهٔ قلعهٔ اسماعیل آقا و دخمه‌های سنگی اسماعیل آقا (مجموعهٔ تتمدان)، استان آذربایجان غربی، شهرستان ارومیه.

روزنامهٔ ایران، ۱۸ آبان ۸۵: ۲۰؛ جام‌جم آنلاین، ۸۸/۲/۸ تاریخ دسترسی ۲۶ بهمن ۱۳۹۹.

شجاعی اصفهانی: منظر فرهنگی قلعه شاه‌دژ و دیگر آثار کوه صفه اصفهان.../ ۱۳۹

<http://collections.vam.ac.uk/item/O152885/st-sophia-near-djulfa-ispahan-atercolour-vigne-godfrey-thomas/>, access 08.09. 2022



DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/JIS.2022.343001.1114>

A comparative study between the elements of the short story in the collection "The Quenched Fire [Atash-e Khamoosh]" by Simin Daneshvar and the collection of "Maraya al-nas [People's Mirrors]" by Widad Sakakini

Mahmoud Fazilat^{1✉} | Diana Mahmoud²

1. Corresponding Author; Professor of Persian Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: mfazilat@ut.ac.ir
2. PhD Student in Persian Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: diana.mahmoud@ut.ac.ir

Article Info

Paper Research:
Research Article

Received:
13 May 2022

Accepted:
19 October 2022

Keywords:
collections, Short Story, Daneshvar, Sakakini, Syria, iran.

Abstract

Comparative literature is one of the most important topics in literary research, it can show the mutual influence of literature between different countries. On the other hand, the story and storytelling are the most important elements of literature, and knowing the elements of the story will lead to a better understanding of it. In this article, an attempt has been made to examine the differences and commonalities in the style and elements of the story with comparative study in the story elements of the first collection of short stories by two writers from Iran and Syria, "The Quenched Fire [Atash-e Khamoosh]" by Simin Daneshvar and "Maraya al-nas [People's Mirrors]" by Widad Sakakini. The ancient literature in Iran and Syria is connected with the concept of storytelling and anecdote, and both countries simultaneously got familiar with the phenomenon of short story as a contemporary literary type. Storytelling experiences in these two countries began with male writers, but eventually, women writers joined the ranks. In Iran in 1948, Simin Daneshvar published her collection "The Quenched Fire [Atash-e Khamoosh]", which was the first collection of Persian short stories written by a woman, gave the hope for the emergence of a female storyteller. In Syria, the pioneer of story writing among women was Widad Sakakini, who first published her stories in the weekly story column in some magazines, and then published her first collection of stories, Maraya al-Nas (Mirrors of the People) in 1945/1324. Among the first collection of short stories by women writers in Iran and Syria, there are many commonalities that indicate special story writing in the period of essay writing and report writing, and they have benefited less from the practical techniques of artistic short stories, but they are very important; Because they are among the pioneers of short stories and have made a great impact on story.

How To Cite

Fazilat, Mahmoud; Mahmoud, Diana (2022). A comparative study between the elements of the short story in the collection "The Quenched Fire [Atash-e Khamoosh]" by Simin Daneshvar and the collection of "Maraya al-nas [People's Mirrors]" by Widad Sakakini. *Iranian Studies*, 12 (1), 129-149.

Publisher

University of Tehran Press.



بررسی تطبیقی عناصر داستان در داستان‌های کوتاه آتش خاموش

سیمین دانشور و آینه‌های مردم و داد سکاکی

محمود فضیلت^۱ | دیانا محمود^۲

۱. نویسنده مسئول؛ استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: mfazilat@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: diana.mahmoud@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	ادبیات تطبیقی از مباحث مهم پژوهش ادبی به شمار می‌رود و نشان‌دهنده تأثیر و تأثر ادبیات در ملت‌های مختلف است. از طرفی، داستان و داستان‌نویسی نیز از مهم‌ترین ارکان ادبیات به شمار می‌رود و شناخت عناصر داستان به درک بهتری از آن می‌انجامد. در این مقاله، سعی شده با بررسی تطبیقی عناصر داستانی در اولین مجموعه داستان کوتاه دو نویسنده زن در ایران و سوریه یعنی آتش خاموش نوشته سیمین دانشور و آینه‌های مردم نوشته و داد سکاکی به وجه تفاوت و اشتراک موجود در سبک و عناصر داستانی پرداخته شود. ادبیات قدیم در ایران و سوریه با مفهوم قصه‌گویی و حکایت پیوند خورده و هر دو کشور هم‌زمان با پدیده داستان کوتاه به عنوان نوع ادبی معاصر آشنا شدند. تجربه‌های داستان‌نویسی در این دو کشور با نویسندگان مرد شروع شد ولی زنان نویسنده هم به جمع نویسندگان داستان کوتاه پیوستند. در ایران به سال ۱۳۲۷/۱۹۴۸ سیمین دانشور با چاپ کتاب آتش خاموش که اولین مجموعه داستان به قلم یک زن و به زبان فارسی بود، ظهور یک داستان‌نویس زن را نوید داد. در سوریه، پیشگام داستان‌نویسی میان زنان، و داد سکاکی بود که ابتدا داستان‌هایش را در ستون داستان هفتگی در بعضی مجله‌ها چاپ می‌کرد و سپس اولین مجموعه داستانی خود یعنی مرایا للناس (آینه‌های مردم) را در سال ۱۳۳۴/۱۹۴۵ به چاپ رسانید. میان نخستین مجموعه داستان کوتاه اثر نویسندگان زن در ایران و سوریه، مشترکات زیادی وجود دارد که نشان‌دهنده داستان‌نویسی خاص در دوره انشانویسی و نگارش گزارشی بوده‌است و کمتر از فنون کاربردی داستان کوتاه هنری بهره جسته‌اند، ولی اهمیت زیادی دارند؛ زیرا در زمره پیشروان و طلایه‌داران داستان کوتاه بوده و تأثیر فراوانی در مجموعه‌های داستانی گذاشته‌اند.
تاریخ دریافت: ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۱	
تاریخ انتشار: ۲۷ مهر ۱۴۰۱	
کلیدواژه‌ها: عناصر داستان، و داد سکاکی، سیمین دانشور، آتش خاموش، مرایا للناس.	
استناد	فضیلت، محمود؛ محمود، دیانا (۱۴۰۱). بررسی تطبیقی عناصر داستان در داستان‌های کوتاه آتش خاموش سیمین دانشور و آینه‌های مردم و داد سکاکی. پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۲ (۱)، ۱۴۹-۱۳۹.
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

امروزه داستان و داستان‌نویسی از مهم‌ترین ارکان ادبیات به شمار می‌رود و شناخت عناصر آن به درک بهتر منجر می‌شود. به طور کلی، برای شناخت عناصر داستان‌های نویسندگان معاصر، به درون‌مایه، راوی، توصیف صحنه و موضوع پرداخته می‌شود که غالباً درون‌مایه‌های آن را جامعه و افراد آن تشکیل می‌دهد و این نویسنده است که با واقع‌گرایی، تصویرپردازی می‌کند. در یک نمای کلی، نویسنده خالق داستانی است که به گونه‌ای، جهانی را خلق می‌کند و از خواننده می‌خواهد که در خیال و تصورات او وارد شود. شاید بتوان گفت مهم‌ترین عاملی که منجر به ظهور داستان می‌شود، رویارویی با ترس از تغییرات توجیه‌ناپذیر است. داستان سبب می‌شود خواننده انگیزه‌ها و دلایل حقیقی رفتارهای آدمی را حدس بزند (اسکات کارد، ۱۳۸۷: ۲۱۶)؛ بنابراین محتوای اصلی این‌چنین داستانی، بدون شک مختص انسان خواهد بود؛ بدین معنی که به وصف و تشریح اقسام تجربیات انسانی می‌پردازد و به اطلاع‌رسانی اندک یا صرفاً بیان حقایق بسنده نمی‌کند (برسler، ۱۳۸۹: ۳۸).

اما ادبیات داستانی شامل انواع آثار داستانی از جمله قصه و داستان کوتاه و رمان است و در شرح و تحلیل ادبیات داستانی، به هر کدام از این انواع پرداخته می‌شود. اساسی‌ترین تقسیم‌بندی عناصر داستانی، بدین شکل است: زاویه دید، جدال، هسته داستان، شخصیت یا قهرمان، فضا و جو، لحن، حادثه و... (شمیسا، ۱۳۷۹: ۱۶۰-۱۶۵). در عصر حاضر، داستان‌های کوتاه از جمله این موارد است که به درجه‌ای از اهمیت و عنایت ویژه نویسندگان و مخاطبان رسیده که نمی‌توان تفاسیر دقیق و کامل از آن به دست داد که همه انواع آن را در بر گیرد. از سویی دیگر، بی‌حوصلگی خوانندگان از خواندن نوشته‌های طولانی و زمان‌بر و همچنین افزایش مجموعه داستان‌هایی که متشکل از چندین داستان کوتاه هستند، باعث شده امروزه داستان کوتاه یکی از برجسته‌ترین انواع ادبی باشد و این در صورتی است که نوشتارهای منظوم به دلیل بنا و ساختار بیانی، آن‌چنان قدرتی برای انعکاس همه هیجانات اجتماعی را ندارند (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۷۷)؛ در نتیجه برای بررسی ادبیات داستانی، ضروری است کار با دقت فراوان و نگاه جامع صورت گیرد، به‌خصوص اگر محقق در این صدد باشد که هم‌زمان با بررسی موضوع، به تطبیق دیگر آثار معروف از دو نویسنده برجسته و شناخته‌شده‌ای بپردازد که از دو کشور و ملت گوناگون هستند.

عناصر داستانی جزو مسائلی است که امروزه مورد توجه بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته‌است؛ اگرچه پژوهش‌های زیادی به صورت مستقل انجام نشده‌است. مسلم است که تمام عناصر داستان - اعم از پیرنگ، حادثه، صحنه، شخصیت - در شکل‌دهی داستان، مهم است؛ البته در میان این عناصر، عنصر حادثه از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های روایت است که در پیشبرد پیرنگ داستان، نقشی اساسی دارد، به‌گونه‌ای که کم‌توجهی به نقش حادثه در حرکت رو به جلوی پیرنگ

و رساندن داستان به نتیجه، از جذابیت و کشش داستان به شدت می‌کاهد و در کنار خستگی مخاطب، میزان ارزش هنری داستان را تا حد چشمگیری پایین می‌آورد.

بنابراین هر چقدر حوادث داستان مهم و امروزی باشد، پیرنگ آن پیچیده‌تر و وسیع‌تر خواهد بود و در نتیجه داستان جذابیت بیشتری خواهد یافت. علت اینکه در این قسمت، سخن با عنصر حادثه آغاز شد، این است که دیگر عناصر - همچون گره‌افکنی، بحران، کشمکش، تعلیق، نقطه اوج، گره‌گشایی - همگی محرک حادثه‌اند و در پیشبرد داستان و جذب مخاطب و نیز عمق و معنا بخشیدن به داستان، اهمیت زیادی دارند؛ زیرا هر داستانی یک حادثه اصلی دارد که به همراه عناصر مذکور می‌تواند مخاطب را برای خواندن متن ترغیب کند.

زمینه‌ها و عوامل ایجاد نوع ادبی داستان‌نویسی معاصر در ادبیات عرب و فارسی، بسیار نزدیک به یکدیگر است؛ زیرا داستان‌های هر دو زبان، برگرفته از الگوهای داستان‌نویسی غربی است که خود موجب پیدایش شباهت‌های بسیاری شده‌است، تاجایی که بسیاری از پژوهشگران، شیوه داستان‌نویسی هر دو را متأثر از یکدیگر می‌دانند. در جستار پیش روی شباهت‌ها و احیاناً تأثیر و تأثر داستان‌های کوتاه سیمین دانشور و وداد سکاکی‌نی نشان داده شده‌است. پژوهشگران در کندوکاو عناصر داستان، بر آن شدند تا چهار داستان (الشیخه عطیه، خبز الغد، العروس، المزواج) از مجموعه داستانی *مرايا للناس* اثر سکاکی‌نی را که از مجموعه داستان‌های معروف و موفق وی است و نیز چهار داستان (آتش خاموش، گذشته، کلید سل، عطر یاس) از مجموعه داستانی *آتش خاموش* اثر دانشور را که یکی از پرطرفدارترین و موفق‌ترین آثار ادبی اوست، بررسی و تحلیل کنند تا از این راه بتواند مقام و مرتبه عناصر داستان را در شهرت و پایداری هر هشت اثر نشان دهند.

سبب انتخاب و تطبیق عناصر داستان در این آثار، علاوه بر پیرنگ بودن عناصر داستان در پیشبرد هدف نویسنده، دو مقوله شباهت در درون‌مایه و موضوع داستان‌هاست؛ زیرا در تمام آن‌ها موضوع بی‌اهمیتی و شاید بتوان گفت نادیده گرفتن مقام و موقعیت زنان در جامعه و مشکلات اجتماعی ایشان و حاکمیت قانون مردسالاری، نه‌تنها در اجتماع بلکه در خانواده‌هاست. در مجموعه داستانی *آتش خاموش*، موضوعات و روابط خانوادگی مرتبط با کم‌اهمیتی به مقام و ارزش زنان و از بین رفتن روابط زیبای میان اعضای خانواده که زن مرکز اصلی آن را تشکیل می‌دهد، در مقایسه با مجموعه داستانی *مرايا للناس* به شکل مفصل‌تر و دقیق‌تری صورت گرفته‌است، اما در کل، تشابهاتی در محتوای آثار به چشم می‌خورد.

پیش از بررسی عناصر داستانی در دو مجموعه مذکور، پژوهشگران به مبانی نظری پیشینه تحقیق اشاره می‌کنند تا خواننده کمی بیشتر با دیگر آثاری که به این موضوع پرداخته آشنا شود و سپس به شکل مختصر به معرفی شخصیت‌های هر دو نویسنده می‌پردازند و در ادامه با روش توصیفی - تحلیلی و شیوه اسنادی، پس از خواندن جداگانه عناصر داستان، به بررسی آثار مذکور می‌انجامد.

۲. پرسش‌های پژوهش

- کاربرد عناصر داستانی در چهار داستان سکاکی و چهار داستان دانشور چگونه است؟
- حضور پُرننگ یا کم‌رنگ هر کدام از عناصر داستان، در هر یک از آثار، در شهرت و ماندگاری داستان‌ها تا چه میزانی تأثیر داشته‌است؟

۳. پیشینه پژوهش

با بررسی‌های صورت‌گرفته مشخص شد که تا کنون دربارهٔ عناصر داستان آثار سکاکی و دانشور، مقاله و پژوهشی انجام نگرفته‌است، اما به طور کل در زمینهٔ عناصر داستان، آثاری نوشته شده‌است:
- جمال میرصادقی کتابی با عنوان «عناصر داستان» دارد که در آن به طور مفصل به شرح و تفصیل هر یک از عناصر داستان پرداخته‌است.
- رابرت اسکولز کتابی با عنوان «عناصر داستان» نوشته که مترجمان ایرانی آن را به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند. این کتاب منبع مناسب و معتبری برای شناخت عناصر داستان به حساب می‌آید.
- ایران خوش‌چهره مقاله‌ای با عنوان «عناصر داستان» نوشته و در آن به این موضوع اشاره کرده که در نوشتن هر داستانی باید به ارکان داستان‌نویسی یا همان عناصر داستان، توجه بسیار داشت. نویسندگان بزرگ در شاهکارهای خود به این عناصر بسیار توجه داشته‌اند و با پیروی از این قواعد و فنون توانسته‌اند آثار ادبی زیبایی بیافرینند.

۴. نگاهی اجمالی به زندگی و آثار و داد سکاکی

وداد سکاکی (۱۹۹۱-۱۹۱۳) نویسنده و ناقد سوری است. او را از نویسندگان پیشگام در جنبش ادبی سدهٔ بیستم ادبیات عربی می‌دانند. خانم سکاکی در شهر صیدای لبنان به دنیا آمد و سپس به همراه خانواده به دمشق مهاجرت کرد و بعدها در سنین جوانی با همسر سوری خود به قاهره رفت. وی توجه خاصی به مسائل و موضوعات زنان داشت و به اهمیت نقش آنان در حفظ ارزش‌های اصیل اهمیت زیادی می‌داد و معتقد بود ادبیات زنان، زندگی و عادات نهفته زنان را تصویر می‌کند؛ چون مردان به هر اندازه هوشیار باشند، نمی‌توانند به اسرار زنان احاطه یابند. در سوریه، پیشگام داستان‌نویسی بین زنان، و داد سکاکی بود. وی ابتدا آثارش را در ستون داستان هفتگی در مجله‌ها چاپ می‌کرد که پس از مدتی، نخستین مجموعه داستانی خود با نام *مریا / الناس (آینه‌های مردم)* را در سال ۱۳۲۴ / ۱۹۴۵ به چاپ رسانید (ابو شنب، ۱۹۷۴: ۱۲۸-۱۲۹). مجموعه داستان‌هایی به نام‌های *مریا / الناس*، «بین النیل و التخیل»، «الستار المرفوع»، «نفوس تتکلم»، «أقوی من السنین» از او به رشتهٔ تحریر درآمده‌است.

۵. نگاهی اجمالی به زندگی و آثار سیمین دانشور

سیمین دانشور یکی از بزرگ‌ترین بانوان داستان‌نویس ایرانی است که در سال ۱۳۰۰ در شهر شیراز به دنیا آمد. پدر او دکتر محمدعلی دانشور و مادرش قمرالسلطنه حکمت بود که یکی از نقاش‌ها و اهالی ادب ممتاز شیراز به شمار می‌آمد. دانشور در عرصه داستان‌نویسی ایران، آثاری سرشار از پیام‌های انسانی در حوزه درون‌مایه‌های ادبی بر جای گذاشت. دانشور هیچ‌گاه از تحصیل و تدریس و خواندن و نوشتن غافل نبود. او شاگرد اول دوره تحصیلات متوسطه در سراسر ایران بود که موفق به کسب مدارج عالی تحصیلی، بدون وقفه و با درجه ممتاز شد. او در سال ۱۳۲۸ توانست مدرک دکتری خود را بگیرد و سال بعد هم با جلال آل‌احمد، که یکی از بزرگ‌ترین داستان‌نویسان معاصر فارسی است و شهرت جهانی دارد، ازدواج کرد. نکته جالب ازدواج دانشور در این است که هیچ‌گاه ازدواج مانع پیگیری تأملات علمی و ادبی وی نشد. او پس از اینکه مقطع دکتری را به پایان رساند، به آمریکا سفر کرد تا بتواند در زمینه علم زیبایی‌شناسی یا همان «علم الجمال» اطلاعات خود را تکمیل کند و بر همین مبنا موضوع رساله دکتری خود را «زیبایی‌شناسی در ادبیات فارسی تا قرن هفتم» انتخاب کرد. تحصیلات او در خارج از کشور در دانشگاه استنفورد با موفقیت به پایان رسید و سپس به تهران بازگشت و در حرفه استادی دانشگاه به ادامه فعالیت‌های علمی خود پرداخت. در ایران سال ۱۳۲۷/۱۹۴۸ سیمین دانشور با چاپ کتاب *آتش خاموش* که اولین مجموعه داستان به قلم یک زن و به زبان فارسی بود، ظهور یک داستان‌نویس زن را نوید داد (درویشیان و خندان، ۱۳۸۰: ۱۰). مجموعه داستان‌هایی که از وی بر جای مانده‌است: «آتش خاموش»، «شهری چون بهشت»، «به کی سلام کنم»، «از پرنده‌های مهاجر بپرس».

۶. بررسی تطبیقی عناصر داستان در داستان‌های سکاگینی و دانشور

۶.۱. حوادث در روند داستان

حوادث اصلی: مقصود از حوادث اصلی، حوادثی است که برای داستان ضروری و مهم است و به نوعی در اندیشه نویسنده به هم گره خورده‌است، به‌طوری‌که اگر طرح داستان، جامع و شامل و کامل باشد، تغییر یا حذف هر یک از آن‌ها داستان را کاملاً تغییر می‌دهد (یونسی، ۱۳۹۶: ۱۵۵-۱۵۶).
حوادث فرعی: حوادث فرعی به آن دسته از حوادثی اطلاق می‌شود که مخاطب را تا رسیدن به حوادث اصلی مشغول می‌کند؛ لذا به آن‌ها حوادث کمکی نیز گفته می‌شود. نویسنده با تکیه بر حوادث فرعی است که می‌تواند طرح داستان را وسیع کند و به نوعی مسیر را برای بروز حوادث اصلی، هموار و ممکن سازد (همان: ۱۵۴).

۶.۱.۱. بررسی و تحلیل حوادث چهار داستان مجموعه *مرايا الناس*

شیخه عطیه: دانش‌آموختگی ناجیه، دختر شیخه عطیه، و بی‌میلی او برای همکاری با مادرش (شیخه عطیه) در آموزش قرآن به کودکان، ازدواج او با پسر همسایه و شرط پدرشوهر ناجیه مبنی بر دور ماندن از مادرش، قطع رابطه او را با مادرش و سپس برقراری ارتباط مجدد با مادر، ناراضایتی داماد شیخه عطیه از ازدواج با دختر او، گمان مردم بر تبدیل شدن خانه شیخه عطیه به میخانه، خبز الغد: تغییر نام خانوادگی ام‌عثمان برای گرفتن نان مخصوص فقرا، نرسیدن نان به او، کم‌صبری کودک در برابر گرسنگی.

العروس: زیبایی بسیار رئیفة، ازدواج با تاجر معمولی و سطح پایین، زنان حسود، آداب و رسوم ازدواج. المزوج: چندازدواجی مرد سن‌بالا، حقارت زنان قبلی و طلاق آن‌ها، استفاده از آیات قرآن به منظور تأییدیه گرفتن برای انجام کارهای غیراخلاقی، بیماری و فلج شدن العاشوری.

۶.۱.۲. بررسی و تحلیل حوادث چهار داستان مجموعه *آتش خاموش*

آتش خاموش: دختر زیبا و باهوشی که با کاری اشتباه بدنام شد، خودکشی. کلید سل: مراسم عقد فری، عشق به استاد موسیقی خود، حضور مادر و توهین‌های او. گذشته: تن دادن به کار غیراخلاقی برای کسب پول، پشیمانی و توبه از عمل خود، پشیمانی و ناراحتی دختر از کار بی‌اخلاقانه مادر.

عطر یاس: اجاره اتاق منحوس، درگیری لفظی مرد جوان و صاحب‌خانه، خودکشی. شایان ذکر است مهم‌ترین و اساسی‌ترین حادثه در هر داستانی، حادثه محرک است که ممکن است یک رویداد یا اخلاق خاص و یا یک رفتار از شخصیتی خاص باشد. این نوع از حادثه در واقع می‌بایست در ۲۵ درصد شروع داستان خود را نشان دهد؛ مک‌کی (۱۳۸۵: ۱۲۴) بر این باور است که «ضروری است حادثه محرک، حادثه‌ای فعال و کاملاً پرورش‌یافته باشد و چیزی مبهم و غیرپویا نباشد». این حادثه محرک است که تغییر اساسی در زندگی قهرمان به وجود می‌آورد و حاصل آن سوق دادن زندگی او به سمتی مثبت یا منفی خواهد بود و از همین روست که آن را عامل اولیه تمام حوادث بعدی می‌دانند. عامل محرک ممکن است در ابتدا منجر به ظهور مشکلات و مسائلی شود که اگر این مشکلات، مهم و اساسی باشد، کم‌کم تمام داستان را در بر می‌گیرد و باعث ایجاد گره‌هایی در زندگی شخصیت‌ها و به‌خصوص شخصیت اول داستان می‌شود تا اینکه سرانجام به نقطه اوج می‌رسد و شخصیت‌ها را برای گشایش گره‌ها به تلاش وامی‌دارد. در نتیجه استفاده صحیح و بموقع از حادثه محرک، جذابیت و کشش اثر ادبی را چندین برابر می‌کند.

۶.۲. درون‌مایه

از مهم‌ترین عناصر داستان، درون‌مایه است: «درون‌مایه ایده اصلی و پایدار هر اثر است و به نوعی همچون خطی است که در طی روایت داستان کشیده می‌شود و کم‌کم شرایطهای گوناگون داستان را به هم پیوند می‌دهد. به بیانی دیگر، درون‌مایه همان فکر اصلی و ایده حقیقی نویسنده است که از ابتدا تا پایان داستان، حاکمیت را بر عهده دارد و دیگر عناصر داستان از آن تبعیت می‌کنند» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۴۲). درون‌مایه هر داستانی ضروری است که نه بسیار پیش‌پاافتاده و سهل و کلیشه‌ای باشد که مخاطب پیش از تمام شدن داستان، پایان آن را حدس بزند و دیگر تمایلی به خواندن ادامه داستان نداشته باشد و نه به قدری پیچیده باشد که خواننده در فهم آن دچار مشکل شود. باید دقت شود در ساده‌ترین حوادث یک داستان یا رمان، سه تن دخیل‌اند «نویسنده، خواننده و قهرمان» (بوتور، ۱۳۷۹: ۱۵۹). از درون‌مایه‌های اصلی داستان‌های دانشور و سکاکی‌نی، بدبینی به مردان و طرفداری از حق و حقوق زنان است.

به‌طور کلی می‌توان گفت تعلق خاطر سکاکی‌نی به داستان‌های زنان، توصیف زیبایی‌های آن‌ها، بدبینی برخی از مردم به آن‌ها، نابرابری حقوق زنان و مردان، سختی‌هایی که زنان بیوه بر دوش می‌کشند، ازدواج متعدد، حقارت زنان، هوس‌بازی مردان و... است که در آن داستان‌ها ذوق لطیف و احساسات ظریف، دفاع از حقوق زنان و گرایش به مکتب رمانتیک، همه و همه در نوع نگاه او به زندگی تأثیر داشته‌است. وی در داستان «المزواج» حقارت زنان به واسطه مردن هوس‌باز و طمع‌کار را به خوبی نشان داده‌است:

«ویطول مجلس العاشوری كلما طابت له النارجيلة، فیمجها ثم ینفخ فیها ویقرقر، وهو یتمثل زواجته المطلقات، فیحن إلى بعضهن ویعزی نفسه بأیام حلوة فاتنة، فاتنة علی عجل، ویأسف علی رزق تولى وقد سود فی عینیه بیاض تلک الوجود الصباح. ولما تخیل الزوجة الأخيرة، وکانت العاشرة، شعر أنها صارت قدیمه عنده کالمتاع العتیق، لابد له من تبدیله إذا رث نسیجه أو نصل لونه أو بطل زیه، والواقع أنه کان یشتهی الزواج لا لأنه یهوی المرأة، بل لیمتع نفسه النهمه ویسعدھا، وکانت هذه النفس أبداً کالنحلة الهائمة الظمأی، لا تقنع بزهره ولا ترتوی إلا بالسقل بین الأزهیر» (سکاکی‌نی، ۱۹۴۵: ۱۴۲). ترجمه: «مجلس عاشوری تا آن زمان که قلیان برایش مناسب باشد، طولانی می‌شود. پس به آن مانند همسران سابقش می‌دمد و غرغر می‌کند... پس به بعضی از آنان نظر دارد و خود را به آن روزهای شیرین دلگرم می‌کند که به سرعت گذشت و حسرت رزق و روزی را می‌خورد که سپیدی آن صبح در چشمش سیاه شده‌است. وقتی آخرین همسرش را تصور کرد که ده‌ساله بود، احساس می‌کرد مانند یک عتیقه برایش کهنه شده و اگر بافتش فرسوده‌است، یا رنگش کهنه شده یا لباسش فرسوده شده‌است، می‌بایست آن را عوض کند. درواقع آرزوی ازدواج داشت نه به این دلیل که عاشق زنی بود، بلکه از روی بیشتر لذت بردن؛ و این روح همیشه مانند زنبوری سرگردان تشنه بود و به گلی قناعت نمی‌کرد و جز با آبیاری در میان گل‌ها سیر نمی‌شد».

اما دانشور نیز در این چهار داستان کمتر از سکاکینی به موضوع زن عنایت نداشته، بلکه بسیار بیشتر و شدیدتر به آن پرداخته‌است. او در برخی آثارش از جمله در داستان «گذشته»، ناراحتی زنی را به تصویر می‌کشد که برای فراهم ساختن شرایط عادی زندگی، مخارج خود و تحصیلات دخترش به فرنگ رفته و آنجا برای به دست آوردن پول و ثروت، در گرداب بدکاری فرو رفته‌است: «چقدر دخترم از من به دور است؟ از من ناپاک و گناهکار... بینی من کشیده و زیبا و دهان من تنگ و شهوت‌انگیز است» (دانشور، ۱۳۲۷: ۱۰۱).

از دیگر درون‌مایه‌های این دو نویسنده در داستان‌هایشان موضوع زنان و مشکلات آنان در جامعه است. سکاکینی نادانی و عقب‌ماندگی‌های اجتماعی را مهم‌ترین علت بدبختی زنان می‌داند و در داستان «المزواج» متذکر می‌شود که در حق زنان ظلم شده‌است:

«إن جسم الرجل يتغذى التعمير من اجسام النساء، ولا سيما من الجميلات الغريات، فإن الزوجة الصغيرة تمد الزوج بطول العمر ومرح الروح والجسم وفراهُ المسير، على شرط أن لا يجمع بين زوجتين في عهد واحد، فإنهما تنقصان عليه الحياة وتحرمانه ما يبتغى من الرفاه» (سکاکینی، ۱۹۴۵: ۱۴۴). ترجمه: «بدن یک مرد از بدن زن‌ها تغذیه می‌شود، به‌خصوص زن‌های بی‌نهایت زیبا. زن جوان و نوپا، طول عمر شوهرش را افزایش می‌دهد و برای او روح و جسم و لذت راه رفتن را فراهم می‌کند... به‌شرطی که شوهر، دو زنش را در کنار هم نیاورد؛ زیرا آن دو، شوهر را از زندگی و رفاه محروم می‌کنند».

سکاکینی اوضاع و احوال زنان را در اینکه حتی اختیاری برای انتخاب اسمی که با آن نامیده می‌شوند ندارند، این‌گونه وصف می‌کند:

«كانت أم عثمان تتبرم بكنيتها، وتتحاشى سماعها، فقد ندمت على تسمية ابنها باسم جده... فتمنت لو تكنى بأم زهير، أو أم سمير مثل جارتيه... فسألت يوماً الحاج رسول، شيخ الحى الذى تسكنه: يا حجي ... هل يجوز للمرأة أن تغير كنيته؟» (سکاکینی، ۱۹۴۵: ۹۴). ترجمه: «ام‌عثمان به کنیه خود ایراد می‌گرفت و از شنیدن آن ناراحت بود؛ زیرا از اینکه پسرش را به نام پدر بزرگش نام‌گذاری کرده بود پشیمان بود... آرزو داشت که او مثل دو تا از همسایه‌هایش ام‌زهیر یا ام‌سمیر نامیده می‌شد... پس از حاج رسول، شیخ محله، پرسید: حاجی! زن می‌تواند نام مستعار خود را تغییر دهد؟».

این نبود آزادی در انتخاب اسم و اجبارهای مربوط به زنان در خانواده‌های عرب، مورد قبول بسیاری از زنان عرب نیست و سکاکینی هم به خوبی به آن اشاره کرده‌است.

سکاکینی در داستان «المزواج» دیدگاه مردان هوس‌باز را به دختران زیبا و دلفریب که با استفاده از آیات قرآن برای کار کثیف و پلیدشان توجیه می‌آورند، این‌گونه بیان می‌کند:

«كان العاشورى فى مناة الحياة معتصماً بدرع من الدين، لبسها على نحو ما كان يلبس الفرسان فى الزمن القديم، فكانت الآية الكريمة التى تحل للرجل أن يتزوج من النساء مثنى وثلاث ورباع شعاره

و تاره، و سره و علانیتته، ولا یکاد یحسن من الجدل فی الدفاع عن نفسه فی کثرة تزواجه» (سکاکینی، ۱۹۴۵: ۱۴۳). ترجمه: «عاشوری در طول زندگی به دین به عنوان سپری برای پوشش‌دهی متوسل می‌شد که همچون شوالیه‌های قدیمی آن را بر تن می‌کرد. آیه شریفه‌ای که طبق آن به مرد اجازه داده می‌شود با دو زن، سه زن و چهار زن ازدواج کند، شعارش، راز و نهانش بود، و با بحث و جدل از خود در برابر کثرت ازدواج دفاع می‌کرد».

سیمین دانشور نیز موضوع عادی‌انگاری اعمال زشت برای جنس مذکر را در داستان «کلید سل» نمایان می‌کند؛ رفتارهایی که به طور طبیعی نه تنها زشت و دور از ادب است، بلکه شایسته انسان نیست:

«اگر مرد پولدار قمارباز است، این هنر است و هرچه در قمار ببازد، اگر بدون آنکه خم به ابرو آورد بپردازد، آقای او بیشتر جلوه می‌کند. اگر مرد ثروتمند بداخلاق است، می‌گویند فقط کمی عصبانی است. اگر شکم‌پرست است، می‌گویند خوش‌خوراک است و در غذا باسلیقه است. اگر هرزه و بی‌بندوبار است، می‌گویند باذوق است، چی می‌شود کرد، او هم دل دارد. اگر خسیس است، می‌گویند صرفه‌جو و اگر ولخرج است، بخشنده و کریم است» (دانشور، ۱۳۲۷: ۷۹).

۳.۶. موضوع

داستان‌ها از نظر موضوع به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند؛ یکی داستان‌های لطیفه‌وار و دیگری داستان‌های واقعی. «داستان‌های لطیفه‌وار، داستان‌هایی می‌باشند که براساس رخدادی شگفت‌آور و سرگرم‌کننده نوشته شده‌اند و کمتر توجهی به واقعیت و اصالت زندگی دارند، اما داستان‌های واقعی از زندگی واقعی سرچشمه گرفته و موضوع آن‌ها با واقعیت‌های زندگی هم‌خوانی و هماهنگی دارد» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۸۵). آثار سکاکینی را می‌بایست از نمونه‌های کلاسیک واقع‌گرایانه دانست؛ زیرا او در بیشتر داستان‌هایش، به‌خصوص در چهار داستان یادشده، به شکلی دقیق، به بیان واقعیت‌های اجتماعی و ناهنجاری‌های آن می‌پردازد و در پایان هر یک از آن‌ها، برخلاف دانشور، خاتمه را با پرده‌ای از بدبینی به انجام می‌رساند. سکاکینی علاوه بر بیان مشکلات اجتماعی، با تفاسیر بیشتر و نمونه‌آوری‌های متعدد در هر داستان، عوامل مؤثر در ایجاد آن مشکلات را نیز به شکل مفصل موشکافی کرده‌است و از این نظر آثار او مورد توجه قرار گرفته و به نوعی آموزنده هستند؛ برای نمونه در «شیخه عطیه» و اجتماع و بخش‌های مختلف آن را نشان می‌دهد تا این‌گونه جهل عوامانه و فقر اجتماعی و جهل مذهبی حاکم را به تصویر بکشد:

«و قال الناس أن بیت الشیخة الصالحة تحول إلى ملهى. و إن ذلک الذکر صار فزفاً و قصفاً، فتولت عنها النسوة الطبیات و هجرتها الباقیات، و لما دبت القطیعة بین الألم و البنت، حنت الشیخة إلى شأنها القديم. فاستأنفت حرفه التعليم و صبرت أياما حتی لملت الصبیة و الولدان،

جمعتهم لتعلمهم السور القصار من «فكانوا يرفعون أصواتهم بالترديد حتى تجاوز صحن دارها. و تبلغ بيوت الجيران، فتزعجهم عنها و يضيقون بها حتى تعودوها بعد حين، و ألفوا أنغام الترتيل و التجويد. و كان إذا أتى عليهم الليل: حسبوا أن الظلام غريب عنهم في صمته و سکونه...» (سکاکینی، ۱۹۴۵: ۳۵-۳۶). ترجمه: «و مردم گفتند که خانه شیخه صالحه به مکان تفریح تبدیل شده است و آن ذکر دیگر تغییر کرده است. پس زنان نیکوکار از او روی برگرداندند و دیگران او را رها کردند. وقتی شیخه صالحه بین درد و مشکلات ماند، به روش قدیمی اش بازگشت. پس حرفه آموزگاری را از سر گرفت و روزها صبر کرد تا اینکه با یک کودک و دو پیر برخورد کرد و آن‌ها را گرد هم آورد تا سوره‌های کوتاه "عم یتسألون" را به آنان بیاموزد. پس صدایشان را با تکرار بلند می‌کردند تا اینکه صدا از اتاق بیرون می‌رفت و به خانه همسایه‌ها می‌رسید و آن‌ها را پریشان می‌کرد؛ تا اینکه بعد از مدتی به آنجا بازگشتند و به ترتیل و تجوید قرآن پرداختند، به‌طوری که زمانی که شب فرامی‌رسید، گمان می‌کردند تاریکی در سکوت برایشان بیگانه است.» اما آثار به‌جامانده از دانشور، آثاری هستند که رنگ‌وبوی رمانتیک واقع‌گرایانه را در خود خلق کرده‌اند؛ زیرا به نوعی در نوشته‌هایش برای خروج از کلاسیک به سوی رمانتیک تلاش کرده و سعی دارد چشمان بسته کوردلان را باز کند تا واقعیت را آن‌گونه که هست ببینند. خصوصیات بارز مکتب رمانتیک، یعنی بیان آلام و رنج‌های قشر ضعیف جامعه، اندوه، افسوس، ناامیدی و بدبینی به وضوح در آثار دانشور احساس می‌شود. او در «کلید سل» می‌گوید:

«محمود، استاد موسیقی، چشمان درشت و سیاهش را که چون دریا عمیق و مانند آسمان صاف و بی‌آلایش بود برگرداند تا قطره اشکی که بدو حالت نیمه‌مستی داده بود فروبریزد. پس از آنکه با تبسمی لبان به‌هم‌فشرده خود را زینت داد و پیشانی بلند خود را که عشق به هنر و صنعت از آن آشکار بود گشاده کرده پیش آمد و برای اولین بار با دست‌های ظریف خود موهای شاگرد محبوب و باذوقش را که مدت‌ها بود خانه دا را پرستشگاه او کرده بود، نوازش کرد» (دانشور، ۱۳۲۷: ۷۷).

۴.۶. راوی

هر روایت متشکل از دو بخش اصلی است: قصه و قصه‌گو. راوی در اصطلاح ادبی به کسی یا چیزی گفته می‌شود که داستان را روایت می‌کند. به عبارت دیگر، راوی کسی است که نویسنده، تمام حوادث داستان را بر ذات و روح و روان او نفوذ می‌دهد (داد، ۱۳۸۳: ۲۲۹). مقصود در این است که «کلیه حوادث داستان‌ها، بدون هیچ قید و شرطی در ارتباط مستقیم با راوی است. این واژه از کلمه لاتین "narrates" به معنی "اعلام‌شده" گرفته شده است. راوی موضوعی را - که همان داستان است - به آگاهی می‌رساند؛ چه این داستان را شخص دیگری خلق کرده باشد و چه - آن‌طور که درمورد داستان سرا صدق می‌کند - خود راوی خلق کرده باشد» (برگر، ۱۳۸۰: ۲۱).

دیدگاه‌های روایت در داستان را می‌توان به طور عمده در هشت گروه دسته‌بندی کرد: دانای کل نامحدود، دانای کل نمایشی، دانای کل محدود، اول شخص، تک‌گویی درونی، تک‌گویی بیرونی، دوم‌شخص، بدون راوی (اخوت، ۱۳۷۱: ۹۳). درواقع راوی با اسامی گوناگون و وظایف متفاوت در داستان‌ها شناخته می‌شود. یکی از عمده‌ترین عناصری که موجب کشف تفاوت‌های دو نویسنده می‌شود همین است. سکاکنی در مجموعه داستانی *مرا یا الناس* در هر داستان به طور مجزا از زاویه دید خاصی استفاده کرده که البته در بیشتر داستان‌های او، زاویه دید سوم شخص و دانای کل مورد استفاده است و این در حالی است که دانشور در زاویه دید هر داستانی، کاملاً متنوع و متفاوت عمل کرده‌است؛ گاه از اول شخص مفرد و از سوم شخص در یک داستان به شکل پُرسی سود برده و همین موضوع داستان‌های هر دو نویسنده را پذیرفتنی‌تر جلوه می‌دهد؛ برای نمونه، سکاکنی در داستان «المزواج» از زاویه اول شخص استفاده کرده و به نقل احساسات و عواطف خود می‌پردازد:

«كنت أجتوى هذه الزورات التي تشيع فيها الكلفة والمجاملة وأمقت جوها الذي يعبق بالعطر والدخان، ولكن الضجر ورغبة الاستطلاع، دفعاني ذات ثلاثاء إلى إزاء الفراغ بين أولئك الزائرات. تلفت عيناى فيهن لحظات، حتى حطتا على حفيضة هانم، وقد أحاطت بها النسوة فى شوق ولهفة، لما تحمل إليهن من نبأ جديد، تزوج العاشورى من جديد! اطلب الوحدة والهدوء، ولكن قصة العاشورى لم تبرح خاطرى» (سکاکنی، ۱۹۴۵: ۱۳۸-۱۳۹). ترجمه: «این ملاقات‌هایی که در آن‌ها حسن نیت باشد را دوست دارم و از اینکه در فضای آن‌ها از عطر و دود باشد متنفرم، اما از روی ذوق و اشتیاق، روز سه‌شنبه مکان خالی‌ام را در میان آن‌ها، با حضورم پُر کردم... لحظه‌ای چشمانم به سوی آن‌ها جلب شد تا اینکه بر حفیظه افتاد که به سبب خبر جدیدی که داشت، زنان با اشتیاق دور و بر او را گرفته بودند».

همان‌گونه که مشخص است، از طریق زاویه دید اول شخص، داستان به نوعی صمیمانه و مؤثر بیان می‌شود که طبیعتاً بر خواننده تأثیر مستقیم می‌گذارد: «عاشوری دوباره ازدواج کرد!... می‌خواهم آرامش داشته باشم، اما ماجرای عاشوری از ذهنم خارج نمی‌شود» (دانشور، ۱۳۲۷: ۵۶-۵۵).

اما در مجموعه داستانی *آتش خاموش* دانشور، نوعی ناآشنایی صحیح با راوی و زاویه دید به چشم می‌خورد؛ زیرا در آغاز داستان، نویسنده قصه را با زاویه دید اول شخص مفرد آغاز می‌کند و پس از صحبت در حد چهار تا پنج بند به زاویه دید سوم شخص منتقل می‌شود و از شخصیت اصلی داستان و ارتباط او با موضوع سخن می‌گوید و مجدداً پس از چند بند به زاویه دید اول شخص مفرد برمی‌گردد؛ برای نمونه در داستان «آتش خاموش»، این‌گونه تغییری در زاویه دید به کرات به وجود آمده‌است:

«اواخر تعطیلی تابستان، یکی از عصرهای ماه شهریور، دوستم تمام رفقا را در خانه خود به چای دعوت کرده بود. من هم از مدعوین بودم و بنا شد به اتفاق خانم "د..." در آن مهمانی

دوستانه حاضر شوم... با ما در مدرسه متوسطه تحصیل می‌کرد. شاگرد باهوشی بود، ولی دل به کار نمی‌داد» (دانشور، ۱۳۲۷: ۵۵-۵۶).

در این داستان، حضور راوی اول شخص همچون شخصیتی است که در حال گذاشتن قطعات جورچین در جای خود برای تکمیل تصویر است؛ بنابراین حضور او لزومی ندارد، چراکه فقط در حال ضبط و ثبت رفتار بیرونی شخصیت‌هاست که گاهی حتی به درون ذهن شخصیت‌ها می‌رود و تبدیل به دانای کل می‌شود.

۵.۶. شخصیت‌پردازی

شخصیت‌های داستان همچون پایه‌هایی هستند که بنای اثر بر آن استوار می‌شود. به میزان استحکام این پایه‌ها، بنا نیز پایدارتر و مقاوم‌تر و همچنین در امان از هر گونه گزند خواهد بود (دقیق‌ان، ۱۳۷۱: ۱۷). «شخصیت‌پردازی به معنای جمع‌آوری خصوصیات قابل رؤیت از یک انسان می‌باشد؛ خصوصیات مانندی سن، میزان تمرکز، جنسیت، سبک سخن گفتن، حالات، رفتارها و... اوضاع و احوال روحی و درونی، ارزش‌ها و دیدگاه‌ها» (مک‌کی، ۱۳۸۵: ۶۹).

درباره شخصیت‌های مجموعه داستانی *مرا یا الناس*، بدون کوچک‌ترین تردید می‌توان گفت همه این شخصیت‌ها محدود به خصوصیات خاص خود هستند و هرگز از محدوده ویژگی‌های شخصی‌شان خارج نمی‌شوند. در داستان‌های دانشور نیز شخصیت‌های منفی داستان کم‌کم به شخصیت‌های مثبت تبدیل می‌شوند و به نوعی در گذر زمان، دچار تغییر شخصیت می‌شوند. به طور کلی می‌توان خصوصیات شخصیتی در چهار داستان از دانشور را از لحاظ نقش و ظاهر آنان به سه دسته تقسیم کرد:

- شخصیت‌هایی که در داستان چهره‌ای منفی دارند؛
- شخصیت‌هایی که در داستان چهره‌ای مثبت دارند؛
- شخصیت‌هایی که در آغاز داستان، مثبت نبودند و ویژگی‌های منفی از خود نشان دادند و با گذر زمان و ظهور حوادث گوناگون، به چهره‌ای مثبت تبدیل شدند.

این تقسیم‌بندی از آن روی است که مخاطب به راحتی می‌تواند کنش‌ها و واکنش‌ها را تشخیص دهد و به شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان اطمینان کامل داشته باشد. شایان ذکر است شخصیت‌های دیگری هم هستند که در داستان‌های دانشور و سکاکی‌نی، حالت خنثی دارند که تعدادشان کم است و به راحتی نمی‌توان پایان کار و سرنوشت آن‌ها را فهمید، اما این بدان معنا نیست که این داستان‌ها را داستان‌های شخصیت‌محور بدانیم؛ زیرا همین نقش‌های منفعل و خنثی به شکل کامل در اختیار راوی قرار دارند که با سخنان بجا و کلام هنرمندانه آن، می‌توانند قادر به انجام اموری شوند که در پایان کار حامل پیامدی اخلاقی باشند؛ برای نمونه، در داستان «خبز الغد» از سکاکی‌نی، حاج رسول شخصیتی بسیار کم‌رنگ و ضعیف دارد، ولی با تغییر اسم ام‌عثمان روی

کاغذ، باعث می‌شود او بتواند نان ارزانی را که مختص فقر است تهیه کند؛ یا مثلاً در داستان «کلید سل» دانشور، مادر بزرگ فقط در یک خط از داستان ظاهر شده است، اما در یک نقطه، تأثیری بس عجیب دارد و باعث می‌شود پدر و مادر فری به ازدواج او با استاد موسیقی خود راضی شوند.

۶.۶. کشمکش

کشمکش یا جدال در اصطلاح ادبیات داستانی و ادبیات نمایشی، وجود نوعی رویارویی میان شخصیت‌های مختلف داستان است که به نوعی پایه‌گذار بروز حوادث است... به طور کل کشمکش میان دو شخصیت، رایج‌ترین نوع کشمکش است. کشمکش در سطح وسیعی به چهار صورت نمود می‌یابد: کشمکش جسمی؛ کشمکش فکری؛ کشمکش روحی؛ کشمکش خلقی (شریفی و جعفری، ۱۳۸۷: ۱۱۶۶). در داستان‌های سکاکی، کشمکش به حادثه‌ای جزئی نمی‌انجامد، بلکه در حد جدال لفظی و ذهنی و عاطفی است. تمام کشمکش‌های داستان سکاکی به قرینه شکل گرفته و روح زنانه در داستان‌ها منجر شده تا پیروی از سنت‌های اخلاقی در آثارش جاری باشد. دخالت راوی در داستان‌های سکاکی سبب شده که با اختصاص سهم بیشتری از کلام هنری به شخصیت‌های مورد حمایت او، بیشتر این کشمکش‌ها به شکل طرفدارانه از یک جهت کشانده شوند و مقابل شخصیت منفی سدی بنیان گذاشته است که به سود پیام اخلاقی داستان پیش رود.

یکی از مسائلی که کشمکش‌های داستانی سکاکی را از دانشور مجزا می‌کند این است که در داستان‌های سکاکی حادثه‌ای جزئی اتفاق نیفتاده است و این موجب می‌شود ساختار داستان یا مناظرات اصیل‌تر باقی بماند و جدال نزدیک به جدل رخ ندهد؛ زیرا قهرمان داستان با دلایل منطقی و عقلانی به این قهرمانی دست می‌یابد؛ هرچند عواطف و احساسات نیز در آن راه پیدا کرده است؛ برای نمونه، در داستان «المزواج»:

«فلقد جاء ذات عشيّة من متجّره، بعد خصام عنيف وقع بينه وبين تاجر جشع في بيع صفقة من الغزل، وهاله أن يشتمه أمرؤ كان قبل هذه الحرب من خدّمه وعمال متجّره، وأن يقول له: يا ذوّاق النساء، يا مدّعي التقوى، يا ظالم الخريّعات! بات العاشوري دون عشاء في تلك اللّيلة، ولم يحفل بزينة زوجته كعادته، ونام محروور الجسم مستعر الأعصاب، وأصبح تحلله غيبوبة، ولما جاؤوه بالطبيب قال لهم: إنهم مفلوج...» (سکاکی، ۱۹۴۵: ۱۴۴). ترجمه: «هنگام غروب، پس از آنکه میان او و تاجری که در فروش ریسندگی طمع کرده بود مشاجره‌ای سخت پیش آمد، از مغازه خارج شد و تعجب کرد کسی که قبلاً خدمتکار و کارگر او بود، اکنون به او دشنام می‌دهد و می‌گفت: ای عاشق زنان! ای مدعی تقوا! ای ستمگرِ باکره‌ها! عاشری آن شب را بدون شام سپری کرد و مثل سابق به زینت، همسرش، اعتنایی نکرد و با اعصاب خراب خوابید و تا صبح به اغما رفت... و چون او را نزد طبیب بردند گفت: او فلج شده است».

همان گونه که ملاحظه می شود، سکاکنی از این درگیری لفظی فقط یک خط را به کارگر اختصاص می دهد و با طرفداری از او، برای اینکه پیام مورد نظر خود را ابلاغ کند، یک باره افسار اختیار را به سرنوشت انسان بدکار می سپارد و با دلایلی منطقی، همراه با احساسات و عواطف، مخاطب را هر چه بیشتر به سمت و سوی اقناع سوق می دهد.

۶.۷. نقطه عطف و گره گشایی

«نقطه اوج داستان، همان جایی است که نتیجه و مولود طبیعی حوادث داستان اتفاق می افتد، اما این طبیعی بودن نباید به چشم بیاید؛ زیرا اگر خواننده با وجود کیفیت بسیار انواع حوادث، بتواند بن مایه حادثه بعدی را حدس بزند، در این صورت دیگر انتظار برای مخاطب مفهوم و جایگاهی ندارد و اوج داستان پیش از موقع آشکار می شود» (یونسی، ۱۳۹۶: ۱۴۹). یکی از اسرار داستان پردازی این است که نویسنده بتواند در مخاطب حس کنجکاوی را پرورش دهد و او را به شنیدن ادامه داستان علاقه مند کند. در این صورت سؤال هایی در ذهن او به وجود می آید که باعث می شود خواننده داستان را به پایان برد و عطش رازجویی او فرو نشیند. نقطه عطف یا اوج و گره گشایی در داستان ها غالباً به دنبال یکدیگر می آیند و معمولاً نباید میان آن ها فاصله ای وجود داشته باشد که البته دخالت راوی بی تردید می تواند بسیار تأثیرگذار باشد. در داستان های سکاکنی و دانشور نیز همین نکته آشکارا دیده می شود؛ البته با این تفاوت که نقاط اوج و گره گشایی در داستان هایی که حادثه جزئی ندارند، روایی است و از طریق کلام صورت می گیرد. برای نمونه در داستان «خبز الغد»، نقطه اوج آنجایی است که ام عثمان با تمام سختی ها و ایستادن طولانی مدت در صف نان فقیران، با کاغذی که تأیید می کرد نان به او تعلق می گیرد، از اینکه بتواند نان بگیرد و برای عثمان، پسرش، ببرد ناامید می شود:

«وکادت تبل فی یدها وثیقه شیخ الحی، ولما استیأست، عز علیها أن ترجع إلى عثمان بدون خبز، وخامرها شعور عنیف مباغت، احتدم فی صدرها واهتاج، فتمنت لو تمزق الخبز الذی کان لا یعبأ بها ویسخر من أمثالها فهی تستطیع علی الجوع صبراً، ولكن عثمان لا یعرف الصبر علی شیء...» (سکاکنی، ۱۹۴۵: ۹۶). ترجمه: «تزدیک بود کاغذی که از شیخ محله در دست داشت نابود شود. وقتی ناامید شد، مجبور شد بدون نان نزد پسرش، عثمان، بازگردد. در قلبش احساس بد و خشمگینی داشت که در سینه اش می پیچید. آرزو کرد کاش ناوایی که به او اهمیت نمی داد و امثال او را مسخره می کرد تکه تکه می شد. او می توانست گرسنگی را تحمل کند، اما عثمان معنای صبر را نمی دانست».

در ادامه، راوی است که با بیان روایی دقیق و هنرمندانه این گره را باز می کند و موضوع را به پایان می رساند:

«وبعد صرخات ملحه تیسر لها نصیبها من الخبز، فانفلتت بین الزحام لا تلوی علی شیء، وسارعت إلى حجرتها مجهودة لاهثة، فتلقاها عثمان بالبكاء، فرفهت علیه بالخبز الذی رآه، وبعد

هنیهة أکبا علی الطعام یلتهمانه دون وعی، فإذا رفع عثمان رأسه سکبت علیه أمه نظرات الحب والحنان، فنسیت زحمة الناس ولؤم الدنیا» (سکاکینی، ۱۹۴۵: ۹۷). ترجمه: «پس از فریادهایی از سر ناچاری، سهم نان برای او فراهم شد، پس بدون آنکه رویش را بازگرداند از میان جمعیت فرار کرد و به سرعت به اتاق خود رفت و عثمان با گریه به استقبال مادر رفت. با نانی که دید خوشحال شد و پس از مدتی با هم غذا خوردند و وقتی عثمان سرش را بالا گرفت، مادر نگاه‌های سرشار از محبت و مهربانی را بر او روان ساخت و دیگر ازدحام مردم و پستی دنیا را فراموش کرد».

در اینجا راوی با کلامی روایی که منسوب به مادر است، گره را باز می‌کند و موضوع را خاتمه می‌دهد. این اسلوب در داستان‌های دیگر سکاکینی کاملاً ثابت رعایت شده‌است و به آسانی می‌توان آن را در تک‌تک داستان‌هایش نشان داد، اما نقطه تمایز سکاکینی و دانشور در نقطه عطف و گره‌گشایی داستان‌هایشان در این است که دانشور شیوه اطناب را برمی‌گزیند که البته اطنابی هوشمندانه است و به هیچ وجه برای خواننده ملال‌آور نیست؛ بنابراین او به شیوه ایجاز مشغول داستان‌سرایی می‌شود. شایان ذکر است در جای‌جای داستان‌های دانشور، احساسات و عواطف بسیار لطیف جاری است، به‌طوری‌که کلام خود را شورانگیز می‌کند؛ برای نمونه نقطه اوج داستان «آتش خاموش» آنجاست که دختر پاک و معصوم به اشتباه به گرداب کارهای غیراخلاقی می‌افتد و پس از مدتی از اعمال خود پشیمان می‌شود:

«آن شب تا صبح نخوابید. سرش درد می‌کرد. در مغزش هیاهوی سختی بر پا بود. فکرهای نامرتب، اندیشه‌های درهم و برهم... سرنوشت زنان هوس‌باز از سرش می‌گذشت. می‌دید پیری، تنگدستی، مرض، بدنامی در انتظار اوست... بعد از اندیشه بسیار با خود گفت باید مُرد؛ زیرا من طاقت حمل سختی را نخواهم داشت» (دانشور، ۱۳۲۷: ۶۲). به همین ترتیب، توضیحات و تفاسیر طولانی ادامه دارد تا اینکه راوی، گره را با خودکشی دختر باز می‌کند و داستان را با شرح و تحلیل‌های بسیار طولانی به سرانجام می‌رساند:

«بی‌اختیار به سمت قفسه رفت. یک بطری به‌در آورد. چند جرعه نوشید... ملافه‌های سپیدش خونین شده بود. رنگ از رخس پرواز کرده بود و چند حلقه موی سیاه پیشانی بی‌رنگش را زینت می‌داد. هم‌زمان تبسمی تلخ بر لب داشت! این تبسم به قدر همه غم‌های جهان دردناک بود. دیگر نور زندگی که همیشه زیر پیشانی او درخششی بسزا داشت در چهره آرام او نمی‌تافت. مثل یک آتش خاموش، فسرده و یخ‌کرده بود» (همان: ۶۳).

۶.۸. توصیف

توصیف، جریانی است که توسط آن، خواننده با شخصیت و زمان و مکان داستان آشنا می‌شود و معمولاً سه شیوه در توصیف استفاده می‌شود: توصیف مستقیم، توصیف به یاری گفت‌وگو، توصیف به وسیله آکسیون (یونس، ۱۳۹۶: ۲۷۱).

در این فرایند سه‌گانه، سکاکی‌نی و دانشور سعی کرده‌اند با اتکا به کاربردهای پنهان و آشکار واژه‌ها و زبان، و نیز مسائلی همچون زمان و مکان، شخصیت‌ها، ویژگی‌های جسمانی، روانی، اجتماعی و اخلاقی، شخصیت‌های اصلی را توصیف کنند. گاه نویسنده تلاش دارد آنچه را با چشم سر دیده می‌شود، توصیف کند و نگاه خواننده را به خصوصیات ظاهری شخصیت‌های داستان خود جلب سازد. یکی از خصوصیات مشترک میان این دو نویسنده، اشتیاق و علاقه ایشان به توصیف و شرح ظواهر شخصیت‌های داستان‌هاست. سکاکی‌نی در «العروس» وضع جسمانی و ظاهری دختر را که قهرمان اصلی داستان است، به زیبایی بیان می‌کند:

«وما أروع جمالها الذي كان ينضح بالوداعة والعذوبة، ويتلألأ على محياها الوسيم بنور البراءة والعفاف، أما عيناها فكحيلتان وديعتان ولهمت أهداب ظليئة، يموج في شعاعهما بريق السحر والذكاء» (سکاکی‌نی، ۱۹۴۵: ۱۳۸). ترجمه: «چه زیبایی شگفت‌انگیزی است که از لطافت و شیرینی‌اش تراوش می‌کند، بر چهره زیبایش نور معصومیت و عفت می‌درخشد، اما چشم‌هایش سرمه کشیده و مژه‌هایش سایه‌بان آن‌ها شده‌اند و در پرتو آن‌ها، زیبایی جادویی و ذکاوت موج می‌زند».

سکاکی‌نی در این داستان، ذره‌ای از موضوع وصف را کنار نگذاشته و با اوصاف ظاهری زیبایی که در داستان بیان داشته، مخاطب را هرچه بیشتر جذب خواندن قصه کرده‌است؛ برای نمونه، زمانی که می‌خواهد به شرایط عروس و داماد اشاره ورزد، این‌گونه آنان را وصف می‌کند:

«أنت العروس... ابتمسى هكذا... و يفتقر ثغرها عن إبسامة حلوة. ثم زمی فمک و ضمیة و اعبسی قليلاً و أدیری وجهک عن "العريس" كالحدرائة... إنک جمیلة، و الجمیلة کثیرة الدلال... ثم تلتفت إلى البنت الثانیة و تقول لها: أنت العریس: تبسمی بتکبر، و تطلعی بانتباه و بعد قليل مودی یدک إلى کتف العروس، و وشوشیها وضعی بفمها حبة من "الملیس"» (همان: ۱۳۷). ترجمه: «تو عروسی... اینجوری لبخند بزنی... و لبخندش محو می‌شود. بعد دهانت را ببند و کمی اخم کن و مثل دلربا، صورتت را از "داماد" برگردان... تو زیبایی و زن زیبا خیلی ناز و عشوه دارد. و به داماد می‌گویی: تو دامادی. متکبرانه لبخند می‌زنی و با دقت نگاه می‌کنی و بعد از اندک‌زمانی، دستت را به سمت عروس دراز می‌کنی».

همچنین در داستان «شیخ عطیه»، نویسنده از ترکیب‌هایی دقیق برای آشنایی مخاطب با شرایط شخصیت اول داستان استفاده می‌کند:

«كانت فی الخمسین من لعمر هزیلة طویلة، ولكنها حادة النشاط، جادة فی عملها، لا تغفل لحظة عن مراقبة الأولاد، قد قنعت من دنیاها بثوبین، تنضو واحداً وتلبس واحداً، أما سبحتها الطویلة فی عتقها، فكانت تنوب عن القلادة، إنها لتحرص علی الدرهم فلا تهدره» (همان: ۳۰). ترجمه: «پنجاه ساله بود؛ دراز و لاغر، اما تیزپا و جدی در کار. لحظه‌ای از تماشای بچه‌ها غافل نمی‌شد. از زندگی دنیوی خود به دو لباس قناعت می‌کرد؛ یکی را درمی‌آورد و دیگری را می‌پوشید. تسبیح بلندش بر گردنش به‌جای گردن‌بند آویزان بود. حتی بر یک درهم حریص بود و هدرش نمی‌داد».

دانشور در مقایسه با سکاکی‌نی، با درصد خیلی زیادی، در هر داستان به توصیف ظاهر افراد می‌پردازد که نمونه بارزش را در «آتش خاموش» می‌بینیم:

«بعد از سه‌ربع ساعت انتظار، خانم "د..." در خانه ما را کوید و من که به انتظار او دقیقه‌شماری می‌کردم، با شتاب در را به رویش گشودم... وقتی دیدم برای یک میهمانی ساده دوستانه خود را مثل "هدی لامار" ساخته، چین بر چین، بوکله بر بوکله، خلاصه زلف آشفته، لب خونین کرده، مژه چسبانیده... به من سلام گفت» (دانشور، ۱۳۲۷: ۵۵).

همچنین در داستان «گذشته»، مادری که با خود نجوا می‌کند و از زیبایی‌های ظاهری دخترش برای خودش می‌گوید:

«خون من او را سیراب کرده‌است. او از شیرۀ جان من نوشیده‌است. چقدر صورتش زیبا و ساده است. چه مژه‌های بلندی دارد. گونه‌های برآمده‌اش چه لطف و ملاحظتی دارد. این عرقی که بر رویش نشست، درست بسان شبنمی است که چهرۀ گل را زینت بخشوده باشد. چقدر قیافۀ او پاک و بیگانه است. چقدر صورت او آسمانی و ملکوتی است» (همان: ۱۰۰).

با توجه به بررسی آثار هر دو نویسنده و علم به اینکه شخصیت‌های اصلی داستان‌های هر دو بیشتر زنان هستند، می‌توان به این نتیجه رسید که دانشور در مقایسه با سکاکی‌نی، در بیان واقعیت‌های جامعه از ورای داستان‌های کوتاه، توصیف‌های طولانی و دقیقی را به کار می‌بندد تا به هدف خود که برقراری ارتباط مستقیم با واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی و سیاسی است نزدیک شود.

دانشور از توصیف شرایط درونی و روحی آدمی دریغ نمی‌ورزد و همان‌گونه که به بیان ظواهر دقیق شخصیت‌های داستان می‌پردازد، به توصیف احساسات و درونیات آن‌ها نیز توجه خاصی نشان می‌دهد؛ برای نمونه، در داستان «عطر یاس»، زمانی که می‌خواهد به موضوع اصلی داستان اشاره کند، این‌گونه درباره احساسات مرد جوان از بوییدن عطر معشوقش می‌گوید:

«مرد جوان نفس عمیق کشید. هوای سردی آمیخته به بوی کهنگی، بوی چیزهایی که هرگز رنگ آفتاب به خود ندیده باشد مشام او را پُر کرد. بعد نفسی عمیق‌تر کشید و توجهی بیشتر کرد. ناگهان عطری آشنا مشام جانش را معطر کرد؛ عطر یاس، همان عطری که او استعمال می‌کرد و در آن راه افراط می‌پیمود. بلی، عطر او بود. عطر او به تمام قوت خویش بر تمام ذرات بدن وی تأثیر کرد و او مثل اینکه روی صحنه باشد، بی‌اختیار فریاد زد: کو؟ کجایی؟» (همان: ۱۴۵).

۹.۶. صحنه‌پردازی

به زمان و مکانی که در آن عمل داستانی صورت می‌گیرد «صحنه‌پردازی» می‌گویند (میرصادقی، ۱۳۶۶: ۴۴۹). صحنه‌پردازی بدان دلیل که فضایی مناسب با حال و هوای داستان ایجاد می‌کند و منجر به فراهم آوردن محلی برای زندگی شخصیت‌هاست، بسیار حائز اهمیت است. سکاکی‌نی در

داستان «شیخه عطیه» آنجا که پدرشوهر، به شرطی اجازه می‌دهد عروس در کنار پسر او زندگی کند که او با مادر خود (شیخه عطیه) قطع رابطه کند و دیگر به منزل مادر بازنگردد، توانایی خود را در صحنه‌پردازی داستان نشان می‌دهد:

«وكان يوماً عبوساً على ناجية بكت فيه من وراء النافذة في بيت زوجها وهي تعين الحمالين ينقلون متاع أمها من بيتها الذي أجرت وخرجت منه إلى غير رجعة. وسكنت الشيخة عطية في حي الصالحية بجوار الأولياء والصالحين الذي رقدوا في تلك السفوح النضيرة المشرفة على غوطه الشام (سكاكینی، ۱۹۴۵: ۳۲-۳۳). ترجمه: «روز غم‌آلود برای ناجیه آن روزی بود که از پشت پنجره اشک‌ریزان شاهد بردن وسایل بی‌بازگشت مادرش از خانه‌ی اجاره‌ای بود. شیخه عطیه در محله‌ی صالحیه در کنار صالحانی که در دامنه‌های زیبای مشرف به غوطه‌ی شام خوابیده بودند، سکنی گزید».

همچنین وی در داستان «العروس» جایی که به بیان شرایط عروسی و حال‌وهوای خانه‌ای که مراسم در آن برپا شده‌است می‌پردازد، به خوبی توانایی خود را در صحنه‌پردازی داستان نشان می‌دهد: «و لقد ضحمت بييت "العروس" و اهتز أصحابه من السرور فهتف ذلك البيت السعيد بالفرحة و الصفاء ليلة العرس، و ازدهر الحي بتلك الأضواء الساطعة، التي نظمت فوق الباب كحبال اللؤلؤ، و تدلت على جنباته ببراغة و اتقان، فأقبل على رؤيتها الجيران و الشباب العزاب، و جعلوا يمزون بالباب المفتوح، و يسترقون النظر إلى النساء و هن سافرات الوجوه حاسرات الرؤوس، و قد تبرزن و غالين في الزينة، و فاحت مهن الطيوب و العطور» (سكاكینی، ۱۹۴۵: ۱۳۵). ترجمه: «خانه‌ی "عروس" مملو از شادی شد و همراهانش از شادی در شور و شغف بودند، به‌طوری‌که خانه مملو از شادی و صفا و موسیقی در شب عروسی شده بود و محله با آن چراغ‌های درخشانی که مانند طناب‌های مروارید بر سر منظم شده بود، شکوفا شد که با مهارت و استادی به پهلوها آویزان شده و تمام همسایه‌ها به دیدن آن‌ها آمده بودند و جوانان مجرد از درهای باز به زنانی که برهنه بودند نگاه می‌کردند؛ زنانی بسیار آراسته و مزین به زینت و زیبایی و عطر».

دانشور نیز در داستان «عطر یاس»، صحنه را بسیار زیبا و البته دقیق به تصویر می‌کشد و این‌گونه توانایی خود را در تصویرگری اثبات می‌کند:

«نقش قالی از بس لگد خورده بود، لگد اشخاصی ناشناس که از سر لچ صاحب‌خانه دق‌ودل خود را سر قالی درمی‌آوردند... نیمکت چوبی از حال‌رفته که به آخر عمرش چیزی باقی نمانده‌است، صندلی راحتی که که روبه‌روی آن قرار داشت از گل و برگ پارچه‌ی سبزش چیزی جز لکه‌های کم‌رنگ نمانده‌است... جای میخ‌های متعدد مثل آبله بر پیشانی دیوار نشسته بود» (دانشور، ۱۳۲۷: ۱۴۵-۱۴۶).

و نیز در داستان «عطریاس»، تصویرگری و توانایی توصیف صحنه را این‌گونه نمایان می‌سازد: «غروب یکی از روزهای سرد زمستان، مرد جوانی با چمدان خود در خانه‌های این قسمت از خیابان را یکی بعد از دیگری می‌کوفت و مطلوب خود را که اتاقی مبله بود نمی‌یافت. در

دوازدهمین خانه را با نوامیدی تمام کوفته و منتظر جواب ایستاده بود. صدای پای زنی از انتهای دالان به گوش رسید و نزدیک‌تر شد تا پشت در آمد و با صدایی از بیخ گلو پرسید: کیه؟» (دانشور، ۱۳۲۷: ۱۴۲-۱۴۳).

نتیجه‌گیری

نویسندگان این دو مجموعه داستانی، با ریشه‌یابی عوامل کم‌اعتباری و کم‌اهمیتی به نقش زنان و مردسالاری و پررنگ بودن نقش مردان در تصمیم‌گیری‌های خُرد و کلان را، بزرگ‌ترین مشکل جوامع خود و عامل اصلی فقر فرهنگی و فکری معرفی می‌کنند. سکاکی‌نی در داستان‌هایش، مشکلات و سختی‌های زنان بیوه را طرح می‌کند و غیرمستقیم به مظلومیت‌ها و اطاعت‌های اجبارانه آنان اشاره دارد؛ ازجمله مواردی مانند فقر، تنهایی، بی‌عدالتی، صبر، شکیبایی که همگی بار اخلاقی دارند را می‌توان از لابه‌لای حوادث موجود در داستان و شخصیت‌ها یافت. از طرف دیگر، دانشور نیز در داستان‌های کوتاه مذکور در این نوشتار، همین مسائل را مستقیماً نتیجه اخلاقی و زندگی اجتماعی مردم ایران می‌داند.

سکاکی‌نی با رویکردی مبنی بر رمانتیسم به طرح بی‌عدالتی‌های اجتماعی و ظلم و بی‌عدالتی نسبت به زنان می‌پردازد، اما دانشور به شکل عینی و مبنی بر واقع‌گرایی و به نوعی ملموس، به طرح بیدادگری‌های اخلاقی در قبال زنان و فقر فرهنگی مردم عامه و نابرابری‌های میان زنان و مردان و مشکلات ناشی از آن می‌پردازد. در کل، قلم این دو نویسنده به سمت‌وسوی کشف قشرها و طبقات مختلف جامعه است که از لحاظ اعتقادی، فکری، فرهنگی با یکدیگر متفاوت‌اند و برخی از آن‌ها همچنان بر سنت‌پرستی خود باقی مانده‌اند.

تفاوت دانشور و سکاکی‌نی از نظر عناصر داستانی این است که دانشور در داستان‌های خود، برخلاف سکاکی‌نی، شرایط انسان‌ها، چهره آن‌ها، خصوصیات اخلاقی و ویژگی‌های قومی و حتی فضای محیط را با جزئیات کامل و دقیق توصیف می‌کند و گفتارش را بسیار با کلمات عامیانه می‌آراید، به‌طوری‌که گویا مقابل مخاطب نشسته و به شیوه‌ای سنتی حکایت می‌گوید؛ ولی سکاکی‌نی شیوه‌ای شبه‌خاطره‌نویسی دارد و گفتارهای او از آن چیزی است که از ذهن آدم‌ها می‌گذرد و معمولاً به صورت نمایشی است.

منابع

- آسا برگر، آرتور، ۱۳۸۰، *روایت در فرهنگ عامیانه، رسانه و زندگی روزمره*، ترجمه محمدرضا لیراوی، تهران: سروش.
- أبو شنب، عادل، ۱۹۷۴، *صفحات مجهوله فی تاریخ القصه السوریه*، دمشق، وزارت فرهنگ و ارشاد ملی.

- اخوت، احمد، ۱۳۷۱، دستور زبان داستان، اصفهان، فردا.
- اسکات کارد، اورسون، ۱۳۸۷، شخصیت‌پردازی و زاویه دید در داستان، ترجمه پریسا خسروی سامانی، چاپ ۱، اهواز، رسش.
- برسلر، چارلز، ۱۳۸۹، درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی، ترجمه مصطفی میرعابدینی، چاپ ۲، تهران، نیلوفر.
- بوتور، میشل، ۱۳۷۹، جستاری در باب رمان، ترجمه سعید شهرتاش، چاپ ۱، تهران، سروش.
- داد، سیما، ۱۳۸۳، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ ۲، تهران، مروارید.
- دانشور، سیمین، ۱۳۲۷، آتش خاموش، تهران، علمی.
- درویشیان، علی‌اشرف و رضا خندان، ۱۳۸۰، داستانهای محبوب من، جلد ۷، تهران، چشمه.
- دقیقیان، شیرین‌دخت، ۱۳۷۱، منشأ شخصیت در ادبیات داستانی. چاپ ۱، تهران، نویسنده.
- سکاکی، وداد، ۱۹۴۵، مرایا الناس، مصر، مکتبه مصر.
- شریفی، محمد و محمدرضا جعفری، ۱۳۸۷، فرهنگ ادبیات فارسی، چاپ ۱، تهران، فرهنگ نشر نو و معین.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۹، انواع ادبی، چاپ ۷، تهران، فردوس.
- مک‌کی، رابرت، ۱۳۸۵، داستان، ساختار، سبک و اصول فیلمنامه‌نویسی، ترجمه محمد گذرآبادی، چاپ ۲، تهران، هرمس.
- میرصادقی، جمال، ۱۳۶۶، ادبیات داستانی (قصه، داستان کوتاه، رمان)، چاپ ۱، تهران، شفا.
- میرصادقی، جمال، ۱۳۶۴، عناصر داستان، چاپ ۱، تهران، شفا.
- میرعابدینی، حسین، ۱۳۸۶، صد سال داستان‌نویسی ایران، جلد ۱، تهران، نگاه.
- یونسی، ابراهیم، ۱۳۹۶، هنر داستان‌نویسی، چاپ ۱۳، تهران، نگاه.



Revising the Early History of Persian Gulf based on the role of Elamite Confederation

Hamidreza Peighambari^{1✉} | Leila Makvandi²

1. Corresponding Author; Assistant Professor of the History Department, Persian Gulf University, Bushehr, Iran. Email: peighambarih@pgu.ac.ir
2. Assistant Professor, Archeology Department, Kashan University, Kashan, Iran. Email: makvandi.l@kashnu.ac.ir

Article Info

Paper Research:
Research Article

Received:
8 October 2021

Accepted:
21 August 2022

Keywords:
History of Persian Gulf, Sea trade, Elam, Mesopotamia, Susa, Liyan.

Abstract

The Early history of the Persian Gulf is focused on the substantial political and economic role of Mesopotamia and its relations with Dilmun (Bahrain), Magan (Oman) and Meluhha (Indus valley). Therefore, the role of Elamites and the other people from Northern coasts of the Persian Gulf has remained obscure and unclear. One of the unanswered questions is about the maritime activities of these people. The present article is an attempt to answer this question, and in order to determine the role of the "Elamite Confederation" in Persian Gulf trade, it emphasizes on the necessity of revising the common understanding through the use of historical analysis and archaeological data. This research indicates that Mesopotamian sources reflect only a part of the history of "Lower Sea" (Persian Gulf), which mainly refers to their commerce with the southern coasts. But the scattered information about the eastern places in the same sources and the archaeological data based on the analysis of minerals and objects made of semi-precious stones such as lapis lazuli and Chlorite, indicate the importance of those lands. The waterway for exchange of these resources and commodities, which passed through Susa and the coasts of Fars (Anshan), especially Liyan (Bushehr), like the land routes, were influenced by the political rivalries and enmity of Elamites and Mesopotamians, but was very prosperous in periods. Those periods are historically consistent with the Sakkalmah and Shutrukid dynasties, in which Elamite relationship extended to Bahrain and Oman as well. Thus, in spite of strong political and economic relations between Mesopotamia and southern coasts of "Lower Sea", power dynamics in the region frequently changed in favor of Elamites and with this knowledge, we can now say that the gainful Sea trade has not been in the hands of Mesopotamia, as Mesopotamian sources inculcate.

How To Cite

Peighambari, Hamidreza; Makvandi, Leila (2022). Revising the Early History of Persian Gulf With emphasis on the role of Elamite union. *Iranian Studies*, 12 (1), 151-167.

Publisher

University of Tehran Press.



بازنگری تاریخ اولیه خلیج فارس با تأکید بر نقش اتحادیه عیلامی

حمیدرضا پیغمبری^{✉1} | لیلا مکوندی²

1. نویسنده مسئول؛ استادیار گروه تاریخ، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران. رایانامه: peighambarih@pgu.ac.ir
2. استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	تاریخ اولیه خلیج فارس در پژوهش‌های علمی کنونی بر نقش محوری سیاسی و اقتصادی میان‌رودان و مناسبات آن با دیلمون (بحرین) و مگن (عمان) و ملوخته (دره سند) متمرکز است؛ از این رو جایگاه عیلامیان و سایر ساکنان کرانه‌های شمالی در خلیج فارس مبهم و نامشخص مانده است. پرسشی اساسی که به ذهن می‌رسد این است که مردمان مذکور چه نقشی در فعالیت‌های دریایی ایفا می‌کردند. مقاله پیش رو تلاشی برای پاسخ دادن به این پرسش است و در آن به منظور مشخص کردن نقش «اتحادیه عیلام» در بازرگانی خلیج فارس، بر ضرورت بازنگری در برداشت‌های رایج، از رهگذر بهره‌گیری از تحلیل‌های تاریخی و یافته‌های باستان‌شناختی تأکید شده است. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که منابع میان‌رودانی فقط منعکس‌کننده بخشی از تاریخ خلیج فارس هستند که عمدتاً بر فعالیت‌های بازرگانی خود آن‌ها از طریق کرانه‌های جنوبی دریا دلالت دارد. با وجود این، اطلاعات پراکنده‌ای که درباره نام‌جاهای شرقی از لابه‌لای همین منابع به دست می‌آید و یافته‌های باستان‌شناختی مبتنی بر تجزیه و تحلیل مواد معدنی و اشیای ساخته‌شده از سنگ‌های نیمه‌قیمتی چون لاجورد و سنگ صابون، به خوبی اهمیت نواحی جنوبی و شرقی ایران را نشان می‌دهد. راه‌های آبی مبادلات این منابع و کالاها که از شوش و کرانه‌های فارس (انسان)، به‌ویژه لیان (بوشهر)، گذر می‌کرد، همچون راه‌های زمینی تحت تأثیر رقابت‌ها و دشمنی سیاسی عیلام و میان‌رودان بوده، ولی در دوره‌هایی بسیار پررونق بوده است. این دوره‌ها از نظر تاریخی با سلسله‌های سوکل‌مخ‌ها و شوتروکی‌ها انطباق دارد که دامنه روابط عیلامیان به بحرین و عمان نیز گسترش یافته بود؛ بنابراین با وجود ارتباطات قوی سیاسی و اقتصادی قدرت‌های میان‌رودانی با کرانه‌های جنوبی «دریای پایین»، دسته‌بندی قدرت منطقه در این مقاطع به سود عیلامیان تغییر یافت و اکنون می‌توان با اطمینان گفت که بازرگانی پرسود دریا نیز آن‌چنان که منابع میان‌رودانی القا می‌کنند، در انحصار میان‌رودان نبوده است.
تاریخ دریافت: 16 مهر 1400	
تاریخ انتشار: 25 مهر 1401	
کلیدواژه‌ها: تاریخ خلیج فارس، تجارت دریایی، عیلام، میان‌رودان، شوش، لیان.	
استناد	پیغمبری، حمیدرضا؛ مکوندی، لیلا (1401). بازنگری تاریخ اولیه خلیج فارس با تأکید بر نقش اتحادیه عیلامی. پژوهش‌های ایران‌شناسی، 12 (1)، 151-167.
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

1. مقدمه

در حال حاضر و پس از گذشت بیش از یکصد سال از کاوش‌های باستان‌شناختی در کرانه‌های شمالی و جنوبی خلیج فارس، شناختی نسبی از تاریخ تمدن‌های باستانی این منطقه حاصل شده‌است. جزئیاتی از تاریخ سیاسی نواحی پیرامون خلیج فارس در هزاره‌های سوم تا اول پیش از میلاد و فعالیت‌های اقتصادی در آن نیز در متن‌های میان‌رودانی ثبت شده‌است. این متون، اطلاعاتی پراکنده ولی نسبتاً غنی دربارهٔ سکونتگاه‌ها و روابط اقتصادی و حتی سیاسی در منطقهٔ خلیج فارس در اختیار می‌گذارند، اما اشارهٔ چندانی به عیلامیان نمی‌کنند. گویی که عیلام فقط سرزمین مرتفعی محصور در خشکی است که نقشی در دریا ایفا نمی‌کند. به تبع آن، پژوهشگران «آشورشناسی» نیز چون از تاریخ خلیج فارس در دوران باستان سخن می‌گویند - از نخستین تحقیق تخصصی در این زمینه نوشتهٔ اوپنهایم (1954: 6-17) تا جدیدترین اثر کلی از لاورسن و اشتاینکлер (2017) - جایگاه قابل توجهی برای عیلام در این زمینه قائل نمی‌شوند. همچنین در هیچ‌یک از کتاب‌های تاریخ و باستان‌شناسی عیلام، مبحث کاملی به موضوع ارتباط این تمدن با دریا اختصاص نیافته‌است. درواقع نقش‌آفرین نبودن عیلامیان در خلیج فارس برای برخی محققان همچون یک واقعیت پذیرفته شده‌است. لمبرگ - کارلفسکی (1972: 228) درخصوص بی‌علاقگی و غیبت عیلامیان در بازرگانی دریا، به ناشناخته بودن بندر در کرانه‌های ایرانی خلیج فارس اشاره می‌کند. هوگمان (1984: 133-147) نیز چنین مطرح کرده‌است که پیش از داریوش یکم هخامنشی، ارتباط معناداری میان عیلام و دریا وجود نداشته‌است. آنچه به این نظرات اشکال وارد می‌کند، این است که - چنان که خواهیم گفت - «اتحادیهٔ عیلام» پهنهٔ وسیعی از نواحی کرانه‌ای و پس کرانه‌ای شمال خلیج فارس را شامل می‌شده‌است. از آن گذشته، کرانه‌های شمالی خلیج فارس نسبت به کرانه‌های جنوبی، به سبب وجود پاره‌ای از اشکال صخره‌ای و وضع مناسب‌تر پس کرانه‌ها، بالقوه امکان بیشتری در اختیار ساحل‌نشینان قرار می‌دهد و برای کرانه‌نوردی از دهانهٔ خلیج فارس تا سِند مناسب‌تر است (یاسی، 1350: 6-7؛ تیموتی پاتس، 1994: 38). تاریخ مفصل کشتی‌رانی و دریانوردی بندرهای ایرانی خلیج فارس از دورهٔ هخامنشی به بعد، گواهی بر این مدعاست (برای جدیدترین تحقیقات کلی دربارهٔ تاریخ بندرها و دریانوردی در ایران، نک: وثوقی و صفت‌گل، 1395). شایان ذکر است نوشته‌هایی دربارهٔ تاریخ اولیهٔ خلیج فارس به زبان فارسی نوشته شده، اما غالب آن‌ها کلی‌گویی و گردآوری مطالب بر پایهٔ تحقیقات قدیمی یا کلی مانند تاریخ خلیج فارس اثر آرنولد ویلسون (1310) یا باستان‌شناسی عیلام اثر دنیل پاتس (1385) هستند. متأسفانه این‌گونه تحقیقات بر دانش ما نمی‌افزایند و مشکلی را در این زمینه حل نمی‌کنند. در این خصوص پرسش‌های اساسی وجود دارد که نیازمند بررسی است. اینکه چرا منابع مکتوب عیلامی اشاره‌ای به دریا ندارند و منابع میان‌رودانی نیز نامی از عیلام و بندرهای آن نمی‌برند؟ آیا با توجه به ساختار

و معیشت عشایری و کوچ‌نشینی بخش بزرگی از ساکنان فلات و پویایی کشاورزی در شوشان و حوزه رود کر، می‌توان فرض را بر این گذاشت که آن‌ها نیازی به ورود به مخاطرات دریایی نداشتند؟ چنین فرضی البته مسئله مهم دیگری به‌جز همسایگی دریا را نادیده می‌گیرد: اهمیت تجارت پرسود دریا. فرضی که در اینجا مطرح می‌شود عبارت است از تأثیرپذیری جریان‌ها و جابه‌جایی مسیرهای بازرگانی منطقه خلیج فارس در نتیجه رقابت‌های سیاسی - اقتصادی عیلام و میان‌رودان. مسئله یادشده تا کنون موضوع تحقیق مستقلی نبوده‌است و مقاله حاضر که به روش پژوهش تاریخی انجام شده، با نگاهی در زمانی و با تحلیل اسناد و مدارک تاریخی در کنار جدیدترین مدارک باستان‌شناختی، این موضوع را بررسی می‌کند.

2. تاریخ اولیه خلیج فارس؛ ملاحظات مقدماتی

تاریخ خلیج فارس پیش از دوره هخامنشی که می‌توان آغاز آن را نخستین اشاره‌ها در متون سومری به «دریای پایین»¹ در زمان سلسله‌های قدیم سومری 3 (2600-2350 ق.م) در نظر گرفت، دورانی طولانی و پرفراز و نشیب را در بر می‌گیرد. منابع این دوره را اطلاعات و گزارش‌های پراکنده‌ای از متون میخی میان‌رودانی با مضامین ادبی (مانند متن «انکی و نظم جهان» و «انکی و نینخورسگ») و اقتصادی (مانند بایگانی‌های اور 3) و سیاسی، به‌ویژه کتیبه‌های شاهی (RIM)² تشکیل می‌دهند. طبق متون یادشده، دریای پایین، پهنه آبی وسیعی مرکب از خلیج فارس و دریای عمان تا حدود سند بوده و سرزمین‌های مرتبط با آن مانند دیلمون (بحرین) و مگن/مگن (عمان و بلوچستان) و ملوخته (دره سند) با آمیزه‌ای از ثروت و ویژگی‌های اسطوره‌ای شناخته می‌شوند (هایمیل، 1987: 91-22). این متون نشان می‌دهند که مبادله محصولات دریایی چون مروارید و کالاهای سرزمین‌های یادشده شامل سنگ، مس، طلا، اشیای زینتی، چوب و حیوانات اهمیت و رونق فراوان داشته‌است (اوپنهایم، 1954: 13؛ لمبرگ - کارلفسکی، 1972: 229-222؛ لیمز، 1960). این کالاهای هم مواد عادی مصرفی و هم «کالاهای شأن‌زا» را شامل می‌شد که دسترسی به آن‌ها برای شهرهای بزرگ میان‌رودان اهمیت داشت.

یافته‌ها و تحلیل‌های باستان‌شناسی، ارتباط بازرگانی میان دولت‌های میان‌رودان با این سرزمین‌ها را تأیید می‌کنند. اساساً محققان بر این نظرند که روی آوردن ساکنان میان‌رودان به

1. «دریای پایین» در برابر «دریای بالا» (مدیترانه)، اصطلاحی است که ساکنان میان‌رودان برای خلیج فارس و دریای عمان تا حدود رود سند به‌کار می‌بردند (هایمیل، 1987: 91-22).

2. «کتیبه‌های شاهی میان‌رودان» (Royal Inscriptions of Mesopotamia: RIM) مجموعه‌ای از کتیبه‌های شاهی است که از سال 1979 به سرپرستی الف. کیرک گریسون و گرت فریم در مجلدات مختلف متناسب با سلسله‌های تاریخی میان‌رودان منتشر می‌شود.

برقراری روابط بازرگانی با سرزمین‌های منطقهٔ خلیج فارس، جایگزین راه‌های سخت و پرهزینهٔ زمینی بوده‌است. حمل‌ونقل و انتقال افراد و اشیاء از طریق راه‌های آبی به شهرهای میان‌رودان که در رأس خلیج فارس و حاشیهٔ دجله و فرات واقع شده بودند، آسان‌تر بود (الغازه، 1397: 77-92). چنین به نظر می‌رسد که نیاز مصرفی شهرهای بزرگ میان‌رودان، نقشی اساسی در تکوین بازرگانی سراسر منطقه داشته‌است (کُل، 1978: 473)؛ چنان‌که سرزمین‌های پیرامون خلیج فارس همچون محوطه‌های کرمان و بمپور و عمان نیز از جابه‌جایی مسیرهای تجاری و رونق بازرگانی دریایی، به‌ویژه از اواخر هزارهٔ سوم پیش از میلاد بهره‌مند شدند. متقابلاً، این نظر هم وجود دارد که تجارت مواد خام همسایگان کوهستانی میان‌رودان از دورهٔ اوروک (هزارهٔ چهارم پیش از میلاد) نقشی اساسی در شکل‌گیری و توسعهٔ تمدن در میان‌رودان داشته‌است (الغازه، 1397: 131-141).

عموماً پذیرفته شده که سومر تمدنی رودخانه‌ای بوده و به‌تازگی بر نقش هورها و دهانهٔ خلیج فارس در تمدن سومری تأکید شده‌است (وردیم، 2020: 76-78). در دورهٔ اوروک که روابط آبی در رودها و کانال‌ها و هورها پرکاربرد و مقدم بر راه کاروانی با استفاده از چهارپایان اهلی بوده، مبادلات بازرگانی به شکل گسترده‌ای میان شوشان و میان‌رودان وجود داشته (الغازه، 1397: 77-92) و ارتباطاتی نیز حتی پیش از آن از دورهٔ عبید (هزارهٔ پنجم پیش از میلاد) بین میان‌رودان و خلیج فارس در جریان بوده‌است (کارتر، 2012). با این حال، طبق مدارک مکتوب و مادی، سومریان تازه در اوایل هزارهٔ سوم پیش از میلاد به ارتباط مؤثر با سرزمین‌های دریایی روی آوردند. این جابه‌جایی با اختلالات پیش‌آمده در راه‌های خشکی در زاگرس و انحصاری شدن بازرگانی شرق به دست آغازعیلامی‌ها (آلدن، 1982: 624) مرتبط دانسته شده‌است. با اینکه برخی محققان با نقش دشمنان شرقی در این جابه‌جایی هم‌نظر نیستند (تیموتی پاتس، 1994: 85-282)، با دقت بر تاریخ رویارویی‌های رخ‌داده شکی باقی نمی‌ماند که دسترسی به منابع سرزمین‌های شرقی همواره دغدغه‌ای مهم برای ساکنان میان‌رودان بوده‌است. این‌گونه دشمنی‌ها که در دوران تاریخی با وضوح بیشتری به چشم می‌خورند (هینتس، 1388: 60)، این فرض را تأیید می‌کنند که رقابت‌های شدید سیاسی در جابه‌جایی، افول یا رونق مسیرهای مختلف مبادلاتی، نقش مهمی ایفا کرده‌است. در اواخر هزارهٔ سوم پیش از میلاد نخستین امپراتوری‌های منطقه‌ای یعنی اکد (حدود 2334-2154 ق.م) و سلسلهٔ سوم اور (حدود 2112-2004 ق.م) به وجود می‌آیند که هر دو آن‌ها توجه خاصی به بازرگانی دریای پایین دارند. اکدی‌ها تلاش داشتند از منافع اقتصادی غرب آسیا از آناتولی تا درهٔ سند بهره‌مند شوند؛ هرچند که بخش اعظم آن را از راه کسب «غنیمت» و نه بازرگانی کسب می‌کردند. پادشاهان سلسلهٔ سوم اور هم که در جنوب میان‌رودان حاکمیت داشتند، به بهره‌گیری از اقتصاد دریای پایین سخت علاقه‌مند بودند، ولی غالباً روش‌های دیپلماتیک را در سیاست خود در پیش می‌گرفتند. ظاهراً خطامشی پادشاهان این سلسله‌ها در مجموع به تقویت

جریان بازرگانی در این محدوده انجامید (دیلز، 1977: 78-67؛ فاستر، 1993: 68-59). بخش مهمی از متون بایگانی‌های دورهٔ اور 3 هم ارتباطات لاگاش / گیرسو با عیلام (غالباً شوش و امدون و سبوم) را نشان می‌دهند. تحقیقات لاورسن و اشتاینکالر (2017: 60) به خوبی نشان داده‌است که به‌طور کلی در دورهٔ اور 3 رابطهٔ بازرگانی میان جنوب میان‌رودان و خلیج فارس به شکلی نامعمول، پویا بوده‌است.

درمقابل، عیلام با توجه به موقعیت جغرافیایی متفاوتی که نسبت به جنوب میان‌رودان داشت، به اندازهٔ سومر برای تأمین منابع به دریا وابسته نبود. نواحی کوهستانی فلات ایران و نواحی حاشیهٔ خلیج فارس، از مراکز عمدهٔ تأمین مواد خام بودند و به‌طور کلی نقش مهمی در تأمین «کالاهای تجملی» میان‌رودان داشتند (لمبرگ - کارلسکی، 2012: 78-59). حتی برخی، سرزمین ایران را چیزی چون «الدورادی سومریان» وصف کرده‌اند (موری، 1389: 61-38). تحلیل‌ها نیز نشان می‌دهد که اقتصاد عیلام بسیار به این جریان مبادلاتی وابسته بوده‌است (دومبروشچی، 2003: 36)؛ بنابراین ممکن است حتی عیلامیان به سبب آنکه راه‌های دریایی، منافع آن‌ها را در تجارت زمینی تهدید می‌کرد با آن مخالف بوده‌اند: یک متن سومری که سرزمین‌های دریایی و کالاهایشان را برمی‌شمارد، به صورت بسیار روشن از مخالفت عیلامیان با بازرگانی دریا سخن می‌گوید: «انکی و نظم جهان». آلستر (1983: 52) این متن را به دورهٔ نوزایی سومر و کتیبه‌های گوده‌آ (2144-2124 ق.م) پادشاه لاگاش کاملاً منطبق می‌داند. مدرک حاضر تأییدکنندهٔ این دیدگاه لمبرگ - کارلسکی (1972: 228) است که سومریان با برقراری فعالیت‌های بازرگانی از طریق دریا قصد داشتند عیلام را دور بزنند؛ از این رو تفاخر پادشاهانی چون سارگن یکم (2334-2279 ق.م)، بنیان‌گذار امپراتوری اکد و گوده‌آ و اورنمو (2047-2030 ق.م) بنیان‌گذار سلسلهٔ سوم اور، به لنگر گرفتن کشتی‌های مگن و ملوخته در بنادر میان‌رودان در کنار گزارش‌های مبتنی بر ویرانی و غارت و کسب غنیمت از شهرهای مرتبط با دریا چون بشیمه و «شهرهای آن‌سوی دریا» را نباید فقط گزافه‌گویی‌های بی‌اهمیت تلقی کرد (پاتس، 1385: 216). این لشکرکشی‌ها را با تمام شک‌ها و ابهاماتی که درخصوص موانع و مشکلات لجستیکی آن‌ها وجود دارد، ضرورت‌های اقتصادی ایجاب می‌کرد. حتی واپسین پادشاهان بزرگ میان‌رودان در هزارهٔ اول پیش از میلاد چون سارگن دوم (722-705 ق.م) و آشور بانی‌پال (668-625 ق.م) نیز که درگیر جنگ‌های وسیعی در شرق و غرب قلمرو خود بودند، از جنبهٔ تبلیغی سنت اشاره به اعمال حاکمیت و باج‌ستانی از سرزمین‌های منطقهٔ خلیج فارس غافل نبودند (فرام، 2017: 317-299).

با آنچه گفته شد، درخصوص منابع موجود که همگی جزو منابع اداری و رسمی دولت‌های میان‌رودانی هستند، نیازی جدی به توجه به نوع نگرش و همچنین اهداف و اغراض سیاسی ساکنان میان‌رودان هست (تیموتی پاتس، 1994: 87-89)؛ از این رو، از قلم افتادن عیلام در زنجیرهٔ روابط

بازرگانی ساکنان میان‌رودان با سرزمین‌های پیرامون دریای پابین، می‌تواند تا حدی ناشی از واقعیاتی سیاسی باشد که دو طرف را مایل یا مجبور به استفاده از دو مسیر خشکی و دریا یا مسیر کرانه‌ای شمالی و جنوبی کرده بود. همچنین از آنجا که روشن شد منبعی عیلامی در این زمینه وجود ندارد و نیز تکیه بر منابع میان‌رودانی می‌تواند گمراه‌کننده باشد، به منظور پرهیز از «استنتاج بر پایهٔ سکوت منابع»، از تحلیل‌های جغرافیایی تاریخ و مدارک باستان‌شناختی کمک می‌گیریم.

3. کالاهای شرقی و اتحادیهٔ عیلامی

متون ادبی مانند متن «انکی و نظم جهان» و «انکی و نینخورسگ» هیچ کالایی را به عیلام نسبت نمی‌دهند؛ آن‌ها از لاجورد و عقیق، طلا و نقرهٔ ملوخته، چوب و مس و قلع مگن و دیلمون، سنگ مرخشی سخن می‌گویند (وردیریم، 2020: 80). نظر غالب محققان این است که کالاهای «کوهستان‌های شرقی» یعنی بدخشان و خراسان و کرمان، از راه سند یا بلوچستان به عمان و بحرین در خلیج فارس و از آنجا به میان‌رودان می‌رسید (برای مرور کلی نک: عبدی، 1370: 26-37)، اما بی‌شک گروهی از کالاهای سرزمین‌های «آن‌سوی عیلام» از راه کرانه‌های شمالی خلیج فارس و شوش به میان‌رودان فرستاده می‌شد. مدارک باستان‌شناسی نشان می‌دهند که شوش و نواحی مختلف فلات ایران از طریق مسیر جنوبی کوهستانی و به واسطهٔ کوچ‌نشینان و بازرگانان در تماس بودند (نک: اسکالونه، 1394: 148-155). همچنین سابقاً تصور می‌شد که فلزاتی چون مس و قلع در شوش و سومر از منابع مختلف، به‌خصوص از راه سند و عمان، تأمین می‌شد، ولی امروزه منابع آن‌ها را نواحی مرکزی ایران می‌دانند (کرافورد، 2012: 454). ظاهراً قیر فارس و خوزستان هم به روشی مشابه به بحرین فرستاده می‌شد (پاتس، 2009). به‌جز این‌ها کالاهایی را می‌بینیم که عمدتاً در شوشان تولید و به میان‌رودان صادر می‌شدند. شاید مهم‌ترین این کالاهای انواع غله و به‌ویژه کنجد بود که متون بسیاری از انتقال آن خبر می‌دهند (مایکاوا، 1399: 54-82). چوب هم کالای دیگری بود که از کوهپایه‌های زاگرس، به‌خصوص ادمدون (تپهٔ سرخگان شوشتر؟)، وارد می‌شد. چند متن مخصوصاً از دورهٔ اور 3 از گیرسو/ لاگاش اشاره به چوبی می‌کنند که با قایق از عیلام (ادمدون) برای کشتی‌سازی آورده شده‌است (همان: 58؛ سلز، 1991: 27-43).

در اینجا ضروری است به موقعیت و ساختار جغرافیایی عیلام نیز اشاره شود. عیلام از نظر ساکنان میان‌رودان تقریباً با کل سرزمین ایران برابر بود (والا، 1376: 190). اصطلاح عیلام در منابع به شکل یک ائتلاف یا اتحادیهٔ مرکب از اقوام و سرزمین‌های گوناگون جلوه‌گر می‌شود (هیتنس، 1388: 59) که به نظر می‌رسد شکل‌گیری آن پاسخی به سیاست توسعه‌طلبانهٔ دولت‌های میان‌رودانی بوده‌است (استولپر، 1389: 59). پیر آمیه (1986 ب: 171-207) این اتحادیه را

مرکب از عیلامیان و «فراعیلامیان»^۱ می‌خواند و برای آن مدارکی باستان‌شناختی ارائه می‌دهد. او به‌ویژه با توجه به اشیای مشابهی چون ظروف سنگی سبک «میان‌فرهنگی»^۲ متعلق به نیمه دوم هزاره سوم تا اوایل هزاره دوم پیش از میلاد از «روابط درون‌ایرانی» از جنوب‌شرق ایران تا بلخ سخن می‌گوید. چه با اصطلاح «فراعیلامی» امیه برای سرزمین‌های شرقی، با تمام دلالت‌های فرهنگی و سیاسی آن، موافق باشیم و چه مسئله را فقط بحث شباهت‌های هنری ناشی از ارتباطات قوی در نظر بگیریم (پیتمن، 1384: 10)، این واقعیت انکارکردنی نیست که در کنار مبادلات پررونق اقتصادی، غالب این سرزمین‌ها از نظر سیاسی متحد عیلام بودند. حتی هنگام لشکرکشی‌های پادشاهان میان‌رودان، به نظر می‌رسد سرزمین‌های دیگری «در اطراف دریا» نیز به این اتحادیه می‌پیوستند. در گزارش جنگ منیشتوسو پادشاه اکد (حدود 2255-2270 ق.م) با حاکمان شهرهای (uru/ālum) پیرامون دریای پایین، به طور ضمنی سخن از اتحاد آن‌ها در میان است (فراین، 1993: 76). کتیبه مهمی از اورنمو مینی بر بازگرداندن کشتی‌های مگن به لاگاش/گیرسو، اشاره‌ای معماگونه به آزاد کردن بازرگانان از چنگ «ناخدای بزرگ دریا» دارد (همان، 1997: 47-48). هریت کرافورد (2012: 457) احتمال داده‌است که این متن اشاره‌ای به دزدان دریایی باشد، درحالی‌که ارتباط این پدیده با اتحادیه‌ای که پیش‌تر با پادشاهان اکد جنگیده بودند، اصلاً دور از ذهن نیست. درهرحال از اشاره‌های دوره به دوره و جسته گریخته به برقراری ارتباط با دریا و تأکید بر اهمیت آن در متون سیاسی میان‌رودانی، می‌توان دریافت که ارتباط میان‌رودان و سرزمین‌های دریا، نه آن‌چنان که سابقاً تصور می‌شد محکم و منظم، بلکه ناستوار و مقطعی بوده‌است (وردییم، 2020: 88).

از سوی دیگر، نظر به ماهیت «اتحادیه عیلامی» و برتری کوچ‌نشینان در واحدهای قومی/سیاسی تشکیل‌دهنده آن (علیزاده، 1387؛ پاتس، 1385: 247)، لازم است از تصور یک دولت منسجم عیلامی مشابه اور 3 که با برنامه اقتصادی حساب‌شده و متمرکز، منابع موجود در فلات ایران را مستقیم تحت نظارت داشته باشد نیز پرهیز کنیم. برای نمونه، مرخشی که از زمان اکد تا بابل قدیم به مدت نزدیک به پانصد سال یکی از مهم‌ترین متحدان عیلام بود، درعین‌حال از

1. اصطلاح «فرهنگ فراعیلامی» (Trans-Elamite) مورد نظر امیه بر ارتباط و استمرار فرهنگی میان دوره استفاده از خط آغازعیلامی (2700-3200 ق.م) و عیلامی مخطط (دوره پادشاهی پوزور - اینشوشینک در حدود 2100 ق.م) تکیه دارد (امیه، 1986 الف: 104-97). این نظر با توجه به فاصله بیش از پانصد ساله میان آن‌ها مورد تأیید برخی دیگر از پژوهشگران نیست (پاتس، 1385: 157-160).

2. «سبک میان‌فرهنگی» (Intercultural Style) اصطلاحی است که برای اشیای سنگ نرم (کلوریت و سنگ صابون) به کار می‌رود که علاوه بر کرمان، در مناطق وسیعی از تاروت در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس تا بسیاری از محوطه‌های میان‌رودان یافت شده‌است (کُل، 1975: 18-31).

تجارت پررونق کالای عمدهٔ آن یعنی سنگ مرخوشو یا کلوریت (اشتاینکلر، 1982: 251) در خلیج فارس و میان‌رودان سود می‌برد؛ بنابراین، شاید بهتر باشد بحث رقابت عیلام و میان‌رودان در خلیج فارس را با بحث مشهور دوره‌های گرایش مهم‌ترین شهر عیلام و پایتخت سیاسی آن یعنی شوش به میان‌رودان و گسستن از آنجا و پیوستن به فلات (امیه، 1374: 98-107) بسنجیم. آنجا که شوش در اختیار دولت‌های میان‌رودانی بود، واردات کالا از شرق به میان‌رودان برقرار بود و چون شوش به قلمرو پادشاهان عیلام بازمی‌گشت، مبادلات قطع می‌شد (تیموتی پاتس، 1994: 285) و به مسیرهای دریایی کرانه‌های جنوبی خلیج فارس محدود می‌ماند.

4. اهمیت شوش در تجارت خلیج فارس

انریکو اسکالونه (1394: 166) به نقش بسیار مهم شوش در تبادل و توزیع فرهنگی - تجاری منطقه، به‌ویژه در نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم پیش از میلاد اشاره می‌کند: شوش نمایندگی سرزمین‌های فلات ایران را برعهده داشت و همچون «قیفی» عمل می‌کرد که دهانهٔ آن به سوی خلیج فارس بود. این شهر از راه رودهای کارون یا کرخه به رأس خلیج فارس مرتبط می‌شد. چهار مرحلهٔ تجارت شوش در خلیج فارس را به تبعیت از اسکالونه می‌توان چنین تشریح کرد:

مرحلهٔ 1 (حوالی 2400 تا 2250 ق.م): نخستین ارتباطات دریایی میان‌رودان و شوش با مگن و به‌خصوص ملوخته. مدارک باستان‌شناسی برای نمونه عبارت‌اند از اشیای یافت‌شده از شوش که مربوط به درهٔ سند هستند، مانند مهرهایی با طرح‌های سبک هاراپا و مهره‌های کنده‌کاری شده از عقیق (اسکالونه، 1394: 166-179). ارتباط شوش با عمان هم مبتنی بر مدارکی باستان‌شناسی است، هرچند در حال حاضر دربارهٔ اینکه اشیای ساخته‌شده از سنگ نرم و همچنین مس شوش از عمان وارد شده یا از کرمان، شک هست (پاتس، 2009). مدارک مکتوب، اطلاعات بیشتری در اختیار می‌گذارند: یک متن پیشاسارگنی (RTC 21) به «بازرگانی راه دور کشتی‌های عیلامی»¹ اشاره دارد. متأسفانه نشانی از این کشتی‌ها در دست نیست، اما متون میان‌رودانی نشان می‌دهند برخی از انواع کشتی‌ها که «کشتی‌های بزرگ»² خوانده می‌شدند، برای مسافت‌های طولانی و کالاهای بیشتر به کار می‌رفتند (لاورسن و اشتاینکلر، 2017: 72 و 104-105).

مرحلهٔ 2 (حوالی 2250 تا 2050-2100 ق.م): حضور اکّد در شوش و خلیج فارس. مدارک باستان‌شناسی نشان می‌دهند که در همین دوره «سیل کالاها» از درهٔ سند و عمان و خلیج فارس

1. nam-ga-es8-ak ma2 Elam-ma-ka-kam: البته ممکن است در اینجا هم مانند «کشتی‌های مگن»، اصطلاح

«کشتی‌های عیلامی»، کشتی‌های میان‌رودانی خاص تجارت با این سرزمین را توصیف کند (پاتس، 2009).

2. «کشتی‌های بزرگ» (ma2 gal-gal) بیشتر در دورهٔ اور 3 به کار رفته و اطلاعاتی نیز دربارهٔ بازرگانان و خدمهٔ این نوع از کشتی‌ها در دست است (اشتاینکلر، 2017: 72 و 104-105).

به شوش جریان داشته‌است و مانعی دیده نمی‌شود (پاتس، 1385: 189-190). متنی از لاگاش دوره سارگنی (STTI 63) نیز از کالاهایی نامشخص می‌گوید که به عنوان بخشی از «بازرگانی راه دور با عیلام» به گوئبه آورده شد (لاورسن و اشتاینکالر، 2017: 72).

مرحله 3 (حوالی 2050-2100 تا 2000 ق.م): ایجاد هسته اولیه دیلمونی و طرف‌های جدید تجاری هم‌زمان با بحران تجارت دریایی سند. براساس متون، شکی نیست که دوره اور 3 دوره‌ای پررونق برای بازرگانی شوش بوده‌است. یک دریانورد سومری در شوش، گریزی را برای سلامتی شولگی به معبدی هدیه داده‌است (امیه، 1374: 105). در متن‌های اور 3 مکرر به واردات کنجد و الوار از شوشان اشاره شده‌است (مایکاوا، 1399: 58-55؛ لاورسن و اشتاینکالر، 2017: 72 و 105). در مجموع به نظر می‌رسد شوش بخشی از اقتصاد بازرگانی پویای امپراتوری اور 3 بوده‌است (مایکاوا، 1399: 55-54؛ پاتس، 2009)، اما متن دیگری هست (FAOS 19) که نشان می‌دهد از راه آبی میان شوش و سومر، به‌جز بازرگانی هم استفاده شده‌است. در این متن، روحانی بزرگ شهر درباره حمله یک گروه ششصد نفره عیلامی خبر می‌دهد که پس از غارت شهر لاگاش، در راه بازگشت، اموال از آن‌ها پس گرفته شد (لاورسن و اشتاینکالر، 2017: 72).

مرحله 4 (حوالی 2000 تا 1800 ق.م): دیلمون (قلعه‌البحرین) و شوش هم‌زمان با رشد مستقل محوطه‌های بلوچستان تبدیل به بازاری واحد برای میان‌رودان می‌شوند. مهرهای فراوان با سبک دیلمونی از شوش، این ارتباط را نشان می‌دهند؛ لوحه‌ای مهم در دست است از آن شخصی دیلمونی از دوره ایسین - لارسا که احتمالاً بازرگانی بوده که به شوش رفت‌وآمد داشته‌است (امیه، 1986 ب: 149-150). متن دیگری که نشانه برتری سیاسی عیلام بر غرب خلیج فارس است، متنی احتمالاً از دوره کودر نه‌هفته یکم (1730-1700) است (والا، 1983: 96) که به ورود مقادیر معتابیهی نقره از جانب دیلمون به شاه شوش اشاره دارد؛ بنابراین ملاحظات، مشخص می‌شود که شوش در ارتباط با خلیج فارس و مخصوصاً دیلمون اهمیت بسیاری داشته‌است. حتی چنین به نظر می‌رسد گروهی از دیلمونی‌ها در حوالی شوش سکونت داشته‌اند (لامبر، 1976: 71-72).

5. سوکل‌های انسان و شوش، شوتروکی‌ها و رشد لیان

از حوالی 1700 ق.م متون میان‌رودانی دیگر اشاره چندان به دریای پایین نمی‌کنند و گویی رونق و شکوفایی بازرگانی آن پایان می‌یابد (لاورسن و اشتاینکالر، 2017: 69). فقط در دوره کاسیان در بابل و نیز اواخر آشور نو اشاراتی پراکنده و جزئی به دریای پایین و سرزمین دیلمون می‌شود. چه توضیحی برای این مسئله وجود دارد؟ در این دوره، مرکز قدرت در میان‌رودان از شهرهای سومری که در نزدیکی خلیج فارس واقع شده بودند به مرکز (بابل) و شمال (آشور و نینوا) انتقال یافت و این بر نحوه نگرش

منطقه‌ای حاکمان میان‌رودان تأثیر داشت؛ برای نمونه، اینکه مکن و ملوخته در متون آشوری با نواحی‌ای چون مصر و حبشه اشتباه می‌شوند (عبدی، 1370: 30) چه‌بسا نشان‌دهندهٔ تمرکز آشوریان بر اقتصاد مصر باشد. همچنین می‌دانیم که مس آشور از آسیای صغیر و قبرس تأمین می‌شد (پاتس، 1393: 58). اما آنچه از نظر خلیج فارس اهمیت دارد این است که بی‌توجهی ساکنان میان‌رودان به خلیج فارس اساساً امکان داشت به برهم خوردن توازن اقتصادی در این حوزه منجر شود یا آنکه بر اثر کاهش منابع و جست‌وجو برای جایگزینی منابع دیگر رخ داده باشد. یکی از مسائلی که با این جریان هم‌زمانی دارد و از دلایل تضعیف فعالیت‌ها در خلیج فارس تلقی می‌شود، عبارت است از افول تمدن‌های شرقی مانند تمدن درهٔ سند و شهر سوخته و محوطه‌های کرمان (اشتاینکالر، 2013: 423) که شاید همگی به یک تغییر اقلیمی یا خشک‌سالی وسیع مرتبط باشد. آنچه محققان تا کنون توجهی بدان نکرده‌اند، هم‌زمانی پایان یافتن چیرگی میان‌رودان با پررنگ شدن حضور عیلامیان در حوزهٔ خلیج فارس است. سوکل‌مخ‌های عیلام یا همان نایب‌السلطنه‌های بزرگ (1600-1950 ق.م) به‌طور کلی فعالیت‌های بازرگانی وسیعی از بلخ تا سوریه برقرار کردند و از وجود مهرهای دیلمونی در شوش و کشف اشیایی چون مهر سیموت ورتش، پادشاه دورهٔ سوکل‌مخ‌ها از بوشهر (لیان)، می‌توان فهمید که این سلسله ارتباط مناسبی با دریا داشته‌است (پاتس، 1385: 283).

لیان در این دوره منطقهٔ مهمی است. ارتباط منطقهٔ بوشهر با میان‌رودان از راه دریا کاملاً میسر بوده و دست‌کم در اوایل دورهٔ هخامنشی به خوبی گواهی شده‌است (هنکلمن و یاکوبز، 2021: 724-725)؛ بنابراین متنی از دورهٔ شولگی که به بازگشت سربازان با کشتی‌های مگن از انشان به سومر اشاره دارد (مایکاو، 1399: 59) نیز می‌تواند به این منطقه دلالت داشته باشد؛ زیرا بوشهر (لیان) مهم‌ترین راه ارتباط زمینی خلیج فارس با مرکز فارس (انشان / ملیان) بوده‌است و کشتی‌های مگن در اینجا کابرد می‌یافتند نه شوش که خود جزئی از قلمرو اور 3 بود. پیوند لیان و انشان براساس سفال موسوم به سفال کفتری¹ در بازهٔ اواخر هزارهٔ سوم تا اوایل هزارهٔ دوم پیش از میلاد تأیید می‌شود (سامنر، 1989: 135-161). در این زمان انشان یک نیروی سیاسی و نظامی قوی تلقی می‌شود و پادشاهان عیلام خود را پادشاهان انشان و شوش می‌خوانند. از سویی، سفال کفتری در گسترهٔ وسیعی از کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در شبه جزیرهٔ عربستان پراکندگی دارد (پیتري و سیدین و عسکری چاوردی، 2017: 124) و با یافت شدن مهرهای عیلام میانه در فیلکهٔ کویت و تل‌البرق امارات (پاتس، 2009)، تعاملات فرهنگی در کل خلیج فارس به خوبی تأیید می‌شود. در این زمان، بی‌شک لیان راه ارتباطی شوش و انشان با دیلمون و

1. دورهٔ کفتری در فارس هم‌دوره با عیلام قدیم (اواسط هزارهٔ سوم تا اواسط هزارهٔ دوم پیش از میلاد) است. در این دوره، محوطهٔ ملیان بسیار وسیع شد و به مرکز فرهنگی و سیاسی مهمی در عیلام تبدیل گردید (سامنر، 1989).

مگن بوده‌است: در ملیان و بوشهر و شوش مدارکی از رابطه با بحرین (سفال و مهرهای سبک دیلمون) به دست آمده و برخی اشیاء هم مگنی و سندی هستند (پاتس، 2003: 159؛ لاورسن و اشتاینکالر، 2017: 65؛ امیه، 1986 ب: 282-278). تمام این موارد تأییدکننده این فرضیه اسکالونه (1394: 157) است که ضلع شرقی مثلث فارس - بحرین / فیلکه - شوش، از سواحل فارس عبور می‌کرده‌است.

در میانه هزاره دوم پیش از میلاد نیز حضور عیلامیان در خلیج فارس با وجود اثرگذاری قوی حکومت کاسی بابل در دیلمون قطع نشد. طبق بررسی‌های دنیل پاتس (2006: 111-119) اکنون می‌دانیم که کاسیان و عیلامیان از طریق خویشاوندی سببی دودمان‌های شاهی، منافع خود را در غرب و شرق خلیج فارس تقسیم کرده بودند. کاسیان در جایگاه قدرتی میان‌رودانی به صورت سستی بر دیلمون یعنی مرکز عمده بازرگانی در جنوب خلیج فارس تسلط داشتند، اما یافته‌های باستان‌شناختی نشان می‌دهد که حاکمیت پررنگ کاسیان بابل در بحرین پس از قرن چهاردهم پیش از میلاد خاتمه یافت و به جزیره فیلکه محدود شد (پاتس، 2006: 116). همچنین بحث از استمرار چیرگی دولتی محلی موسوم به زمین - دریا¹ بر جنوب میان‌رودان و دهانه خلیج فارس هم هست (هویلووند، 1989: 14-9) که پادشاهان کاسی بابل بر این ایالت نیز تسلط یافتند، ولی با شکل‌گیری سلسله نیرومند شوتروکی (1200-970 ق.م)، عیلامیان حکومت کاسی بابل را برانداختند و در سراسر عیلام بنای امپراتوری مستحکمی را گذاشتند (استولیر 1389: 84-87). ارتباط این مسائل با اشاره مکرر به لیان و معبد کیریریشه، ایزدبانوی مشهور آن، در کتیبه‌های پادشاهان عیلامی این زمان (پزار، 1384: 110-129) نشان از تمرکز بیشتر فعالیت‌های عیلامیان در خلیج فارس دارد. تمرکز پادشاهان سلسله شوتروکی در ساخت معبد لیان و اهمیت مکانی آن در ارتباط نزدیک با مراکز دریایی کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، می‌تواند یافته‌های حائز اهمیت دیلمون در این زمان را توضیح دهد: از جمله مدارکی باستان‌شناختی که این واقعیت را تأیید می‌کند، تأثیرات فرهنگی عیلامی در شیوه‌های ساخت بنا و وجود اسلحه‌های مفرغی و ظروف سفالی دسته‌دار با لوله در محوطه‌های عصر آهن بحرین و جنوب شرقی عربستان است (پاتس، 1393: 66-67).

6. رقابت عیلام نو و آشور در دهانه خلیج فارس

بسیار جالب توجه است که عیلام نو با وجود آنکه از نظر سیاسی شهرت دوره‌های پیشین را نداشته و بخش بزرگی از تاریخ آن هم در تاریکی و ابهام قرار دارد، در این زمان حتی بیش از دوره‌های قبل در جنوب میان‌رودان نقش‌آفرینی می‌کند. عمده این نقش‌آفرینی براساس متون آشوری بر سر

1. سلسله زمین - دریا (Sealand dynasty)، پادشاهان محلی در جنوب میان‌رودان بودند که در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد یک‌چند بر نواحی جنوب میان‌رودان حاکمیت داشتند (هویلووند، 1989: 14-9).

منطقهٔ بیت یاکین (Bīt Yakīn) رخ داده که در منتهی‌الیه جنوب میان‌رودان واقع شده و به‌طور کلی نقطهٔ مهمی در ارتباطات دریایی، به‌ویژه با دیلمون، بوده‌است (هویلوند، 1989: 9-14). در اینجا مروداخ بالادان کلدانی در جنگ‌هایش با سارگون دوم (722-705 ق.م) بسیار متکی به کمک عیلامیان عمل کرد و سرانجام هم به عیلام پناهنده شد (استولپر، 1389: 94). اندکی بعد، سناخریب آشوری از طریق آب‌های دهانهٔ خلیج فارس با کمک ناوگانی که عمدتاً فینیقی‌ها در آن نقش داشتند، حملاتی به نواحی کرانه‌ای عیلام کرد، ولی عیلام هم در خشکی دست به حملات متقابل زد. نکتهٔ مهم این است که در این زمان، جبههٔ عیلامی را اتحادیه‌ای از مردم شرق تشکیل می‌داد (برای نمونه، نبرد خلوله در سال 691 ق.م: گریسون و نواتنی، 2012: 182).

عیلامیان پس از آن هم مکرر تلاش کردند تا بیت یاکین را متصرف شوند و دست از ادعایشان بر این سرزمین برنداشتند (برای جزئیات نک: واترز، 1391: 143-144). سرانجام آشور بانی‌پال فرد مطیعی بر آنجا گماشت و در این جبهه نیز موفق شد. چنان‌که مشهور است، این پادشاه لشکرکشی‌های بزرگی بر ضد عیلام انجام داد و شوش را تصرف و ویران کرد (645 ق.م). نقش‌آفرینی عیلامیان در دهانهٔ خلیج فارس با سقوط شوش و پس از آن با حاکمیت دولت بابل نو بر دیلمون پایان یافت.

نکتهٔ بسیار قابل توجه اینجاست که نام‌های اوپری (Uperi) و اهوندی یا هوندرو (Ahundari/Hundaru)، پادشاهان دیلمون، که به نشان تبعیت برای سارگون دوم و آشور بانی‌پال هدایایی فرستادند، عیلامی است (زادوک، 1984: 13 و 16). پاتس (2006: 119) می‌پرسد آیا این نام‌ها بازتابی متأخر از پیوند خویشاوندی کاسیان بابل و عیلامیان هستند؟ به نظر می‌رسد نیازی به بحث نقش‌آفرینی کاسیان که صدها سال از سقوطشان گذشته بود در این زمان نباشد: در این مورد هم بیش از همه باید به پیوند نزدیک بحرین و سرزمین ایران در تاریخ توجه کرد (فرام، 2017: 302) و نظریاتی که نقش گروه‌های قومی دیگر در دیلمون را انکار کرده‌اند (هویلوند، 1993: 7-1) بی‌درنگ رد می‌شود. همچنین عیلامی بودن این نام‌ها با عیلامی بودن برخی از پادشاهان پیشین زمین - دریا طبق نظر زادوک (1987: 25) نیز بسیار تأمل‌برانگیز و جالب توجه است. از این گذشته، ارتباط عیلام و دیلمون شکل فرهنگی نیز داشته و این را می‌توان از نام خدای دیلمون یعنی انزک یا انشک دریافت که نام او را از اوایل هزارهٔ دوم پیش از میلاد در میان خدایان عیلامی در شوش می‌بینیم. به نظر فرانسوا والا (1983: 93) ممکن است این نام یکی از القاب اینشوشینک، خدای اعظم شوش، باشد.

7. نتیجه

تاریخ اولیه کرانه‌های شمالی خلیج فارس با وجود اطلاعات جسته گریخته منابع مکتوب و مدارک باستان‌شناختی، تا حدی در روشنایی تاریخ قرار دارد. این بخش از «اتحادیه عیلامی» که از ویژگی جغرافیایی ممتازی نسبت به سواحل جنوبی بهره می‌برد، با وجود بی‌توجهی محققان معاصر، مرکز فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی مرتبط با دریا بوده‌است. «کالاهای شرقی» از فلات ایران یا نواحی دورتر، به ترتیب تاریخی، از طریق مهاجرنشین‌های اوروک (اواخر هزاره چهارم) و آغاز عیلامی‌ها (اوایل هزاره سوم) و فراعیلانی‌ها (تا اوایل هزاره دوم) دست به دست شده و به میان‌رودان می‌رسید. مدارک تاریخی و باستان‌شناسی نشان می‌دهند که از اوایل هزاره سوم پیش از میلاد این مبادلات از راه دریا (خلیج فارس) هم انجام می‌شده‌است.

برقراری بازرگانی دریایی که با وجود برخی نوسانات (مثلاً در اوایل هزاره دوم پیش از میلاد در نتیجه تحولات اقلیمی و همچنین جابه‌جایی مرکز قدرت در میان‌رودان از جنوب به شمال) رونق شهرها و سرزمین‌های منطقه خلیج فارس را در پی داشت، رقابت و دشمنی دیرینه عیلام و میان‌رودان را به این عرصه نیز کشاند. پادشاهان میان‌رودان، به‌ویژه در دوره اکد و دوره آشور نو، از نظر سیاسی همچون نیرویی قوی و مسلط عمل می‌کردند و ادعای مطیع کردن پادشاهان آن نواحی را داشتند. عیلامیان نیز نه‌تنها در کرانه‌های شمالی، بلکه در مناطقی چون عمان و بحرین هم حضور داشته‌اند و به همین سبب است که اتحادیه دشمنان شرقی از نظر پادشاهان جهانگیر میان‌رودان، علاوه بر بخش‌های مختلف عیلام و سرزمین مرخشی (کرمان)، شامل «شهرهای پیرامون دریا» نیز می‌شد.

جریانی که در منابع میان‌رودانی در زمینه بازرگانی دریایی خلیج فارس منعکس شده، عبارت است از زنجیره‌ای از مراکز بازرگانی و پایانه‌های تبادل کالا که کشتی‌رانی را به موازات سواحل جنوبی خلیج فارس میسر می‌کرد. با این وصف، می‌توان دریافت که عیلامیان و سایر ساکنان کرانه‌های شمالی، موافق فعالیت‌های انحصاری ساکنان میان‌رودان و شریک‌های تجاری‌شان نبوده‌اند. درعین‌حال، تحلیل‌ها نشان می‌دهد آن‌ها خود در تبادلات اقتصادی مرتبط با دریا منفعل نبوده‌اند. شوش، مرکزی بسیار مهم بین راه‌های کاروان‌روی فلات ایران و راه‌های آبی خلیج فارس بود که هم به سادگی از طریق دهانه قدیم خلیج فارس با جنوب میان‌رودان مرتبط می‌شد و هم امکان ارتباط با مراکزی چون دیلمون را داشت. شوش در زمان‌های حاکمیت امپراتوری‌های میان‌رودانی، به‌ویژه اور 3 که روابطی پویا در خلیج فارس برقرار کرد، در جایگاه پایانه‌ای مهم، ایفای نقش می‌کرد. مدارک دیگر نشان می‌دهد یک مرکز عمده عیلامی دیگر نیز در جنوب فارس (انشان) موقعیت بندری داشته‌است: لیان (بوشهر). عیلامیان از راه این دو پایانه مهم، پس از دوره پروتوق روابط بازرگانی میان‌رودان در «دریای پایین» (اوایل هزاره دوم پیش از میلاد)، تا سقوط شوش در 645 ق.م نقش پررنگی در خلیج فارس ایفا می‌کردند.

منابع

- استولپر، متیو ولفگانگ، 1389، *تاریخ ایلام*، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران، توس.
- الغازه، گیلرمو، 1397، *میانرودان باستان در سپیده دم تمدن*، ترجمه زهره عطایی آشتیانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
- اسکالونه، انریکو، 1394، *باستان‌شناسی جوامع ایران باستان (در هزاره سوم پیش از میلاد)*، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی، تهران، سمت.
- امیه، پیر، 1374، «گسستگی در مدارک باستان‌شناختی و دوگانگی قومی در عیلام»، ترجمه کامیار عبدی، *مجله میراث فرهنگی*، شماره 19، صص 107-98.
- پاتس، دنیل، 1385، *باستان‌شناسی ایلام*، ترجمه زهرا باستی، تهران، سمت.
- _____، 1393، «باستان‌شناسی و تاریخ اولیه خلیج فارس»، *تاریخ خلیج فارس*، ویرایش لارنس جی پاتر، ترجمه محمد آقاجری، تهران، ققنوس، صص 93-51.
- پزار، موریس، 1384، *مأموریت در بندر بوشهر*، ترجمه سیدضیاء مصلح، با توضیحات و تعلیقات غلامحسین نظامی، بوشهر، شروع.
- پیتمن، هالی، 1384، *هنر عصر مفرغ جنوب شرق ایران، آسیای میانه غربی و دره سند*، ترجمه کوروش روستایی، تهران، پیشین‌پژوه.
- عبدی، کامیار، 1370، «دیلمون، مگن و ملوخ»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال 5، شماره 2، شماره پیاپی 10، صص 37-26.
- علیزاده، عباس، 1387، *شکل‌گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام باستان*، تهران، سازمان میراث فرهنگی.
- مایکاو، کوزایا، 1399، «شوش و گیرسو - لاگاش در دوره سوم اور»، در *ایران باستان، چشم‌اندازی نوین از باستان‌شناسی و مطالعات متون*، به کوشش کوزایا مایکاو، ترجمه فارسی زیر نظر پارسا دانشمند، تهران، موزه ملی ایران و دانشگاه کیوتو، صص 82-54.
- موری، پیر راجر استیون (1389) «آیا ایران به منزله الدورادوی سومریان بوده است؟»، *بین‌النهرین و ایران باستان*، سمینار یادواره ولادیمیر لوکونین، ویراسته جان کرتیس، ترجمه زهرا باستی، جلد 1، تهران، سمت، صص 61-38.
- واترز، متیو، 1391، *پژوهشی در ایلام نو*، ترجمه نادر میرسعیدی، تهران، ققنوس.
- والا، فرانسوا، 1376، «خلاصه‌ای از عوامل جغرافیایی ایلام»، در *شوش و جنوب غربی ایران: تاریخ و باستان‌شناسی (سیر تکامل اجتماعی و فرهنگی از هزاره هفتم قبل از میلاد تا یورش مغول)*: گزارش گردهمایی بین‌المللی شوش و سمینار بلو، زیر نظر ژان پرو و ژنویو دلفوس، ترجمه هاید اقبال، تهران، انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران و مرکز نشر دانشگاهی، صص 196-188.
- وثوقی، محمدباقر و منصور صفت‌گل، 1395، *اطلس تاریخ بنادر و دریانوردی ایران*، مجلد 1، تهران، دانشگاه تهران و سازمان بنادر و دریانوردی.

- ویلسون، سر آرنولد، 1310، *خلیج فارس*، ترجمه محمد سعیدی، تهران، فره‌مند.
- هینتس، والتر، 1388، *دنیای گمشده عیلام*، ترجمه فیروز فیروزنیا. چاپ 4، ویراست 2، با ویرایش علمی روزه زرین کوب، تهران، علمی و فرهنگی.
- یاسی، جهانگیر، 1350، *بررسی باستان‌شناسی خلیج فارس*، بی‌جا، وزارت فرهنگ و هنر.
- Alden John, R., 1982, "Trade and Politics in Proto-Elamite Iran", *Current Anthropology* 23 no 6, 613-640.
- Alster, B. (1983) "Dilmun, Bahrain and the alleged Paradise in Sumerian Myth and Legend," in Potts, D. (ed.) *Dilmun; new studies in the Archaeology and early History of Bahrain*, Berlin: Dietrich Reimer Verlag, 39-74.
- Amiet, P., 1986a, "Antiquites trans-Elamites", *RA* 80, 97-104.
- , 1986b, *L'âge des échanges inter-iraniens: 3500-1700 avant J.-C.*, Paris: Réunion des Musées nationaux.
- Carter, Robert, 2012, "Sumerians and the Gulf," In Crawford H.E.W (ed.) *The Sumerian World*. London and New York: Routledge: 579-599.
- Crawford, H., 2012, "Trade in the Sumerian World", in H Crawford, (ed.) *The Sumerian world*, London and New York: Routledge, 447-461.
- Dales, George F., 1977, "Shifting Trade Patterns between the Iranian Plateau and the Indus Valley in the Third Millennium B.C", *Le Plateau et L'Asie Central des Origines a la Conquete Islamique* (Paris), 67-78.
- De Miroscheji, Pierre, 2003, "Susa and the highlands: Major Trends in the History of Elamite Civilization". In *Yeki bud, Yeki nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*, Naomi Miller and Kamyar Abdi (eds.) Los Angeles: Costen Institute of Archaeology, 25-36.
- Foster, B., 1993, "International Trade at Sargonic Susa," *Altorientalische Forschungen* 20, 59-68.
- Frahm, E., 2017, "Assyria and the Far South: The Arabian Peninsula and the Persian Gulf," in Eckart Frahm (ed.), *A Companion to Assyria*, Blackwell, 299-310.
- Frayne, D., 1993, *Sargonic and Gutian Periods*, RIME 2. Toronto.
- , 1997, *Ur 3 period*. RIME 3/2. Toronto.
- Grayson K. and J. Novotny, 2012. *The Royal inscriptions of Sennacherib, king of Assyria (704-681 BC)*, Part 1. Indiana: Eisenbrauns.
- Heimpel, W., 1987, "Das untere Meer," *Zeitschrift für Assyriologie* 77, 22-91.
- Henkelman W. and B. Jacobs, 2021, "Roads and Communication", in Bruno Jacobs and Robert Rollinger (eds.) *A Companion to the Achaemenid Persian Empire*, Blackwell: vol. II, 724-5
- Højlund, F., 1989, "Dilmun and the Sealand," *Northern Akkad project reports* 2, 9-14.
- , 1993, "The Ethnic composition of the population of Dilmun," *Proceedings of the Twenty Sixth Seminar for Arabian Studies*, 1-7.

- Högeman, P., 1984, "Der Ausbau von Elam zur seeProvinz unter Darios I und ihr zustand zur zeit Alexanders des Großen in jahren 325 und 324". In: E. Olshausen & H. Sonnabend (eds.), *Stuttgarter Kolloquium zur Historischen Geographie des Altertums* 2, 1984 und 3, 1987 (Geographica Historica 5), Bonn, 133-47.
- Kohl, Philip, 1975, "Carved chlorite vessels: a trade in finished commodities in the mid-third millennium", *Expedition* 18, 18-31.
- , 1978, "The balance of trade in southwestern Asia in the mid-Third millennium BC", *Current Anthropology* 19, 463-92.
- Lamberg-Karlovsky, C. C., 1972, "Trade Merchanism in Indus-Mesopotamiam Interrelations", *JAOS* 92/2, 222-229.
- , 2012, "Iran and its Neighbors", in Harriet Crawford, (ed.) *The Sumerian world*, London and New York: Routledge, 559-78.
- Lambert, M., 1976, "Tablette de Suse avec cachet du Golfe," *Revue d'Assyriologie* 70, 71-72.
- Laursen, Steffen and Piotr Steinkeller, 2017, *Babylonia, the Gulf Region, and the Indus. Archaeological and Textual Evidence for Contact in the Third and Early Second Millennia B.C.*, Eisenrauns.
- Leemans, W. F., 1960, *Foreign Trade in the Old Babylonian Period*, Leiden: Brill.
- Oppenheim, A. L., 1954, "The Seafaring Merchants of Ur," *JAOS* 14, 6-17.
- Petri, Cameron. A., Mojgan Seyedin and Alireza Askari Chaverdi, 2016, "Kaftari and Kaftari-Related Ceramics in Southwest Iran and the Persian Gulf," *International Journal of the Society of Iranian Archaeologists* 2/3, 4-12.
- Potts, Daniel T., 2003, "Anshan, Liyan and Magan circa 2000 BCE", In *Yeki bud, Yeki nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*, Naomi Miller and Kamyar Abdi (eds.), Los Angeles: Costen Institute of Archaeology, 156-160.
- , 2006, "Elamites and Kassites in the Persian Gulf," *Journal of Near Eastern Studies* 65/2, 111-119.
- , 2009, Maritime Trade i. Pre-Islamic period, *Encyclopaedia Iranica* online. <http://www.iranicaonline.org/articles/maritime-trade-i-pre-islamic-period>
- Potts, Timothy, 1994, *Mesopotamia and East; an Archaeological and Historical study of Foreign Relations ca.3400 - 2000 B.C.*, Oxford.
- Selz, G., 1991, "'Elam' und 'Sumer'" –Skizze einer Nachbarschaft nach inschriften Quellen der Vorsargonischen Zeit", *MHEOP* 1, 27-43.
- Sumner, W. N., 1989, "Anšan in the Kaftari phase: patterns of settlement and land use," *AIO*, 135-161.
- Steinkeller, P., 1982, "the question of Marhaši. A Contribution to the Historical Geography of Iran in the Third Millennium B.C.," *ZA* 72.2, 237-265.
- , 2013, "Trade Routes and Commercial Networks in the Persian Gulf during the Third Millennium BC", in Gh. Karimi Doostan et al. (eds.),

Collection of papers presented to the third biennial international conference of the Persian Gulf (History, Culture and Civilization), Tehran: University of Tehran press, 413-33.

Vallat, François, 1983, "le dieu Enzak; une divinité Dilmunité Venerée à Suse," in Potts, D. (ed.) *Dilmun; new studies in the Archaeology and early History of Bahrain*, Berlin: Dietrich Reimer Verlag, 93-100.

Verderame, Lorenzo, 2020, "The sea in Sumerian literature", *Water History* 12, 75-91

Zadok, Ran, 1984, *The Elmite onomasticon*. Supplemento n.40 agli ANNALI 44/3, Napoli.

———, 1987, "Peoples from the Iranian plateau in Babylonia during the second millennium BC," *Iran* 25, 1-26



DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2022.336917.1075>

Continuity and evolution of Toponym of “Kech and Makran” in historical and geographical sources from the 7-12 AH: with a focus on the Safavid era

Yaser Mollazaei^{1✉} | Farajollah Ahmadi²

1. Corresponding Author; PhD student in the Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: yassermollazaei@ut.ac.ir
2. Associate Professor of History Department of University of Tehran, Tehran, Iran.

Article Info

Paper Research:
Research Article

Received:
4 April 2021

Accepted:
12 September 2022

Keywords:
Kech and Makran toponym, Iran, Safavid era, historical sources, geographical texts

Abstract

According to historical and geographical sources, Makran province in southern Iran has a large territory. This region was linked to Sistan in the north, Kerman in the west, the sea in the south, and the Indus River basin in the east. The expansion of the Makran region in the southeast of Iran, its connection with the sea, as well as its border location with the eastern and southern neighbors of Iran, provided the basis for the creation and development of numerous cities and settlements in Makran. Communication was important and prestigious, the city of Kech was in the center of this state. Adapting the name of this city in many historical and geographical texts from the 7th century AH to the 12th century AH, especially in the sources of the Safavid era, a place named "Kech and Makran" was formed in the mental geography of historians and geographers. Based on this, how the continuation and transformation of this place name in historical and geographical sources has formed the issue of future research. The repeated reflection of the place name "Kech and Makran" in the historical and geographical sources of the 7th to 12th century AH, especially the sources of the Safavid era, raises the question of what geographical area the place name "Kech and Makran" is applied to and how its semantic load is in the historical sources and Geographical continuity and evolution? The following article is organized by the method of describing historical and geographical data and then analyzing them through matching and comparing the data available in historical texts, especially manuscripts, geographical texts, historical maps, travelogues, as well as some examples of interviews with local experts. The result of this article shows that the political and communication importance of the city of Kech in the early to middle Islamic centuries provided the context for the first time in the official reports of the historical and geographical sources of the 7th and 8th centuries A.H. to establish a link between its name and the name of Makran. And the name "Kech and Makran" should be mentioned as another name of Makran state. Adapted from these official reports, the use of the place name "Kech and Makran" as another name of the Makran state was not only continued in the sources of the following centuries, but in the Safavid era, along with this continuity, there was also a change in it, based on which, This place was also known as another name of Kech city.

How To Cite

Mollazaei, Yaser; Ahmadi, Farajollah (2022). Continuity and evolution of Toponym of “Kech and Makran” in historical and geographical sources from the 7-12 AH: with a focus on the Safavid era. *Iranian Studies*, 12 (1), 169-188.

Publisher

University of Tehran Press.



تداوم و تحول جای‌نام «کیچ و مکران»^۱ در منابع تاریخی و جغرافیایی قرن ۷ تا ۱۲ قمری (با تأکید بر منابع دوره صفوی)

یاسر ملازئی^۱ | فرج‌الله احمدی^۲

۱. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

رایانامه: yassermollazaei@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۵ دی ۱۴۰۰

تاریخ انتشار:

۲۱ شهریور ۱۴۰۱

کلیدواژه‌ها:

کیچ و مکران، ایران، دوره صفوی،
منابع تاریخی، متون جغرافیایی.

براساس گزارش منابع تاریخی و جغرافیایی، ایالت مکران در جنوب شرق ایران، گستره پهناوری داشت که از شمال تا سیستان، از غرب تا کرمان، از جنوب با دریای شرق با حوزه سند پیوند می‌یافت. گستردگی منطقه مکران در جنوب شرق ایران و پیوند با دریا و همچنین موقعیت مرزی آن با همسایگان شرقی و جنوبی ایران، زمینه ایجاد و توسعه شهرها و آبادی‌های متعددی را در مکران فراهم آورد. یکی از شهرهای تاریخی مکران که از منظر سیاسی و همچنین موقعیت ارتباطی، اهمیت و اعتبار داشت، شهر کیچ در مرکز ایالت بود. به اقتباس از نام همین شهر، در بسیاری از متون تاریخی و جغرافیایی قرن هفتم تا دوازدهم، به‌ویژه در منابع دوره صفوی، جای‌نامی با عنوان «کیچ و مکران» در جغرافیای ذهنی مورخان و جغرافی‌نویسان شکل گرفت. بر همین اساس، چگونگی تداوم و تحول این جای‌نام در منابع تاریخی و جغرافیایی، مسئله پژوهش پیش رو را شکل داده‌است. بازتاب مکرر جای‌نام «کیچ و مکران» در منابع تاریخی و جغرافیایی قرن ۷ تا ۱۲، به‌ویژه منابع دوره صفوی، این سؤال را مطرح می‌سازد که جای‌نام «کیچ و مکران» بر چه گستره جغرافیایی اطلاق شده و بار معنایی آن چگونه در منابع تاریخی و جغرافیایی تداوم و تحول پیدا کرده‌است؟ مقاله پیش رو با روش توصیف داده‌های تاریخی و جغرافیایی و سپس تحلیل آنان از راه تطبیق و مقایسه داده‌های موجود در متون تاریخی، به‌خصوص نسخه‌های خطی، متون جغرافیایی، نقشه‌های تاریخی، سفرنامه‌ها و همچنین چند نمونه مصاحبه با آگاهان محلی، سامان یافته‌است. دستاورد این مقاله نشان می‌دهد که اهمیت سیاسی و ارتباطی شهر کیچ در سده‌های نخستین تا میانه اسلامی، این زمینه را فراهم ساخت که برای نخستین بار در گزارش‌های رسمی منابع تاریخی و جغرافیایی قرن ۷ و ۸ بین نام آن با نام مکران پیوند ایجاد شود و از جای‌نام «کیچ و مکران» به مثابه نام دیگر ایالت مکران یاد شود. به اقتباس از این گزارش‌های رسمی، استفاده از جای‌نام «کیچ و مکران» به مثابه نام دیگر ایالت مکران، نهایتاً در منابع قرون بعدی تداوم یافت، بلکه در دوره صفوی در کنار این تداوم، تحولی نیز صورت گرفت که بر مبنای آن، این جای‌نام به مثابه نام دیگر شهر کیچ شناخته شد.

ملازئی، یاسر؛ احمدی، فرج‌الله (۱۴۰۱). تداوم و تحول جای‌نام «کیچ و مکران» در منابع تاریخی و جغرافیایی قرن ۷ تا ۱۲ قمری (با تأکید بر منابع دوره صفوی). *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، ۱۲ (۱)، ۱۶۹-۱۸۸.

استناد

ناشر

مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. از آنجاکه این نام در بین بومیان منطقه به صورت «مکُران» (Makkoran) تلفظ می‌شود، پیشنهاد می‌شود در متن مقاله، تلفظ آن به همین صورت در نظر گرفته شود.

مقدمه

جای نام یا توپونیم^۱ دانشی است که به مطالعه نام‌های جغرافیایی می‌پردازد و سه عنصر تاریخ و جغرافیا و زبان‌شناسی را در خود جای داده‌است (تهامی و کاویانی‌راد، ۱۳۹۴: ۹۰). از آنجاکه جای نام‌ها را زمانی مردمانی وضع کرده‌اند و سپس سال‌ها و هزاران سال حفظ شده‌اند، تاریخ زنده محسوب می‌شوند (خیراندیش، ۱۳۸۲: ۳). در همین زمینه، جای نام‌هایی که مرتبط با ایران و ایالات و مناطق گوناگون آن هستند، در بسیاری از متون تاریخی و جغرافیایی دوره‌های گوناگون تاریخی، بازتاب یافته‌اند؛ از جمله این جای نام‌ها می‌توان به «کیچ و مکران» اشاره کرد که با ایالت مکران در جنوب شرق ایران مرتبط بوده‌است. این جای نام از ترکیب نام دو واحد جغرافیایی یعنی کیچ به عنوان یکی از شهرهای ایالت مکران و نام مکران به عنوان نام این ایالت به وجود آمده‌است. این جای نام به صورت مستقل در منابع تاریخی و جغرافیایی سده‌های نخستین اسلامی رایج نبوده و نخستین نشانه‌های ظهور آن مربوط به منابع سده‌های میانه، به‌ویژه قرن ۷ و ۸ قمری است. در منابع قرون بعدی یعنی قرون ۹ تا ۱۲ قمری، هنگام اشاره به تحولات ناحیه مکران، استفاده از جای نام «کیچ و مکران» شکل بیشتری به خود گرفت؛ به عبارتی می‌توان اوج استفاده از این جای نام را در منابع تاریخی و جغرافیایی دوره صفوی مشاهده کرد. بر همین مبنای، واکاوی ابعاد تاریخی و جغرافیایی جای نام «کیچ و مکران» مسئله پژوهش پیش رو را شکل داده‌است. استفاده مکرر از جای نام «کیچ و مکران» در مجموعه‌ای از منابع تاریخی و جغرافیایی قرون ۷ تا ۱۲ قمری، این پرسش را مطرح می‌سازد که فرایند پیوند نام دو واحد جغرافیایی کیچ به عنوان یکی از شهرهای مکران و نام مکران به عنوان نام این ایالت، چگونه بوده‌است؟ و اساساً این جای نام به چه واحد جغرافیایی در قرون ۷ تا ۱۲ قمری (با تأکید بر منابع دوره صفوی) اطلاق می‌شده‌است؟

مقاله حاضر با روش توصیف و تحلیل داده‌های تاریخی و جغرافیایی و همچنین شیوه تطبیقی از طریق مقایسه داده‌های موجود در متون تاریخی، به‌ویژه نسخ خطی و متون جغرافیایی و نقشه‌های تاریخی و سفرنامه‌ها و همچنین چند نمونه مصاحبه از آگاهان محلی، سامان یافته‌است. برای تبیین منسجم‌تر موضوع و مسئله آن، نخست تلاش کرده‌ایم تعریفی از ایالت مکران از منظر تاریخی و جغرافیایی و همچنین موقعیت شهر کیچ در آن تشریح شود. پس از آن، به پیشینه ظهور این جای نام در منابع تاریخی و جغرافیایی پیشاصفوی اشاره شده‌است و سرانجام با استناد به مجموعه‌ای از منابع که قبلاً ذکر شد، تداوم و تحول این جای نام در دوره صفوی تجزیه و تحلیل شده‌است. همچنین منظور از قرن ۱۲ قمری در پژوهش حاضر، تا سال ۱۱۳۵ قمری یعنی سقوط اصفهان به دست افغانان را شامل شده و منابع تاریخی دوره افشار و زند را در بر نمی‌گیرد.

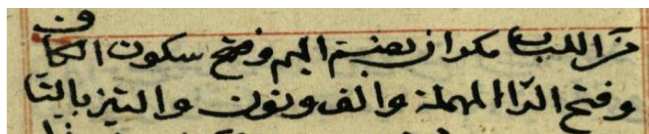
1. toponym.

با وجود داده‌های مختصر و پراکنده در منابع تاریخی و جغرافیایی از منطقه مکران، شناسایی ابعاد و زوایای تاریخی این منطقه، توجه تعدادی از پژوهشگران را جلب کرده‌است. با این حال هنوز زمینه‌های تحقیقاتی متعددی برای واکاوی تاریخ و جغرافیای این منطقه وجود دارد که انجام آن ضروری می‌نماید. از جمله این زمینه‌های تحقیقاتی، شناسایی ابعاد تاریخی و جغرافیایی جای‌نام «کیچ و مکران» است که چنین موضوعی تا کنون مورد توجه قرار نگرفته‌است. در بین پژوهش‌های صورت‌گرفته، صفرزایی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای به نقش کیچ در ارتباطات دریایی سواحل مکران در سده‌های نخستین اسلامی پرداخته‌است. در این مقاله، درباره «کیچ و مکران» فقط به این نکته اشاره شده که اهمیت شهر کیچ باعث شد بین نام آن با نام مکران پیوند ایجاد شود و این عنوان در منابع سده‌های سیزدهم تا پانزدهم میلادی و همچنین منابع دوره صفوی و گورکانیان هند بازتاب پیدا کند. ابعاد تاریخی و جغرافیایی جای‌نام «کیچ و مکران» به هیچ روی در مقاله مذکور کندوکاو نشده‌است. علوی و اشراقی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای به بررسی جغرافیای تاریخی مکران در سده‌های میانه اسلامی پرداخته‌اند. در قسمت کوتاهی از این مقاله، به بازتاب جای‌نام «کیچ و مکران» در *سفرنامه مارکوپولو* اشاره شده و با توجه به عنوان و مسئله تحقیق، واکاوی جای‌نام «کیچ و مکران» اساساً رسالت پژوهش نبوده‌است. همچنین صفرزایی و ملازئی (۱۴۰۰) در مقاله‌ای، جغرافیای تاریخی مکران را در دوره صفوی براساس نقشه‌های تاریخی اروپاییان، تجزیه و تحلیل کرده‌اند. نویسندگان در پژوهش ذکرشده کوشیده‌اند تا نام‌شناسی، محدوده جغرافیایی، جغرافیای طبیعی، آبادی‌ها و بندرها و نیز پراکندگی گروه‌های جمعیتی در ایالت مکران را بر مبنای نقشه‌های تاریخی اروپاییان تجزیه و تحلیل کنند. در مجموع، آنچه پژوهش پیش رو را با پیشینه ذکرشده متمایز می‌سازد، ناظر بر مقایسه و چگونگی تداوم و تحول جای‌نام «کیچ و مکران» در مجموعه‌ای از منابع تاریخی و جغرافیایی از جمله متون تاریخی، متون جغرافیایی، نقشه‌های تاریخی و سفرنامه‌هاست.

۱. ایالت مکران و موقعیت کیچ در آن

حضور نام مکران در متون تاریخی و جغرافیایی، سابقه طولانی دارد. برای نخستین بار در کتیبه‌های آکدی و سومری، از اصطلاح مَکَن نام برده شده که طبق آخرین تحقیقات باستان‌شناختی، موقعیت جغرافیایی آن با مکران دوره باستان و همچنین سواحل امارات متحده عربی و عمان مطابقت دارد (وئوقی و صفت‌گل، ۱۳۹۶: ۳۴). این منطقه در دوره هخامنشی، به استناد کتیبه بیستون، مَکَ (شارپ، ۱۳۴۶: ۳۳؛ کنت، ۱۳۹۱: ۴۰۲) و در دوره اسکندر مقدونی گِدروزیا (آریان، ۱۹۷۱: ۳۶۴-۳۰۱) و در دوره ساسانی، به استناد کتیبه شاپور بر کعبه زرتشت، مَکوران نامیده شده‌است (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۳۰۷). پس از ورود اسلام به ایران، مکران به متداول‌ترین نام برای شناسایی

این منطقه بدل شد و مورد توجه تاریخ‌نویسان و جغرافی‌نویسان قرار گرفت. از زمان رایج شدن نام مکران در متون تاریخی و جغرافیایی تا به امروز، الفاظ مختلفی برای این نام استفاده شده‌است. در قرن هفتم، یاقوت حموی (۱۹۹۵: ۱۸۰/۵) آن را مَکْران و در قرن هشتم، ابوالفداء (نسخه خطی شماره ۱۷۵۰، برگ ۷۶ پشت) آن را مَکْران تلفظ کرد.



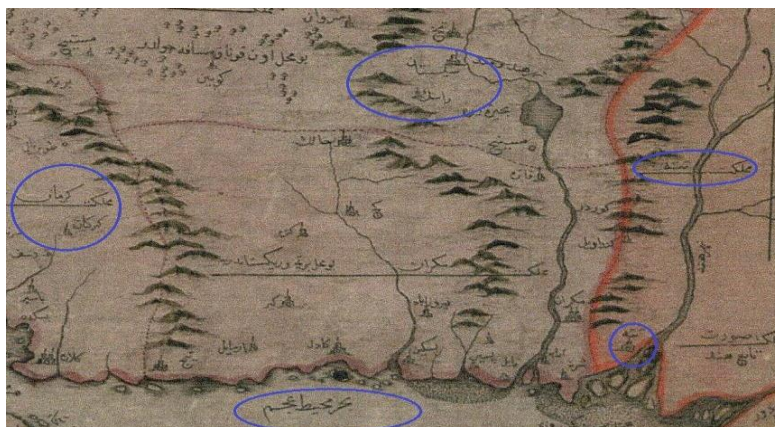
تصویر شماره ۱. تلفظ نام مکران در تقویم البلدان

علاوه بر متون جغرافیایی مسلمانان، در نقشه‌های تاریخی اروپاییان که از ایران عصر صفوی ترسیم شده، نام مکران با اشکال مختلف به صورت مَکْران (علائی، ۲۰۱۰: ۲۷۶) و مَکْران (گنجی و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۵۶) و مِکْران (www.davidrumsey.com) نیز ضبط شده‌است. سرپرسی سایکس (۱۳۱۵: ۲۲۱) در قرن ۱۳ قمری گزارش داد که این نام، در حوالی هند با کاف مفتوح تلفظ می‌شده‌است. از طرف دیگر، واژه مکران امروزه در بین مردمان بومی این منطقه، به صورت مَکْران تلفظ می‌شود.

همانند لفظ نام مکران، درباب وجه تسمیه آن هم اتفاق نظر وجود ندارد: برخی نام مکران را معادل ماهی‌خواران دانسته‌اند تا ماهی را قوت اصلی مردمان این منطقه نشان دهند (هولدیچ، ۱۸۹۶: ۳۸۸). برخی دیگر این نام را به مکران بن فارک بن سام بن نوح (ع) منتسب می‌دانند (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۱۸۰/۵) و برخی دیگر، واژه مک را معادل قوم میک‌ها در دوره باستان می‌دانند که براساس گزارش هرودوت (۱۳۸۴: ۱۹۲) در ناحیه امروزی مکران استقرار داشته‌اند. پیروان این نظر معتقدند که با اضافه شدن پسوند مکان‌ساز ران، مکران مکانی است که قوم میک‌ها در آن زندگی می‌کرده‌اند (فروزانی و صفزایی، ۱۳۹۴: ۱۱۵۸-۱۱۵۹). در نظری دیگر، برخی مکران را سرزمینی دارای درختان خرما، متعدد و بسیار دانسته‌اند (مصاحبه نویسندگان با عبدالوهاب ایراندوست، سرباز، ۱۴۰۰/۷/۱۷): زیرا مک را معادل مَچ دانسته‌اند که در زبان بلوچی به معنای نخل و درخت خرماست (جهانپنده، ۱۳۹۶: ۲۲۶۹)، اما این تحلیل را نمی‌توان چندان دقیق دانست؛ زیرا در زبان محلی، مکران با فتح میم و ضم کاف مشدد یعنی «مَکْران» تلفظ می‌شود، درحالی‌که مک به معنای درخت خرما با ضم میم و سکون کاف تلفظ می‌شود.

از نظر حدود جغرافیایی، مکران امروزه به جنوبی‌ترین شهرهای بلوچستان ایران و پاکستان و همچنین مناطق ساحلی دریای عمان اطلاق می‌شود. باین‌حال مکران تاریخی، گستره جغرافیایی

بیشتری را در بر می‌گرفت که چنین گستره‌ای در بسیاری از متون تاریخی و جغرافیایی و نیز نقشه‌های تاریخی بازتاب پیدا کرد. در دوره باستان، مکران یا گدروزیا از غرب تا کرمان و از شمال تا سیستان یا درنگیانا و از شرق تا رود ایندوس یا رود سند امتداد داشت (وئوقی و صفت‌گل، ۱۳۹۶: ۱۱۱). پس از ورود اسلام به ایران، محدوده جغرافیایی مکران در متون جغرافیایی متعددی بازتاب یافت. مؤلف گمنام *حدود العالم* (۱۳۶۲: ۱۲۳-۱۲۴) در نیمه دوم قرن چهارم، حدود جغرافیایی مکران را در پیوند با حوزه سند تعریف کرده که براساس آن «ناحیتیست مشرق وی رود مهران است و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی ناحیت کرمان است و شمال وی بیابانی است که به حدود خراسان پیوسته است». در قرن هفتم، قزوینی (۱۹۹۸: ۲۷۳) محدوده مکران را بین زمین سند و تیس توصیف کرد. مستوفی یزدی (۱۳۹۶: ۳۵۷) در قرن یازدهم مصادف با دوره صفوی، حدود جغرافیایی مکران را این‌گونه برشمرد: «حدودش به سیستان و بکران و تته و هرموز اتصال دارد». علاوه بر متون جغرافیایی ذکرشده، دسته‌ای از منابع جغرافیایی از دوره صفوی - یعنی نقشه‌های تاریخی - گستره جغرافیایی مکران را نمایان ساخته‌اند. براساس نقشه‌ای که ابراهیم متفرقه (نقشه‌نگار عثمانی) با عنوان *ممالک ایران* در نیمه قرن هجدهم از قلمرو ایران صفوی ترسیم کرده، حدود جغرافیایی مکران در شمال با سیستان و در غرب با کرمان و در جنوب با دریا و در شرق تا حوالی منطقه تته در غرب رود سند پیوند داشته است.

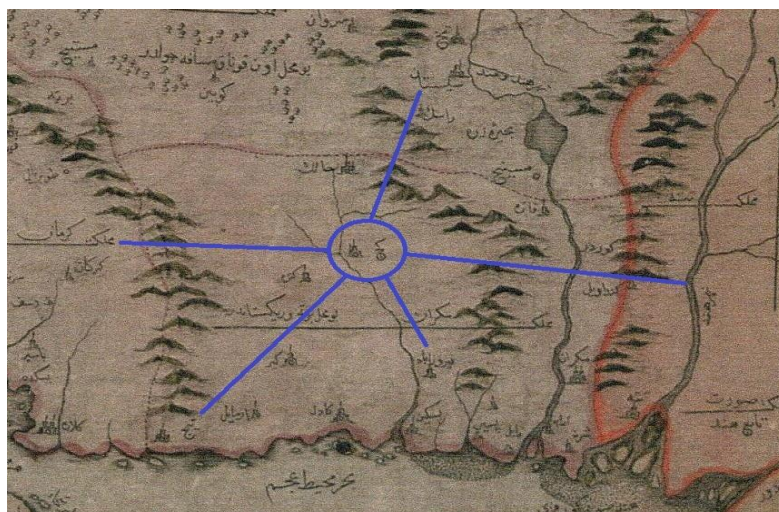


نقشه شماره ۱. حدود جغرافیایی مکران در نقشه ممالک ایران (تأکید از نویسندگان است) (اعلانی، ۲۰۱۰: ۲۷۶)

گسترده‌ی منطقه مکران در جنوب شرق ایران، پیوند آن با دریا و همچنین موقعیت مرزی آن به مثابه پل ارتباطی ایران با همسایگان شرقی و جنوبی، زمینه ایجاد و توسعه شهرها و آبادی‌های متعددی را در مکران فراهم ساخت، به‌طوری‌که قزوینی (۱۹۹۸: ۲۷۳) در کتاب *آثار*

البلاد و اخبار العباد، بر وجود دهات و قصبات بسیار در مکران اشاره کرده است. از وضع شهرها و آبادی‌های مکران در دوره باستان اطلاعات چندانی در دست نیست، اما با ورود اسلام به ایران و رونق تولید متون جغرافیایی در سده‌های متمادی، توصیف شهرها و آبادی‌های مکران به طور منسجم مورد توجه جغرافی‌نویسان قرار گرفت که از جمله آن می‌توان به گزارش‌های مؤلف گمنام حدود العالم (۱۳۶۲: ۱۲۵) و مقدسی (۱۳۶۱: ۷۰۱-۷۰۲) و اصطخری (۱۳۴۰: ۱۴۶-۱۴۷) اشاره کرد. یکی از شهرهای مکران بر مبنای متون جغرافیایی و تاریخی، کیچ در مرکز این ایالت بوده است. کیچ امروزه در جنوب غرب پاکستان و در ایالت بلوچستان در نزدیک مرزهای ایران قرار گرفته است. از وضع کیچ در دوره باستان اطلاعات چندانی در دست نیست و نخستین آگاهی‌های تاریخی از این منطقه مربوط به گزارش‌های تاریخی و جغرافیایی در سده‌های نخستین اسلامی است (صفرزایی، ۱۳۹۷: ۳۱۲-۳۱۳) و به نظر می‌رسد از همین زمان، کیچ یکی از شهرهای مهم مکران شده است.

اهمیت شهر کیچ در مکران در دوران اسلامی از دو منظر جای بررسی دارد. اهمیت اول شهر کیچ، در اعتبار و جایگاه سیاسی آن است که براساس گزارش‌های منابع سده‌های نخستین تا میانه اسلامی، مرکز و حاکم‌نشین مکران بوده است. مؤلف گمنام حدود العالم (۱۳۶۲: ۱۲۵) در نیمه دوم قرن چهارم در توصیف شهر کیچ می‌نویسد: «پادشاه مکران به شهر کیچ نشیند». همچنین در همین قرن، اصطخری (۱۳۴۰: ۱۴۶ و ۱۵۲) که از شهر کیچ با عنوان کیز یاد کرده، در دو توصیف جداگانه آن را این‌گونه توصیف می‌کند: «این ناحیت، عیسی بن معدان گرفتست، او را مهرج خوانند و به شهر کیز مقام دارد ... فرضه مکران است و درخت خرما دارد». در قرن هفتم، یاقوت حموی (۱۹۹۵: ۴۹۷/۴) کیچ یا کیز را یکی از مشهورترین شهرهای این منطقه دانسته که مرکز والی مکران بوده است. همچنین در قرن هشتم حافظ ابرو (۱۳۷۵: ۱۰۳-۱۰۴) کیچ را این‌گونه توصیف کرده است: «مکران نام آن ولایت است و قصبه آن کیچ است». علاوه بر بُعد سیاسی، در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی کیچ در مکران نشان می‌دهد این منطقه در بُعد جغرافیایی، اهمیت ارتباطی مهمی در پیوند شهرهای مکران با یکدیگر و همچنین ایالات همجوار مکران داشته است. یکی از مهم‌ترین منابعی که فهم موقعیت ارتباطی و مرکزی کیچ در ایالت مکران را تسهیل می‌کند، نقشه‌های تاریخی است که اروپاییان از ایران طی قرون دهم تا دوازدهم قمری ترسیم کرده‌اند؛ برای نمونه، براساس نقشه‌ای که در نیمه قرن هجدهم، ابراهیم متفرقه (نقشه‌نگار عثمانی) از ایران صفوی ترسیم کرده، شهر کیچ از منظر موقعیت جغرافیایی در مرکز مکران قرار گرفته است و چنین موقعیت جغرافیایی می‌توانست پیوند شهرها و بندرهای مکران را با یکدیگر تسهیل و حتی زمینه ارتباط مکران با ایالات مجاور را فراهم سازد.



نقشه شماره ۲. موقعیت ارتباطی کیچ در ایالت مکران (تأکید از نویسندگان است) (علائی، ۲۰۱۰: ۲۷۶)

۲. پیشینه جای نام «کیچ و مکران» در منابع تاریخی و جغرافیایی قرن ۷ تا ۹ قمری

اهمیت سیاسی شهر کیچ به عنوان حاکم‌نشین مکران و موقعیت مرکزی و ارتباطی آن در این ایالت، نه تنها بر برجسته شدن اهمیت کیچ در بین شهرها و آبادی‌های ایالت مکران افزود، بلکه باعث شد در متون تاریخی و جغرافیایی سده‌های میانه اسلامی به بعد، بین نام کیچ با نام مکران پیوند ایجاد شود و جای‌نامی با عنوان «کیچ و مکران» در منابع تاریخی و جغرافیایی ظاهر شود. مسلم اینکه این جای‌نام از ترکیب دو اصطلاح کیچ، به عنوان یکی از شهرهای ایالت مکران و اصطلاح مکران، به عنوان نام این ایالت به وجود آمد. به نظر می‌رسد این جای‌نام برای نخستین بار در منابع تاریخی قرن هفتم و به صورت منسجم‌تر، در منابع قرن هشتم ظاهر شد؛ البته ذکر این نکته ضرورت دارد که این جای‌نام، به طور همه‌جانبه در تمام منابع این دوره‌های زمانی ضبط نشد و می‌توان گفت کیچ و مکران به تازگی در منابع تاریخی این دوره در حال شکل‌گیری بوده‌است؛ برای نمونه، جوینی (۱۳۸۵: ۱۴۹) و جوزجانی (۱۳۶۳: ۲۳۵) و بیضاوی (۱۳۸۲: ۴۵)، از مورخان عصر مغول و ایلخانی، همچنان از اصطلاح مکران استفاده کردند و جای‌نام کیچ و مکران در متون تاریخی آنان بازتاب نیافت. در بین منابع تاریخی قرن هفتم، به نظر می‌رسد سفرنامه مارکوپولو، یکی از اولین آثاری بود که این جای‌نام در آن اشاره شده و نویسندگان بعدی از آن اقتباس کرده‌اند. مارکوپولو جهانگرد ایتالیایی بود که در نیمه دوم قرن هفتم قمری به سمت شرق سفر کرد و از سرزمین‌هایی همچون ایران، ترکستان، چین، هندوستان، قسطنطنیه دیدار کرد. مارکوپولو (۱۹۰۷: ۳۸۸) در این سفرنامه، از منطقه‌ای به نام «کس‌ماکوران» یاد کرده و از

نظر موقعیت جغرافیایی، آن را دورترین ایالت هند بزرگ در برابر غرب و شمال غرب توصیف کرده است. این گزارش مارکوپولو از دو منظر برای ارتباط آن با ایالت مکران و جای نام «کیچ و مکران» حائز اهمیت است: اول شباهت تلفظی آن با «کیچ و مکران» که این احتمال را مطرح می‌سازد که منظور از آن همان «کیچ و مکران» بوده است. دوم اینکه موقعیت جغرافیایی که مارکوپولو برای این ناحیه شرح داده، با ایالت مکران مطابقت دارد. بر همین اساس، می‌توان نتیجه گرفت که منظور از «کس ماکوران» همان «کیچ مکران» یا «کیچ و مکران» است.

علاوه بر *سفرنامه مارکوپولو*، اثر دیگری که در آن جای نام «کیچ و مکران» بازتاب پیدا کرده، کتاب *سمط العلی للحضرة العلیا* از ناصرالدین منشی کرمانی درباره قراخانیان کرمان است که در نیمه اول قرن هشتم تألیف شده است. ناصرالدین منشی (۱۳۶۲: ۱۶، ۲۰، ۲۹، ۵۸، ۸۲، ۹۷) ضمن استفاده مکرر از عنوان مستقل مکران، سه بار از جای نام «کیچ و مکران» استفاده کرده است. وی در جایی نوشته: «و مقریات و مواضع از گیج و مکران آوردندی بیک دفعه همه در بارگاه بخشیدی» (همان: ۳۰)؛ یا در جایی دیگر، از تعبیر ثغر یا سرحد برای کیچ و مکران استفاده کرده: «و ملک و مرتضی معظم ناصرالدین که والی ثغر گیج و مکران بود، یک سال ملازمت بارگاه ترکانی کرد» (همان: ۴۱). علاوه بر کتاب *سمط العلی*، از دیگر آثاری که در همان قرن، جای نام «کیچ و مکران» در آن بازتاب پیدا کرده، کتاب *مجمع الانساب* شبانکاره‌ای است. شبانکاره‌ای همانند الگوی منشی کرمانی، ضمن اینکه در چندین قسمت از عنوان مستقل مکران نام برده، سه بار از جای نام کیچ و مکران استفاده کرده است؛ برای نمونه، وی در جایی نوشته: «روزی که ملک قطب‌الدین تهمتن از جزیره جرون بیرون شده بود به مصلحتی و کاری که متعلق به ملوک کیچ و مکران داشت...» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲۱۸). در این روایت، شبانکاره‌ای از تعبیر ملوک برای «کیچ و مکران» استفاده کرده است. اثر دیگر از قرن هشتم مربوط به *سفرنامه ابن بطوطه* است. ابن بطوطه سفری را در سال ۷۲۵ آغازید و از سرزمین‌هایی چون مصر، شام، عربستان، ایران، هند، چین دیدن کرد. او در این سفرنامه دو بار به «کیچ و مکران» اشاره کرده است که البته یک بار آن را به صورت «مکران و کیچ» ضبط کرده: «و ملک دینار که بلاد مکران و کیچ را تحت نفوذ خود گرفت» (ابن بطوطه، ۱۳۹۷: ۲۷۸). در مجموع، بازتاب نام کیچ و مکران در متون تاریخی سده‌های ۷ و ۸ قمری ناظر بر دو نکته اساسی است: اول اینکه حضور نام مکران یا کیچ به طور مستقل در متون تاریخی و جغرافیایی قبل از قرن هفتم سابقه دارد، اما برای نخستین بار، منابع تاریخی قرن هفتم و به طور منسجم‌تر در قرن هشتم، از جای نام «کیچ و مکران» استفاده کرده‌اند. دوم اینکه استفاده از تعبیری همچون ایالت و ثغور و بلاد برای جای نام «کیچ و مکران» نشان می‌دهد این جای نام به گستره ایالتی مکران اطلاق شده و از آن به مثابه نام دیگر ایالت مکران یاد می‌شده است.

کاربرد جای‌نام «کیچ و مکران» نه‌تنها در منابع دست اول قرن نهم نسبت به قرون قبلی بیشتر متداول شد، بلکه دامنه استفاده از این جای‌نام در متون جغرافیایی و حتی روایات متعدد تاریخی در قالب‌های مختلف بیشتر مورد استفاده قرار گرفت. حافظ ابرو در کتاب جغرافیای خود که از منابع قرن نهم است، از «کیچ و مکران» نام برده‌است. وی در توصیف محدوده غربی اقیانوس هند نوشت: «بحر هند حد او تا ولایت کیچ و مکران است» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۰۴). در جای دیگر، در توصیف موقعیت جغرافیایی جبال قفص در کرمان نیز این‌گونه نوشت: «در حدود کرمان کوهی است که آن را جبال القفص خوانند و شهر هرمز بر غربی آن باشد و کیچ و مکران بر شرقی آن» (همان: ۱۹۶). در واقع، در جغرافیای ذهنی حافظ ابرو، جای‌نام «کیچ و مکران» نام دیگر ایالت مکران است. علاوه بر متن جغرافیایی حافظ ابرو، جای‌نام «کیچ و مکران» در متون تاریخی هم‌زمان با قرن نهم نیز مورد استفاده مکرر قرار گرفت (شامی، ۱۳۶۳: ۹۳؛ طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۴۷). استفاده مکرر و مداوم از این جای‌نام در منابع دست اول قرن نهم به گونه‌ای پیش رفت که حتی مورخان، این جای‌نام را در کنار نام دیگر مناطقی که واحد ایالتی داشته، ذکر کرده‌اند. شرف‌الدین علی یزدی (۱۳۸۷: ۱۱۵۴) درباب فتح‌نامه‌هایی که تیمور گورکانی بعد از پیروزی بر عثمانی برای مناطق گوناگون فرستاد، از «کیچ و مکران» در کنار سایر سرزمین‌ها و ممالک نام می‌برد: «و همچنین به ... آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و سیستان و سایر بلاد بر و بحر، فتح‌نامه‌ها فرستادند». سمرقندی (۱۳۷۲: ۹۲۹) نیز چنین روایت مشابهی را درباب تلاش تیمور برای ارسال فتح‌نامه بعد از پیروزی بر عثمانی در اثر خویش آورده‌است که همانند گزارش یزدی، از «کیچ و مکران» در کنار سایر ممالک نام برده‌است: «و به ممالک ایران و توران بل تمام جهان چون ماوراءالنهر و ترکستان و ختای و ختن و ... و بدخشان و کیچ و مکران و زابل و کابل و هندوستان و سیستان و...». بازتاب جای‌نام «کیچ و مکران» در چنین روایاتی نشان می‌دهد که این جای‌نام به واحد جغرافیایی ایالت مکران اطلاق می‌شده‌است.

۳. جای‌نام «کیچ و مکران» در منابع دوره صفوی

مکران در دوره صفوی یکی از ایالات جنوب شرقی ایران بود که پیوند آن با دریا در جنوب و همچنین همسایگی با قلمرو گورکانیان هند بر اهمیت آن می‌افزود. از وضع مکران در دوره اولین شاه صفوی، یعنی شاه اسماعیل اول، اطلاعات چندانی در دست نیست. باین‌حال به نظر می‌رسد سلطه دولت مرکزی ایران در دوره شاه تهماسب اول در مکران تثبیت شد؛ زیرا نیروهای دولت صفوی به مکران اعزام شدند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۸۱). از طرفی، افروخته‌ای نطنزی (۱۳۷۳: ۱۸) هنگامی که قلمرو شاه تهماسب اول صفوی را بعد از جنگ جام برمی‌شمارد، از مکران در کنار نام دیگر ایالات و ولایات نام می‌برد. از حوادث دوره شاه عباس اول گزارش شده‌است که در سال

۱۰۳۱ قمری حاکم مکران، یعنی ملک میرزا، برای اعلام فرمانبرداری به دربار اصفهان رفته است (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۰۱). حسینی خاتون آبادی (۱۳۵۲: ۵۱۲)، مؤلف وقایع السنین و الاعوام نیز در ذیل حوادث سال ۱۰۴۳ قمری در زمان شاه صفی، از آمدن حاکم مکران به دربار اصفهان برای اعلام فرمانبرداری اشاره می‌کند. همچنین کروسینسکی (۱۳۶۳: ۲۳) که در اواخر دوره صفوی به ایران آمد، در شرح ممالکی که از دوره شاه اسماعیل اول تا دوره شاه سلطان حسین جزو قلمرو صفویان بودند، از مکران نیز یاد کرده است. علاوه بر متون تاریخی دوره صفوی، در مجموعه‌ای از نقشه‌های تاریخی برجای مانده از دوره صفوی، مکران یکی از ایالات صفوی در قلمرو جنوب شرقی ایران است؛ برای نمونه، در نقشه‌ای از قاره آسیا که جان سنکس^۱، نقشه‌نگار انگلیسی، در نیمه اول قرن هجدهم ترسیم کرد، ایالت مکران در جنوب شرق قلمرو ایران و در درون سرحدات آن، ثبت و ضبط شده است (برای مشاهده نمونه‌های بیشتر نک: علایی، ۲۰۱۰: ۸۷ و ۸۸ و ۱۰۴).

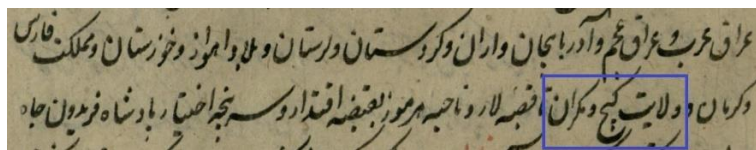


نقشه شماره ۳. موقعیت جغرافیایی مکران در امتداد جنوب شرقی ایران (تأکید از نویسندگان است) (www.davidrumsey.com)

در متون تاریخی دوره صفوی و همچنین نقشه‌های تاریخی که از این دوره بر جای مانده، ضمن استفاده از عنوان مستقل مکران برای اطلاق به نام این ایالت (حسینی خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۵۱۲؛ نقشه شماره ۳)، از عنوان مستقل کیچ نیز به عنوان یکی از نواحی مکران نام برده شده است (شاملو، ۱۴۰۰: ۷۵۱؛ مشیزی، ۱۳۶۹: ۳۸۵؛ سیستانی، ۱۳۴۴: ۵۰۵). با این حال عنوان و جای نام «کیچ و مکران» نیز در منابع تاریخی و جغرافیایی این دوره مکرراً یاد شده است، به طوری که می‌توان ادعا

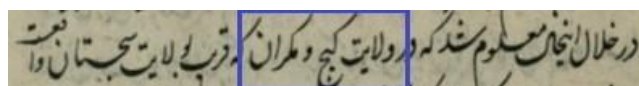
1. John Senex

همان گونه که در پیشینه بازتاب جای نام «کیچ و مکران» در متون تاریخی و جغرافیایی اشاره شد، حضور این جای نام به منابع دوره پیشاصفوی بازمی گردد که عموماً آن را نام دیگر ایالت مکران می دانستند. به اقتباس از منابع تاریخی و جغرافیایی پیشاصفوی، در دوره صفوی این جای نام نسبت به منابع تاریخی و جغرافیایی قرن نهم، کاربرد متداول تری یافت. به نظر می رسد که شناخت ناکافی از مکران به دلیل بُعد مسافت طولانی از مراکز اصلی قدرت و همچنین بازتاب مختصر تحولات آن در متون تاریخی و جغرافیایی، این زمینه را فراهم ساخت که تاریخ نویسان و جغرافی نویسان عصر صفوی، برای کسب اطلاعات از مکران، به منابع قرن هفتم تا نهم مراجعه کنند و چون در بسیاری از این منابع پیشاصفوی، جای نام «کیچ و مکران» بازتاب یافته بود، در تداوم آن منابع، مجدداً از جای نام «کیچ و مکران» استفاده می کردند. بر همین اساس در بسیاری از روایات و گزارش های منابع تاریخی و جغرافیایی دوره صفوی، جای نام «کیچ و مکران» با همان مفهوم ایالتی آن، در متون تاریخی و جغرافیایی دوره صفوی بازتاب پیدا کرد. افوشته ای نطنزی در گزارش از قلمرو شاه تهماسب اول صفوی، در کنار ذکر ایالاتی همچون کردستان، خوزستان، فارس، کرمان، از ولایت «کیچ و مکران» نیز نام می برد.



در این گزارش، مورخ صفوی از جای نام «کیچ و مکران» در کنار دیگر ممالک مختلف نام برده‌است که با توجه به کاربرد جای نام «کیچ و مکران» در این روایت، مشخص می‌شود آن را یک واحد ایالتی همانند دیگر مناطق ذکر شده مثل فارس و کرمان، در نظر می‌گرفته‌اند. قاضی احمد قمی، مؤلف خلاصه‌التواریخ (نسخه خطی، شماره ۶۵۷۰، برگ ۷۰ رو)، از ولایت «کیچ و

مکران» در مجاورت ولایت سیستان یاد کرده‌است؛ به عبارت دیگر، «کیچ و مکران» در این روایت همانند سیستان، یک واحد ایالتی و ولایتی در نظر گرفته شده‌است.



تصویر شماره ۳. جای نام «کیچ و مکران» در نسخه خطی خلاصه التواریخ

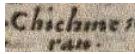
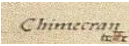
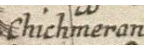
علاوه بر متون تاریخی دوره صفوی، متون جغرافیایی هم از منابع دیگری هستند که جای نام «کیچ و مکران» در آن بازتاب داشته‌است؛ البته در دوره صفوی در حوزه تولید متون جغرافیایی، دستاورد چندانی وجود نداشت، اما این بدین معنا نیست که در عهد صفویه، هیچ متن جغرافیایی تألیف نشد (صفت‌گل، ۱۳۸۸: ۷۵). نمونه برجسته این دسته از متون، اثر مختصر مفید از محمد مفید مستوفی یزدی است. محمد مفید نوشتن این اثر را در سال ۱۰۸۷ قمری آغاز کرد و تألیف آن را در سال ۱۰۹۱ قمری در لاهور به پایان برد. در فهرست‌بندی این کتاب که بر مبنای نام مناطق جغرافیایی مختلف تنظیم شده، مستوفی یزدی (۱۳۹۶: ۳۵۷) از نام «کیچ و مکران» برای توصیف جغرافیای این منطقه استفاده کرده‌است و در ذیل این عنوان، درباره حدود جغرافیایی منطقه چنین نوشته‌است: «حدودش به سیستان و بکران و تنه و هرمز اتصال دارد». حدود جغرافیایی توصیف شده در این روایت نشان می‌دهد که در جغرافیای ذهنی مستوفی یزدی، منظور از «کیچ و مکران» همان ایالت مکران بوده که حدود آن تا سیستان و تنه و هرمز امتداد داشته‌است. در مجموع، تعدادی از متون تاریخی و جغرافیایی دوره صفوی در تداوم و استمرار منابع تاریخی و جغرافیایی پیشاصفوی یعنی قرن هفتم تا نهم، «کیچ و مکران» را نام دیگر ایالت مکران دانسته‌اند.

۲.۳. تحول جای نام: «کیچ و مکران» به مثابه نام شهر

ایران عصر صفوی، یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی ایران به شمار می‌رود که برای شناسایی ابعاد مختلف آن، تنوع وسیعی از منابع تاریخی و جغرافیایی وجود دارد. این منابع تاریخی و جغرافیایی در دسته‌بندی‌های مختلفی قرار می‌گیرند که از جمله آن می‌توان به متون جغرافیایی مثل مختصر مفید، متون اداری و دیوانی مثل دستور الملوک و تذکره الملوک، متون تاریخی متعدد و گسترده، سفرنامه‌ها و همچنین مجموعه‌ای از نقشه‌های تاریخی اشاره کرد که طی قرون دهم تا دوازدهم قمری (شانزدهم تا هجدهم میلادی) به دست نقشه‌نگاران اروپایی از ایران صفوی ترسیم شده‌است. واکاوی جای نام «کیچ و مکران» از منظر برخی از این مجموعه‌های کمترشناخته‌شده، به‌ویژه منابع خارجی همچون نقشه‌های تاریخی اروپاییان و سفرنامه‌ها، زوایای

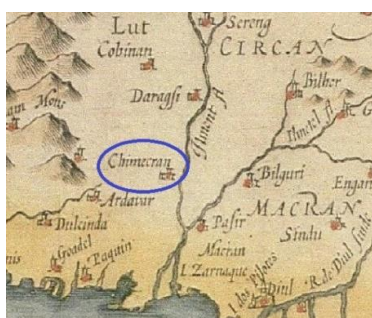
جدیدی از این جای‌نام را مطرح می‌سازد که بر مبنای آن نوعی تحول در معنای جغرافیایی آن ایجاد شده‌است و منظور از تحول، اطلاق جای‌نام «کیچ و مکران» این بار به یک ناحیه بوده و نه یک ایالت. یک دسته از این منابع، نقشه‌های تاریخی اروپاییان هستند.

با آغاز دوره صفوی، در پی تلاش اروپاییان برای اتحاد با ایران به منظور مهار توسعه‌طلبی عثمانی و همچنین تلاش ایران و اروپا برای دستیابی به منافع اقتصادی، فصل تازه‌ای در مناسبات ایران و اروپا آغاز شد. اروپاییان در برقراری چنین پیوندی، شناخت از ایران صفوی را در دستور کار قرار دادند که یکی از ابزارهای این شناخت، ترسیم نقشه‌های متعدد از ایران آن دوره بود. امروزه حجم گسترده‌ای از نقشه‌های تاریخی اروپاییان از ایران دوره صفوی در دست است که با ارائه اطلاعات مفصل به همراه جزئیات درباره حدود سیاسی قلمرو صفویان و ایالات آن، جغرافیای طبیعی، راه‌ها و مسیرهای ارتباطی، پراکندگی گروه‌های قومی و جمعیتی و غیره، می‌تواند بخشی از زوایای پنهان و تاریک تاریخ و جغرافیای ایران در دوره صفوی را روشن سازد (برای نمونه نقشه‌ها، نک: علائی، ۲۰۱۰؛ گنجی و همکاران، ۱۳۸۶؛ وثوقی و صفت‌گل، ۱۳۹۶؛ ملازئی، ۱۳۹۹).

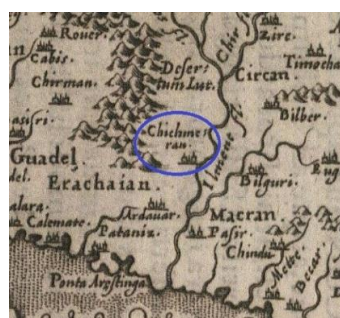
در کنار موارد ذکرشده، یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های ایران صفوی در نقشه‌های تاریخی اروپاییان، توصیف و ترسیم شرح ایالات به همراه آبادی‌ها و شهرهای آن است. عموماً تمام نقشه‌نگاران اروپایی در توصیف ایالت مکران در جنوب شرق قلمرو صفویان، به توصیف آبادی‌ها و شهرهای آن توجه کرده‌اند. در برخی از نقشه‌های اروپایی، در گستره ایالتی مکران و محدوده آن، ناحیه‌ای ثبت و ضبط شده که از منظر نام‌شناسی، به نظر می‌رسد معادل «کیچ مکران» است. در نقشه‌ای از قلمرو ایران صفوی که آنتونیو ماگینی^۱، نقشه‌نگار ایتالیایی، در اواخر قرن دهم قمری (شانزدهم میلادی) ترسیم کرده، در محدوده ایالتی مکران در کنار دیگر نواحی و مناطق، از یک جای‌نام با عنوان  نام برده شده (نقشه شماره ۴) که به نظر می‌رسد منظور از آن «کیچ و مکران» باشد. ضبط این جای‌نام در تعدادی از نقشه‌های قرن یازدهم قمری نیز متداول بود. در نقشه‌ای از نیمه اول این قرن که از قلمرو ایران صفوی به دست یودوکوس هوندیوس^۲ و یوهانس جانسونیوس^۳، نقشه‌نگاران هلندی، ترسیم شده، از جای‌نام «کیچ مکران» به صورت  به عنوان یکی از نواحی ایالت مکران یاد شده‌است (نقشه شماره ۵). در نقشه دیگری از قرن یازدهم قمری، نیکولاس سانسون^۴، نقشه‌نگار فرانسوی، در همان موقعیت جغرافیایی نقشه‌های قبلی، از جای‌نام «کیچ مکران» به صورت  نام برده‌است.

1. Antonio Magini.
2. Jodocus Hondius.
3. Johannes Janssonius.
4. Nicolas Sanson.

(نقشه شماره ۶). در مجموع، این داده‌های موجود در نقشه‌های تاریخی نشان می‌دهند که در ایالت مکران، ناحیه‌ای به نام «کیچ و مکران» وجود داشته‌است؛ به عبارت دیگر، در منابع تاریخی و جغرافیای دوره صفوی، جای نام «کیچ و مکران» نامی بود که ضمن اطلاق به گستره ایالتی مکران، به نام یک ناحیه نیز نامگذاری می‌شد.



نقشه شماره ۵. «کیچ و مکران» به مثابه نام شهر (تأکید از نویسندگان است) (علانی، ۲۰۱۰: ۷۵)



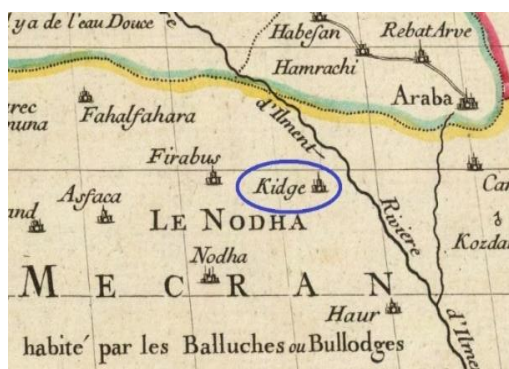
نقشه شماره ۴. «کیچ و مکران» به مثابه نام شهر (تأکید از نویسندگان است) (کتجی و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۵۶)



نقشه شماره ۶. «کیچ و مکران» به مثابه نام شهر تأکید از نویسندگان است (همان: ۱۰۱)

به نظر می‌رسد منظور از ناحیه «کیچ و مکران» در نقشه‌های تاریخی اروپاییان، همان شهر کیچ است؛ زیرا به تدریج از نقشه‌های تاریخی نیمه قرن یازدهم قمری (هفدهم میلادی) به بعد، در نتیجه دگرگونی و به‌روزرسانی نقشه‌های تاریخی اروپاییان، جای نام «کیچ و مکران» جای خود را به نام مستقل کیچ داد؛ به عبارت دیگر، از نقشه‌های قرن دهم تا نیمه‌های قرن یازدهم، نقشه‌نگاران از جای نام «کیچ و مکران» برای نامگذاری شهر کیچ و از نقشه‌های نیمه قرن

یازدهم به بعد، به تدریج جای‌نام «کیچ و مکران» در نقشه‌های تاریخی، جای خود را به کیچ داد؛ برای نمونه، در نقشه‌ای از ایران که در نیمهٔ اول قرن دوازدهم قمری به دست گیوم دولیل^۱، نقشه‌نگار فرانسوی، ترسیم شد، در محدودهٔ ایالتی مکران در همان موقعیت جغرافیایی نقشه‌های قبلی که «کیچ و مکران» ضبط شده بود، از جای‌نام کیچ *Kidge* به طور مستقل یاد شده‌است (نقشهٔ شمارهٔ ۷). در مجموع، استناد به نقشه‌های تاریخی، ابعاد و زوایای جدیدی از جای‌نام «کیچ و مکران» را روشن می‌سازد که بر مبنای آن، در ایالت مکران یک ناحیه با نام «کیچ و مکران» نیز وجود داشته‌است که به نظر می‌رسد همان کیچ باشد.



نقشهٔ شمارهٔ ۷. موقعیت کیچ در نقشهٔ ایران از گیوم دولیل (تأکید از نویسندگان است) (www.davidrumsey.com)

علاوه بر نقشه‌های تاریخی، یکی دیگر از منابع دورهٔ صفوی که وجود یک شهر به نام «کیچ و مکران» در ایالت مکران را تأیید می‌کند، سفرنامهٔ مرآت الممالک مربوط به قرن دهم است. این سفرنامه که در نیمهٔ دوم این قرن نوشته شده، ماجرای سفر یکی از دریاسالاران عثمانی به نام سیدی علی کاتبی را روایت می‌کند که هم‌زمان با فرمانروایی شاه تهماسب اول صفوی در ایران، از طرف دولت عثمانی مأموریت یافت فرماندهی نیروی دریایی این کشور را در دریای سرخ و خلیج فارس بر عهده گیرد. کاتبی در این سفرنامه، سرنخی از جای‌نام «کیچ و مکران» به دست داده که می‌تواند گزارش نقشه‌های تاریخی مبنی بر وجود یک ناحیه به نام «کیچ و مکران» در ایالت مکران را تأیید کند. کاتبی (۱۳۵۵: ۵۰) هنگام گزارش عبورش از مناطق ساحلی خلیج فارس به سمت مکران، از وجود یک ناحیه به نام «کیچی مکران» یا همان «کیچ مکران» در ایالت مکران گزارش داده و در این باب نوشته‌است: «دو سه روزی بدین منوال دریا را پیمودیم. بالأخره به کیچی مکران از ولایت مکران رسیدیم». براساس این روایت که یک

1. Guillaume Delisle.

مطالعه میدانی و مبتنی بر مشاهده مستقیم نویسنده بوده، مکران نام این ولایت بوده است و «کیچی مکران» یا همان «کیچ و مکران» در ذیل آن قرار گرفته و یکی از نواحی این ولایت معرفی شده است. نکته جالب توجه اینکه امروزه در پاکستان، برخی از مردمان بومی از تعبیر «کیچ و مکران» برای اطلاق به شهر کیچ استفاده می کنند (مصاحبه نویسندگان با غلام حیدر دلاوری، سرباز، ۱۴۰۰/۷/۲۷) که این نکته می تواند حاکی از استمرار جای نام «کیچ و مکران» به مثابه نام دیگر شهر کیچ در حافظه تاریخی مردمان بومی آن ناحیه باشد.

۴. نتیجه

«کیچ و مکران» یکی از جای نام های مرتبط با ایالت مکران بود که در بسیاری از منابع تاریخی و جغرافیایی قرن هفتم تا دوازدهم قمری، به ویژه در منابع دوره صفوی، هنگام اشاره به تحولات ناحیه مکران، بدان اشاره می شد. این نام از ترکیب نام دو واحد جغرافیایی کیچ به عنوان یکی از شهرهای مکران و مکران به عنوان نام این ایالت به وجود آمده است. واکاوی ابعاد تاریخی و جغرافیایی این جای نام حاکی از آن است که اهمیت سیاسی و ارتباطی شهر کیچ در ایالت مکران طی سده های نخستین تا میانه اسلامی، باعث شد تا برای اولین بار در منابع تاریخی و جغرافیایی قرن هفتم و هشتم، بین نام آن با نام مکران پیوند ایجاد شود و از جای نام «کیچ و مکران» به مثابه نام دیگر ایالت مکران استفاده شود. استفاده از این جای نام در منابع تاریخی و جغرافیایی قرون بعد نه تنها از بین نرفت، بلکه کاربرد بیشتر و متداول تری در گونه های مختلف روایات تاریخی و جغرافیایی طی سده های نهم تا دوازدهم (تا پایان دوره صفوی) پیدا کرد. کاربرد جای نام «کیچ و مکران» در مجموعه ای از منابع تاریخی و جغرافیایی دوره صفوی به گونه ای پیش رفت که ضمن استمرار و تداوم معنای ایالتی آن به عنوان نام دیگر ایالت مکران، یک تحول در معنای جغرافیایی آن نیز شکل گرفت که براساس گزارش میدانی سیدی علی کاتبی در قرن دهم، تعدادی از نقشه های تاریخی قرون دهم تا دوازدهم (شانزدهم تا هجدهم میلادی) و همچنین استناد به حافظه تاریخی بومیان امروزی، «کیچ و مکران» نام یک ناحیه در ایالت مکران بوده است که به نظر می رسد منظور از آن همان شهر کیچ باشد.

بر مبنای این یافته ها، پیشنهاد می شود پژوهشگران، این تداوم و تحول در معنای جغرافیایی جای نام «کیچ و مکران» را در فعالیت های تحقیقاتی خود، به ویژه فرایند تصحیح نسخه های خطی، مورد توجه قرار دهند، به طوری که در تعداد زیادی از آثار دست اول تاریخی که در آن جای نام «کیچ و مکران» به معنای نام دیگر ایالت مکران بازتاب یافته است، مصححان در فهرست اعلام جغرافیایی پایان کتاب، نام ناحیه کیچ و همچنین نام ناحیه مکران را مجزا و مستقل آورده اند که این جداسازی، برای خواننده این امر را متبادر می کند که این دو، نام دو ناحیه

جدا در متن ذکر شده است، اما همان گونه که در بحث تداوم جای نام «کیچ و مکران» اشاره شد، این نام، یک واحد جغرافیایی مستقل و همچنین نام دیگر ایالت مکران بوده است.

منابع

- ابن بطوطه، ۱۳۹۷، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، جلد ۱، تهران، کارنامه.
- ابوالفداء، تقویم البلدان، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه خطی شماره ۱۷۵۰.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، ۱۳۴۰، *مسالك و ممالك*، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله، ۱۳۷۳، *نقاوه الآثار فی ذکر الاخبار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، علمی و فرهنگی.
- _____، *نقاوه الآثار فی ذکر الاخبار*، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه خطی شماره ۸۴ B.
- بیضاوی، قاضی ناصرالدین، ۱۳۸۲، *نظام التواریخ*، به تصحیح هاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- تهامی، مرتضی و مراد کاویانی‌راد، ۱۳۹۴، «جای‌نام‌شناسی سرحدات ایران از منظر شاهنامه‌ی فردوسی»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال ۱۱، شماره ۲، صص ۸۹-۱۱۴.
- جوزجانی، منهج سراج، ۱۳۶۳، *طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، جلد ۲، تهران، دنیای کتاب.
- جوینی، عطاملک، ۱۳۸۵، *تاریخ جهانگشا*، به تصحیح محمد قزوینی، جلد ۲، تهران، دنیای کتاب.
- جهانزاده، عبدالغفور، ۱۳۹۶، *فرهنگ بلوچی - فارسی*، جلد ۲، تهران، معین.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله، ۱۳۷۵، *جغرافیای حافظ ابرو*، به تصحیح صادق سجادی، جلد ۱، تهران، میراث مکتوب.
- _____، *حدود العالم من المشرق و المغرب*، ۱۳۶۲، مؤلف ناشناس، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران، طهوری.
- حسینی خاتون‌آبادی، عبدالحسین، ۱۳۵۲، *وقایع السنین و الاعوام*، به تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- حسینی قمی، قاضی احمد، *خلاصه التواریخ*، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه خطی شماره ۶۵۷۰.
- خیراندیش، عبدالرسول، ۱۳۸۲، «نام‌های جغرافیایی به مثابه بخشی از میراث فرهنگی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، سال ۷، شماره ۷۴، صص ۳-۴.
- روملو، حسن، ۱۳۸۴، *حسن التواریخ*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، جلد ۲، تهران، اساطیر.
- سایکس، سرپرسی، ۱۳۱۵، «بلوچستان»، *مجله ارمغان*، ترجمه سعادت نوری، شماره ۳، صص ۲۲۰-۲۲۴.
- سمرقندی، عبدالرزاق، ۱۳۷۲، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، جلد ۱، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سیستانی، ملک‌شاه‌حسین، ۱۳۴۴، *احیاء الملوك*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شاپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۸۹، *تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

- شارپ، رلف نارمن، ۱۳۴۶، *فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی*، شیراز، دانشگاه پهلوی.
- شاملو، ولی‌قلی‌خان، ۱۴۰۰، *قصص الخاقانی*، به تصحیح سیدسعید میرمحمدصادق، تهران، سروش با همکاری نگارستان اندیشه.
- شامی، نظام‌الدین، ۱۳۶۳، *ظفرنامه شامی*، مقدمه و تصحیح محمد احمدپناهی، جلد ۲، تهران، بامداد.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، ۱۳۸۱، *مجمع الانساب*، به تصحیح هاشم محدث، جلد ۲، تهران، امیرکبیر.
- صفت‌گل، منصور، ۱۳۸۸، «تاریخ‌نویسی در ایران عصر صفوی (سال‌های ۱۰۳۸-۱۱۴۸ق)؛ مراحل و گونه‌شناسی»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، سال ۱، شماره ۱، صص ۶۵-۸۴.
- صفرزایی، عبدالله، ۱۳۹۷، «نقش کیچ در ارتباطات دریایی سواحل مکران در سده‌های نخستین اسلامی»، *مجموعه مقالات چهارمین همایش بین‌المللی خلیج فارس: تاریخ، فرهنگ و تمدن*، زیر نظر فرج‌الله احمدی و دیگران، تهران، نگارستان اندیشه، صص ۳۱۱-۳۲۴.
- صفرزایی، عبدالله و یاسر ملازئی، ۱۴۰۰، «جغرافیای تاریخی مکران در دوره صفوی براساس نقشه‌های تاریخی اروپاییان»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، سال ۱۳، شماره ۴، صص ۹۵-۱۱۸.
- طهرانی، ابوبکر، ۱۳۵۶، *تاریخ دیار بکریه*، به تصحیح لوغال نجاتی و فاروق سومر، تهران، طهوری.
- علوی، نصرت‌خاتون و احسان اشراقی، ۱۳۹۸، «جغرافیای تاریخی مکران در سده‌های میانه اسلامی»، *مطالعات تاریخ اسلام*، سال ۱۱، شماره ۴۱، صص ۱۰۹-۱۳۲.
- فروزانی، ابوالقاسم و عبدالله صفرزایی، ۱۳۹۴، «مکران»، *دانشنامه خلیج فارس*، زیر نظر شورای علمی *دانشنامه خلیج فارس*، جلد ۲، تهران، بنیاد دانشنامه‌نگاری.
- قزوینی، زکریا بن محمد، ۱۹۹۸، *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت، دارصادر.
- کاتبی، سیدی علی، ۱۳۵۰، *مرآت الممالک: سفرنامه خلیج فارس*، هند، *ماوراءالنهر و ایران*، ترجمه محمود تفضلی و علی گنجه‌لی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- کروسینسکی، ۱۳۶۳، *سفرنامه کروسینسکی*، به تصحیح عبدالرزاق دنبلی مفتون، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، توس.
- کنت، رولاند گراپ، ۱۳۹۱، *فارسی باستان: دستور زبان، متون و واژه‌ها*، ترجمه سعید عریان، تهران، علمی.
- گنجی، محمدحسن و همکاران، ۱۳۸۶، *خلیج فارس در نقشه‌های تاریخی*، تهران، بنیاد ایران‌شناسی.
- مستوفی یزدی، محمد مفید، ۱۳۹۶، *مختصر مفید*، به کوشش ایرج افشار و محمدرضا ابوبی مهریزی، چاپ ۲، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- مشیزی، میرمحمدسعید، ۱۳۶۹، *تذکره صفویه کرمان*، به تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علم.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، ۱۳۶۱، *احسن التقاسیم*، ترجمه علی‌نقی منزوی، جلد ۲، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان.
- ملازئی، یاسر، ۱۳۹۹، «تحولات مرزهای شرقی ایران عصر صفوی با تکیه بر نقشه‌های تاریخی اروپایی»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ*، تهران، دانشگاه تهران.
- منشی کرمانی، ناصرالدین، ۱۳۶۲، *سمط‌العلی للحضرة العلیا*، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر.

وثوقی، محمدباقر و منصور صفت‌گل، ۱۳۹۶، *اطلس تاریخ بنادر و دریانوردی ایران*، جلد ۱، تهران، سازمان بنادر و دریانوردی.

وحید قزوینی، محمدطاهر، ۱۳۸۳، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، به تصحیح سیدسعید میرمحمدصادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هرودوت، ۱۳۸۴، *تاریخ هرودوت*، ترجمه هادی هدایتی، جلد ۳، تهران، دانشگاه تهران.

یاقوت حموی، ۱۹۹۵، *معجم البلدان*، المجلد الرابع والخامس، بیروت، دارصادر.

یزدی، شرف‌الدین علی، ۱۳۸۷، *ظفرنامه یزدی*، به تصحیح و تحقیق سیدسعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی، جلد ۲، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

Alai, Cyrus, 2010, *General Maps of Persia*, second revised edition, Library of congress cataloging-in-publication data, Brill Leiden Boston.

Arrian, 1971, *The Campaigns of Alexander*, translate by Aubery De Selincourt, contributor J.R. Hamilton, Classics.

Holdich, T. H., 1896, "Notes on Anciet and Mediaevel Makran", *Geographical Journal*, Vol. 7, No. 4. PP. 387-405.

Polo, Marco, 1907, *The Travels of Marcopolo the Venetian*, Edited by Ernest Rhys, Introduction by John Masefield, London: Publisher J. M. Dent and Sons, New York Publisher by E. P. Dutton and Co.

www.Davidrumsey.com

مصاحبه‌ها

مصاحبه نویسنده‌گان با غلامحیدر دلاوری، از بومیان پاکستان و ساکن فعلی بلوچستان ایران، سرباز، ۱۴۰۰/۷/۲۷.

مصاحبه نویسنده‌گان با عبدالوهاب ایران‌دوست، از آگاهان تاریخ مکران، سرباز، ۱۴۰۰/۷/۱۳.



Importance of Mohammad-e Moghaddam's First Collection of Poetry, The Secret of Midnight, in Persian free verse history

Mahdi Olyaei Moghaddam^{1✉}

1. Assistant Professor of Persian Literature, Faculty of Literature, Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: olyaei@uc.ac.ir, olyaimoghaddam@gmail.com

Article Info	Abstract
Paper Research: Research Article	The Secret of Midnight, consisting of 16 poems, is the first collection of poetry that Mohammad-e Moghaddam published in short-term period of his career as poet. With respect to lineation and ending the line, the collection is significant experience in Persian free verse history. Being strongly influenced by English modernist poets in the early decades of twentieth century, Moghaddam experienced some types of lineation in his poems which was without precedent in Persian poetry. All of the efforts to make lineation in poetry before him mostly was restricted to the traditional methods, but his venture in the collection introduced new way to the next generations of free verse poets. Making lines with applying different kinds of meters entailed some of Moghaddam's poems involving diversity of meters at the same poem and this method was kept by other free verse poets among some of the following modernist poets as creative technique. The manner of ending the line in some Moghaddam's poems according to Nima Yushidj, before publishing Nima's works is the unknown aspect of The Secret of Midnight.
Received: 6 June 2021	
Accepted: 27 September 2021	
Keywords: <i>Raz Nimshab poetry, Mohammad-e Moghaddam, free verse, english poem, Nimaic verse, lineation.</i>	
How To Cite	Olyaei Moghaddam, Mahdi (2022). The importance of Mohammad Moghaddam's collection of poems "Raz Nimshab" in the history of Persian free poetry. <i>Iranian Studies</i> . 12 (1), 189-212.
Publisher	University of Tehran Press. 



University of Tehran
Faculty of Literature and
Humanities

دوفصلنامه

پژوهش‌های ایران‌شناسی

سال ۱۲، شماره ۱، شماره پیاپی ۲۳
بهار و تابستان ۱۴۰۱، ۱۸۹-۲۱۲

Iranian Studies

DOI: <https://jcl.ut.ac.ir/10.22059/jis.2021.324965.994>

اهمیت مجموعه شعر راز نیمشب محمد مقدم در تاریخ شعر آزاد فارسی

مهدی علیائی مقدم[✉]

۱. استادیار زبان ادبیات فارسی دانشکده ادبیات علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

رایانامه: olyaimoghaddam@gmail.com, olyaei@uc.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۲ خرداد ۱۴۰۰ تاریخ انتشار: ۵ مهر ۱۴۰۱ کلیدواژه‌ها: راز نیمشب، محمد مقدم، شعر آزاد، شعر انگلیسی، شعر نیمایی، مصراع‌بندی، چندوزنی.	مجموعه شعر راز نیمشب محمد مقدم، نخستین مجموعه از سه مجموعه شعری است که او در دوران کوتاه شاعری خود منتشر ساخت. این مجموعه شعر از حیث نوع مصراع‌بندی و پایان‌بندی مصراع‌های اشعار، در تاریخ تحول شعر آزاد فارسی، اهمیت دارد. پرویز ناتل خانلری دربارهٔ مجموعه شعر راز نیمشب معتقد بود که شعر آزاد او متأثر از اشعار بنیادگذار شعر آزاد انگلیسی، والت ویتمن، شاعر آمریکایی سدهٔ نوزدهم، است؛ حال آنکه یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد مقدم در اشعار راز نیمشب بیشتر متأثر از آموزه‌های شاعران آزادسرای انگلیسی در سه دههٔ نخست سدهٔ بیستم است و نوع مصراع‌بندی‌های او در شعر، شباهتی با مصراع‌های والت ویتمن ندارد. کوشش‌های پیش از این مجموعه در ساختن مصراع، اغلب در حدود مصراع‌بندی شعر سنتی فارسی قرار می‌گیرد و تجربه‌های مقدم، به‌ویژه در این مجموعه، راهی را پیش پای شاعران شعر آزاد فارسی قرار داده که هم در شعر آزاد غیرعروضی درخور توجه است و هم در شعر آزاد عروضی یا نیمایی. تا کنون محققان و منتقدان بر اهمیت شعر آزاد غیرعروضی مقدم بیشتر توجه داشته‌اند و در نظر آن‌ها اشعار موزون یا نیمه‌موزون در حکم اشعار مثنوی به شمار آمده‌است. شعر آزاد مقدم پیش از این سابقه‌ای درخور توجه برای کوتاهی و بلندی مصراع شعر فارسی و نیز موسیقی شعر غیرعروضی احمد شاملو در نظر گرفته شده‌است. اما در این مقاله بر قطعات موزون این مجموعه و اهمیت آن در شکل‌گیری شعر آزاد عروضی تمرکز شده‌است. ساختن مصراع‌هایی که وزن در هر یک از آن‌ها متفاوت از دیگری است، شعر مقدم را به ویژگی چندوزنی متصف کرده و این آزمایش‌ها پس از او در میان شاعران مختلف انواع شعر آزاد به گونه‌های متنوعی پی گرفته شده‌است. در برخی از اشعار موزون مقدم، مصراع‌بندی‌هایی به چشم می‌خورد که با پیشنهادهاى عروضی نیما در پایان‌بندی مصراع مطابقت بسیار دارد و از این‌رو شعر مقدم را باید از منابع مهم نیما در رسیدن به قالب ابداعی‌اش به شمار آورد.
استناد	علیائی مقدم، مهدی (۱۴۰۱). اهمیت مجموعه شعر راز نیمشب محمد مقدم در تاریخ شعر آزاد فارسی، پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۲ (۱)، ۱۸۹-۲۱۲.
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

محمد مقدم (۱۳۷۵-۱۳۸۷)، زبان‌شناس و استاد دانشگاه تهران و بنیادگذار رشته زبان‌شناسی در ایران، با سه مجموعه شعر دوران جوانی، نام خود را در میان پیشگامان شعر نو فارسی به ثبت رسانده‌است؛ این مجموعه‌های شعر عبارت‌اند از *راز نیمشب* (۱۳۱۳)، *راهی چند بیرون از پرده* (۱۳۱۳)، *بانگ خروس* (۱۳۱۳)، *بازگشت به الموت* (۱۳۱۴). از میان این سه مجموعه، دفتر *راز نیمشب* بیش از دو دفتر دیگر توجه پژوهشگران و منتقدان ادبیات معاصر را به خود جلب کرده‌است. در حقیقت آنچه دستاورد نوجویی مقدم در شعر معاصر قلمداد می‌شود، اشعاری است که عمدتاً در این دفتر آمده‌است و دو مجموعه دیگر او از حیث صورت، آزمایش‌هایی فراتر از این دفتر نیستند. این دفتر مختصر شامل شانزده شعر است و مقدم در این مجموعه، سرایش نوعی از شعر آزاد را آزموده که پیش از او با چنین کیفیتی در مصراع‌بندی^۱ شعر آزاد بی‌سابقه بوده‌است. پیش از مجموعه *راز نیمشب*، اشعاری که در اساس با شعر سنتی فارسی تمایز آشکار داشتند در قالب قطعات منثور ادبی در جراید و مطبوعات پس از عصر مشروطه منتشر می‌شدند. این شعرهای منثور فارسی بر اثر ترجمه‌های شعر فرنگی در ادبیات فارسی به وجود آمده بود و به زودی در میان جوانان تجددخواه مقبول افتاد (خانلری، ۱۳۹۲: ۲۵۷).

در این مقاله، ما به اهمیت دستاورد شعر مقدم در تاریخ شعر آزاد فارسی نظر داریم و درصدد اثبات این مدعاییم که برخی تجربه‌های مقدم در *راز نیمشب* از منظر ساختمان مصراع، متأثر از برخی آموزه‌های شاعران تجددخواه انگلیسی سه دهه آغاز سده بیستم است و این برخلاف نظری است که اشعار او را متأثر از اشعار والت ویتمن (۱۸۱۹-۱۸۹۲)، شاعر امریکایی مبتکر شعر آزاد در ادبیات انگلیسی، می‌شمرده‌است. مقدم با آزمایش‌های خود در شعر آزاد در هر دو نوع شعر آزاد فارسی - عروضی و غیرعروضی - الهام‌بخش و تأثیرگذار بوده‌است. چنان‌که خواهیم دید شفیع کدکنی در تحلیل‌های خود فقط به تأثیر احتمالی برخی «فضاها»ی شعری مقدم بر شعرهای معینی از نیما پرداخته و از نظر او موسیقی و صورت شعر مقدم پیشگام آن نوع شعری است که احمد شاملو (۱۳۰۴-۱۳۷۹) در آن بلندآوازه شد. اما حاصل پژوهش ما در این مقاله نشان خواهد داد که شعر مقدم افزون بر آنکه در ارزیابی و سابقه تاریخی شعر آزاد غیرعروضی یا شاملویی سزاوار توجه است، در عروض و مصراع‌بندی و پایان‌بندی شعر نیمایی نیز دست‌کم سابقه‌ای بسیار بااهمیت در شمار تواند بود. افزون بر این، یافتن مأخذ و منابع احتمالی که شعر مقدم ملهم از آن‌هاست از دیگر اهداف این مقاله است.

۲. سابقه پژوهش

نخستین کسی که آزمایش‌های مقدم در *راز نیمشب* را سزاوار توجه دانست، نیرا یوشیچ (۱۳۳۸-۱۳۷۶) بود. او در رساله خود، *ارزش احساسات در زندگی هنرپیشگان* به سال ۱۳۱۹، شش سال پس از انتشار این دفتر، آن را نوعی «شعر منشور به اسلوب امریکایی» دانست و ساخت آن را «بالتر از فهم و احساسات عمومی» سنجید (یوشیچ، ۲۵۳۵: ۸۳). اعتنای نیرا به این مجموعه شعر، به‌ویژه وقتی اهمیت می‌یابد که این قول خانلری (۱۳۴۱: ۱۴۶) را درباره واکنش ادبای تجددخواه آن روزگار درباره شعر مقدم پیش چشم آوریم: «ادیبان آن زمان که تجددخواه‌ترین ایشان در دستگاه مجله مهر گرد آمده بودند، تعجب کردند و خندیدند و به گوشه چشم به هم اشاره کردند؛ یعنی که یارو یک‌چیزیش می‌شود».

پس از نیرا، پرویز ناتل خانلری (۱۳۶۹-۱۲۹۲) در سال ۱۳۴۱ در ارزیابی پست و بلند شعر نو، محمد مقدم و ذبیح بهروز (۱۳۵۰-۱۳۶۹) را دو تن از شاعران نوآوری یاد کرد که پیش از نیرا یوشیچ «در تحول قالب و وزن شعر اثری به‌جا گذاشته‌اند. اگرچه نام هر دو ایشان، شاید به سبب آنکه خود دنبال کار را نگرفتند، یکسره فراموش شده‌است» (همان). خانلری (همان) نمایش‌نامه *شاه ایران و بانوی ارمن* (۱۳۱۰) نوشته بهروز را نوعی «بحر طویل آزاد» برشمرد که در آن شماره ارکان عروضی و طول مصراع‌ها مراعات نشده‌است. همچنین او *راز نیمشب* را از زمره اشعار آزاد ذکر کرد که در آن‌ها «وزن‌گونه‌ای» رعایت شده، ولی مقدم در سرایش این اشعار «نه با نظم، هجای کوتاه و بلند وزنی صریح» ساخته «و نه به تساوی مصراع‌ها پایبند» مانده‌است. چنان‌که آمد، این اشعار در روزگار انتشارشان^۱ جدی گرفته نشد و روزنامه یا مجله‌ای حاضر به انتشار آن‌ها نبود. خانلری (همان) احتمال داده بود مقدم در ساختن اشعار خود ملهم از شعرهای منشور والت ویتمن باشد.

محمد رضا شفیعی کدکنی (۱۳۸۰: ۵۲؛ ۱۳۹۰: ۵۸۱؛ ۱۳۹۱: ۲۸۹) در چند اثر خود (موسیقی

۱. مسئله مناقشه‌انگیزی که خانلری (۱۳۴۵: ۲۷۳) در باب سال انتشار این کتاب مطرح کرده این است که او سال نخست انتشار این کتاب را ۱۳۱۲ و چاپ دوم آن را سال بعد، یعنی ۱۳۱۳، ذکر کرده‌است. باید در نظر داشت که خانلری این مطلب را در ۱۳۴۱ در یکی از شماره‌های مجله سخن آورده؛ زمانی که خود مقدم در قید حیات بوده‌است. نجم‌آبادی (۱۳۵۴: ۱۳) تاریخ انتشار *راز نیمشب* را ۱۳۱۳ نقل کرده و در استناد به شعری از این مجموعه، همین تاریخ را با قید چاپ دوم آورده‌است. اما لنگرودی (۱۳۷۷: ۱۹۰) بر پایه مصاحبه‌ای که بنا بر گفته خودش در سال ۱۳۶۷ با مقدم داشته، چنین نقل کرده که مقدم «در سال ۱۳۱۳ شمسی *راز نیمشب*، راهی چند برون [کنا] از پرده، را نخست در چهل نسخه و چند ماه بعد با افزودن چند شعر تازه در صدوپنجاه نسخه در قطعی پالتویی و جلد پارچه‌ای - چرمی منتشر کرد». مطابق این قول، هر دو چاپ *راز نیمشب* در سال ۱۳۱۳ بوده‌است. شفیعی کدکنی (۱۳۹۰: ۵۸۱) درباره تاریخ انتشار این مجموعه آن را ۱۳۱۳ ذکر کرده و یادآور شده نسخه‌ای که در اختیار او در دانشگاه پرینستون، محل تحصیل مقدم، گذاشته شده، چاپ دوم این مجموعه است. در کتاب فهرست کتاب‌های چاپی فارسی (۱۳۵۲: ۱۶۱۸/۲)، براساس فهرست خانابا مشار، فقط به یک چاپ سربی این کتاب در سال ۱۳۱۳ اشاره شده‌است؛ بنا بر این قراین، آنچه مسلم است اینکه چاپ دوم این دفتر در سال ۱۳۱۳ بوده و از این‌رو قول کامیار عابدی در این باب نادرست است. او تاریخ چاپ نخست *راز نیمشب* را ۱۳۱۳ و چاپ دوم آن را ۱۳۱۴ شمسی ذکر کرده‌است (عابدی، ۱۳۹۷: ۳۱).

شعر، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، با چراغ و آینه) تحلیل‌های مفصل و مختصری از راز نیمشب به دست داده‌است.

او در بحث نسبتاً مفصلی در موسیقی شعر خود، راز نیمشب را نوعی شعر منثور می‌داند که «از "پارچه" های ادبی و نثرهای مبتذل و قطعه‌ادبی‌های روزنامه فاصله گرفته و زبانی باستان‌گرا (هم در نحو و هم در واژگان) برگزیده که بعدها از عناصر سازنده شکل شعرهای شاملو می‌تواند به حساب آید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۸۹). ویژگی این اثر از نظر شفیی، فاصله گرفتن از شعرهای رمانتیک حاکم بر نظم و نثر روزگار انتشار آن است که از حیث حال‌وهوا در برخی شعرهای نیما مانند «ققنوس» و «پریان» تأثیر داشته‌است (همان). او موسیقی شعر مقدم را متابع هیچ‌یک از نظام‌های عروضی - اعم از سنتی و آزاد و نیمایی - نمی‌داند و آهنگی را که در اشعار این مجموعه احساس می‌شود، «شکل خام و ابتدایی همان آهنگ یا نظام موسیقایی شعرهای دوران کمال هنری شاملو» برمی‌شمارد (همان). شفیی که در این کتاب و کتاب ادوار شعر فارسی در پی به دست دادن سابقه‌ای از موسیقی شعرهای آزاد شاملوست، به درستی توضیح می‌دهد که موسیقی برخی شعرهای این مجموعه، با گریز و پیوند و هماهنگی و تناظر آوایی افاعیل و شبه‌افاعیل عروضی است (همان: ۲۹۰). او سرانجام این کتاب را کوششی «در جهت ایجاد نوعی موسیقی در شعر منثور» می‌داند و از روی انصاف، تجربه آن را در سال انتشار آن «یعنی ۱۳۱۳، تجربه‌ای قابل تأمل و ارجمند» می‌داند (همان: ۲۹۱).

همچنین شفیی کدکنی (۱۳۸۰: ۵۲) راز نیمشب را جزو نخستین تلاش‌ها برای سرودن نوعی «شعر سپید» می‌داند که در آن، شعر برخلاف شعر سپید فرنگی، «از یک نظام عروضی پیروی نمی‌کند». او ظاهراً قول خانلری را درباره این کتاب معتبر دانسته که مقدم احتمالاً متأثر از والت ویتمن و دیگران بوده و مقدم را نیز همچنان پیشگام شاملو در سرودن شعر بی‌وزن به شمار آورده‌است (همان، ۱۳۸۰: ۵۳).

شفیی کدکنی (۱۳۹۰: ۵۸۲) در کتاب با چراغ و آینه، مجموعه راز نیمشب را یکی از نخستین الگوپردازی‌ها از شعر فرنگی می‌داند که کوچک‌ترین ارتباطی با سنت شعر فارسی ندارد. او در این کتاب به زبان شعرهای مقدم توجه بیشتری نشان داده و آن‌ها را آمیزه نابهنجاری از زبان محاوره و زبان قدما می‌شمرد که شکاف میان این دو گونه زبان در شعر او پُرشدنی نیست. افزون بر این، شفیی فقدان یا کاستی استعاره و تشبیه را در این کتاب یادآور شده و فضای شعری آن‌ها را متأثر از «شعر فرنگی اواخر قرن نوزدهم و اوایل بیستم» قلم داده‌است. همچنین وی یافتن سرمشق مقدم را در سرودن شعر دشوار دانسته و برخلاف نظر پیشین خود، به تأثیر والت ویتمن در اشعار او قائل نیست؛ زیرا «در سال‌های نشر راز نیمشب و بانگ خروس، این‌گونه شعرها منحصر به والت ویتمن» نبوده‌است.

بنا بر قولی که شمس لنگرودی از مقدم نقل کرده «روزی از روزهای سال ۱۳۱۳ شمسی، یکی از دوستان امریکایی» مقدم که برای انتشار کتابش دنبال چاپخانه‌ای بوده، از او درخواست

یاری کرده و همین درخواست موجب شده تا او نیز به صرافت سرودن شعر بیفتد و ظرف یک شب تابستانی، مجموعهٔ *راز نیمشب* را تا سحر بنویسد و آن را فردای همان شب به دست چاپخانه بسپارد (لنگرودی، ۱۳۷۷: ۱۸۹). وی در ادامهٔ همین مطلب یادآور شده که سخن خانلری دربارهٔ تأثیر والت ویتمن در اشعار مقدم نادرست است و او حتی تا سال‌های سی، نام ویتمن را هم نشنیده بوده‌است. همچنین وی اشاره کرده که پس از انتشار دفتر شعرش، کسانی به تأثیر شاعر نامشهوری به نام ست وین‌سینت میلر بر شعر او سخن گفته‌اند و مقدم اظهار کرده که این شاعر را نیز مانند ویتمن در آن هنگام نمی‌شناخته‌است (همان). مقدم دربارهٔ نوآوری خود در این مجموعه به این بسنده کرده که «مطالبی در ذهنم بود، نوشتم. اصلاً هم قصد شعر گفتن نداشتم. وقتی خواستم پاک‌نویس کنم، دیدم تکه‌تکه وزن دارد، من هم جداجدا نوشتم» (همان).

در سخنانی که لنگرودی از مقدم نقل کرده، مطلبی نیست که نتوان از آن او دانست. پیداست که تجربهٔ مقدم در شاعری، حاصل هوسی یک‌ساله بوده و سه دفتر شعر او از ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۴ بر این امر گواه است. اینکه او دست‌کم در صورت شعر خود متأثر از والت ویتمن نیست، قولی پذیرفته است و او چنان‌که خواهیم دید، بیشتر متأثر از بوطیقای برخی شاعران تجددخواه امریکا در سه دههٔ نخست سدهٔ بیستم بوده‌است. آنچه از قول او دربارهٔ نوآوری‌اش در شعر فارسی آمده نیز پذیرفتنی است. مقدم به واقع در *راز نیمشب*، که مهم‌ترین دستاورد اوست، در پی آزمایش برخی فنون شعری انگلیسی در زبان فارسی بوده‌است. آنچه بیش از هر چیز در *راز نیمشب* به چشم می‌آید، آزمایش متجددانهٔ مصراع‌بندی شعر بر پایهٔ برخی الگوهای شعر نو انگلیسی است. می‌دانیم مقدم تحصیلات دانشگاهی خود را در امریکا به انجام رساند و در سال ۱۳۱۷ (تقریباً مقارن ۱۹۳۸ میلادی) مدرک دکتری خود را در رشتهٔ زبان‌شناسی از دانشگاه پرینستون گرفت و یک سال بعد در ایران در دانشگاه تهران مشغول به کار شد (نجم‌آبادی، ۱۳۵۴: ۲). از این رو تأثیر شاعران امریکایی در شعر او انکارناپذیر است. شاید در سراسر این مجموعه و نیز دو مجموعهٔ دیگر وی نتوان حتی مصراع شاعرانه‌ای به لحاظ لطف بیان یا صور خیال یا قدرت کلام یافت و چنان‌که خود به صراحت گفته، او نه درصدد سرودن شعر بوده، نه ادعای شاعری داشته‌است. میراث مختصر شعر مقدم، با رها کردن شاعری در کار او به صورتی منسجم و مقبول به فرجامی نرسید، اما همان‌گونه که در این مقاله نشان خواهیم داد، آزمایش‌های او در مقام زبان‌شناسی نکته‌بین، در شعر آزاد عروضی و غیرعروضی تأثیر آشکاری داشته‌است.

۳. ساختمان مصراع

اصلی‌ترین عامل ساخت مصراع در شعر سنتی فارسی، وزن عروضی است که شمار معین ارکان آن در قالب‌های مختلف حدود مصراع را معین می‌سازد. در شعر آزاد ساخت مصراع تا اندازهٔ زیادی به خواست شاعر وابسته است و در شعر آزاد غیرعروضی، آزادی ساخت مصراع شعر بیش از هر قالب

دیگری است. کارنامه مقدم، چنان که خواهیم دید، در هر دو نوع شعر آزاد، آزمایش‌های مهمی در مصراع‌بندی به شمار می‌آید. مقدم با گسیختن زنجیره جمله در مصراع‌های شعر، به صورت افقی و عمودی، نخستین کوشش آگاهانه را در مصراع‌بندی شعر آزاد فارسی صورت داد. اصولاً در غیاب وزن، یگانه عاملی که شعر آزاد غیرعروضی را از نثر جدا می‌سازد، نوع نوشتن مصراع‌هاست (آدامز، ۲۰۰۳: ۱۵۲) و اگر در شعر موزون، ساختمان آوایی^۱ شعر، ساختمان نوشتاری و نحوه انتشار آن^۲ را می‌سازد، در شعر آزاد، ساختمان نوشتاری است که ساختمان آوایی را می‌سازد (همان: ۱۵۳). به عبارت دیگر در شعر موزون، میزان‌های عروضی، مصراع‌ها را می‌سازند و در شعر آزاد نحوه نوشتن آن است که با تمهیداتی مانند توازی‌سازی نحوی و تکرار و گهگاه قافیه و سجع، موسیقی آن را بنیاد می‌نهد.

ما برای نشان دادن میزان ابتکار مقدم در مصراع‌بندی، ناگزیریم برخی صورت‌های مشابه را که پیش از او در شعر فارسی آزموده شده بود، از نظر بگذرانیم تا به درستی معلوم شود او تا چه اندازه در این کار مبتکر و پیشگام است.

آنچه در سنت شعر فارسی ممکن بود جمله‌ها را در میان مصراع‌های مختلف توزیع کند، تمهید موقوف‌المعانی بود که سابقه‌ای دیرپا دارد. برخی شیوه‌های مصراع‌سازی نیز در قالب‌های سنتی شعر فارسی در دوران متأخر آن مرسوم شد که جز به حیث دیداری اعتباری نداشتند و مصراع‌ها یا مصراع‌هایی که گسیخته می‌نمودند، درواقع از نظام عروضی سنتی پیروی می‌کردند. این شیوه در نوشتن مصراع سنتی، در برخی از ترجمه‌های موزون نمایش‌نامه‌های فرنگی و نیز بعضی تعزیه‌نامه‌ها دیده می‌شود.

از میان ترجمه‌های موزون نمایش‌نامه‌های فرنگی، نخستین نمونه آن‌ها درخور ذکر است که ترجمه میرزا حبیب اصفهانی (متوفی حدود ۱۳۱۱ق) است به نام مردم‌گریز یا میز/تروپ^۳ اثر مولیر (۱۶۲۲-۱۶۷۳)، نمایش‌نامه‌نویس فرانسوی. ترجمه میرزا حبیب (۱۲۸۶ق) از گفت‌وگوهای این نمایش‌نامه در قالب مثنوی است و در این قالب اگر شاعر بخواهد وزن و قافیه را در ردوبدل شدن گفت‌وگوهای شخصیت‌ها حفظ کند، ناگزیر از نوشتن مصراع‌ها به این صورت است:

ناصر | خوب دیدی صدق آورد چه آخر بار!
کنون بیا و برون آ ز عهده این کار؟
امیدی^۴ ار شده بُد مدح می‌نمود به حتم...
مونس برو مگو تو سخن.
ناصر لیک...

1. auditory structure.
2. printed structure.
3. Misanthrope.

۴. امیدی نام ایرانی‌شده یکی از اشخاص این نمایش‌نامه است.

مونس	دوستی شد ختم.
ناصر	بود پس این...
مونس	بگذارم...
ناصر	اگر...
مونس	زبان کوتاه.
ناصر	چو...
مونس	نشوم...
ناصر	بشنو...
مونس	باز؟
ناصر	آه از این خو آه! (اصفه‌ای، ۱۳۸۸: ۶۲).

چنین می‌نماید که میرزا حبیب در ترجمه نمایش‌نامه مولیر گوشه‌چشمی به سنت تعزیه‌نویسی خودمان داشته‌است؛ زیرا در این سنت نیز تعزیه‌نویس برای نشان دادن گفت‌وگوهای موزون شخصیت‌ها، می‌بایست آن‌ها را چنین بنویسد:

این سعد	ای شمر نابه‌کار
شمر	بلی
این سعد	پیش‌تر بیا
شمر	امر مطاع چیست؟ بفرما تو مدعا
این سعد	خواهی کنی تو جنگ؟
شمر	بلی
این سعد	با حسین؟
شمر	بلی
این سعد	حقاً که منعقد شده‌است نطفه از زنا (تعزیه به جنگ رفتن امام...، ۱۳۷۶: ۸).

چنان‌که می‌بینیم آنچه جمله‌ها را در مصراع‌های سنتی نمایش‌نامه مردم‌گریز و تعزیه‌نامه و نظایر آن‌ها چنین گسیخته کرده، فقط به سبب نشان دادن گویندگان گفت‌وگوهاست و وزن شعر در آن‌ها فارغ از گسیختگی ظاهری‌شان کاملاً به‌قاعده است. گفت‌وگوهای نمایش‌نامه مردم‌گریز در بحر مجتث است و بر وزن «مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن» و گفت‌وگوهای تعزیه‌نامه در بحر مضارع است و بر وزن «مفعول فاعلات مفاعیل فاعّلن» یا بنا بر عروض جدید «مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل» و هیچ خللی در شمار اركان عروضی و حدود سنتی مصراع نیست.

چنین شیوه‌ای در نگارش مصراع، بعدها در شعر شاعران تجددخواه عصر مشروطه و پس از آن نمود بیشتری یافت. ابوالقاسم لاهوتی یکی از کسانی است که این شیوه را در پاره‌ای از شعرها و ترجمه‌های منظوم خود از شعر فرنگی آزمود؛ همچنان‌که در شعر «سنگر خونین» او می‌بینیم. اما تفاوتی که در مصراع‌های لاهوتی با نمایش‌نامه مردم‌گریز و تعزیه‌نامه و جز آن‌ها دیده می‌شود، در این است که مصراع‌های شعر لاهوتی ظاهراً به تبعیت از متن اصلی، برش‌هایی

در جمله داده‌اند، بی آنکه در بیشتر موارد ضرورتی مانند نشان دادن گوینده اقوال در میان باشد:

رزم‌آوران سنگر خونین، شدند اسیر

با کودکی دلیر

به سن دوازده.

– آنجا بُدی تو هم؟

– بله! با این دلاوران.

– پس ما کنیم جسم تو را هم نشان تیر؛

تا آنکه نوبت تو رسد، منتظر بمان (لاهوئی، ۱۳۵۸: ۶۸۹).

این شعر لاهوتی مانند تعزیه‌نامه در بحر مضارع و در همان وزن است. اگر مصراع‌های این شعر را فارغ از صورت مکتوب آن بر پایه وزن آن بازنویسی کنیم صورت اصلی مصراع‌های آن تا پایان شعر چنین خواهد بود:

رزم‌آوران سنگر خونین شدند اسیر

با کودکی دلیر به سن دوازده

– آنجا بُدی تو هم – بله با این دلاوران

پس ما کنیم جسم تو را هم نشان تیر

تا آنکه نوبت تو رسد منتظر بمان

چنان‌که پیداست، شعر در اصل به صورت مصراع‌هایی سروده شده که ساختی سنتی دارد؛ یعنی جمله‌ها در مصراع‌هایی قرار گرفته‌اند که از حد چهار رکن سنتی وزن شعر در نمی‌گذرند.^۱ آشکار است که چنین صورتی از مصراع‌بندی را نمی‌توان با شیوه مقدم در مصراع‌بندی و حتی پیشنهاد نیما در آزاد کردن شماره رکن‌های عروضی در مصراع مقایسه کرد و این شعر را از مصادیق کوشش‌هایی در نظر آورد که تساوی مصراع‌ها را به هم زده‌است. با این حال برخی تاریخ‌نویسان شعر معاصر پنداشته‌اند که شعرهایی از این دست در کارنامه لاهوتی نمونه‌هایی از شعر شکسته یا نیمایی پیش از نیماست (نک. لنگرودی، ۱۳۷۷: ۷۰).

جای آن است که در همین بحث به آزمایش‌های مشابه لاهوتی در مصراع‌بندی با وزن هجایی نیز اشاره‌ای رود. پرداختن به این آزمایش‌ها نشان خواهد داد که پیشگامی مقدم در مصراع‌بندی شعر آزاد، خود با این شعرهای هجایی نقض نمی‌شود. لاهوتی در برخی ترجمه‌های موزون غیرعروضی خود نیز مصراع‌هایی ساخته که در ظاهر به شعر آزاد می‌ماند و ممکن است حتی با آزمایش‌های مقدم شباهتی داشته باشد. نمونه‌ای از این آزمایش‌ها ترجمه‌ای از شعر ولادیمیر مایاکوفسکی (۱۸۹۳–۱۹۳۰)، شاعر روس، است به نام «گفت‌وگو با لنین» که چند مصراع آغازین آن از این قرار است:

از خرمن‌ها کار،

۱. بهتر بود ناشران اشعار لاهوتی، مصراع‌هایی از این دست را که به لحاظ عروضی ادامه مصراع پیشین است به‌جای آغاز شدن از سر مصراع، از میانه آن آغاز می‌کردند؛ چنان‌که در ترجمه میرزا حبیب می‌بینیم.

اوضاع نوین،

روز،

کم‌کم تاریک شده

آرمید.

دو تن در اتاق

منم و لنین؛

عکس او

روی دیوار سفید (مقدم، بی‌تا: ۶۹۲).

این شعر نیز مانند شعر عروضی لاهوتی مطابق نظمی در مصراع‌هاست و زیر هم نوشته شدن بخشی‌هایی از مصراع‌ها مانع از آن نمی‌شود که این بخش از شعر را دو بیت هجایی در نظر نیاوریم. نظام ده‌هجایی^۱ مصراع‌ها، برخلاف ظاهرشان، همچنان شعر را از نوع مصراع‌های شعر آزاد دور می‌دارد. درواقع قالب این شعر نوعی از چهارپاره معمول در عصر لاهوتی است که وزنی هجایی دارد و الگوی قافیه نیز در مصراع‌های آن چنین است: الف ب الف ب:

از خرمن‌ها کار، اوضاع نوین، روز، کم‌کم تاریک شده آرمید.

دو تن در اتاق، منم و لنین؛ عکس او روی دیوار سفید

۴. مصراع‌بندی در شعر مقدم

اما تجربه مقدم در راز نیمشَب از لونی دیگر است و با تجربه‌های پیشین یکسره فرق دارد. مصراع‌هایی را که مقدم در راز نیمشَب ساخته، می‌توان به دو صورت بخش کرد: یکی مصراع‌های موزون یا به‌نسبت موزون و دیگر مصراع‌های غیرموزون. درباره اهمیت مصراع‌های موزون در ادامه مقاله به تفصیل سخن خواهیم گفت و در اینجا به بررسی مصراع‌های مثنوی یا غیرعروضی او می‌پردازیم. منظور از اشعار مثنوی در راز نیمشَب آن دسته از اشعاری است که هیچ کیفیتی از موسیقی عروضی - همان کیفیت خاص وزن عروضی یا نیمه‌عروضی در دیگر اشعار او - در آن احساس نمی‌شود و در دو مجموعه شعر دیگر مقدم غلبه نیز دارد. چنین مصراع‌هایی از این دست‌اند:

باد سختی وزید و

تخم سرو بر خاک افتاد

خاک رویش گرفت

پنهانش کرد (بی‌تا، شعر سرو آزاد: بدون شماره صفحه)

این مصراع‌ها در شعر مقدم معمولاً با بریدن جمله‌هایی شکل می‌گیرد که عناصر جمله در غالب آن‌ها به ترتیب طبیعی و بی‌نشان در کنار هم قرار گرفته‌اند و فعل جمله در اغلب آن‌ها در پایان آن آمده‌است. در این مصراع‌ها احساس چندانی از موسیقی شعر، به‌نسبت شعرهای دیگر، در

1. décasyllable.

میان نیست و آنچه حاصل برش‌هایی چنین است درنگ‌هایی است که آهنگ طبیعی جمله را از آن می‌گیرد تا مگر فاصله خود را با نثر حفظ کند:

شب بود

در آتشکده خانه آتشی افروخته

روی دیوار شمشیری و سپری آویخته

مرد خانه خدا بیرون بود

جفت مهرانش پهلوی آتشکده نشسته (مقدم، بی‌تا، شعر آتش نیمشب: بدون شماره صفحه)

ساختن مصراع‌هایی از این دست، که تا پیش از مقدم در شعر غیرعروضی فارسی بی‌سابقه بود، حاصل آشنایی مقدم با آثار شاعران شعر نو امریکا در سه دهه نخست سده بیستم است.

مقدم، چنان که آمد، منکر تأثیر والت ویتمن در اشعار خود بود و حق نیز با او بود؛ زیرا صورت ساخت مصراع‌های شعر مقدم متجددانه‌تر از شعرهای ویتمن است. او، در حدود سال ۱۹۳۸ در مقام یک زبان‌شناس، در عالی‌ترین درجه دانشگاهی، محافل فرهنگی و ادبی امریکا را ترک کرد و انتشار راز نیمشب او نیز به تاریخ میلادی حدود ۱۹۳۵ بود. اگر بخواهیم فقط به دو واقعه مهم تاریخ شعر نو در ادبیات امریکایی تا پیش از تاریخ انتشار راز نیمشب اشاره کنیم، کافی است یادآور شویم مهم‌ترین شخصیت‌های شعر نو انگلیسی، مانند ازرا پاوند (۱۸۸۵-۱۹۷۲) و تی.اس. الیوت (۱۸۸۸-۱۹۶۵)، مؤثرترین آرا و آثار تجددخواهانه خود را تا پیش از این تاریخ منتشر کرده بودند. پاوند افزون بر نظریه‌پردازی در باب شعر تصویرگرا، انتشار شعر بلند نوآورانه و ناتمام خود را، مجموعاً به نام کانتوها^۱ از ۱۹۱۵ آغاز کرده بود (نادل، ۱۹۹۹: XX) و الیوت نیز شعر دوران‌ساز سرزمین بی‌حاصل^۲ را در ۱۹۲۲ به دست انتشار سپرده بود (مودی، ۱۹۹۴: XVI). نوع مصراع‌بندی‌های مقدم را نمی‌توان متأثر از شعرهای نو انگلیسی ندانست. از میان شاعران معاصر و متأثر از پاوند، یکی ویلیام کارلوس ویلیامز (۱۸۸۳-۱۹۶۳)، شاعر نوگرایی نیمه نخست سده بیستم، است که مصراع‌بندی در شعرهایش در ارزیابی شعر آزاد انگلیسی همواره محل التفات بوده‌است. ویلیامز در طریق شاعری، دست‌کم در آغاز کار، پیرو پاوند بود (مکلاود، ۲۰۱۶: ۲۴) و تا سال ۱۹۳۵ در امریکا نیز شاعر شناخته‌شده‌ای بود.

جیمز لانگنباک، شاعر و منتقد امریکایی، در تحلیل ساخت مصراع‌های شعر انگلیسی، چند نوع مصراع‌بندی را در اشعار شاعران شعر آزاد انگلیسی برمی‌شمارد که برای درک آزمایش‌های مقدم در راز نیمشب و نوع تأثر او از شعر نو انگلیسی مفید است. مصراع‌های شعر انگلیسی بر

1. Cantos.

2. The Waste Land.

۳. ویلیامز ملاقاتش را با پاوند مانند پیش و پس از میلاد مسیح، مبدأ تاریخ زندگی خود شمرده‌است.

طبق نظر لانگنباک (۲۰۰۸: ۴۸) به لحاظ نحوی شامل سه دسته است: مصراع‌های کامل^۱، مصراع‌های تجزیه‌کننده^۲، مصراع‌های تشریح‌کننده^۳. منظور لانگنباک (همان: ۵۳) از دسته اول مصراع‌هایی است که با نحو جمله تطابق دارد و جمله‌های شعر در هر مصراع به اتمام می‌رسد. دسته دوم مصراع‌هایی است که جمله را به عناصر و گروه‌های سازنده آن یا درنگ‌های متناسب تجزیه می‌کند. دسته سوم مصراع‌هایی است که اغلب برخلاف دسته دوم، از میان گروه‌های نحوی، جمله را برش می‌زند و شرحه‌شرحه می‌کند و این نوع مصراع‌ها اغلب از طریق برش‌های نامنتظر و نابهنجار بنابر مقاصد بلاغی و موسیقایی بازساخته می‌شود. لانگنباک (همان: ۴۹) برای نوع اول مصراع‌بندی، شعری از ازرا پاوند را شاهد آورده‌است:

And all that day
Nicea moved before me
And the cold grey air troubled her not
For all her naked beauty, but not the tropic skin,
And the long slender feet lit on the curb's marge
And her moving height went before me,
We alone having being^۴.

چنین مصراع‌هایی در شعر کهن و نو فارسی فراوان به چشم می‌خورد؛ مثلاً بیت اول شاهنامه‌ی فردوسی (۱۳۹۸: ۱) را می‌توان از مصادیق آن یاد کرد که هر دو مصراع آن دو جمله کامل است:

به نام خداوند جان و خرد کز این برتر اندیشه بر نگذرد

در شعر آزاد مقدم (بی‌تا، شعر بوی زندگی: بدون شماره صفحه) نیز مصراع‌ها گاه از همین نوع است:

نزدیک آن شهر مرگ‌افزا رسید دید از پلی باید گذرد تا به دروازه آن شهر رسید

خواست از پل گذر کند

چنان‌که می‌بینیم در این بخش‌های شعر مقدم هر مصراع جمله کاملی است.^۵

1. end-stopped lines.
2. parsing lines.
3. annotating lines.

۴. ترجمه: و تمام آن روز/ نایسیا (= هِلن تروایی) پیشاپیش من در حرکت بود/ و هوای خاکستری سرد رنجه‌اش نداشت/ به سبب زیبایی برهنه‌اش، اما نه به سبب پوست استوایی‌اش/ و پاهای ظریف درازش به جدول حاشیه گرفت/ و قامت رونده‌اش پیشاپیش من روان بود/ فقط ما وجود داشتیم.

۵. در شعر نیما نیز مصراع‌ها فراوان به همین ترتیب ساخته شده‌اند:

بر پای بید سبز نشسته تمام روز

افکنده سر فرو، چنان شاخه‌های بید،

بود از برای عشق دل‌آزار خود بسوز

هر کس صدای گریه‌اش از دور می‌شنید

ای عاشق فسرده بخوان زیر بید سبز (یوشیج، ۱۳۷۵: ۲۴۱).

لانگنباک (۲۰۰۸: ۴۹) برای نوع دوم، یعنی مصراع‌های تجزیه‌کننده، بخش‌هایی را از شعر ویلیامز به نام «چوپانی»^۱ نقل کرده‌است:

The old man who goes about
Gathering dog lime
Walks in the gutter
Without looking up
And his tread
Is more majestic than
That of the Episcopal minister
Approaching the pulpit
Of Sunday^۲.

گفتنی است این شعر ویلیامز (۱۹۵۱: ۱۲۴) جزو شعرهای دوره نخست شاعری اوست که پیش از ۱۹۳۸ انتشار یافت. در شعر مقدم (بی‌تا: شعر گردش ماه، بدون شماره صفحه) نیز مانند بسیاری از شاعران آزادسرای فارسی پس از او، این نوع مصراع‌ها فراوان دیده می‌شود:

چون گردش من روی به انجام نهد
همچو جامی سرنگون
بهر اختران گرداگردم
از پرتو خود ریزم ره و آیینی نو

در این مصراع‌ها، چنان‌که پیداست، گروه‌های حرف اضافه‌ای و فعلی و قیدی و مفعولی در جمله، به مصراع‌های افقی و عمودی تجزیه شده‌اند. در شعری که از لاهوتی در ترجمه شعر مایاکفسکی نقل شد، برخی مصراع‌ها ظاهراً به پیروی از متن اصلی به همین صورت تقطیع شده‌اند، اما چنان‌که آمد، نظام هجایی شعر، چنین تقطیعی را بی‌اعتبار کرده‌است. در شعر آزاد پس از مقدم، این شیوه مصراع‌بندی در شعر شاملو (۱۳۷۲ الف: ۲۹) بسیار به کار رفته‌است و مصراع‌های او معمولاً به صورت پلکانی نوشته شده‌اند:

شهر
هراسان
از خواب آشفته خویش
برآمد
و تکاپوی سیری‌ناپذیر انباشتن را
از سر گرفت

چنان‌که استپان ادمز (۲۰۰۳: ۱۵۳)، منتقد و پژوهشگر کانادایی، شرح داده، نوع مصراع‌های شعر آزاد در ظاهر وامدار شعر موزون است. اگر در شعر موزون، تمهید موقوف‌المعانی، تداوم جمله

1. pastoral

۲. ترجمه: پیرمرد همچنان که گشت می‌زند/ سنده سگ جمع می‌کند/ به جانب ناودان می‌رود/ بی آنکه سر بلند کند/ و گامش/ باشکوه‌تر از آن/ کشیش کلیسای اسقفی است/ که نزدیک می‌شود به میز خطابه/ در روز یکشنبه.

را در مصراع بعد مجاز می‌کند، در شعر آزاد با فقدان وزن، ضرورتی برای این کار نیست؛ زیرا ساختمان مصراع‌های شعر آزاد اختیاری و منعطف است. باین‌حال شعر آزاد با نحوه نوشتن مصراع‌هاست که شعر می‌نماید.

مصدق نوع سوم مصراع‌بندی در شعر انگلیسی از نظر لانگنباک، شعری به‌نسبت بلند از ویلیامز است که برای نشان دادن دقایق آن بایست تمام مصراع‌های آن نقل شود. در اینجا ما برای رعایت اختصار، شعر کوتاه دیگری را از ویلیامز به شاهد می‌آوریم که ادمز (همان: ۱۶۳) در بحث مشابهی درباره مصراع‌بندی در شعر آزاد نقل کرده‌است:

Among
of
green

stiff
old
bright

broken
branch
come

white
sweet
May

again'

این شعر ویلیامز (۱۹۵۱: ۹۳) از اتفاق جزو شعرهایی است که پیش از سال ۱۹۳۸ منتشر شده بود و بسیار محتمل است که مقدم در آزمایش خود در زبان فارسی، اگر نه حتماً از این شعر، بلکه از شیوه‌هایی از این دست در مصراع‌بندی خود الهام گرفته باشد. در این نوع مصراع‌بندی، چنان‌که در شعر ویلیامز پیداست، برش مصراع‌ها از میان گروه‌های نحوی است: میان حرف اضافه و متمم و میان صفت و موصوف و نظایر آن‌ها و آزمایش همین شیوه است که در شعر آزاد مقدم به واقع نوآوری او، فارغ از میزان توفیقش، محسوب تواند شد. مقدم (بی‌تا، شعر نوای شباوین: بدون شماره صفحه) برش مصراع را از میان گروه حرف اضافه‌ای چنین آزموده‌است:

نوایم از بهر خفتگان نیست

بهر	دل	بیدرد	دیگر پرندگان نیست
بهر	آسمان و	ماه و ستارگان ست	

۱. ادمز در شرح این شعر آورده: «[چیزی - اسمی، زیرا "از میان" حرف اضافه است] از میان [چیزی]، [برای این چیزی می‌انگاریم که اسمی باید در اینجا باشد] سبز، سخت، فرسوده [صفتی قدری منفی اما با این حال] درخشان؛ [به‌رغم وجود] شاخه شکسته [چیزهایی که حالت جمع دارند] آمدند [مانند] می سفید دلپذیر، دوباره» (همان).

بهر کوه و دشت و درختانست

یا چنان که در این بخش از شعر مقدم (همان، آتش نیمشب: بدون شماره صفحه) آمده:

یاد باد آنکه اندر سر کوه

زیر ماه و ستارگان

آزادگان و یلان

جنگاوران می‌پرستیدندم

مقدم (بی‌تا، گوهر شجرآغ: بدون شماره صفحه) جسارت خود را در فاصله انداختن میان عناصر

گروه‌های نحوی دیگر نیز نشان داده‌است. او در میان صفت و موصوف، چنان که در شعر «نوای

شباوین» پیش‌تر دیدیم، چنین فاصله انداخته‌است:

چندی که گذشت زان تخمه پدید آمد

گاوی پرمایه که در بر داشت

بیک گوهر نایاب

نیز این حالت باز در شعر مقدم (بی‌تا، آتش نیمشب: بدون شماره صفحه) نظیر دارد:

آن مردم باآیین

پاکوبان سراندازان

با شادی و غم می‌پرستیدندم

احمد شاملو (۱۳۷۲ الف: ۶۷) بعدها این نوع مصراع‌بندی را در شعر آزاد خود به نحو چشمگیری

به کار برد؛ مانند فاصله انداختن در میان حرف اضافه و متمم:

سنگ برای تسلیم

آهن برای آتشی

جوهر

برای

مرگ

و همچنین بریدن مصراع از میان موصوف و صفت:

به هنگامی که

اینان همه

نیستند

جز سؤالی

خالی

به بلاهت (شاملو، ۱۳۷۲ الف: ۶۰)

اخوان ثالث (۱۳۷۲: ۷۳) نیز در شعر آزاد نیمایی خود، از این نوع مصراع‌بندی با مهارت بسیار

سود برده‌است:

ای تکیه‌گاه و پناه

زیباترین لحظه‌های

پر عصمت و پر شکوه

تنهایی و خلوت من

ای شط شیرین پر شوکت من

در سنت شعر فارسی، شیوه‌ای در مصراع‌بندی به‌ندرت به کار می‌رفت که متأثر از شعر عرب به وجود آمده بود^۱ و در آن شاعر کلمه‌ای را از روی تفنن دو بخش می‌کرد و پاره‌ای از آن را در یک مصراع و پاره دیگر را در مصراع بعد می‌آورد. شمس قیس رازی (۱۳۶۰: ۲۹۱) آن را «تضمین» می‌نامد و کاربردش را جز «بر سیل هزل و ظرافت» روا نمی‌دارد. این شیوه به لحاظ غیرعادی بودن ساخت مصراع‌ها با نوع سوم مصراع‌بندی لانگنباک شباهت دارد و شمس قیس این شیوه را گونه‌ای از موقوف‌المعانی می‌داند (همان). نمونه مشهور این نوع مصراع‌بندی، همان ابیاتی است که شمس قیس (همان) از سوزنی نقل کرده:

شادمان باد مجلس مُستَوِ فی مشرق حمید دین الجَوِ
هَری آن صدر کز جواهر ال فاظ او اهل دین و دانش و دَوِ
لت...

مقدم (۱۳۱۳)، شعر خیز پلنگ: بدون شماره صفحه) نیز گاه در مصراع‌بندی‌های خود از شکستن کلمه مرکب در دو مصراع ابایی ندارد:

سر چشمه آبشخور و آرام گاهم باشد

لانگنباک (۲۰۰۸: ۹۱) در توضیح مصراع‌های نامتعارف ویلیامز، آن‌ها را برخلاف شعرهای شاعرانی از نوع شکسپیر شمرده‌است. از نظر او، شکسپیر در آثار خود وزن معینی مانند ایامبی پنج‌رکنی^۲ را به شیوه یکسانی معیار مصراع‌بندی شعرهای خود قرار داده‌است، اما در شعر ویلیامز، «هر مصراعی هویت ضرب‌آهنگی خود» را دارد. به نظر می‌رسد آنچه مقدم در شعرهای راز نیمشب در مصراع‌بندی می‌آزماید و در گفته خود او نیز تا حدودی بازتاب یافته‌است، چیزی جز ساختن موسیقی در حدود مصراع شعر نیست و این از ویژگی‌های بارز شعر آزاد است. به نظر لانگنباک (همان) مصراع‌بندی شعرهای ویلیامز مانند برخی قطعات شکسپیر، از تمهید موقوف‌المعانی در مصراع‌ها بهره می‌برند و یادآور می‌شود که والت ویتمن تقریباً هرگز از این تمهید در شعرش بهره نبرده‌است. به عبارت دیگر، در شعر ویتمن جمله‌ها به اندازه مصراع‌هایند و

۱. این ابیات که ابوالعباس مبرّد (۲۱۰-۲۸۶) نقل کرده، نمونه‌ای از این شیوه در شعر عربی است:

شبهُ باین یعقوب ولکن لم یکن یو
سُفُ یشرِبُ الخمر ولایزنی و لایو

سح... (به نقل از الصالحی، ۱۹۹۷: ۳۷)

۲. iambic pentameter؛ این وزن شعر سنتی انگلیسی از توالی پنج‌گانه رکنی متشکل از دو هجای کوتاه و بلند بی‌تکیه و تکیه‌بر ساخته می‌شود.

نیاز به مصراع بعد برای تکمیل شدن ندارند. این قول لانگنباک دربارهٔ مصراع‌بندی شعر ویتمن دلیل روشنی است بر اینکه شعر مقدم دست‌کم به حیث صورت نمی‌توانسته وامدار شعر ویتمن باشد. درواقع نوع مصراع‌بندی او با اصول تقطیع مصراع‌های شعر شاعرانی از نوع ویلیامز سازگارتر است.

آنچه باید در پایان این بحث یادآور شد این است که انواع مصراع‌بندی سه‌گانهٔ لانگنباک هم‌زمان می‌توانند در یک شعر به هم رسند و شعرهای آزاد موفق اغلب نتیجهٔ انتخاب مبتکرانهٔ این نوع مصراع‌ها هستند.

۵. مصراع‌های موزون افتادهٔ مقدم و مقولهٔ چندوزنی

جست‌وجوی وزن در حدود مصراع و نه کل شعر، خواه‌ناخواه به تنوع وزنی در برخی شعرهای مقدم انجامیده‌است. مقولهٔ چندوزنی، یکی از مشخصه‌های شعر آزاد است که در اواخر سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم در غرب به وجود آمد. شاعران این نوع شعر، مخالف وزن نبودند بلکه ایشان ادعا می‌کردند که اساس شعر و شاعری همان وزن است... اما حدود و قیودی که در شعر رسمی برای وزن شمرده شده، مانع از آن است که شاعر بتواند از این وسیله، چنان‌که شاید و باید، استفاده کند و در نتیجهٔ همین قیدها، شعر رسمی یکنواخت و کسالت‌آور است؛ بنابراین باید شاعر آزاد باشد که در هر مورد به تناسب معنی و مقصود، وزنی به دلخواه اختیار کند تا کلامش مؤثرتر شود و نظیر همان رابطهٔ دقیقی که میان لفظ و معنی هست، میان معنی و آهنگ شعر نیز به وجود بیاید (خانلری، ۱۳۴۵: ۱۷).

در برخی شعرهای راز نیمشب، همان‌طور که از آرای محققان نقل شد، مصراع‌هایی هستند که احساسی از وزن عروضی در مخاطب برمی‌انگیرند، اما چون ضربان وزن عروضی در آن‌ها مستمر و بر یک زنجیرهٔ معین نیست، موسیقی در آن‌ها ناتمام و در گوش فارسی‌زبان ناکافی می‌نماید. چنین شیوه‌ای متأثر از آرمان‌های نوگرایانی چون ازرا پاوند است؛ شیوه‌ای که با درآمیختن وزن‌های مختلف در شعر اجازه نمی‌دهد توجه مخاطب به موسیقی معینی جلب شود. پاوند به شاعران تجددخواه انگلیسی توصیه می‌کرد «وزن پنج‌رکنی را بشکنید» (مک نوتن، ۱۹۶۳: ۱۳۶)؛ وزنی که در گوش انگلیسی‌زبانان طنینی یک‌نواخت و سنتی داشت. او می‌گفت: «من همچنان بر آنم که بهترین سازوکار شکستن خشکی زبان و تعبیر ادبی، وزن متفاوت است. وزن ایامبی لعنتی، زنجیرهٔ معینی از کلام را به دنبال می‌کشد» (همان). مقدم در برخی شعرهای خود گویی عامدانه درصدد خفه کردن وزن در مصراع‌های شعر است و از این راه، گامی به سمت نوآوری‌ای برداشته بود که عیناً یا با قدری تعدیل خواهیم دید که در میان شاعران تجددخواه پس از او، دیگر بار آزموده شد.

چنان‌که آمد، قطعات موزون افتادهٔ شعر مقدم اغلب از مصراع‌هایی ساخته می‌شود که متعلق به

بحرهای مختلف‌اند و این حالت، احساس مبهمی از وزنی نیم‌بند را در شعر ایجاد می‌کند. نتیجه چنین حالتی این است که شعر نه یکسره موزون است نه از بُن بی‌وزن و از آنجاکه ارکان عروضی بر یک زنجیره گسترش نمی‌یابد، تأثیر موسیقایی این نوع شعرها، حتی مانند شعر نیمایی، از چند مصراع و مجموع شعر حاصل نمی‌شود. وانگهی این حالت موجب می‌شود که بتوان مصراع‌ها را به صورت‌های مختلفی تقطیع کرد؛ البته ما در اینجا به یک صورت بسنده کرده‌ایم:

چون نیمه شب گشت (مفعول مفاعیل) ناگاه (فع لان)

روشنی‌ام (مفتعلن) گشت پدیدار (مفتعلن فاع)

رخسندگی‌ئی (مفعول فعل) خیره‌کننده (مفتعلن فاع) جهنده (فعولن)

کس (فع) تاب نگه کردن آن هیچ نداشت (مفتعلن مفتعلن مفتعلن)

(مقدم، بی‌تا، شعر آذرگشسب، بدون شماره صفحه).

نیز در شعر «در دل تاریکی» از این شیوه موسیقی شعر استفاده شده‌است:

اندر دل خود (مفعول فعل) داشتم آن راز نهانی (مفتعلن مفتعلاتن یا مفتعلن مفتعلن فاع)

تا که پر شد (فاعلاتن) دل از آن راز (فاعلاتن)

لبریز شد اکنون (مفعول فعولن)

از بهر جهانی (مفعول فعولن) (مقدم، بی‌تا، بدون شماره صفحه)

مصراع‌های سطر نخست را اگر بدون فاصله‌ای که در میان آن افتاده در نظر آوریم، چنین خواهد شد: «اندر دل خود داشتم آن راز نهانی» که صورت مصراع کاملی در بحر هزج است بر وزن «مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن». مصراع‌های سطر دوم هم چنان که پیداست در بحر رمل است و سطرهای سوم و چهارم باز در بحر هزج است. همین درآمیختن وزن‌ها - چه آگاهانه چه ناآگاهانه - شیوه‌ای است که پس از مقدم در شعر آزاد فارسی با تعدیل‌هایی همچون شیوه‌ای در نوآوری، عامدانه پی گرفته شد.

درآمیختن دو وزن در یک شعر، سابقه‌ای به نسبت طولانی دارد. کهن‌ترین نمونه‌ای که فعلاً یادکردنی است، در مستزادی از ابن‌یمین دیده می‌شود که در دیوان او به نادرست مخمس دانسته شده‌است (علیایی‌مقدم، ۱۳۹۸: ۲۴):

در حضرت با نصرت مخدوم حقیقی مستجمع انواع هنر بحر فضایل

دستور فلک‌رتبه علاء دول و دین آن کس که بود درگه او کهف افاضل

زمین‌بوس من عرضه‌دار ای صبا

پیش از شعرهای مقدم، در تجربه دوست و مقتدایش، ذبیح بهروز، نیز در نمایش‌نامه منظوم شاه ایران و بانوی ارمن در سال ۱۳۰۶ گاه حالت درآمیختن چند وزن دیده می‌شود. گفت‌وگوهای این نمایش‌نامه، چنان‌که خانلری ذکر کرده، در بحر طویل است؛ با این توضیح که در این اثر، زنجیره اصلی وزن از تکرار رکن مفعولن / فعلاتن ساخته شده که با اختیار تسکین در بحر رمل مخبون ساخته می‌شود و گفت‌وگوها اغلب از تکرار همین رکن اخیر موزون شده‌اند. گاهی نیز

انحراف‌هایی از همین وزن اصلی در این نمایش‌نامه دیده می‌شود و محل بحث ما هم همین انحرافات است که به وزن دیگری مجال داده‌است. اگرچه کلمات مصراع‌ها با تلفظ مختلف ممکن است به وزن‌های متفاوتی راه برند، این بخش از آن نمایش‌نامه، نمونه‌ای از این تنوع وزنی است (بهروز، ۱۳۸۵: ۱۲۴):

شیرین: فرهاد! (فع لان)
فرهاد: آه، آه، هان ای بانو (فاعلن مفاعیلن فع)
شیرین: چونی و کجا بودی؟ (فاعلن مفاعیلن)
فرهاد: اکنون پیش خرم و خوشدل (مفعولاتن مفتعلاتن)، لیکن چندی بندی و بیدل (مفعولاتن مفتعلاتن)، تا توسم بردند و تن آزدند و رها کردند (مفعولاتن مفتعلاتن، مفتعلاتن فاع)
شیرین: گفتندم کشتند (مفعولن مفعولن)

چنان‌که می‌بینیم مصراع‌های شعر در این بخش از نمایش‌نامه بهروز نوعی قطعات چندوزنی را، دست‌کم در طبیعی‌ترین تلفظ کلمات، نشان می‌دهند.

پرتو تندر-کیا (۱۳۱۸: ۱۳) (۱۳۶۶-۱۳۸۸) جزو کسانی است که پس از مقدم در بافته‌های نظم و نثر خود، که به آن «نثم» می‌گفت، در سال ۱۳۱۸ چندوزنی را به کار بست:

ای فرشته ای پری (فاعلاتن فاعلن)
جانی تو یا دختری؟ (مستفعلن فاعلن)
می‌خواهمت من، مرو (مستفعلن فاعلن) بازای و مَرَم (مفعول فعل) که به عشق قسم (فعلات فعل) نبود به دلم (فعلات فعل) مگر آرزوی نگاهی و بس (مفاعلن مفاعلن فع)

از دیگر کسانی که در شعر خود برای نوآوری، شیوه چند وزنی را آزمود، منوچهر شیبانی (۱۳۰۳-۱۳۷۰) بود. او در سال ۱۳۲۵ در «نخستین کنگره نویسندگان ایران» شعری را عرضه کرد که در آن وزن‌های مختلف عروضی در مصراع‌ها و بندهای آن استفاده شده بود؛ مثلاً به این بند از شعر شیبانی (۱۳۲۵: ۱۲۴) و مطابق مصراع‌بندی خودش می‌توان اشاره کرد:

از دودکش‌های بلند آجری، وز طاقی مملو ز سنگ و گچ (مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن فاعلن)
دوده‌های تیره همچون قیر، دوده‌های آبی روشن کمی شفاف (فاعلاتن فاعلاتن فاع، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاع)
گشته درهم (فاعلاتن)

شیبانی در آثار دیگر خود نیز چندوزنی را چون شیوه‌ای در نوآوری شعر دنبال کرد و برخی از منتقدان معاصر با وجود آزمایش‌های شناخته‌شده مقدم، شیبانی را «طراح چندصدایی و تنوع در وزن در شعر امروز به حساب» آورده‌اند (باباچاهی، ۱۳۷۳: ۲۷).

در میان شاعران نوآور پس از مقدم، نیما یوشیج گاه از این شیوه در اشعار خود بهره برده‌است. در مجموعه اشعار منتشرشده یوشیج (۱۳۷۵: ۵۱۷)، شعری را نیما در حاشیه به تصریح دارای دو وزن ذکر کرده‌است:

شب همه شب شکسته خواب به چشم (فاعلاتن مفاعلن فعلاتن)

گوش بر زنگ کاروانستم (فاعلاتن مفاعیلن فع لن)
 با صداهاى نیم‌زنده ز دور (فاعلاتن مفاعیلن فع لن)
 هم‌عنان گشته هم‌زبان هستم (فاعلاتن مفاعیلن فع لن)
 جاده اما ز همه کس خالی است (فاعلاتن فعلاتن فع لن)
 ریخته بر سر آوار آوار (فاعلاتن مفعولن فع لن)
 این منم مانده به زندان شب تیره که باز (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن)
 شب همه شب (فاعلاتن)
 گوش بر زنگ کاروانستم (فاعلاتن مفاعیلن فع لن)

نیما در این شعر دو وزن خفیف و رمل مخبون را درهم آمیخته و از آنجاکه تاریخ سرایش این شعر ۱۳۳۷ و نزدیک به پایان زندگی اوست، برخی این شعر او را به منزله آخرین نظر نیما در باب عروض شعر او پنداشته‌اند (بهبهانی، ۱۳۹۰: ۸۱).^۱ کوشش نیما در آمیزش وزن‌های مختلف نسبت به آزمایش‌های پیشین موفق‌تر است.

به هر روی، تمهیداتی از این دست در شعر نیما مجالی را برای تجربه‌های فروغ فرخزاد (۱۳۱۳-۱۳۴۷) در شعر نیمایی فراهم ساخت تا فرخزاد (۱۳۴۲: ۹۷) بتواند در شعرهای دوره دوم شاعری خود از این امکان سود برد و آن را بخشی از بوطیقای خود سازد:

من از نهایت شب حرف می‌زنم (مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن)
 من از نهایت تاریکی (مفاعیلن فعلاتن فع)
 و از نهایت شب حرف می‌زنم (مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن)
 اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیاور (مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فع لن)
 و یک دریچه که از آن (مفاعیلن فعلاتن)
 به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم^۲ (مفعول فاعلات مفاعیلن فاعلن^۳)

در میان شعرهای موزون‌افتاده مقدم، شعری به نام «اسپندار نیم‌سوخته» هست که وزن آن برخلاف قطعات دیگر در یک زنجیره عروضی سروده شده و نوع مصراع‌بندی آن در تاریخ شعر نیمایی سزاوار التفات بسیار است.

۶. پایان‌بندی نیمایی در شعر مقدم

درواقع مقدم در شعر «اسپندار نیم‌سوخته» زنجیره وزن رباعی را گاه مطابق پایان‌بندی‌ای در مصراع‌های خود بریده‌است که بعدها در شعرهای نیما صورت منسجم و قاعده‌مندی به خود گرفت. او در شعرهای موزون‌افتاده چندوزنی نیز گاه پایان‌بندی نیمایی دارد، اما بیشتر مصراع‌های

۱. برای نمونه‌های دیگری از مصراع‌های «بیرون از پرده نیما»، نک. بهبهانی، ۱۳۹۰: ۸۰.

۲. برای نمونه‌های دیگری از چندوزنی در شعر فروغ، نک. براهنی، ۱۳۸۰: ۱۱۰۶-۱۱۰۷.

۳. این مصراع را بنابر نظر و تقطیع ابوالحسن نجفی (۱۳۹۵: ۱۸۲) در اینجا نقل کردیم.

این شعر به دلیل ساخته شدن در یک وزن معین، آشکارتر جلوه می‌کند. باین‌حال، در مواردی که او - لابد برای پرهیز از شکل گرفتن وزن یک‌پارچه رباعی - مصراع‌های خود را از میانه وزن بریده، تا حدودی از شیوه عروضی نیمایی دور شده‌است؛ هرچند این مصراع‌ها نیز به حیث وزن نابهنجارتر از برخی مصراع‌های شعر فرخزاد در دوره دوم شاعری‌اش نیست. به هر روی، اگر همین مصراع‌ها را بدون فاصله‌های آن‌ها در نظر آوریم، باز یکسره نیمایی خواهند بود. درواقع این شعر مقدم حالت جنینی و ناقص شعر نیمایی است که چهار سالی پیش از انتشار نخستین شعرهای آزاد نیما در سال ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ منتشر شده بود و چنان‌که دیدیم این آزمایش‌های مقدم طرف توجه خاص نیما نیز بوده‌است.

برای نشان دادن جزئیات مصراع‌بندی و پایان‌بندی شعر، در اینجا صورت کامل آن را همراه با تقطیع عروضی‌اش نقل می‌کنیم:

- ۱- اکنون (فع لن) نیمی ز شب تیره گذشته (مفعول مفاعیل فعولن)
- ۲- نیمی ز تنم سوخته (مفعول مفاعیل فع)
- ۳- نیم دگرش (مفعول فعل) مانده به جای (مفعول فاع) ← (نیم دگرش مانده به جای = مفعول مفاعیل مفاع)
- ۴- یا سوخته گردد (مفعول فعولن) یا نه (فع لن)
- ۵- تا نیمه شب (مفعول فعل) سوختم و (مفتعلن) اشکم (فع لن) ← (تا نیمه شب سوختم و اشکم = مفعول مفاعیل مفاعیلن)
- ۶- ریزان (فع لن) بر رویم (مفعولن)
- ۷- خاموش بدم (مفعول فعل) کس نشنیدم (مفعولن فع)
- ۸- چون نیمه شب گشت (مفعول مفاعیل) یکی پروانه (مفاعیلن فع) / اگر «یکی» بخوانیم: مفعولن فع لن ← (چون نیمه شب گشت یکی پروانه = مفعول مفاعیل مفاعیلن فع)
- ۹- از دور (مفعول) بیامد برم و (مفاعیل فعل) روشنی‌اش خواست (مفتعلن فاع) ← (از دور بیامد برم و روشنی‌اش خواست = مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیلن فعولن)
- ۱۰- از روشنی‌ام بال و پرش سوخت (مفعول مفاعیل مفاعیلن فعولن)
- ۱۱- سوزی ز درون من برآورد (مفعول مفاعیلن مفاعیل فعولن)
- ۱۲- تا نیمشب (مفعول فع) آرام بدم (مفعول فعل) ← (تا نیمشب آرام بدم = مفعول مفاعیل فعل)
- ۱۳- آرامش سوزان (مفعول مفاعیلن فعولن)
- ۱۴- چون سوزم و (مفعول فع) سوز آرم و (مفعول فع) خاموش شوم (مفعول فعل) ← (چون سوزم و سوز آرم و خاموش شوم = مفعول مفاعیل مفاعیلن فعولن)

چنان‌که آمد، وزن اصلی این شعر، وزن رباعی است؛ یعنی در بحر هزج و بر وزن «مفعول مفاعیل مفاعیل فعل» یا «مستفعل مستفعل مستفعل فع». در سراسر شعر، کاملاً عامدانه این وزن مراعات شده جز اینکه در مصراع‌های ۳ و ۵ و ۸ و ۱۲ و ۱۴، مقدم با بریدن مصراع‌ها به صورت افقی، تا حدودی از شکل‌گیری وزن رباعی عامدانه پرهیز کرده‌است. این مصراع‌ها

چنان‌که می‌بینیم با همین تقطیع فقط در برخی مصراع‌ها کاملاً از وزن رباعی با معیارهای نیمایی دور می‌شود و اگر این مصراع‌ها را بدون فاصله‌های میان آن‌ها بخوانیم، مصراع‌هایی خواهیم داشت با پایان‌بندی کاملاً نیمایی. به‌جز تجربه‌های لاهوتی در شعر سنتی، در میان شعرهای نیمایی شاملو نیز گاه مصراع‌های شعر بدون توجه به وزن آن برش خورده‌اند؛ مانند مصراع‌های مختلفی از شعر «فصل دیگر»؛ برای نمونه:

این

فصل دیگری‌ست

که سرمایش

از درون ← (این فصل دیگری‌ست که سرمایش از درون = مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن)

درک صریح زیبایی را (مفعول فاعلاتن فع لن)

پیچیده می‌کند (مفعول فاعلن) (شاملو ب، ۱۳۷۲: ۹۰)

گفتنی است اگر مصراع‌های شعری موزون، از نظام موسیقایی عروضی یا هجایی پیروی کنند، نحوه نوشتن مصراع‌ها عامل تعیین موسیقی شعر نخواهد بود. اخوان ثالث (۱۳۷۶: ۱۳۹) در معرفی عروض نیمایی، شعر «پریان» نیما را برای نشان دادن امکان سرودن شعر نیمایی در وزن رباعی شاهد آورده تا خاطرنشان کند چگونه می‌توان از تمام زحافات این وزن در ساختن شعر نیمایی بهره برد. با این چشم‌انداز، مصراع‌های این شعر مقدم تا حدود بسیار زیادی نیمایی به شمار خواهند آمد.

۷. نتیجه

آزمایش‌های کوتاه و بی‌دوام محمد مقدم در شعر آزاد، در میان شاعران پیش از نیما یوشیج، نخستین تجربه‌های این نوع محسوب می‌شود. او با نوع مصراع‌بندی‌های خود در شعر آزاد فارسی، منبع الهام شاعران آزاد پس از خود در دو گونه عروضی و غیرعروضی است. مقدم با آزمودن شیوه‌های شاعران نوگرای انگلیسی‌زبان سه دهه نخست سده بیستم توانست در زبان فارسی نوعی از شعر آزاد را به وجود آورد که اگر در کارنامه خود او قرین توفیق نبود، در میان شاعران تجددخواه نسل‌های بعد همچنان پی گرفته شد. تلاش در ساختن موسیقی در حدود مصراع و ایجاد حالت چندوزنی در شعر و نیز پایان‌بندی‌های نیمایی در برخی اشعار وی، سهم او را - دست‌کم از حیث الهام‌بخشی - در تحول شعر فارسی محفوظ می‌دارد.

منابع

اخوان ثالث، مهدی، ۱۳۷۲، *آخر شاهنامه*، چاپ یازدهم، تهران، مروارید.

- _____، ۱۳۷۶، «نوعی وزن در شعر امروز فارسی»، در بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج، چاپ ۳، تهران، زمستان، صص ۷۷-۲۰۰.
- اصفهانی، میرزا حبیب، ۱۳۸۸، گزارش مردم‌گزین مولیر، ترجمه منظوم میزانتروپ، همراه با متن فرانسه، به کوشش ایرج افشار، تهران، کتاب آمه.
- الصالحی، عباس مصطفی، ۱۹۹۷، «بنیه البند و أصوله الفنيه»، المورد، مجلد الخامس و العشرون، العدد ۱، صص ۳۴-۵۰.
- باباچاهی، علی، ۱۳۷۳، «شناسنامه و شعر منوچهر شیبانی»، در گزینۀ اشعار منوچهر شیبانی، بررسی و گزینش علی باباچاهی، تهران، مروارید.
- براهنی، رضا، ۱۳۸۰، «تأملاتی پیرامون شعر و نثر»، در طلال در مس (در شعر و شاعری)، جلد ۲، تهران، زریاب. صص ۱۰۸۷-۱۱۱۲.
- بهبهانی، سیمین، ۱۳۹۰، «تیمای جوان و آغاز شعر نوآیین فارسی»، بخارا، سال ۱۴، شماره ۸۰، صص ۴۹-۸۱.
- بهرز، ذبیح، ۱۳۸۵، شاه ایران و بانوی ارمین، در ذبیح بهروز: زندگی و گزیده آثار، به کوشش وحید یعقوبی، تهران، کتاب‌سرای نیک.
- پرتو - تندرکیا، عباس شمس‌الدین کیا، ۱۳۱۸، نهیب جنبش ادبی شاهین، تهران، شرکت چاپ نگین.
- خانلری، پرویز ناتل، ۱۳۴۱، «پست و بلند شعر نو»، سخن، دوره ۱۳، شماره ۲، صص ۱۴۱-۱۵۱.
- خانلری، پرویز ناتل، ۱۳۴۵، وزن شعر فارسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- _____، ۱۳۹۲، «نقد بی‌غش»، مجموعه گفتگوهای دکتر پرویز ناتل خانلری با صدرالدین الهی (منتشرشده در مجله سپید و سیاه در سال ۱۳۴۶)، تهران، معین.
- «تعزیه به جنگ رفتن امام و عباس و شهادت حضرت عباس»، ۱۳۷۶، در مجالس تعزیه، کتابت محمدحسن رجایی زفره‌ای، از روی دست‌نویس مرحوم محمدعلی رجائی زفره‌ای (۱۲۸۱-۱۳۶۱ق)، نسخه دست‌نویس تحریری کتابخانه مجلس با شماره ۲۰۷۴۵۱.
- شاملو، احمد ۱۳۷۲ الف، ققنوس در باران، تهران، زمانه و نگاه.
- _____، ۱۳۷۲ ب، مرثیه‌های خاک و شکفتن در مه، تهران، زمانه و نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۰، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران، سخن.
- _____، ۱۳۹۰، با چراغ و آینه، در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر فارسی، تهران، سخن.
- _____، ۱۳۹۱، موسیقی شعر، چاپ ۱۳، تهران، آگه.
- شمس قیس رازی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۶۰، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران، زوار.
- شیبانی، منوچهر، ۱۳۲۵، «[شعر] ایران»، در نخستین کنگره نویسندگان ایران، تهران، چاپخانه رنگین. صص ۱۲۳-۱۲۸.
- عابدی، کامیار، ۱۳۹۷، محمد مقدم، شاعر و زبان‌شناس، تهران، مروارید.
- علیایی‌مقدم، مهدی، ۱۳۹۸، «مستزادهای نیما و آزمایش حذف قافیه»، ادب فارسی، سال ۹، شماره ۲،

شماره پیاپی ۲۴، صص ۳۹-۲۱.

فرخزاد، فروغ، ۱۳۴۲، *تولد دیگر*، تهران، مروارید.

فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۹۸، *شاهنامه*، پیرایش جلال خالقی مطلق، بخش ۱، جلد ۱، تهران، سخن.
فهرست کتاب‌های چاپی فارسی از آغاز تا آخر سال ۱۳۴۵ براساس فهرست خانبابا مشار و فهارس انجمن کتاب، ۱۳۵۲، جلد ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

لاهورتی، ابوالقاسم، ۱۳۵۸، *دیوان*، به کوشش احمد بشیری، تهران، چاپخانه سپهر.

لنگرودی، شمس (محمدتقی جواهری گیلانی)، ۱۳۷۷، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، جلد ۱، تهران، مرکز.

مقدم، محمد، بی‌تا، *راز نیمشب*، راهی چند بیرون از پرده، بی‌جا، بی‌نا.

نجفی، ابوالحسن، ۱۳۹۵، *وزن شعر فارسی (درس‌نامه)*، تهران، نیلوفر.

نجم‌آبادی، سیف‌الدین، ۱۳۵۴، «استاد دکتر محمد مقدم»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، سال ۲۲، شماره ۴، صص ۱۳-۱.

یوشیج، نیما، ۲۵۳۵، *ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش*، تهران، گوتنبرگ.

_____، ۱۳۷۵، *مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج (فارسی و طبری)*، گردآوری و نسخه‌برداری و تدوین سیروس طاهباز، تهران، نگاه.

Adams, Stephen, J, 2003, *Poetic Designs, an Introduction to meters, verse forms and figures of speech*, Broadview Press, Toronto.

Moody, A. David, 1994, *the Cambridge Companion to Eliot*, T. S, Edited by A. David Moody Cambridge University Press, New York

Longenbach, James, 2008, *the Art of the Poetic Line*, Graywolf, USA.

Macleod, Glen, 2016, *Williams and his contemporaries*, in *The Cambridge Companion to William Carlos Williams*, Edited by Chistopher Macgowan, Cambridge University Press, USA.

McNaughton, William, 1963, *Ezra Pound's Meters and Rhythms*, PMLA, Mar. Vol. 73, Nol. 1, pp. 136-146.

Nadel, Ira B. 1999, *The Cambridge Companion to Ezra Pound*, Edited by Ira B. Nadel, Cambridge University Press, New York

Williams, William Carlos, 1951, *the Collected Earlier Poems of William Carlos Williams*, a New Directions Book, USA.



Some Pahlavi words (examination of four words from three Pahlavi texts)

Mohammadhasan Jalalian Chaleshtari^{1✉}

1. Associate Professor of Tabriz University, Tabriz, Iran. Email: mh_jalalian@hotmail.com

Article Info	Abstract
Paper Research: Research Article	Middle Persian texts, including inscriptions, Manichaean, psalm, and Pahlavi texts, still contain many unread or misread words. Due to the many problems of the Pahlavi script, among all the Middle Persian texts, there are more ambiguities in reading and more multiplicity and variety of translations of the Zoroastrian or Pahlavi texts. In this article, one word of Zand of Vandidad and Šāyast-nē-šāyast and three words of Bundahišn have been read and a new reading has been suggested for each of them. The solution of reading these words and similar words in Pahlavi texts, in addition to using textual evidence and linguistic issues, is to review their written form in the manuscripts and to consider various possibilities of their transliteration. Attempts have been made to make each reading in maximum conformity with the written form in the manuscripts, and in case of correction of the word and deviation from the manuscript recording, sufficient reasons should be provided to justify the proposed reading.
Received: 13 October 2021	
Accepted: 12 September 2022	
Keywords: <i>Pahlavi, Zand of Vandidad, Bundahišn, Šāyast-nē-šāyast, Transliteration, Transcription.</i>	
How To Cite	Jalalian Chaleshtari, Mohammad Hasan (2022). Some Pahlavi words (examination of four words from three Pahlavi texts). <i>Iranian Studies</i> , 12 (1), 213-223.
Publisher	University of Tehran Press.



چند واژه پهلوی (بررسی چهار واژه از سه متن پهلوی)

محمدحسن جلالیان چالشتی[✉]

۱. دانشیار گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. mh_jalalian@hotmail.com رایانامه:

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	متون فارسی میانه - اعم از کتیبه‌ها، متون مانوی، زبور، متون پهلوی - هنوز حاوی بسیاری از کلمات ناخوانده یا اشتباه‌خوانده شده‌است. در این میان، متون فارسی میانه زردشتی، به دلیل اشکال‌های عدیده خط پهلوی، بیش از آثار دیگر بازمانده از این زبان، دچار ابهام در قرائت و تعدد و تنوع ترجمه‌اند. در این نوشتار، یک واژه از <i>زند وندیداد</i> و <i>شایست نشایست</i> و سه واژه از <i>بندھشن</i> ، مورد بازخوانی قرار گرفته‌اند و خوانش جدیدی برای هر یک پیشنهاد شده‌است. راه‌حل خوانش این واژه‌ها و واژه‌های مشابه آن‌ها در متون پهلوی، جز بهره‌گیری از شواهد متنی و مسائل زبانی، بازنگری صورت مکتوب آن‌ها در دست‌نویس‌ها و در نظر گرفتن احتمالات گوناگون در حرف‌نویسی آن‌هاست. تلاش شده‌است تا این قرائت‌های پیشنهادی در تطابق حداکثری با صورت نگارشی موجود در دست‌نویس‌ها باشد و در صورت تصحیح واژه و عدول از ضبط دست‌نویس‌ها، دلایل کافی برای توجیه آن‌ها بیان شود.
تاریخ دریافت: ۲۱ مهر ۱۴۰۰	
تاریخ انتشار: ۲۱ شهریور ۱۴۰۱	
کلیدواژه‌ها: پهلوی، <i>زند وندیداد</i> ، <i>بندھشن</i> ، <i>شایست نشایست</i> ، حرف‌نویسی، <i>واج‌نویسی</i> .	
استناد	جلالیان چالشتی، محمدحسن (۱۴۰۱). چند واژه پهلوی (بررسی چهار واژه از سه متن پهلوی). <i>پژوهش‌های ایران‌شناسی</i> ، ۱۲ (۱)، ۲۱۳-۲۲۳.
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

دستگاه نگارشی سراسر نقصان پهلوی، از عمده مشکلات قرائت و تحلیل متون فارسی میانه نگاشته شده با آن است و در این باره در منابع مختلف سخن بسیار گفته شده و ضرورتی بر تکرار آن‌ها نیست. آنچه یادآوری آن برای پژوهندگان متون پهلوی خالی از لطف نیست، ضرورت تردید و نبود اطمینان کامل درخصوص یکایک خوانش‌هایی است که از واژه‌های این متون صورت گرفته است. با وجود خوانش‌های گاه چندین باره‌ای که از متن‌های پهلوی صورت گرفته، علاوه بر واژه‌هایی که تا کنون ناخوانده مانده‌اند، برای بسیاری از واژه‌های خوانده شده نیز امکان ارائه خوانش‌های دقیق‌تر یا محتمل‌تر وجود دارد. تسلط بر زبان فارسی میانه، که از راه بازخوانی مکرر متون بازمانده از این زبان حاصل می‌شود و تعمق در صورت‌های نگارشی واژه‌ها و احتمالات گوناگون حرف‌نویسی آن‌ها، در کنار شناخت کافی زبان‌های سلف و خلف و هم‌ریشه این زبان و اشراف بر قواعد تحولات واجی زبان‌های ایرانی، ابزارهای اصلی در حل گره‌های ناگشوده متن‌های پهلوی‌اند. در این نوشتار، واژه‌ای از بند دوم از فرگرد هفتم وندید/د (V 7.2) و بند دوم از فصل دوم شایست نشایست (ŠnŠ 2.2) و سه واژه از بیست‌ویکمین بند از فصل بیست‌وششم (Bd 26.21) و بند پنجاه‌ویکم از فصل بیست‌وهفتم (Bd 27.51) و پانزدهمین بند از فصل سی‌وچهارم (Bd 34.15) بندهشن (براساس فصل‌های این متن در کتاب زندآگاهی انکلساریا) مورد پژوهش قرار خواهند گرفت و برای هر یک قرائتی متفاوت از آنچه تا کنون بیان شده، پیشنهاد خواهد شد.

۲. واژه‌ها

۲.۱. «(وندید/د فرگرد ۷ بند ۲ و شایست نشایست فصل ۲ بند ۲)»

در آیین‌های مربوط به مرگ و مراسم آن در دین زردشتی، مراسمی هست با نام «سگ‌دید» که در آن جسد در معرض دید سگ یا برخی پرندگان شکاری گذاشته می‌شود تا ماده‌دیوی «نسوش» نام را که سبب آلودگی و ناپاکی جسد می‌شود، از آن بیرون راند. در بند دوم از زند وندید/د هفتم سخن از انواع سگ‌ها و موجودات دیگری است که می‌توانند دروج نسوش را از بدن فرد متوفی دور برانند. در بخشی از این بند چنین آمده است:

sag kē nasuš zanēd ēn: pasušhōrw ud wišhōrw ud wohunazg ud tarunag/tarrōg. Sōšāns guft ay 𐭮𐭲𐭮𐭲 ōy zanēd ud kōr ka-š pōzag abar nihēd

سگ‌هایی که نسوش را می‌زنند این‌ها هستند]: نگهبان گله و نگهبان خانه و وهونزگ^۱ و توله^۲ سگ. سوشیانس^۳ گفت که 𐬔𐬀𐬭𐬀 (= نسوش) را می‌زند و [سگ] کور هم اگر پوزه^۴ بر او (= جسد) بگذارد.

واژه مورد بحث فقط در یک دست‌نویس (MU1) به صورت «𐬔𐬀𐬭𐬀» نوشته شده‌است و مابقی دست‌نویس‌ها به همان صورتی که در بالا آمد، ضبط کرده‌اند (هوشنگ جاماسپ، ۱۹۰۷: ۲۳۸/۱). هوشنگ جاماسپ توضیحی دربارهٔ این واژه نداده و حتی آن را در واژه‌نامه‌ای که برای وندیداد تهیه کرده، ضبط نکرده‌است. انکلساریا (۱۹۴۹: ۱۵۳) این واژه را *rōkanî-cha* واج‌نویسی کرده و به صورت *Rokani* نیز ترجمه کرده‌است. کاپادیا (۱۹۵۳: ۳۳۲) آن را *rōganîk* خوانده و گونه‌ای سگ یا توله^۲ سگ دانسته‌است. معظمی (۲۰۱۴: ۱۸۴-۱۸۵) با تردید آن را *rāw-iz* خوانده و «کلاغ» ترجمه کرده‌است. این واژه در زند فرگرد وندیداد به شکل «𐬔𐬀𐬭𐬀» نوشته شده‌است. در بند دوم از فصل دوم شایست^۵ نیز این مطلب تکرار شده و دربارهٔ واژه مورد بحث توضیحی اضافه شده‌است:

ēn kū sag kē nasuš zanēd kadār? pasuṣhōrw ud wiṣhōrw ud wohunazg ud tarunag/tarrōg ud 𐬔𐬀𐬭𐬀 ud pad 𐬔𐬀𐬭𐬀 jud-dādestān būd hēnd, wanand/wind-ohrmazd az čāstag ī abarag be guft kū nē zanēd

این که سگی که نسوش را می‌زند کدام است؟ نگهبان گله و نگهبان خانه و وهونزگ و توله^۲ سگ و 𐬔𐬀𐬭𐬀 و دربارهٔ 𐬔𐬀𐬭𐬀 ناهمداستان بوده‌اند. وند/ویند - هرمزد براساس^۶ آموزه ابرگ گفت که نمی‌زند. تاوادیا (۱۹۳۰: ۳۰) واژه را به صورت *rōynîk* خوانده و «توله سگ» معنی کرده‌است. مزدایور (۱۳۶۹: ۸ و ۴۴-۴۵) آن را *rōynîg* خوانده و «روباه‌گونه» ترجمه کرده‌است.

در روایات هرمزدیار فرامرز در پرسشی که در همین باب از کاوس کامان شده، چنین آمده‌است: «شهور یعنی سگ شبانی، پس شهور یعنی سگ خانه و وهونزگ یعنی سگ غریب و تروک یعنی سگ‌بچه و سگ کور هم نشش زند ولیکن آن زمان زند که پوزه بنسا نهد» (روایات داراب هرمزدیار، ۱۱۴/۱). دابار (۱۹۳۲: ۱۱۷) در توضیح این روایت با نقل بند دوم از فصل دوم شایست^۵ نگهبان، واژه را *rukunik* و به یکی از دو معنی «سگ‌بچه» یا «کور» دانسته‌است.

۱. دربارهٔ اشتقاق بیان شده و معنای این واژه، نک: دارمستتر، ۱۹۶۰: ۱۹۵ و بارتلومه ۱۹۰۴: ۱۴۳۳.

۲. از مفسران اوستاست.

۳. برخی این واژه را *panjag* خوانده‌اند یا احتمال صحت آن را رد نکرده‌اند (برای نظرات، نک: مزدایور، ۱۳۶۹: ۴۵؛ دابار، ۱۹۳۲: ۱۱۷).

۴. تاوادیا (۱۹۳۰: ۳۱) از حرف اضافهٔ *az* معنای «برخلاف، ضد» برداشت می‌کند. مزدایور (۱۳۶۹: ۸) این نظر را نپذیرفته‌است.

چنان که از مطالب بالا برمی آید، هیچ یک از دانشمندان دو صورت «**𐭥𐭥𐭥𐭥**» در دست نویس MU51 و «**𐭥𐭥𐭥𐭥**» زند فرگرد وندیاد را اصل ندانسته و درباره «**𐭥𐭥𐭥𐭥**» نیز نظری قطعی نداده اند و با تردید و ذکر احتمال به گرد همان صورت *rōmīg* و موارد مشابه آن گردیده اند.

پیشنهاد: با توجه به آنچه در زند وندیاد و نیز روایات هرمزدیار آمده، در کنار دسته های اصلی سگ های شناخته شده، که عموماً برگردان صورت های اوستایی^۱ هستند، از سگ کور و اینکه در چه شرایطی می تواند دروج نسوش را بزند، نیز سخن رفته است. بر این اساس می توان احتمال داد که «**𐭥𐭥𐭥𐭥**» حاکی از نقص عضوی همانند صفت «کور» باشد. این نکته که در میان علما و مفسران زردشتی، بر سر این موضوع که این سگ می تواند دروج نسوش را بزند یا نه، اختلاف است، همانند همان تعیین شروط برای سگ کور است و لذا مؤید حدس دلالت این واژه بر نقص یا آسیب دیدگی عضو است. حال با این حدس باید صورت نوشتاری واژه را دوباره بررسی کرد. «**𐭥𐭥𐭥𐭥**» را می توان به این صورت ها حرف نویسی کرد (خط مورب نشان دهنده احتمالات ممکن و خط تیره جداکننده حروف واژه از یکدیگر است): *l-r/w/n-k-r/w/n-g/y/d-* با توجه به ارزش های واجی هر یک از حروف این واژه، امکان چندین قرائت از آن وجود دارد. از این میان *langandag* «لنگنده، شل» می تواند بهترین گزینه برای این متن باشد. ضبط دست نویس MU51 نیز می تواند صحیح یا حتی مرجح بر ضبط سایر دست نویس ها باشد. اگر این ضبط به صورت *lnk³-c* حرف نویسی شود، می تواند نشان دهنده تلفظ *lang(a)-(i)z* باشد که معنایی جز «لنگ» نخواهد داشت. از این دو صورت که یکی صفت فاعلی ساخته شده با پسوند - *andag* است و دیگری صفت بسیط، احتمالاً دومین کهن تر باشد. چه *langīdan* را فعل جعلی بدانیم یا نه، وجود پسوند *-ag* در پایان *langandag* احتمالاً نشان از متأخر بودن این ساخت دارد. در هر حال با توجه به قدمت متون زند نسبت به سایر آثار پهلوی کتابی، این واژه، نخست در متن وندیاد به کار رفته و پس از آن به سایر آثاری که به این نکته پرداخته اند راه یافته و نگارنده شایسته نشایست آن را از آنجا اقتباس کرده است، اما آن گونه که از ساختار عبارات برمی آید، متوجه معنای آن نبوده و بلافاصله آن را در شمار فهرست سگ های دیگر آورده است.

۲.۲. «𐭥𐭥𐭥𐭥» یا «𐭥𐭥𐭥𐭥» (بندهشن فصل ۲۶ بند ۲۱)

بند حاوی این واژه همانند سایر بندهای این فصل تنها در دست نویس های ایرانی آمده و از این قرار است:

۱. در اوستا این نام ها به صورت *pasuš.haurva-* و *viš.haurva-* و *vohunazga-* و *tauruna-* آمده است.
 ۲. واج نویسی پاکتر از این بند حاوی برخی اشتباهات جزئی است، ولی واج نویسی انکلساریا با وجود قدیمی بودن شیوه، کاملاً دقیق است.

māh xwarrah-baxtārīh ī gēhān; pānzdah abzāyēd ud pānzdah nirfsēd, u-š pad abzār ī gušnān homānāg [ī] ka abar (TD1 & DH: 𐭠𐭣𐭠𐭣𐭠𐭣𐭠; TD2: 𐭠𐭣𐭠𐭣𐭠) *tōhm ō mādagān dahēd; ōwōn māh-iz pad ān hangōšīdag pānzdah abzāyēd ud nēkīh ō gētīgān baxšēd ud pānzdah nirfsēd kū kār ud kirbag az gētīgān padīrēd ud pad ganj ī yazadān abespārēd* (انکلساریا، ۱۹۵۶: ۲۱۴؛ پاکزاد، ۲۰۰۵: ۲۹۶)

فره‌بخشی جهان از آن ماه است؛ پانزده [روز] افزایش می‌یابد (رو به بدر می‌رود) و پانزده [روز] کاهش می‌یابد (رو به هلال می‌رود) و به آلت نران همانند است که چون بزرگ شود، تخم به مادگان می‌دهد؛ بدین‌سان ماه نیز پانزده [روز] افزایش می‌یابد و بر جهانیان نیکی بخش می‌کند و پانزده [روز] کاهش می‌یابد، یعنی کار و کرفه از جهانیان می‌پذیرد و به گنج ایزدان می‌سپارد.^۱ آنچه در بخش واج‌نویسی در میان قلاب آمده، صورت‌هایی است که در دست‌نویس‌ها آمده‌است. انکلساریا و پس از او، دیگران، با اصل قرار دادن ضبط دست‌نویس TD2، این فعل را *sazēd* دانسته‌اند. بر این خوانش دو ایراد وارد است: نخست اینکه فعل *saz-* آن‌گونه که از سایر منابع فارسی میانه می‌شناسیم، دو معنا بیش ندارد: «مناسب بودن، سازگار بودن» و «سپری شدن و درگذشتن» (مکنزی، ۱۳۸۸: ۱۳۴؛ شکد، ۱۹۷۹: ۳۵۷). معادل این واژه در پهلوی اشکانی *saz-* است که در متن‌های بازمانده فقط در معنی نخست به کار رفته‌است (دورکین - مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۳۰۶). دیگر اینکه این فعل هیچ‌گاه با قید/پیشوند *abar* به کار نرفته‌است و به لحاظ معنایی امکان کاربرد این دو با یکدیگر نیز غیرممکن می‌نماید.

پیشنهاده: با پذیرش ضبط TD1 و حرف‌نویسی آن به صورت *sṗycyt* می‌توان واژه را *spizēd* خواند. در متون پهلوی و مانوی این فعل به صورت *(i)spixtan*, *(i)spī/i/ēz-* معنای «درخشیدن؛ جوانه زدن، رشد کردن» به کار رفته‌است (مکنزی، ۱۳۸۸: ۱۳۷؛ دورکین - مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۸۸؛ هنینگ، ۱۹۳۳: ۱۷۸). با توجه به معنای این فعل و مشتقات آن که در معنای نخست با ایزادن، به‌ویژه خورشید و ماه، و در معنای دوم با واژه‌های «گیاه»، «درخت»، «برگ و گل و شکوفه»، «شاخه درخت» همراه شده (بویس، ۱۹۷۵: ۲۳ و ۲۹ و ۷۰-۶۹؛ جعفری دهقی، ۱۹۹۸: ۲۸۲؛ ژینیو - تفضلی، ۱۹۹۳: ۱۰۴ و ۱۱۰ و ۱۲۰؛ شکد، ۱۹۷۹: ۳۰ و ۷۹) سازگاری بیشتری با متن دارد و از نظر معنایی امکان به کار رفتن قید/پیشوند *abar* و مترادفات آن نیز با آن وجود دارد، می‌توان صورت ضبط‌شده در TD2 را حاصل حذف صورت نگارشی یکسان^۲ از واژه اصلی دانست.

۱. دقیق‌ترین ترجمه از آن انکلساریاست و ترجمه‌های بهار (۱۳۸۰: ۱۱۰) و آگوستینی و ثروپ (۲۰۲۰: ۱۳۳) به دقت ترجمه انکلساریا نیستند.

2. haplography.

۳.۲. 𐭥𐭥𐭥𐭥 / 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 (بندهشن فصل ۲۷ بند ۵۱)

𐭥𐭥𐭥𐭥 (TD1, TD2: *nōg nōg dēw ān ī nōg nōg az wināh ī dāmān kunēnd*)

(𐭥𐭥𐭥𐭥; DH: 𐭥𐭥𐭥𐭥)

انکلساریا (۱۹۵۶: ۲۴۲-۲۴۳) با قرائت واژه پایانی به صورت *awiš jahēnd* جمله را چنین ترجمه کرده است: «دیوهای گوناگون جدید آن‌هایی هستند که از گناهانی که نو به نو آفریدگان مرتکب می‌شوند، بر آن‌ها می‌جهند». بهار (۱۳۸۰: ۱۲۲) چنین ترجمه کرده است: «نوبه‌نو دیو آن است که نو به نو، از گناهی که آفریدگان کنند، بر ایشان جهند». پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۲۷) و پانوش (۲۱۰) هم بخش آخر را *awiš jahēd* واج‌نویسی کرده و قرائت *ōšihēd* را هم محتمل دانسته است. آگوستینی و تروپ (۲۰۲۰: ۱۴۷) هم بدون ارائه واج‌نویسی‌ای متفاوت^۱، جمله را چنین ترجمه کرده‌اند: «بسیار دیو نو از هر گناه جدیدی که آفریدگان مرتکب شوند، بیرون می‌جهند». برتری ترجمه بهار نسبت به ترجمه‌های انکلساریا و آگوستینی و تروپ در این است که «نوبه‌نو» را نام دیوی خاص در نظر گرفته است؛ چه این دیو در ادامه فهرستی است که از دیوها داده شده و ساختار این جمله نیز تکرار همان عبارت کلیشه‌ای و تکراری *X dēw ān ī* ... «دیو X آن است که ...» همین فصل است.

بر قرائت‌های انکلساریا و بهار و پاکزاد چند ایراد وارد است: نخست اینکه هیچ‌یک از ضبط‌های دست‌نویس‌ها، قرائت *awiš jahē(n)d* را تأیید نمی‌کند. صورت مفرد یا جمع این خوانش‌ها می‌بایست به یکی از دو صورت زیر نوشته می‌شدند: 𐭥𐭥𐭥𐭥 و 𐭥𐭥𐭥𐭥

۳.۳. همچنین درحالی‌که مرجع ضمیر متمم حرف اضافه *ō* «آفریدگان» است، این ضمیر پس از حرف اضافه می‌بایست در شمار جمع می‌آمد: *awišān/ō awēšān*. دیگر اینکه مشخص نیست «جستن دیوها بر آفریدگان» به چه معناست. پیشنهاد دیگر پاکزاد به صورت *ōšihēd* هم از آنجاکه نه از لحاظ خطی برتری‌ای بر نظر پیشین دارد و نه از لحاظ معنایی، قابل تأمل نمی‌نماید. ترجمه آگوستینی و تروپ (= بیرون می‌جهند) ظاهراً با وقوف ایشان بر ایراد معنایی ترجمه‌های پیشین صورت گرفته است، اما ترجمه ایشان نیز بدون اعتنا به ساختار جمله صورت گرفته و *awiš* اساساً نادیده گرفته شده است.

پیشنهاد: در این فصل، در طی معرفی دیوان، در مواردی (شش مورد)، کردارهایی که سبب خشنودی هر یک از آن‌ها می‌شود با عبارت *ēg-iš X (dēw) šnāyēnīd bawēd* «دیو/ دیوان

۱. ایشان با اینکه متن را واج‌نویسی نکرده‌اند، هر جا ترجمه متفاوتی داشته‌اند، در بخش جداگانه‌ای پیشنهاد خود را به صورت واج‌نویس ارائه کرده‌اند.

بخشی از بند یازدهم فصل سه و چهارم بندهشن چنین است:

آنان که به دلیل که کرده‌اند، همچون ضحاک و افراسیاب و وامون و دیگر از این گونه مرگ‌آزنان، پادفراهِ بدان گونه متحمل شوند که هیچ مردم تحمل نکند.

انکلساریا (۱۹۵۶: ۲۸۸-۲۸۹) با اتکا به ضبط نسخه‌های هندی که به‌جای این واژه *xwēš-* و *xwad kunišn* دارند، جمله را چنین ترجمه کرده‌است: «آنان، همچون ضحاک و افراسیاب و وامون و دیگر از این‌گونه مرگ‌ارزانان، که به خاطر کنشی که انجام داده‌اند، پادفرای تحمل کنند که هیچ مردم تحمل نکند». بهار (۱۳۸۰: ۱۴۷ و ۱۹۶) در متن ترجمه، واژه مورد بحث را ناخوانده گذاشته، اما در بخش یادداشت‌ها احتمال داده‌است که واژه *xwad-asawišmīh* و گونه دیگری برای *xwad-asawišnih* «ناسودآوری برای خود» باشد. پاکزاد (۲۰۰۵: ۳۸۱) نیز در واج‌نوشت خود به حرف‌نویسی این واژه به صورت بسنده کرده و در پانویشت، قرائت‌های *xwad-asawišnih* و *awindāmīh*~ را مشکوک دانسته‌است. آگوستینی و تروپ (۲۰۲۰: ۱۸۰ و ۲۰۸) با بازگشت به همان *xwad kunišn* جمله را چنین ترجمه کرده‌اند: «هر یک به خاطر اعمال خویش، داوری می‌شوند، همانند ضحاک و ...».

پیشنهاد: می‌توان اطمینان داشت که *xwad* موجود در دو دست‌نویس هندی (K20 v 1 و MU49 (8, 237) ناشی از برداشت کاتب نسخهٔ مادر این دست‌نویس‌ها از بخش نخست صورتی است که وارد دست‌نویس‌های ایرانی شده‌است (وت). ظاهراً دو کاتب هندی دیگر^۲ (K20b: 15 r 17

۱. واژه مورد بحث هر چه باشد، ساختار جمله نیازمند موصول است. سایر اضافات بند از انکساریاست.

۲. متأسفانه دست‌نویس M51 در دسترس نگارنده نیست.

و 7, 97: T28) به علت درک ناهمخوانی این واژه با ساختار عبارت، آن را به *xwēš* تغییر داده‌اند. دلیلی وجود ندارد که کلمات ساده‌ای همچون *xwēš* و *kunišn* را کاتب‌های متن اشتباه خوانده باشند و صورت خطی آن‌ها این‌چنین در هم فرو رود که تشخیص‌پذیر نباشد. از سوی دیگر، نمی‌توان پذیرفت که در دست‌نویس‌های ایرانی، هم به‌جای ضمیر مشترک ملکی *xwēš*، ضمیر مشترک تأکیدی *xwad* آمده باشد و هم اینکه همه دست‌نویس‌ها آن را به صورت غیرهزاری که بسی کم‌کاربردتر از صورت هزاری است، نوشته باشند. وانگهی ذکر اینکه ضحاک و افراسیاب و وامون^۱ به سبب کنشی که انجام داده‌اند، مستوجب تحمل چنان پادفرای شده‌اند که کسی آن را تحمل نخواهد کرد، بدون اینکه نامی از آن کنش برده شود، پذیرفتنی نیست. چنین می‌نماید که منظور مؤلف اصلی متن از اشاره به این عقوبت، یادآوری گناه بزرگی بوده که این افراد مرتکب شده‌اند؛ اگر نه، مسلم است هر کسی به علت کنش ناراستی که داشته، مستوجب پادفرای است و از این‌رو ذکر چنین عذابی مستلزم ذکر دقیق نام کردار خاص ایشان است. پیشنهاد بهار نیز که به گونه‌ای این ایراد نام نبردن گناه خاص را برطرف ساخته، جدا از ضعف توجیه آوایی واژه، به لحاظ مفهومی هم بسیار سست است؛ زیرا غیرممکن است که مؤلف متن از میان این همه گناهایی که دست‌کم دو تن نخست ایشان مرتکب شده‌اند، به گناه «ناسودآوری برای خود» اشاره کند و ایشان را به دلیل ارتکاب آن مستوجب چنین پادفرای بداند. برای یافتن این گناه و دست یافتن به خوانشی متفاوت و محتمل‌تر از آنچه تاکنون داده شده، باید ضبط دوگانه هر سه دست‌نویس ایرانی مورد توجه قرار گیرد. با فرض خطای کاتب TD1 در تبدیل *y* به *k*، که امری معمول در دست‌نویس‌های پهلوی است، بخش نخست را می‌توان *xwadāy* خواند و با فرض خطای کاتب‌های دو دست‌نویس دیگر در نشانه‌گذاری سومین حرف بخش دوم (ځ) و اتکا به ضبط TD1 می‌توان بخش دوم را *dwšmyh* حرف‌نویسی کرد. سرانجام با در نظر گرفتن این نکته که کاتبان نسخ پهلوی در نگاشتن *a* در حرف *t* و *ša* و برخی حروف و اتصالات دیگر امساک می‌ورزیده‌اند^۲، فرض اینکه در کهن‌نسخه مادر این متن، این واژه «دشمنی» *dwšmnyh* بوده باشد، غیرممکن نیست. با این مقدمات، واژه *xwadāy-dušnenih*

۱. از این شخصیت اطلاع چندانی در دست نیست. در فصل دیگری از بندهشن (۱۷: ۳۵) مادر زو، دختر وامون جادو و هم‌تخمه با افراسیاب دانسته شده‌است. نگارنده احتمال می‌دهد که شاید دز اهریمنی بهمن که در ماجرای جانشینی کیکاووس، نامزدهای این منصب برای تسخیر آن با یکدیگر رقابت می‌کنند، دز وامون بوده که در بدخوانی صورت پهلوی به دز بهمن تغییر یافته‌است.

۲. نمونه‌هایی از سه دست‌نویس TD1 و TD2 و DH از همان صفحات حاوی واژه مورد نظر:

TD1: MNW-š'n 𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕 𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕 YHMTWN-d 𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕

TD2: MN OLE 𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕 :dwst' 𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕

DH: 𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕 HWE-d 𐭌𐭎𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕 t'cynyt'

به دست می‌آید. حال تعیین دقیق اینکه منظور از این واژه «دشمنی با خدا» است یا «دشمنی با پادشاهان»^۳، امر دیگری است. اگر این پیشنهاد صحیح باشد، می‌توان دربارهٔ این نکته دلگرم بود که دست‌کم به گوشه‌ای از شخصیت ناشناختهٔ وامون دست یافته‌ایم.

نتیجه

از آنجا که عموم دست‌نوشته‌های موجود متون فارسی میانهٔ زردشتی فاصلهٔ بسیاری با زمان تدوین و تألیف این آثار دارند و نیز آن‌گونه که از بیشتر دست‌نویس‌ها برمی‌آید، کاتبان آن‌ها، اغلب اطلاع دقیقی دربارهٔ جزئیات محتوایی آن‌ها نداشته‌اند، بدخوانی‌ها و در نتیجه بدنویسی‌ها و تصحیف‌های بسیاری در سطر سطر و واژه واژهٔ این آثار راه یافته‌است. توجه به صورت‌های موجود دست‌نویس‌ها و به‌کارگیری احتمالات ممکن در نحوهٔ تصحیف کلمات یا حروف در کنار محتوای متنی و فرامتنی متون، ابزارهایی هستند که مصحح در خوانش کلمات ناخوانده و ارائهٔ خوانش‌های معتبرتر دربارهٔ کلمات پیش‌تر خوانده‌شده در دست دارد. بر این اساس در نوشتار حاضر برای چهار واژه از سه متن پهلوی *زند وندیداد* و *شایست نشایست* و *بندهشن*، خوانش‌هایی متفاوت از آنچه پیش‌تر بیان شده بود، ارائه شد. این چهار خوانش جدید، صورت‌های *xwadāy-dušmenih*, *xwašihēd*, *spīzēd*, *langandag* در بندهای مذکور متن مقاله از هر یک از متون یادشده‌اند.

منابع

- بهار، مهرداد، ۱۳۸۰، *بندهشن*، تهران، توس.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- مزدایور، کتابون، ۱۳۶۹، *شایست نشایست*؛ *آوانویسی و ترجمه*، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مکنزی، دیوید نیل، ۱۳۸۸، *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمهٔ مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Agostini, D. & Samuel Thrope. 2020. *The Bundahišn, The Zoroastrian Book of Creation*, Oxford, Oxford University Press.
- Anklesaria, B. T. 1949. *Pahlavi Vendidâd*, Bombay, Cama Oriental Institute.

۳. می‌دانیم که ضحاک علاوه بر پدر خویش که به ترغیب ابلیس در چاه افکند، جم را با اره به دو نیم کرد و در نابود ساختن فریدون نیز از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و افراسیاب هم نوذر و سیاوش (نایب پادشاهی کاووس) را کشت. سایر دشمنی‌های افراسیاب با دیگر پادشاهان ایران نیز بر همگان آشکار است. فردوسی (۱۳۸۶: ۶۶۶/۶) در سه بیت *شاهنامه*، این دو تن را در کنار اسکندر شهریار گش نشانده‌است:

نگه کن که ضحاک بیدادگر / چه آورد از آن تخت شاهی به سر
هم افراسیاب آن پادشاهان مرد / کزو بد دل شهریاران به درد
سکندر که آمد بدین روزگار / بکشت آن که بد در جهان شهریار

- Anklesaria, B. T. 1956. *Zand-Ākāsīh Iranian or Greater Bundahišn*, Bombay, Published for the Rahnumae Mazdayasnan Sabha by its Honorary Secretary Dasur Framroze A. Bode.
- Bartholomae, Ch. 1904. *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg, Verlag von Karl J. Trübner.
- Boyce, M. 1975. *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Téhéran-Liège, Brill and Bibliothèque Pahlavi.
- Darmesteter, J. 1960. *Le Zand Avesta* (3 vols.), Paris, Librairie d'Amérique et d' Orient Adrien-Maisonneuve.
- Dhabhar, E. B. N. 1932. *The Persian Rivayats of Hormazyar Faramarz and Others*, Bombay, Cama Oriental Institute.
- Durkin-Meisterernst, D. ۲۰۰۴. *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout, Brepols.
- Gignoux, Ph. And A. Tafazzoli, 1993. *Anthologie de Zādspram*, Paris, Association pour l'Avancement des Études Iraniennes.
- Henning, W. B. 1933. "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente", *ZII*, pp. 158-253.
- Hoshang Jamasp. 1907. *Vendidād* (2 vols.), Bombay, Government Central Book Depot.
- Jaafari-Dehaghi, M. 1998. *Dādestān ī Dēnīg*, Paris, Association pour l'Avancement des Études Iraniennes.
- Kapadia, D. D., 1953. *Glossary of Pahlavi Vendidad*, Bombay, Shahnamah Press.
- Moazami, M. 2014. *Wrestling with the Demons of the Pahlavi Widēwdād. Transcription, Translation, and Commentary*, Leiden and Boston, Brill.
- Pakzad, F. 2005. *Bundahišn, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Tehran, Center for Islamic Encyclopaedia.
- Shaked, Sh. 1979. *The Wisdom of the Sasanian Sages*, Boudle, Colorado, Westview Press.
- Tavadia, J. C. 1930. *Šāyast-nē-šāyast*. Hamburg, Friederichsen.

TABLE OF CONTENTS

The representation of the concept of distance in Hafez's poetry based on the theory of mental space of Fauconnier and Turner (1994)	1
Abdolreza Seyf; Mostafa Eslami Sanjbad	
Study of old Larestan water systems (aquifer) based on written sources and available evidence (from the 5th century AH to the end of the Qajar period)	25
Khadijeh Gholami; Mohammadebrahim Zarei	
The political and social consequences of the emergence of akhbarism in the Safavid era	45
Yahya Bouzarinejad; Hossein Iranpour	
The semiotics of tree coding in folklores narratives	67
Hadi Dehghani Yazdeli	
The state of public health in the Qajar era from the perspective of foreign tourists (1227-1304)	89
Khadijeh Alemi; Fatemeh Alimohammad	
The cultural landscape of Shah-dezh Fortress and other monuments of Isfahans Sofeh Mountain, a necessity to determine and define the zone and borders	107
Ali Shojaei Esfahani	
A comparative study between the elements of the short story in the collection "The Quenched Fire [Atash-e Khamoosh]" by Simin Daneshvar and the collection of "Maraya al-nas [People's Mirrors]" by Widad Sakakini	129
Mahmoud Fazilat; Diana Mahmoud	
Revising the Early History of Persian Gulf With emphasis on the role of Elamite union	151
Hamidreza Peighambari; Leila Makvandi	
Continuity and evolution of Toponym of "Kech and Makran" in historical and geographical sources from the 7-12 AH: with a focus on the Safavid era	169
Yaser Mollazaei; Farajollah Ahmadi	
The importance of Mohammad Moghaddam's collection of poems "Raz Nimshab" in the history of Persian free poetry	189
Mahdi Olyaei Moghaddam	
A few Pahlavi words (examination of four words from three Pahlavi texts)	213
Mohammadhasan Jalalian Chaleshtari	



Iranian Studies

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"

University of Tehran

ISSN

2252-0643 & 2676-4601

Vol. 11, No. 1, Spring & Summer 2021

Managing Director: **AbolReza Seif** (University of Tehran)

Editor-in-Chief: **Homeira Zomordi** (Professor, University of Tehran)

Editorial Board:

Abdolreza seif (Professor, University of Tehran), **Musa Dibaj** (Professor, University of Tehran), **Khadijeh Alemi** (Professor, University of Tehran), **Mir Jalaloddin Kazzazi** (Professor, Allameh Tabataba'i University), **Mahmood Fazilat** (Professor, University of Tehran), **Hussein Beyk Baghban** (Professor, University of Strasbourg, France), **Yahya Bouzarinejad** (Professor, University of Tehran), **Zohreh Zarshenas** (Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies), **Foad Poorarin** (Kharazmi University faculty member), **Nemat Yildirim** (Director of the Department of Persian Language and Literature, Ataturk University), **Iqbal Shahed** (Head of the Department of Persian Language and Literature, JC Lahore University, Pakistan)

Publisher: Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran

Executive Manager: Mansoureh Shahriyari

Editor:

Address: Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Enghelab Ave., Tehran 14155-56185 Iran.

E-mail: jiranica@ut.ac.ir

Phone: +9821-66978885

Fax: +9821-66978885

Price: -----

According to Notice No. 100159, dated 06/09/2011, issued by the Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to the Ministry of Science, Research & Technology, the Journal of Iranian Studies is ranked in the "Scientific-Research" category.

All rights are reserved for the Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran.

Indexed at:	www.sid.ir www.magiran.com www.isc.gov.ir www.ulrichsweb.com www.ut.ac.ir
--------------------	--